

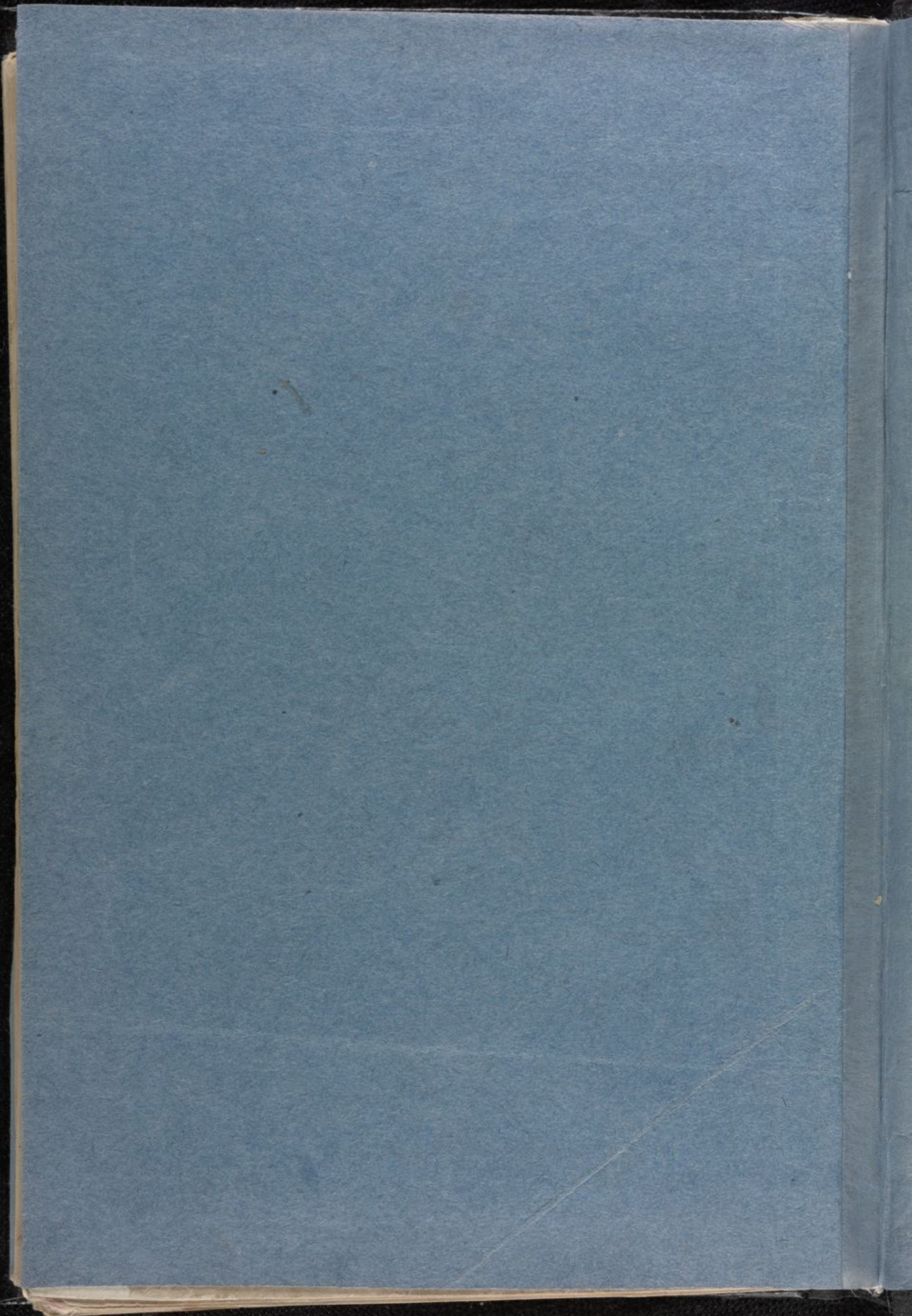
محمد علی

تاریخ سلطانی

تألیف: سلطان محمد خان ابن موسی خان درانی

سنه ۱۲۹۸ھ ق





LC Control Number



2002 362444

Durrani

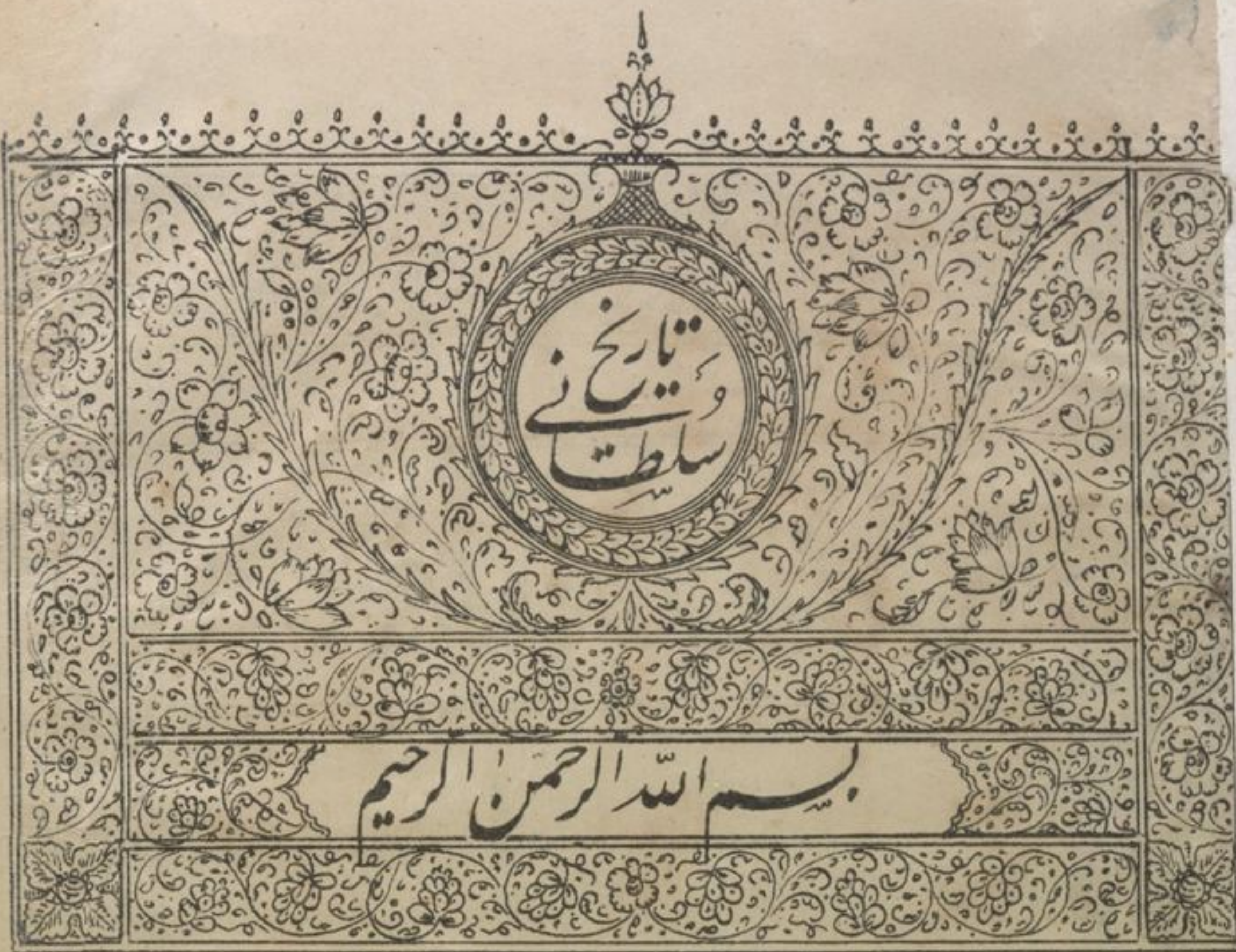
Sultan Muhammad Khan ibn Musa Khan

بفضل خاتون مناوره از فرزند در او افرخ سنا



من بالیف خان عالی شاه سلطان محمد خامو خانے

در مطبع جهان نما واقع بندر بسبی به نام یوسف علی آو عم جی طبع شد



زو اهر مشوره روضه الصفاى بيان حمد خالقى است كه بميامن تركيب حرفين كاف و نون تشریف
 ولقد خلقنا الانسان فى احسن التقويم را ايش عنوان نبى آدم ساخت و رد اى و فضلنا هم على كثير ممن
 خلقنا را بردوش ايشان انداخت نعم ما قال السعدى عليه الرحمه ز ابر آورد قطره سويى لم يزل يصب افكند
 قطره در شكم از قطره لولوى لا لا كند و ز انصورتى سرو بالا كند و جواهر منظومه درج دبان سپاس
 راقبت كه بمضمون صداقت مستحون و ما من دابة فى الارض الا على الله رزقها خوان نوال بزيوش
 كضوء شمس بر بساط زمين كشيده است و نواله مانده انعام عام و عطامى بلا انعامش كامل و كانا و جابل
 و دانار ابرار رسیده و له ايضا چنان پهن خوان گرم كسترد كه سيمرغ در قاف روزى خورد اديم زين
 سفره عام اوست برين خوان نجا چه دشمن چه دوست غفاريكه از و فور فضل بي منتهاى اب البشر
 با عصيان و لا تقربا بده الشجره بحسب اخطار ربنا ظلمنا انفسنا شايسته مرام و سزاوار مكارم كرده
 برزده و لقد كرمنا نبى آدم نواخت بيت انجا كه عنایت الهى باشد سجاده نشين كليسيانى باشد و
 تاريكه از كمال كبريائى ابلين ابا وجود دانائى بحسب تردنكته انا خير منه مطعون و ملعون نموده ارشاد
 بيان و عبادت عيانش را بجهت اى ان عليك اللغه الى يوم الدين لغو ساخت رب من عالم بحر
 انجاى كه قهر كبريائى باشد كفر اضر بار ساني باشد و ذات كامل الصفاش را از غايت انبار

از عبادت آن کمال بی اختیار جمعی و از مردو این عین بی نیازی تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا ساکنان
خطه بسا کل بشریرا که ملوم و سمت علائق مکانی و مهمت عواقب مانی اند همان بهتر که با قرار ما عرفان
حق معرفت کوشند و با غدار ما عبودت حق عبادت کوشند زیرا که شهسواران مضمار فصاحت
هر چند او هم و هم را در طی میدان مدحش جهانیند پالنگ شده بقدری عجز الو اصفون عن صفتک
پروا خند و فارسان میدان بلاغت بر قدر تو سن خیال را در مرحله پیمانی وسیع شناسش دوانیند ^{سهم}
و دنک شده فقره لا احضی ثناء علیک کما اثنیت علی نفسک را در زبان ساختند در وصف
ذات او چو زبان را کلیل یافت بروج در فشان دهن بست قفل صمت فبجان الله حین تمون
و حین تصجون و له الحمد فی السموات و الارض و عشیاء و حین یظنون و تحیات صلوة ثار روح پر
فوج حضرت ختمی نپاه و جناب سالت و شکاه آسلاطین تحکاه مازاع البصر و ما طغی و استخافان بارگاه
و ما یطق عن الهوی آن مشغل افروز کلستان اقرب الساعه و الشوق القمرو آن دانش آموز و بستان و لقد
یسر القرآن للذکر فهل من مدکر نقطه پر کار هستی خط دیوان وجود قطب کردون کرم توفیق طغرای نوا
سرور عالم ابوالقاسم محمد انکه حرج با وجود او بود چون ذره پیش آفتاب الذی و ت الیه الشمس
و الشوق القمر کان امیاء لکن عنده ام الکتاب که نکته لولاک لما خلقت الافلاک عظمت شناس
کافیت و زیادت بیانم زهی بی الضافی و صلی الله علیه و آله و اصحابه الطاهیرین بالتقوی که آیه
کریمه قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودت فی القربی در شان آنها وارد است اما بعد مؤلف
این خلاصه معانی و منکشف این سر نهانی سلطان محمد ابن موسی خان بارگزی المتخلص بحال و وقع الله
بنایده و بتعدده من خواص عبیده و انایان رموز اکاهی را که فکر کبرایشان بقضی الهی را منظر و صمیم
نیرشان تالی جام جم و ثانی آینه سکندر است عرضه میدارد که در او ان شباب و عفتوان جوانی بعد از آنکه
اهل افغانه از تائیدات ربانی بحسب غزوات جلیله و محاربات جمیله نقش وجود کفره را با حساب
قطع شستند و به نیروی بازوی ظفر پرور و قوت سر پنجه نصرت اثر بر هکلمان تفوق حسبتند که اخوان
بارها با التماس فراوان و تکرار با پیش آمده دست آمانی بذیل این کمینة افراد انسانی زوده استعدا می

که چون عاقبت پنجه اجل گریبان گیر است و بدرد جهان فانی ناکزیر پس سزاوار آنکه کتابی مشتمل بر وقایع
 طوایف افغانه و محتوی بر سوانح امر او شایان و فقرا و ایشان ایشان از بقدر امکان جمع و تالیف نمائی
 تا ضبط آن در حیرت اذبان سهل و آسان کنجد و از برکت رحمت سعادت انجامت که روزی چند پیش
 نخواهد بود زنگت جهل از مرآت خواطر ما به متصل علم بزوانی تا شایقان این فن از آن فایده فراوان
 رسد بچنین علم جمله محتاجند خاصه آنان که صاحب تاجند زیرا که گذارش این گروه شجاعت پژوه
 در هیچ تاریخی مفصلاً مرقوم نشده و بدین سبب سلسله اسباب آنها و آمدن ایشان از شامات و غور و
 سکنا در جبال و ه کسی را بخوبی معلوم نیست تا درین دیر سنج ناپایدار نکته چندی از مضمون خاطر جهندت
 مستقبلین دیار البصیغه عبرت و پند بیاد کار بماند که عرض از اعتبار این دهر ناپایدار علم استهار افرا
 است و حاصلش نام نیک بیاد کار گذاشتن و حصول آن اکثر منوط بتاریخ نگاشتن اما چون بواسطه
 گرفتاری عواید و تشبث علائق که لازمه خلایق است چنانچه گفته اند نظم عفتانی مغربست درینوقت
 خرمی حاصل از برای محنت و عم زاد آدمی هر کس بقدر خویش گرفتار محنت است کس را نداده اند و از
 مستلیمی صحت دماغی و فرصت فراغی ندانم با وجود آن هرگاه بحسب مرضای اخوان سودای تالیف
 از سودای ضمیرم سر بر برد چون مجلدی که گذارش کلیه الطوایف کثیر المعارف را جامع باشد بدست
 نبود بد جهت در تعویق افتاد می زیرا که متقدمین ایشان را تالیفی از کتاب و تصنیفی در آن باب نبود
 بجز از ساله تاریخ افغانه که آرزو شاه زاده علیقلی میرزا المللق با اعتضاد سلطنت در طهران تالیف
 نموده بود و آن نیز بجهت اجنبیت و غیر ملکیت از تحقیقات و افره که علم بنده بر آن احاطه داشت عار
 بود مع هذا شاه زاده مذکور ابتدا سوانح افغانه را از انتهای دولت نادری و اوایل سلطنت احمد شاه
 صد و زنی گرفته بود چون بدان جهت از تواریخ مبسوطه نبود لاجرم کتاب بجانب همه را غیر جامع و نا
 صواب مینمود بیت پس آن گفته با چون بود نا صواب بسوزان باتش بشویان باب و بسبب
 تعذرات مذکوره بهولای این امر بستن امر محال مینمود و بر همین هنگامه خیال لاجرم دعای اخوان اردستان
 و بعد از پرداخته می گفتم بیت شروع در غرضی کان بانتهار رسد هزار بار به از کردن است ناکردن

مدت مدید التماس خوان این بود و پانچ بنده ناتوان چنین بیت تا برین قصه سالها بگذشت فلک
 او در سال و مه نوشت شتی پر خرد که فارس میدان فراست و حارس بنیان کیا ست است موعظه
 چندم بطریق و پند سروده گفت که امی صبیات افکار البتار تلوم ثیوبت مریم آسا آسوده و براعت ^{و عطف}
 کفشار فصاحت شعارت قصب السبق بلاغت از سخنان سبحان و ابلر بوده چون عاقبت الامر لباس
 فنا پوشید نیست و شربت اجل نوشیدنی همان بهتر که درین نیکام پر انقلاب از نفاق احباب اجتناب
 نمائی و از کلفت صحاب با لفت کتاب کرانی و اصبر علی ما یقولون و اھجرهم هجر اجمیلا چرا که
 بضمون نکته صحیحہ التقدیر ضیحت بالتدیر مشیت بر ذانی تبدل و قضای بانی را تغلیر معدومست
 و للدبر تارات علی الفتی نعیم و بوس و صحه و تمام پس تهذیب کتاب به از تهذیب ثیاب تا
 بدان سبب نام نیکو بیاد کار گذاری بهر مدتی نظر یکبسی میکند سپهر نوبتی زمان به تنی میدد امان
 چون کام جاودان منصور پر خرم نیست خرم کسیکه ماند از و نام جاودان مرد آسا بر خیزد از استرح
 طلبی پر بهر دست بحیل المین توکل او یز و از کلک صدف سان در معانی و بیان بر ممکنان
 ریزه تاز نور تعلیمت ملهونی که در بادیه جهالت حیران و در ریتہ صلاالت سرگردان است بجاده
 مقصود پی برود و از موهبت از قطف بحر ذمی تمتع خورد خوابی که بهین دو جهان کار تو باشد
 زین هر دو یکی کار کن از هر چه در کس یا فایده ده آنچه تو دانی در کس یا فایده گیر آنچه ندانی زدگر
 کس عریبه بنی الجتد فی اقصاء العلوم و فر با جتنا شمار المنی الم تر فی رقتنا بید قارا جد فی سیره صار
 فرزنا کفتمش در نجال بازار کمال کاسد است و متاع هنر فاسد دکان معرفت محدودست و مشتری
 فضیلت معدوم قاءنی زمانه نیست مگر ذل حوی و رذل پرست ستاده نیست مگر دون نوزو
 دون پرور سپهر سعادت نهند بدست کسی که فرق می کند جیب و قوس از وتر زمشک لخلجہ
 سازد جعل خضالی را که اختیار کند پیشک را بشک تر و حکم آن الادب قدسقط بجمه و فقد فضلہ ہما
 بخردان بلوم قوم اند و ملولوم فلک بمردم نادان و بد زمام مراد تو ابل دانش و فضل ہمین کتاب
 بس پس درین موسم جمل از اظهار هنر چه آید و از اشتها فضیلت چه کشاید دل بخرد ز صد مه اندو

قرین جاه است دشمن کوه چون مریم گاه نهمت ولوم بر خوانده فلن اکلم الیوم چون ناصح خرد محاوره ام
 شود بسمع قبول اصفا نموده فرمود که این خیال نبرد بخردان باطل است و در مذہب عقلا از شرایط جو
 عاقل چه بوجبت اجل از منفعت عاجل دست کشیدن و بسبب فرخرفات عوام کالالعام که بر خالق
 علام و خیر الانام بہتان گویند قیل ان الاله زوولید قیل ان الرسول قد کنہا ما بنحی اللہ و الرسول
 معاً من لسان الوری فکیف انا از فواید عام تجنب و رزیدن کار خرد مندان نسبت لبته لحاج جہا
 رانا مسموع پیدا شته بخصیل ہنر کرامی و فرصت وقت را عنینت انکاشہ الکتاب فضیلت نمای نغم ما قال
 السعدی علیہ الرحمہ کنونت کہ امکان گفتار بہت بگوای برادر بلطف خوشی کہ فردا چه بیکت اجل درسد
 بحکم ضرورت زبان درگشی و بزرگان گویند کمال آموختن بہ از مال اندوختن چه خزینہ مال را محافظت
 و خسران دہی است و بہزینہ کمال آفت و زیان کی ریزا کہ بشیرا درین نچر و زہ حیات عاریت
 اثر و انسان را درین سپنجی سرای پر شور و شہر فضیلتی بہتر از شاد و افادت و متسکی محکم تر از عھضام
 بذیل استفادت نیست چنانچہ از کلام معجز نظام خیر الانام مسقا و میگردد کہ خیر الناس من نیفیع الناس
 و و چیز حاصل عمر است خیر و نام کو کہ زمین دو در کز می کل من علیہا فان و در اندر حکما مسطور است
 کہ ہر جا کاف کمال ظهور کند مال از تابع و محکوم است چنانچہ از سیاق کلام معلوم است رضینا
 قسمت الجبارینا لنا علم و لا اعدا مال لان الممال لفظی عن قریب و ان العلم باق لا یرال
 الحال کہ اختیار گفتار داری الناس اخوان را کہ از مدہ فراوان در باب قایع کاری شاہان افغانستان
 دارند با جابت مقرون دار و بحسب مدعای ایشان در آن ما وہ چند فضل بر صل نکار تا بفحوا می بت
 فضل و بہر ضایع است تا نمایند عود براتش ہنزد مشک بسایند عود معرفت تو در شرح عوام مض کفناً
 بدانند و اندازہ کمال تو در توضیح مضایق الفاظ بخوانند و از مطالعہ اش در باب طبایع موزون و اصحاب
 درایت بجابت ذہن مستحون در نوادر و قایع و سوانح بدایع جہان بنظر امعان از اطوار ذمیمہ متخلی بہ
 اخلاق کریمہ متخلی کردند و از وقوف آن حالات غریبہ حیرت افرا و اطلاع آن مقالات عجیبہ
 عبرت اتما بخر بہ اندوختہ نہ از ارتقای معارج کامرانی مغرور و مشغوف شوند و نہ در تنگنا دارج

دیبچه

پیشانی مغموم و مملوف کردند و یقین دانند که عالم فانی اعتبار را نشاید و عمر و دولت چندانی نیاید
کجا رستم و زال و سمرغ و سام فریدون و فرینک و جمشید و جام گذشتند و ما نیز هم بگذریم که چون مهر
عقد یکدیگریم که هر فقره از سنج قلمت و بران نامه را با بیست و هفتگه از سنج رقت محران وقت
کتابی حق آن مکتبه بالتبر علی الاحدق لا با البحر علی الاوراق ای خط تو اسرار نهان کرده عیان وای
آب حیات از قلمت کشته روان میزید اگر هر دو است آرند از مشک مدار و لیتقه از زلف تان
چون حکم ناول با خلق الله العقل بیت عقل شکوید که رست ترا هر چه گوید بکوش دل بنیوش جوابش
نداشتم و سر انقیاد بر خط فرمانش گذاشتم در بسکامیکه از یک جهان بینی و منند کارانی بفر و جو شهریار
فرین و منور بود پادشاهی که شمشیر آیدارش در دریای جنک بگردن خصم میرسد و شعله توپ دشمن کوشش
در صحرای نام و ننگ خرمین حیات خصم بد ذات را میوزد و ز معرکه شجاعت و دلیری و در میدان
جلادت و دشمن در می رستم را رسم زالی آموزد و در مضمار برسد و کارزار بهمن و اسفندیار از وضع چالش
اندوزد در بزم جود و سخاوت حاتم را ماتم شعار و در دفتر نوال عطایش معن بن زانده را طعن زاید ^{صف}
سزاوار اسما رثا بان سلف از کتاب اخلاقش بابی و وجود اهل جود بر مایده احسانش ذبابی حساب
رایات معدلت و انصاف و ناسخ آیات ظلم و اعتساف بندهکان سکندر نشان دارد در بان
الموید تباید حضرت سبحان امیر ابن الامیر ابن الامیر امیر محمد ایوب خان ابن امیر شیر علیخان لازال
طلال آقه عن بوس ابل الزمان که رایت دولت فتح آیتش بطراز و من النصر الامن عند الله آسته
مرغوبت و لوای حضرت انعامی اقبالش بر شعور ات بلاد مسکوب مروض از سهم خور زیش شب
و روز چشم مرغ بار است و از بهیبت تیغ تیزش ابواب معیشت بر روی دشمنان و در فراز در میدان
رزم اسفندیارش سپندار است و در زمان بزم قباد و جمشید عاکی خوار و چون جهر محامدش حدیثی بشرا
و حدیثی نطق سخن کستر لاجرم زبان قلم را خواش ساختم و بدعای دولت ابد بدش برود ختم اللهم
ای همیشه بکرمت الکافی و زید عیثه نجات الوافی ایاشی که ز جود و نوال تو عالم چنان رسید مطلب که
بهر خوار نماید چنان بحر سخای تو غوطه خورده همه کران میانه جز این بنده بر کنار نماید لاجرم حکم

ویساجه

اذ ارا و الله تعالی بستی بسیار بسیار و اعیانه ماضی مجدد و خیال نخست مکرر شده و ذوق تصنیف پیش شوق
 تالیف زیاده از پیش شده بسراجمی تاریخ اهل افغان پر د ختم و چنان ساختم که طول و عرض بلدان جمعیت
 سکنش را از کرامت کوله سمیت انگلیس و مرات الوضه و جام جم و احوال آفتن نیز اسلام را در آن مقام و ریاست
 لودهی و سوزار تاریخ فرشته و سر جان ماکم و مخزن افغانیه نگاشتم و سوانح طوایف غلجانی و درانی را از
 جهانگشای نادری و مجموعه ابدالی و روداد دولت سدوزنی را بعضی از ترک شته شجاع الملک
 ابن تیمور شاه سدوزنی که گذارشات خود را از ابتدا تا انتها بقرار تصدیق تمینق نموده بود برداشتم
 و مابقی وقایع دولت محمد زنی را اگر از اقوال فصاحت منوال جناب سردار شیرعلخان ابن سردار
 مهر دل خان مرحوم محمد زنی و عبد الففور خان محمد زنی و قاضی عبدالرحمن خان ابن محمد سعید آخندزاده خانملاقان
 خوا پنجه زنی و والد ماجد بزرگوارم که هر چهار از کبول بکرسن و شیوخ معتبرین طایفه بارگرای و امر او
 سرکردگان اقوام درانی و در اکثر معارک آند بار با افتداری و تانهنگام تالیف کتاب در قید حیات
 عاریت شعار بودند نگاشتم و آن چهار بزرگوار سعادت آثار که فقیر را بر درستی کشار ایشان شوق
 بسیار بود بضمون صدق مشون خیر الفقار اربعه استخراج احوال مجوله را اربعه متناسبه شده از جبر و متعابله
 ایشان کتاب از خط سبب اعراق و افلاق سالم ماند باز چشم ز ناهامی جهان که پراکنده بود در جهان
 پس از آن زیرو چون کهر سنجی بر بتر اشیدم همچنین کبخی جسد کردم که در چنین ترتیب باشد از ایشی نقد غیب
 تا بزرگان که وقت کار کنند از همه گفتش اختیار کنند یا الهی لطف و رحمت عام جبر من را فضل
 انجام از خداوند احد که بانی این رواق بزرجد و مؤسس این چرخ مشعب است رجا و اثنی و
 امید فایق دارم که این خلاصه معانی را که مشتمل است بر سوانح احزاب افغانه و مسمی است تاریخ سلطانی
 در نظر ارباب هنر جلوه گر نماید و در دیده خردمندان نگو منظر مجلس کسی مباد و حود را بران وستی بر سا
 بالینی و آل الامجاد و این موجز بانگ در غزه شهر رمضان المبارک ۱۲۸۱ سنه هزار و دو بیست و هشتاد
 و یکت که حروف سوانح احزاب افغانه را چون بحساب جل محسوب نمایند ماده تاریخ خواهد شد
 زیرا که ابتدای تصنیف کتاب در سنه هزار و دو بیست و هشتاد و یکت بود که سوانح احزاب افغانه از آن

خبر میدید و یک که حرف سوانح اذراب افغانه را چون بحساب حمل محسوب نمایند ماده تاریخ خوانا
 شد و در سال ۱۲۹۱ که به کام چاپ کردن و طبع نمودن بعد از فراغ مراجعت از بیتا در سببی اتفاق افتاد
 که فقره کوالیف افغانان ماده تاریخ است بعد از فراغ از کتاب جهان نمائند باشد و انا را جو من الله
 تعالی ان لا یطالعها الا المبرون من سواس المحسد و لا یمسها الا المظرون من انجاس الخلد فقط
 نکته دیو دورس حکیم مورخ قدیم ایتالیا میگوید که مورخ باید که در وقایع نگاری خود را از غرض
 نفسانی ببرد از دو یا خود را بدان بدنام نسازد چرا که فایده از تاریخ نویسی عبرت آیندگان است
 و بجزبت ایشان پس غلط نگار را بهره از ان تمت و لوم است و درست کفتار را تحسین قوم
 پس مورخ باید که بفضایل ثلاثه آراسته و از خصایل سه گانه پیراسته باشد اول اینکه در وقایع نگاری
 اسلاف خود را بغرض پنداشته بدین و مذنب کس کار نداشته باشد نه اینکه تعصب ملت را
 مطلب انگاشته بمدین رحمتین و مخالفین بختین روادار د بلکه بدین ایمان آرد که کافر و زنا
 و کبر و منع جمله را و سوی آن سلطان الع ثانیابی اجتناب و قانع باشد تخریب و طامع که بحسب مراد
 خود صاحب مال سفینه بی حس را بدج و با کمال بجزد مفلس را قبح نویسد بلکه لحاظ نفس ابدی و خوش
 هواری مفقود نموده دیده بنیاد بر غرض مرموز نکند مطلب مطلب که همه خود پادشاهی است
 پیوسته تقاضای طلب روسیه است که ماه شو طالب و مطلوبش مهر بر چند که کپسه پر کند باز
 تنی است ثالثا شجاع و متهور باشد نه بیدار کم جل که حاکم وقت را با وجود بد سکالی و زشت
 افعالی به ثنا و تعریف و مخالفش را بعه خوش خصالی بجا و تحقیر نماید و از راستی اغراض
 نماید پس باید که حقایق و قایع را به صورت راست و دقیق بدایع را بی کم و کاست بیان سازد
 و بدروع بفروغ پردازد که مورخ غرض لحاظ نکند آتش اندر بنای جبهه زند چون منظور از
 تالیف و مقصود از تصنیف این بیان بجز از اظهار احوال و هشتم مردانگی قوم افغان و عبرت
 آیندگان طلب دولت و خواهش ثروت از کس نیست چه ظاهر است که از راستی که عطف
 ممدوح سباب عشرتم مینا و ابواب رفایتم مفتوح است خیال آن دارم که در تحریر این تاریخ

سعی وافر کمارم و بقدر طاقت بشری از تحقیق اعراض و از تصدیق اغماضی نگرفته که درش انکرده سجا
 پژوه را از قرار دیده و شنیده بی کلف و اعلاق و تعسف و اغواق کمارم هرگاه با وجود سعی بنده
 مطالعان کریم النفس اقصیه بر عکس نظر آید از روی کرم آرا از خطای او می دانسته فقیر را بد
 متهم نمایند و اذامه و بالغوم و کراما ز روی کرم عفو بر من کند کند را و بیان را بگردن کند

ذکر احوال مملکت افغانستان و ظهور نیر اسلام در آن مقام

برای جهان آرای سالکان مسالک بدایع و سایر آن ممالک و قایع که خاطر خطیر ایشان از ارجاع
 اقوال عجایب ناکن متمتع است و کوشش موش آنها احوال غریب موطن را مسمع واضح و لایح با
 افغانستان مملکتی است وسیع و کثورت منیع در بین هندوستان و ایران و ترکستان افتاده
 و دولت روس و انگلیس ایران بدان روی شیخ نهاده مشتمل بر جبال سر بلند و او دیده بهره مند
 میدتهای محسوب و آنها مرغوب بزرگترین اینان نهر کابل است که بدریای اتک و هنر
 همیرمند است که به بحیره زره میریزد چون سرحد شمال انیولایت جبل هند و کش است که بدین
 ارتفاع کوهی در عالم نیست یعنی به نسبت و نه هزار فوت ارتفاع بعضی قللش میرسد لذا
 اکثر انهارش یا سمت جنوب برخاسته به بحیره زره میریزد یا بسوی شرق رفته بدریای سند
 که از اتک و نیلاب نیز خوانند می پیوندد بخلاف هری رود و نهر غزنین که در تلال و
 رمال رفته میخشکد و این کوه سر بلند بسان سد سکندری فاصل ترکستان و افغانستان گردید
 و هم از این است که دولتین علبین در خصوص تصرف این بلاد یک بر دیگر سبقت دارند
 آب و هوای خوشی دارد مگر بسبب ارتفاع و انخفاض و لایت تفاوت کلی در آن
 دیده میشود چنانچه سمت شمالش چنان سرد است که تا متر فزین مهیت در زمستانش
 بفریز نک یعنی یخ بندی میرسد و در بعضی مهیت درجه میرسد و در تابستان و کرما
 انشصت تا هفتاد درجه میگذرد و اطراف جنوبی و شرقیش سجدی گرم است که در رکن

در بیان حدود افغانستان

۱۱ ۱۱

ترمانند کور از پنجاه درجه کمتر میشود و در موسم گرمی که ما از یکصد و پنجاه درجه میگذرد و لهذا اقسام میوه چاق
و حیوانات سرد سیر و گرم سیر در آن یافت میشود سمت شمالش هم کوهستان و طرف جنوبی و
مشرقی اکثر بیابان است از بناهای قدیم و بسیار کل همیشه ظاهر است که در حکومت یونان و غیره
این بلاد بسی آباد بود از حواصل تجارتی این بلاد ابریشم و پشم و پنبه و اقسام میوه است
که با طرف میره و بهما محتاج بدل میشود سمت شمالی این بلاد اکثر مسکون بطوائف مغول است
که ایشان را هزاره گویند و سمت غربی و جنوبی و شرقی با افغان و آنها عموماً دین محمد را بجا
خفی دارند و خور اهل سنت و جماعت بشمارند مردانه طبیعت اند و فرزانه طویت در
شادی و غم و کج و نام و اخلاق و ادب مشابه اهل عرب اند از علو همت خور ابراقران ترجیح
میدهند و منصب میرزائی و ملازمت نظام لشکر را عار شمرده با قوام غیر میدهند هم شان
عصر اگر چه عاقل است زوایشان با قفل نماید و گذشته اگر چه جا بهر است عاقل یعنی مرده را
مرحوم می پندارند و زنده را مرحوم گزین مرده بد نباید گفت حکومت ایشان بطور ملکی مطلق است
و پادشاه در روز بار قاضی را در پهلوی خودی نشاند امورات دین را بوی میکند و کار این
خو فیصله میدارد و در عیدین باز و حام و شوکت بعید گاه رفته بعد از صلوه بدیو انخانه می نشیند
و شیطان کشیده میوه و نان بر دم میدهد بشکر این بلاد در سابق اکثر سوار کشاده بود و کمتر
پیاده اکنون سپاهش اکثر منظم است و بی نظام کم دار الملکات این ولایت شهر کابل است
که باین دو کوه واقع شده است جمعیتش پنجاه و پنجاه نفرن میرسد در جنب شمالش
امیر شیرعلیخان شهری مسمی شیرپور بنیاد نهاده است که تا حال تمام افتاده است
در عرض سی و چهار درجه و بیست و هفت دقیقه خط استوا و طول شصت و نه درجه
از لندن واقع است دیگر قندهار است که در عرض سی و دویم درجه شمالی و طول شصت و شش
درجه و بیست دقیقه واقع است جمعیتش از افغان و ملل غزنیه بچهل هزار میرسد دیگر
هرات که در عرض سی و چهار درجه و چهل و پنج دقیقه و طول شصت و دو درجه و بیست دقیقه

در بیان حدود افغانستان

واقع است بیست و هشت هزار جمعیت دارد چون افغانستان را قدامتاً او ان سلطان محمود غزنوی جزوی از بلستان و نیمروز میدانستند و از قراریکه فریاد میرزا شهزاده در کتاب جام جم آزاد اسمای قدیمه بنام اریه خوانده است صدق خواهد بود و در ایام سلطنت سلطان محمود غزنوی و سلاطین غوری بمملکت غزنه معروف بود و در او ان بابر شاه کورگانی و خفاد بدو سمت منقسم شد چنانچه سمت سمت شرقی را که تعلق بکورگانیه داشت تا چشمه مقرر از بلاد هندوستان و سمت غربی را که متصرف فیه دولت صفویه بود از غفورات ایران معدوم نمودند و از فارس شرقی گفتندی اهلالی فرنگستان خصوصاً انگریزان که در علم جیاگرافی یعنی جغرافیا مهارت تمام دارند در نقشه با ابخارا ایسترن پریشیا میکارند یعنی فارس شرقی چه ایسترن در لغت آنها بمعنی شرقی است و پریشیا بمعنی فارس است و معلمان جغرافی را در ستمدید بلدان و جمعیت سگان ابخارا اختلاف فراوان است از این جهت که کوله سمت انگریز مساحت مربع آن را دو لک و نود و چهار هزار میل انگریزی مربع و عدد سگان ابخارا چهارده ملیان که معادل یکت کروچیل لک نفس باشد گفته اند زیرا که ملیان در اصطلاح ایشان عبارت از ده لک است و کرنیلوس امریکایی مؤلف مرات الوصینه مساحتش ایک لک و پنجاه هزار میل انگلیسی مربع و جمعیتش را چهل لک نفس ضبط کرده است و شهزاده فریاد میرزا قاجار در جام جم طول افغانستان را هزار میل انگلیسی و شش را از افغان و ملل غریبه پازده ملیان نگاشته است چون اقوال با ستمدید حال کمال منافات دارد پس معلوم که ایشان او انی را منظور داشته باشند که ریاست صدوزشی بود زیرا که طولش از حدود این لاهور و بلتان تا سرحد بلده نشا پور و چهاران بود و هم از ان وقت این ولایت به افغانستان مسمی است و ما را نظر بر ریاست افغانه نیست چرا که در هر وقت کم و کاستی دارد بلکه منظور ستمدید املاک مسکونه ایشان است لهذا طول ان ولایت از سرحد کاریز و کوسان که در سمت غربی مدینه هرات در طول شصت و یکدرجه شرقی و عرض سی و پنجدرجه شمالی واقع است تا برهوخانه آیندس که آن را نهر سند و اتک و نیلاب خوانند و در سمت جنوبی

جنوبی شهر کشمیر در طول بنفاد و پنجدرجه شرقی از موضع کرین و پنج که محل رصد ابل انگلیش است
 و در عرض سی و پنجدرجه شمالی از خط استوایی واقع است بمقصد و پنجاه میل یعنی گروه متعارف است
 و عرض اعظمش از حد بلوچستان و کاکری تا بسلسله جبال هند و کش که در شمالی بلاد مهند است
 پانصد کرده مروج است و مملکت مذکور بقرار گرفته شامبراده اعتضاد السلطنته علیقلی میرزا ایرانی
 از نسبت بطح بحر خنجر فوت انگلیسی است که مطابق هزار و پانصد ذرع معمول بوده باشد مرتفع
 است و اسخراف قبله اش پنجاه و چهار درجه و شش دقیقه است و العالم عند الله

و از قرار یک در تاریخ فرشته نوشته است ابالی این ولایت در حین دولت بنی امیت
 مذہب اسلام اختیار کردند (تفضیل این اجمال آنکه در سال مسیت و هشتم از بھرت سرور
 انبیا علیہ التھی و لثناء حضرت عثمان بن عفان عبد اللہ ابن عامر حاکم بصره را نامور سمت فارس
 که ابالی انجا بعد از فوت حضرت عمر رضی نقض عهد کرده بودند کرد چنانچه رفته اکثر اطراف
 انجا را مسخر نموده مراجعت کرد در سال سی ام از بھرت باز ولید عقبه را بسبب شرب مدام
 از حکومت کوفه عزل نموده سعید ابن العاص را بجایش منصوب کرد و سعید مذکور در همان سال
 بالشکری نام محصور بسوی طبرستان ابلاغ کرده حضرت امیر المومنین امامین الهامین جن و حسین ع

نیز در آن سفر تشریف داشتند و از میانم قدم مہمیت لزوم ایشان ولایت جرجان که
 دار الملکت ستر اباد است مفتوح شده ابالیش دو بیت هزار دینار عوض صلح تسلیم کردند و اسلام
 آوردند در سال سی و یکم باز حضرت عثمان ابن عامر را نامور فتح بلاد خراسان کرد و مذکور رفته از جاد
 کرمان سیستان و خراسان و غور را مسخر کرد بعد از آن چون اندک زمانی فتوحات عینی رهنمود پس
 حنیف بن حنین را که مقدمہ الجیش او بود در نیشابور و مرو و قیس بن ہاشم در سیستان و خالد بن عبد
 را در ہرات و غور حاکم نموده خود متوجہ حجاز شد در سال سی و دویم عبد الرحمن بن ربیعہ بعبود
 بلخ شافتم و با ابالی انجا جنگ نموده زخم کران و از صدمہ آن رخ از دیار ہستی بر یافت و بقیہ
 و حال را دیگر کون دیدند لا علاجانہ بسمت جرجان و جیلان رفتند و قارون کہ یکی از امرای عجم

عاشق سلطانان چون بخت را از آن دان

در بیان نسب افغانه

و حال را در کون دیدند لا علاجانه سمیت جرجان و جیلان رفتند و قارون که یکی از امرای
 عجم بود چون از این حادثه شوق خوش شود شده چون عبدالله بن عامر را دور و خجور را با غرور دید
 چهل هزار مبارز از اطراف حاضر ساخته بقلع اهل اسلام پرداخت لاجرم حنیف بن قیس عبدالله
 ابن حازم با بیست هزار سوار جوار بقلع قارون فرستاد عبدالله مذکور رفته و با یکدیگر بجنگ
 پرداخته قارون را با لشکر کاهنم جراد نشت ساخت و سپاداش آن کاملی عالی مجال خراسان را
 یافت تا اینکه در سال چهل و چهارم از هجرت حضرت معویة ابن ابی سفیان زیاد بن امیه را والی
 بصره و عراق عجم و فارس و خراسان و سیستان بنموده و زیاد مذکور در همان سال عبدالرحمن بن
 شمر را بجهت بیخ رفتن بار و کابل و غیر املاک شرقی فرستاد عبدالله الرحمن مذکور رفته ابا
 انجار را مسخر و آهسته آهسته بوحدا اینت خداوند تبارک و تعالی در رسالت حضرت محمد بن
 عبدالله صلی الله علیه و آله مقرر کردند و بعد از حکومت نه سال طاعونی برانگشت زیاد بن امیه
 برآده در گذشت و معویة پسر او عبدالله را امارت کوفه داد و او از قبیل مخوم سلم بن ذراع
 کلبی را بحکومت خراسان و سیستان تعیین کرده فرستاد در سال شصت و دوم یزید بن معاویه
 ایالت انجار را بسلم بن زیاد داد و از جمله کبراء که ملازمش کرد یکی مهلب بن ابی سفیره بود و سلم برادر
 خود یزید را بسیستان فرستاد و در حین سیدنش بسیستان چنان مکرراستیند که ابالی کابل مردور زیده عبدالله
 بن زیاد برادرش را که حاکم انجا بود حبس کرده اند لاجرم با حبش و افرعازم تقابل اهل کابل شد و پس از
 محاربه شکست خورده برگشت چون انجیر بسلم بن زیاد رسید متحیر گردیده اخرا لامر چاره اندیشید
 یعنی عبدالله بن حنیف خراسانی را که بطحہ الطلمات مشهور است بجابل فرستاد تا عبدالله بن زیاد را
 بیاضد هزار درم خریده آورد و سلم طلحه را در عوض اخذت حکومت سیستان داد و بعد لشکر غور
 و بهرات را بجابل فرستاد ابالی انجارا که با مطیع و منقاد کرد و خالد بن عبدالله را که گویند از اولاد
 خالد بن ولید بود حکومت کابل ارزانی داشت بعد از چند می باز یزید بن معاویه خالد بن عبدالله
 را از امارت کابل معزول کرده حاکم دیگر بجایش منصوب نمود خالد مذکور چون از حکومت انجا عزل

کردید و مراجعت عراق عرب را شاق دیداریم حاکم مجدد از آنجا برآمده برهنونی بعضی مردم بحبال روه
در آمد و با مردم افغان که در آنجا سکنا داشتند خویشی کرده با ایشان بوجه انتم بود و باش و زیست و
معاش را میگرد و هم سبب او اسلام در افغانه شایع شد مؤلف گویم اگر چه این نکته با گفته نواب
خاجنمان لودهی که در کتاب نوشته است کمال منافات را دارد زیرا که وی قسین را که از بنی افغانه
بود از زمره صحابه کبار دانسته است و باقی افغانه را از نسلس شمارد اما چون صاحب تاریخ فرشته
مورخ معتبر است و تاریخش در اکثر بلاد هندوستان و افغانستان اعتبار فراوان دارد پس یقین که
در صحت گفتار سعی بسیار نموده باشد و بمضمون ظن المؤمنین خیر انخس را صدق دانسته نوشتم

در بیان اظمار اصل و نسب افغان و آمدن ایشان از غور بحبال روه

بر ضمایر آفتاب ز خایر سجزان بدایع احوال مستحضران نوادرات احوال مبرهن باد که در نسب افغان بوخان
اختلاف فراوان است چنانکه بعضی بر آنند که افغانه در اصل از نسل اسحق بن ابراهیم خلیل اند
و برخی چنان دانند که در زمان حضرت سلیمان شخصی بود افغان نام که از طرف حضرت سبرکاری
تعمیر مسجد قضی قیام داشت انجام سلسله نسب اقوام مذکوره بدوست و در تاریخ فرشته نوشته است
که در هند در کتاب مطلع الانوار دیدم که افغانه از نسل قبط بن مصر اند در عهد حضرت کلیم بحاجه قطیه
داخل بودند در حبشی که بمصدق فصاحت نطق فائقه ما منهنم فاعرفناهم فی الیم فرعون در بحر حمیر
غرق شد اکثر قبطیان ایمان آورده بدین موسی متحلی شدند بنی افغانه از حال ستیزه که جلی ایشان است
دین آبا و اجداد را پسندیدند و از مصر فراریده با ملاکت شرقی ایران پناهند و روایت
صادق که مطون تواریخ بدان ناطق است و این کمینه پس از جد و جهد تمام گفته نواب خاجنمان
را با نوشته علی قلی میرزا ملقب باعضا و سلطه موافق یافتیم این است که چون بمضمون صدق
مشحون آیه کریمه و قتل داود جالوت حضرت داود جالوت را کشت و گروه بنی اسرائیل
بریاست او افغان نمودند جالوت را نابره حسد در الهتاب آمده خاست که داود را

در بیان نسب افاغنه

بقتل رساند آخر الامر بواسطه دیدن بعضی خواهبهای متوحش و بصیحت حضرت شموئیل پیغمبر از کرده نام
 شده دل بر جهاد کفار نهاد و با حضرت داود صلح نموده وصیت کرد که دوزن از نسل لاوی بنی
 اسرائیل در حرم محرم استن اند و من از همتر شموئیل شنیده ام که حقیقتی از ایشان فرزند زینیه پیدا
 خواهد نمود که سلسله اخفاد ایشان تا یوم قیامت خواهد بود امید که در پرورش آنها کوشی پس از شهادت
 ملک طالوت چون حضرت داود در اسروری قوم بنی اسرائیل بچنگ آمد در بیمار آن دو عورت
 سعی جمیل نمود تا اینکه حق تعالی هر دو را فرزند کرامت فرمود یکی را بر جینا نام نهادند و دیگری را
 ارمیا بعد از مدتی چون ایشان بن رشد و تمیز رسیدند بعد از حصول علم و دانش
 جمعی از بنی اسرائیل را بطاعت ایشان مقرر کرده هر یک بسرواری تعیین نموده بقزوات
 امر فرمودند و ایشان نیز در آن غزوه داد نیک نامی و بهادری داده گوی سبقت از
 امثال و اقربان ربوند تا اینکه حضرت داود علیه السلام بر چهار منصب وزارت
 و ارمیا را سپهسالاری تعیین نمود پس از چندی بر دو برادر را حق سبحانه و تعالی فرزندی
 کرامت فرمود چنانچه بر جینا پسر خور اصف و ارمیا فرزند حور اوغان نام نهاد
 در حبسینی که حضرت داود علیه السلام بجوار رحمت ایزدی انتقال نمود حضرت سلیمان
 علیه السلام در پرورش آن دو کوهر گران مایه یعنی اصف بن بر جینا و اوغان بن ارمیا
 بغایت سعی و کوشش بجای آورده چون بجد رسیدند حضرت اصف بن
 بر جینا که در علم و دانش بسره حد کمال بلکه در عصر خود نظیر نداشت به منصب بزرگ
 وزارت و نیابت سرکار بنوی سر بلند گردانید و فرزند ارمیا را که اوغان نام داشت
 بسرکاری تعمیر مسجد اقصی نامزد گردانید چنانچه هر دو در امر مأموره خو کمال
 حذاقت بتقدیم رسانیده مورد نوازش و تحسین حضرت سلیمان علیه السلام شد چنانچه در
 کتاب نواب جهان لودر و غیره که در سنه هزار و بیست و تالیف شده است درباره او قصه با میگویند که عقل از
 استماع آن با میگذرد و کمینه نیز به جبهه استبعاد عقل بدان سپرد ختم و متروکش ساختم و حقیقتی اوغان را

چهل سپهر گرامت کرد و از ایشان اخلاص بسیار پیدا شد به بنی افغنه مستما گردیدند و ایشان در ظل حمایت حضرت
 سلیمان در نهایت اطمینان بودند پس از فوت او غان و حضرت سلیمان هر ج و مرج در ایشان پیدا شد
 مایه دوستی فساد و ماده دشمنی از ویاد پذیرفت مع مذاجحت نصر بر آنها حضرت بافته بیت المقدس اخرا
 و نهضت و هزار از بنی اسرائیل مغلول و مقنول نموده بقیه السیف بنی افغنه از پیم جان و حفظ نساه و صبیان از
 بلاد شامات فرار در بادیه های اعراب بنای استقامت و قرار را که اشتمد چون چندی در تحت حما
 اعراب در آن او و بیهای معلیف و آب بسر بردند از کمی علوفه و تنگی از وقت کارشان بجان و کار و باخوا
 رسیده از جاده عراق عرب با طرف و نواحی کرمان آمدند و برخی از ایشان که از حرکت پالنت بودند
 در بلاد عرب در نکت نمودند و فراریان باز بکلم نص صریح هو الذی جعل لکم الارض ذلولا فامشوا
 فی منا کما و کلومین در زقه از کرمان کوچیده به بلاد غور و او دیه های جبل فروز کوه پناهنده و بر
 مواسی در آن ثغورات نامتناهی پرداخته از تسلط اهل ظلام ربهیدند تا از قدرت قادر قبایل و افر
 شدند و جمعی از ایشان که در بلاد عرب ماندند با خود گفتند که چون از ظلم بخت نصر از آستان بوسی
 بیت المقدس محروم ماندیم پس باید که از شرفیابی مکه معظمه بی بهره نشویم و هم بدین نکته قرار داده در آن جا
 سکونت گزیدند و اهل عرب ایشان بنی افغنه گفتندی تا بعد از انقراض مدت هزار و پانصد سال
 از فوت حضرت سلیمان خاتم الانبیا صلعم مبعوث شد در آن وقت ولید بن عقبه بن عکرمه
 که از زوسای بنی افغنه بود در قید حیات بود بعد از فوت او خالد پسرش که در شیوه شجاعت طاق بود
 و در ششم مردانکی شهره آفاق بر فاق ابی سفیان با آنحضرت در احد محاربه کرد و در سال ششم هجرت خالد
 با جمعی بقدمبوسی خاتم الانبیا رسیده بدولت اسلام فائز شد و پس از رحلت آنسور در زمان خلافت
 صدیق اکبر در اکثر محاربات سردار جمیش بود و سر کرده گروه قریش و در زمان خلافت حضرت عمر
 نیز بقرار سابق به سپسالاری مقرر بود تا و را واسطه خلافت حضرت عثمان رحلت نمود و از او دو پسر
 ماند عبدالله و عبد الرحمن که هر یکت حاکم بلاد عجم بودند و بعد از فوت عبدالله در حین حکومت
 بنی امیه در سال شصت و دوم از بجزرت برید بن معویه سلم بن زیاد را بحکومت بلاد شرقی

فرستاد و او خالد بن عبدالقادر بگومت کابل مقرر داشت چنانچه در سابق قلمی گردید و صاحب
 مجمع الانساب و نواب خانبهمن خالد را از بنی افغانه دانسته اند و این کمینه بجهت اینکه خبر مشهور
 احتمال صدق و کذب دارد نوشته ام اما جماعه از بنی افغانه که در بلاد غور سکنا داشتند در حدیثی که خالد این
 ولید بدولت اسلام مشرف شد خطی بجهت ایشان نوشت و ایشان را بمکه خواست لاجرم قسم
 که از صناید بنی افغانه غور بود با جمعی عازم حجاز شدند و همدر آنجا بدولت خالد بقدموسی سرور کانیات
 و بشرف اسلام سرفراز و آنحضرت ایشان را با انواع مهربانی نواخته اسم هر کس رسید بعد فرمود که قیس اسم
 عبرت است و اسم عربی باید گذاشت پس او را عبد الرشید خطاب کرد چون آنحضرت از مدینه عازم
 فتح مکه شد خالد و عبد الرشید با جمعی از بنی افغانه نیز شرفیاب حضور بودند چون در آن جنگ اقیس
 عبد الرشید شاد و افر بطور رسید چنانچه جمعی کثیری از کفار بدستش مقتول گردید حضرت خیر
 الانام بزبان معجز بیان فرمود که عبد الرشید را پستان یعنی بادبان کشتی باید خواند زیرا که جبرئیل گفت
 که نسبت عبد الرشید بفرقه اسلام نسبت بادبان است بکشتی یعنی چنانکه کشتی به پشتی بادبان به
 ساحل مقصود میرسد همچنین فرقه اسلام از مردانکی عبد الرشید به مقصود رسیدند و از همان روز
 بلقب پستان سرفراز شد و بروز و دهور او را پستان خوانند و عبد الرشید پس از چندی
 رخصت انصراف حاصل کرده بجور آمد و از نسل او اولاد بسیار پیدا افتاد و بشماره هویدها گردید چنانچه
 عنقریب مرقوم قلم خواهد شد و عبد الرشید چون از خدمت حضرت سرور کانیات رخصت شد
 بدیار غور آمد اکثر از عشره خود را بدین اسلام مرغیب نمود و در سال چهل و یکم بعد از هجرت بدر بار
 رحلت نمود و مدت حیاتش از قرار گفته نواب خانبهمن هشتاد و هفت سال بود و بمقیاس
 عقل مؤلف کتاب خالص گوید اگر چه احوال مذکوره از کتاب نواب موصوف انتخاب شده اما
 با عقل کمال منافات را دارد بچند دلیل نخستین اینکه این گذارشات در کتب صحاح احادیث
 و کتب تواریخ معتبره چون روضه الصفا و طبری و غیره مسطور نیست و در هیچیک مذکور نه دیگر
 اینکه باید لغت ایشان با عبری و عربی قریب میبودند با پارسی و حال آنکه هر گاه کسی احرز باشد

لفظ افغانی را بنحوی از پارسی و هندی خواهد پنداشت بجهت مشابهت نامہ ہر دو و بجز کمیس کہ عبارت
 از پیراہن باشد با عربی مشابهت لفظ دیگر کمتر خواهد داشت دیگر اینکه ظاہر است کہ ہر کہ در حال
 اسلام حضرت خیر الانام را ملاقات نمود ہر آنیہ داخل مرہ صحابہ خواهد بود پس عبد الرشید لقب
 بہ پیمان لاید آباد از صحابہ باشد و حال آنکہ نیست دیگر اینکه اگرچہ در خالق خداوند رپی نیست
 لیکن بسی عقل بعید است کہ در مدت ہزار و دو صد سال از نسل کنفس یکت کرد و کمتر باز یاد
 نفس تولد پذیرد چرا کہ اگرچہ صحابہ ہزار بودند اما یکی را بدین قرار اولاد بسیار و احفاد بسیار شدہ
 است ظاہر افغان طایفہ وحشی را دینی بودہ در بلاد غور مسکون بودند و ہر وار و ہر ور بہ ثغورات
 عربی ہندوستان رفتہ در او دیہ بامی جبال ر وہ و غیرہ برعی اغنام قیام داشتند و بکرو و شہور بدو
 اسلام فائز گردیدہ اند و العلم عند اللہ العلام روایتی دیگر در تاریخ سر جان مالکم مسطور است
 کہ مورخان در نسب این طایفہ کہ در کوبستان ماہن خراسان و رود آتک مقام دارند اختلاف کرده
 بعضی بر آنند کہ افغانان نسب خود را بدو طایفہ میرسانند برخی خود را از نسل قطبان مصر و بعضی از اسباط
 بنی اسرائیل بشمارند در یکی از تواریخ افغان مسطور است کہ چون بخت بسیاری از اسرای بنی اسرائیل
 بقتل رسانید بقیہ را بکوبستان غور فرستادند و انجا جمعیت ایشان زیاد شدہ انصفحات را بتصرف
 آوردند و ہمیشہ ماہن ایشان و یہود عربستان ابواب در اسلالت مفتوح بود چون یہودان
 اعراب دین اسلام قبول کردند خالد نام یکی از ایشان کاغذی با فغانان فرستادہ ایشان بدان
 دین دعوت کرد و بنا بر این جمعی از امرای افغان بعبستان رفتند یکی از اعظم ایشان کہ قیس نام
 داشت و بچہل و ہفت واسطہ نسب خود را با اسباط و بہ پنجاہ و پنج واسطہ با برہیم میرسانید خالد
 ایشان را بہ حضور حضرت رسول بردہ و پیغمبر ایشان را مشمول غلایات ساخت و قیس را از میان ایشان
 بعواطف خاص بسیار بخشیدہ اورا عبد الرشید نام نہادہ لقب طاقت بومی از زانی داشت و
 فرمود کہ این لقب شایستہ اوست زیرا کہ از نسل پادشاہ بنی اسرائیل است و ایشان بعد از
 قبول دین اسلام در فتح مکہ متابعت کردند و آثار جلالت در آن واقعہ بطور رسائیدند بعد از آن

قیس بملک خود مراجعت نمود و پهنیر در حق وی دعای خیر فرمود و چند نفر از اهل مدینه را صاحب و
 گردانید تا در رواج دین حنیف و اجرای مراسم شریعت در کوهستان غور او را معاونت نمایند
 و قیس در آن امر چندان مساعی جمیله مبذول داشت که قبل از فوت او که در سال هجدهم از هجرت و قیام
 جمیع رعایای او بدین اسلام در آمده بودند هشتاد و هفت سال عمر کرد و سه پسر از وی ماند و نام هر
 نام وی به نیکی مذکور میشود و امرای افغان کوشش میکنند که نسب خود را بوی رسانند انتهى اما
 در بنی اسرائیل بودن افاغنه شکی نیست و قابلش صادق است و نکته صحیحه یا بنی اسرائیل اذ کروا
 بِغَمْتِ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيْكُمْ وَإِنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ در حق افاغنه ناطق اما بجهت اینکه کسی را
 بخیری را نیکو دار کتب تواریخ این فن کاشته شد چنانچه گویند کس از جوز زخم ز بانها زست
 اگر خود پرست است اگر حق پرست در وجه تسمیه ایشان با افغان دور وایت است یکی آنکه
 از قرار گفته نواب خاجهان ایشان را نسل افغان بنی ارمیا اند چنانچه مذکور شد دیگر اینکه صاحب
 تاریخ فرشته نوشته است که در زمان ریاست بنی امیه و سامانیه چون آنها با طرف جبال روه
 پراکند یکنواخت اطراف معموره را که در تصرف راجه لاهور بود منصرف گردیدند و راجه کوه
 بجهت سردان آن نواحی بقلع و قلع ایشان بکرات شکر کشید و راهبر کرات اهل غور و خلیج که
 در نواحی کابل بودند بواسطه بهدینی بامداد ایشان میرفتند و بعد از انجام محاربه مراجعت بنواح
 مینمودند چون کرد و فزاد حد کشت لاجرم آن گروه شجاعت پرده را افغان بجهت و فور شور و فغان
 خواندند و اینکه بندهانش پنهان خواند نیز دو صورت دارد یکی آنکه از قرار که نواب خاجهان
 لودهی گوید پنهان لقب قیس مسمی بعبد الرشید است که حضرت خیر الانام او را بجهت مردانگی
 نام پنهان الاسلام خواند و نواب مذکور پنهان باد بان را دانسته است اگر چه در کتب لغت
 مسطور نیست و دوم اینکه صاحب تاریخ فرشته گوید که چون اهل افغان سخت داخل دیار هندوستان
 شدند در بلده پتنه که اکنون بعظم آباد شهرت دارد سکنی گزیدند پس بجهت تسمیه مطروف باسم
 طرف پنهانش خواندند و هم از آنست که اعراب و اتراکش بواسطه سکونت جبل سلیمان سلیمان

خوانند و العلم عند الله و فقیر مؤلف خالص کویم ظاهراً همین لفظ پنهان است که افغانه بلجه خود در آن
 نصرانی نموده خود را پشتون بر وزن مکنون و جمعش را پشتانه بر وزن مردانه خوانند و برخردندان
 مستور نیست که لجه هر زمان را تاثیر بسیار است و تصرف پیشمار و از قرار که مذکور شد که افغانه
 در زمان سابق در بلاد غور مسکون بوده اکثر برعی اغنام قیام داشتند و برخی از ایشان تا دیر باز
 در لغورات کرمان و شیراز بسر میبردند چنانچه در کتاب روضه الصفا در وقایع شاه شجاع که از
 شایبان آل مظفر است احوال افغان را آورده است و اینان که در املاک غور مسکون بودند از قرار
 گفته نواب خابجمنان لودی و محمد قاسم استرآبادی الملقب بفرشته حسب الحکم سلطان شهاب الدین
 غوری کوچیده جبال روه را که از سرحدات غربی هندوستان بود مسکون نمودند چون ایشان مردم
 شجاع و اکثر مشهور بودند لاجرم سلطان شهاب را که جبال سنجبر بند خرم بود از استحکام لغورات
 بطایفه افغانه کل مراد شکفت و الطایفه در آن تلال و دبا د بنسوده بعضی برعی مواسی و برخی بسخت
 فلاحت بسر میبردند و ایشان سه طائفه بودند نخستین سره بن ثانی شیخ بیت ثالث غوغشت که
 اکنون در عوام بغرغ معروفست و از ایشان اولاد و احفاد بسیار پیدا شد که در خاتمه کتاب
 بفضل رب الارباب بتفصیل مسطور خواهد شد و جمعی از ایشان در آنوقت بدیار ملتان بجهت تجارت
 ره یافته کم کم داخل دیار هند شدند و صاحب تاریخ فرشته میگوید که ایشان قبل از بعثت حضرت
 خیر الانام بجبل سلیمان آمده ساکن شدند و بعد از چندمی که در او ان یاست بنی امیه خالد بن عبدالله
 داخل دیار کابل شد اکثر افغانه بردست او ایمان آوردند و بعد از مدتی افغانه با مسلمانان اینکه با محمد
 قاسم نام از سمت حجاز آمده از جاده سند ملتان رفته سکنا داشتند بواسطه بهدینی رابطه پیدا
 کرده اندک اندک داخل دیار هند شدند و در سنه ۱۴۳۰ م یکصد و چهل و سه اولاد ایشان بسیار شد از
 کوهستان برآمده بعضی از مواضع معموره را چون گرم و شینواری و لغانات که در سمت شمالی کابل و
 جلال آباد و پیشاور مضیقات معمور است متصرف شدند و چون راجه لاهور که با راجه جمیر خویشی
 داشت از طغیان اهل افغان شنید جمعی از لشکر را بسر کردگی یکی از امرای خود بر ایشان کشید پس از

در نسب افغانه

از کبر و دارا که سندیان از مردانگی ایشان علف تیغ آبدار شده مابقی بجز فرار چاره ندیدند لاجرم راجه
مذکور بر چشم افرغبه برادرزاده حمزه اباد و هزاره سوار و پنهان سپاده جوار بکارزار ایشان فرستاد چون
افغانه هجوم کفار را مشاهده کردند از ابالی کابل که بزور اسلام متحلی بودند استمداد نمودند آنها نیز بواسطه
همدنی چهار هزار کس بکومت فرستادند پس افغانه از آن مستظرف شده بجنکت استادند و در مدت پنجاه
هفتاد جنکت با کفار نموده اکثر فایق آمدند چون موسم زمستان رسیده دست برد دست برد نمود کفر
از پیم سر ما مراجعت اوطان نمودند پس از انقضای شتابا برادرزاده راجه لاهور باشکر
شایان عازم بعیتصال ایشان شد درین دفعه باز ابالی کابل مبدد افغانه رسیده فیما بین کوبات
و پشاور جنکت سخت کردند اما چون راجه مذکور در آن مدت با گروه کهکمران پرخاش داشت
و کهکمران بواسطه قرب جوار با افغانه صلح نموده کمرا ایشان به بستند راجه لاهور از آن بررسیده
زمان دشمنی با افغانه گسست و نیز بعضی از مواضع فروعه اطراف پشاور را چون سواد و باجورد
لمقاتبات با ایشان واگذاشت و مضمون فرزند میرزا صایب اصفهانی که در سخندان فایق است
در حق ایشان ناطق شد عدو شود سبب چیز اگر خدا خواهد حمیر مایه دکان شیشه کرسنگست
و راجه مذکور با ایشان مقرر داشت که لغورات را بخونی محافظت نموده عساکر ملوک سامانیه را
داخل دیار بند نکند از ایشان نیز مضیق چیزی را که فیما بین پشاور و جلال آباد است سنگر نموده
باجبری تمام میگردند و هم از جهت ایشان بود که تاخت و تاز سپاه ملوک سامانیه اکثر بطرف
سند بودند بطرف هند چون حکومت غزنین بآبستگین رسید بکبتگین که مولود و اما بود اکثر بر کوه
تاخته بسیاری ایشان را دستگیر و اسیر میآختند لاجرم ایشان را تاب مقاومت بکبتگین نماند
راجه چپال از آن احوال اطلاع دادند راجه مذکور چون میدانست که لشکر سبزر از شدت
سرمدان سرحدات نمکن شوار است با راجه بهاطنه در انباره مشورت کرده و با جازاش
شیخ حمید نام لودهی را که از گروه شیخ بیت و در میان ایشان صاحب عتبار بود خواسته خلعت
داوه بخانی افغانه کماشت و بجاظت لغورات نامور داشت و بعد از فوت لبتگین چون

در سنه سیصد و شصت و شش هجری امیر سبکتگین خجج براریکه فرماندهی جلوس کرد شیخ حمید مذکور بمزار
 بساط منارعت در نور دید و بدر بار کردون مدار اعلام کرد که چون ما را بواسطه بهمدینی با منطاع ^{صفت} خصوص
 و خلوصیت یقینی است پس سزاوار مکارم انکه این زمره خیرخواهان را از خود دانسته سپاه نصرت
 ابتباه را امر فرمایند که در بهنگام تاخت و تاز و یار بند اسپه مبارز ساند سبکتگین نیا بر اقصای قوت
 ملتس ایشان را قبول کرده بعد از اضمحلال راجه چپان باند مال جراحات طوب افغانه پر داخته ^{افغان}
 متا از ابشج حمید داد و بعد از فوت سبکتگین سلطان محمود غزنوی بر خلاف پدر اکثر ایشانرا حسته
 و ابر کرده انده بسیاری سرکشان ایشان را مقتول نموده و مطیعان را ملازم رکاب ساخته نوکر گردانما
 بعد از آنکه در اکثر جاها طایفه افغان بواسطه شجاعت فطری در هندوستان دیجاه بودند چنانچه ^{لبت}
 خان لودهی که از امرای کبیر ناصرالدین محمود شاه لودهی بود و بعد از فوت او پادشاهی دہلی
 بوی فرار گرفت و مدت یکم سال سکه و خطبه دہلی بنام دولتخان لودهی رواج داشت نوعی
 در تاریخ فرشته نوشته شده است و بعضی از مورخین خضر خان را که امیر تیمور صاحبقران حکومت
 هندستان داد نیز از اهل افغان دانسته اند و الله اعلم بالصواب بالجمله افغانه بر صورت
 روز بروز در هند رتی داشتند فقط

در ذکر حکومت سلطان بملول لودهی در هند

از قرار که مذکور شد که از محمد عبدالرشید پنهان سه فرزند از جنمند ماند نخست سره بن و
 ثانی شیخ بیت و ثالث غرغشت که تمام طوایف افغان البته شعبه ازین طایفه خواهد بود و این
 پسران بلا تشبیه عبدالرشید پنهان را بمشابه سام و حام و یافت اند مرفوح علیه السلام را از
 مرحمت کرد کار چون طوایف پشمار شد در تمام ایشان طایفه لودهی صاحب اعتبار بود
 تفصیل این اجمال آنکه چون حضرت شیخ بیت در میان برادران به فضیلت عبادت نامی و
 بدان سبب در طوایف افغانه کرامی بود لاجرم او را شیخ می گفتند نه شیخی که در بای
 علم الیقین درش بوسه گاه زمان زمین و حق تعالی اورا سته پیر موسوم با سمعیل و رشون

و کچن و یکد ختر مستمی بی بی متوعطا کرده بود و بی بی متو مذکور بقدر گفته متوزخان زوجه شاه حسین
 غوری شد و از دو دو پسر پیدا شد نخست غلزان و ثانی ابراهیم چون ایشان بجهت حفاظت از کراما
 و سر ما در اطراف جبل سلیمان قشلاق و بیلاق نموده رحلت الشفاء و الصیف بودند در نسیم
 خریف چون بجهت قشلاق مکان قدیم رفتند حضرت شیخ بیت خاتون را گفت که اطفال از حوکا
 ره مانده و کرسنه اند مان بجهت ایشان بزحوی بپزند خاتون گفت فی الفور رسیده ایم و در تمام
 قبیله آتش نیست مهلت کنید تا بعد از موجودی آتش تا به راه باد و مان را تیار کنم حضرت شیخ
 فرمودند برو و از اجاق قدیم آتش بیا خاتون گفت بعد از گذشتن یکسال باریدن بر فنا چگونه
 آتش مانده باشد شیخ اصرار و در انباره تکراره فرمود لاچار خاتون رفته دیدگان را کا و دیده دید
 که اخگر بای تا بان در دیدگان است چون محل تعجب بود خلق را حیرت افروذ بر کر اما آتش حمل شد
 بعده فرمود مان بجهت در حضورم آور تا من فیما بین اطفال قسمت نمایم و نخست ناز ابر که کرما کریم
 آورد البته اقبال مند خواهد بود تا اینکه ابراهیم ولد بی بی متهو فرصت جسته مان نخستین را از سر
 تا به ر بوده بحضور جد آورد و آنحضرت خورسند شده فرمود ابراهیم لودی یعنی ابراهیم کلان است
 زیرا که بلفظ افغانی لوی کلان را گویند بعد در حق وی دعا فرمود و هم از اران دعا اولادش
 بد بد به ریاست رسیده اکثر در بند و ستان مدت متعادی حکومت کردند و از آنجمله ابراهیم
 و اولادش بلودی شهرت یافت و اکثر سر کردگی طایفه افغانه با ایشان متعلق بود بعد از آنکه
 در بند رفته اعتبار می پیدا کردند جماعه از ایشان بجهت تجارت و غیره به بند و ستان زدند
 داشتند از بد بخله در زمان حکومت سلطان فیروز دشت شاه بار بک ملک بهرام که
 جد ملک بهلول لودی باشد ابرار و بزرگ خود بجنیده بهلتمان آمده نوکر ملک مروان
 دولت حاکم ملتان شد و او پانچ پسر بود یکی از آنجمله ملک سلطان شه ملک کالاید ملک
 بهلول بود و ایشان بعد از فوت پدر در ملتان بسر میبردند چون خضر خان حاکم ملتان شد
 ملک سلطان شه نوکر او شد از مویدات اقبال اینکه در همین که خضر خان با بلو اقبال خان جنگ

ذکر حکومت سلطان بهلول

۲۵

داشت ملک سلطان شه بد و بر خورده سر طور ابریده در نزد خضر خان شتافت و بدان سبب مرتبه
بزرگ یافت و بخطاب اسلام خانی و حکومت سرسبز آمد اقران شد از طریق دولت چالاکی است
و سلطان شه و او ملک کالا پدر سلطان بهلول بود بی حاکم برکنه دورا له کرده و دختر عم ملک
کاله که بملک بهلول آستین بود در چین وضع حمل بواسطه افتادن خانه مرد و بضر بوده بعضی اطباء
بند شکمش را شکافته ملک بهلول از زنده بر آوردند و محافظتش نمودند و بعد از مدتی ملک
کالا با افغانان نیازی جنگ کرده کشته شد و ملک بهلول که در آنوقت بهلول معروف بود
در نزد اسلامخان یعنی سلطان شه عم خود رفته تربیت یافت چون در یکی از عروب آثار
مردانکی از وظاهر شد ملک سلطان شه الملقب باسلام خان او را از یاده نواخته دختر
خود را به کاش داد و گویند در آنوقت بزرگی اسلامخان بجدی بود که دو از زده هزار افغان
ملازمش بودند در چین وفات با و جوی سپران رشید ملک بهلول ایه جانشینی خود وصیت کرد
بعد از فوتش ملازمان و متعلقان سه فرقه شدند جمعی بوصیت عمل کرده بملک بهلول بوسیله
و برخی بملک فیروز برادر اسلام خان که او نیز از پادشاه دلی منصب داشت متفق شدند و
بعضی بقطنجان ولد ملک فیروز ملحق شدند ملک بهلول که رشیدترین ایشان بود از روی
زکات و فطری باستالت افغانه پرداخته اکثر از خود ساخت و از ملک فیروز و قطنجان
بخر نامی نماید قطنجان بعزم سببش بدلی رفت در نزد سلطان محمد شه معروض داشت
که افغانه در سرسبز حشر می انگیزد و فساد می میخیزد اندمبا و که از بودن ایشان فتنه در ملک
حادث کرد و هنوز که نظم ایشان نسقی و کار آنها رونقی نپذیرفته است علاجش لازم است
اگر توجه سلطانی قبل از خلل آنها عازم سببصال آنها کرد و از حال حرم دور نیست لاجرم سلطان
محمد شه ملک سکندر تحفه را با لشکر بسیار بدفع آن فتنه امر کرد و جسرت کهکر را نیز بر یافت
قطنجان روانه کرد چون افغانه از اسخال اطلاع یافتند سرسبز را گذاشته بکوهستان صعود نمودند
ملک سکندر بدیشان بنجام کرد که رفتن بی سبب شما از صیبت زیرا که ما را نظم و پرداخت شما کار است

نه قلع شما سر او را است که پیرامون فتنه نگردد و یاد فاعنه طلب عهد و پیمان نمودند ملک سکندر با اتفاق
 جسرت که مکر و ثقیلی تو که با پیمان نوشته فرستادند که شمارا ضرر جان و مال نیست لهذا ملک فیروز
 مطمئن شده سپهر خود شاهین خان ابان ملک بملول بر سر عیال گذاشته خود در نزد ملک سکندر رفت
 و ایشان بخرگت قطنجان نقض عهد کرده ملک فیروز را مغلول و مصاحبانش مقتول کرده بخیر عیال
 لشکر فرستادند ملک بملول از استماع اسخا دشته سر اسیمه شده شاهین خان ابان جمعی از دلیران رو بجنبک
 کرده خود عیال برداشته بقلل جمال پناه برد پس کیرودار بسیار شاهین خان در معرکه پامی ثابت فشرده
 تا بدرجه شهادت رسید کسی را که جرات بود بیشتر شود کشته در معرکه بیشتر چون سر با می مقتولان
 سرسبند آوردند جسرت که مکر از ملک فیروز هم هر یک را میسر سید و او نام میبگفت تا اینکه شاهین
 خان سپهرش را بنظر در آوردند و نام پرسیدند ملک اغماض کرده گفت نمی شناسم لشکرمان گفتند این
 مرد بغایت شجاع بود و بسی تهور می نمود پس از آن ملک فیروز در گریه شده آغاز نوحه کرد چون سبب
 پرسیدند جواب داد که این سر سپهر شاهین خان است اول انکار بجهت این بود که مبادا در جنک قصور
 و در مضامین نام و سنگ از و فتور و واقعه باشد اظهار نیکردم حال که خواطر من ازین جهت جمع شد
 از رفت پدر چشمه اشک چشم کشا و ظاهرا ملک بملول درین معرکه نبوده انشاء الله تعالی
 غنقریب انتقام ما را از شما خواهد کشید پس از آنکه ملک سکندر روس مقتولان را بدلی فرستاد
 جمعی را بجا فطنت سرسبند گذاشته مراجعت کرد ملک بملول مبلغی کز اوف از تجارین و ام گرفته
 بر رفقائشمت کرد و در صد دانتقام شده بتاحت و تا از اطراف پرداخت هر چه تاراج میکرد
 بر او رفقائی بخشید تا در اندک زمانی حجم غنیمت و جمعی کثیر از برنا از برنا و پیر بر او گرد آمد پس
 چند می ملک فیروز نیز فرصت یافته از دلی گریخته با و پیوست و قطنجان نیز از کرده پشیمان
 شده زودش رفت و ملک بملول مستظهر شده لشکر کشید و سرسبند را جبراً متصرف کردید
 سلطان محمد شاه حسام خان وزیر را بدغش فرستاده در موضع که جنک کرده شکست خورد
 بعد از آن ملک بملول عریضه نوشت که من بواسطه فساد حسام خان تا اکنون از حضور دورم

برکاه پادشاه اوراکشته وزارت به حمید خان عطا کند مطابق سابق مخلص خدمتکارم سلطان
 که از این معنی خوشنود و ناز و شمنی ملک بهلول هر اسان بود حسام خان راکشته حمید خان را بوزارت
 نصب کرد و ملک بهلول بوعده وفا کرده بخدمت سلطان آمد و حاکم سرسبز شد چون سلطان
 محمود حاکم مالوه به شیخ دہلی شکر کشید سلطان از ملک بهلول بدو طلبید ملک بهلول بابت
 هزار افغان بکمک رفته سلطان محمود را شکست داد و خطاب خان جان یافت و بسر بند را
 کرده لاهور را بحکم متصرف شد و بدین نیز اکتفا نکرده پس از چندی بر دہلی شکر کشید چون فتح
 میسر نشد و پس کردید چون سلطان محمد شاه وفات کرد پسرش علاء الدین شاه شد حمید خان
 وزیر که بهمت ملک بهلول منصب یافته بود او را از سرسبز طلبیده پادشاه کرد آری بهمت
 بلند و طالع ارجمندش از حنیض حمول با وج قبول ساینده کونید در حینی که بهلول در خدمت عم خود اسلام
 خان در سرسبز بود روز در سمانه درویشی شیدا نام مجذوب را در یافت او شان در خدمت
 گفتند که باشد که ریاست دہلی را بدو هزار تنگه نقره بجزد ملک بهلول با وجو عشرت هزار و
 تنگه که در ملک خود داشت بجنورش گذاشت فقیر قبول کرده گفت مبارکباد بهر ابا نش ملک
 بهلول استخر کردند جواب داد که هر گاه براسنی واقع شود سودا می مضی کرده ام و لانه خدمت در پشانی
 خالی از اجری نیست و آخر همچنان شد که گفته بود و ملک بهلول حوزا سلطان بهلول نامیده خطبه
 و سکه بنام خود کرد و پسر خود را بایزید را که آخر سلطان سکندر لقب شد و لیعهد کرده بدلی
 گذاشت و خود علم غنیمت بستیخ اطراف افراشت و در ^{۸۹۲} سنه به چون پور رفت سلطان حسین
 شرقی را که یزایندہ انجاریا به پسر خود بار بکشاه داده بکالی رفته پس از شیخ انجاریا با عظیم بهمان پسر
 خواجه بایزید داد و خود از جاوه چند وار بد بپور رفت راجه انجاریا چند من طلا و نقره سلامانه
 کز ایندہ اطمینان یافت و پادشاه پس از تاحت و تازاله پور که از توابع رتنه پور است منظر
 و منصور بدلی برکشت و از فرار که در تواریخ خابنجان و فرشته مسطور است اکثر اطراف از ایند
 زمانی منسخر ساخت چون معمر شده بود خواست که املاک را فیما بین اولاد تقسیم سازد پس دہلی را انجاریا

ذکر حکومت سلطان بهلول

۲۸

بایزید و لکنه و کاپلی با عظم همایون سپرد و چون پور را بیمار بکشت شاه سپرد و دیگر خود و بهراج را
شیخ محمد خواهرزاده خود داده خود نسبت کوا لیا رفتن از راه ایجا هشتاد لک تنگه گرفته مرا
کرد در راه بیمار شده اکثر امر او در چون آخر دولت او را امید ندبران شدند که عظم
همایون نواسه خود را ولیعهد کند چون خواجه بایزید در دلی بود با وجود او امر محال میبود پس
کس بطلبش ارسال کرده او را بهانه خواستند عمر خان شیروانی وزیر چون بصلاح شاه و وزیر جنز
شد با استصواب زیبا نام مادرش که در آن سفر بود به سپهر اعلام کرد که در آمدن تا خیر نما که از
طلبت بجز قید و حبس مطلبی نیست لهذا خواجه بایزید سر پرده پیرون زده آوازه کوچ انداخت
و در خیفه خود را معطل ساخت تا مرض پادشاه غلبه کرده در موضع بد او لی من اعمال سکیت
رخت هستی بر بست و بعالم بقا پوست چنانچه گویند به قصد و نود و چار رفت اعالم
خدیو ملکستان جهانگشا بهلول بزم رستم بل بود لیکت دفع اجل بود محال به شمشیر و
خنجر مصقول و پادشاه بهلول ظاهراً بصلاح راسته و باطن بصلاح پیرایسته بود و در سفر
حضر با علما و مشایخ صحبت داشتی و از فیوضاتشان بهره برداشتی و بار و سامی افغانه را در آن
سلوک کرده در حضور ایشان بر تخت نشست و بهماره طعام را در بیرون با ایشان تناول کرد
و وقت سواری بر اسبان خاصه شسته براسب یکی از ایشان سوار شدی و بغایت متفرق
و شجاع بود و با سپاه و رعیت بخوبی گذرانیده و مدت سی و هشت سال بساط سلطنت کرد

ذکر سلطنت خواجه بایزید بن ملک بهلول الملقب کند

پس از فوت سلطان سکندر خان جانان فرزند خلیا عیسی خان و دیگر از آنکه در باره حکومت عظم همایون
داشتند بر هم زده بغش سلطان اسجلائی برده خواجه بایزید را خواست و بر بلندی در کنار آب
بیاه آورده بر سر بر سروری نشاند و سلطان سکندر مخاطب ساخت و سکندر شاه بغش بد را
از ایجا بهلی فرستاده خود بجزب عیسی خان که در اردو بود رفت و مغلوبش کرده کتایش بخشید

در سلکت امرایش منظم گردانیده مراجعت دہلی نمود و بر تخت سروری برآمد و با امر او غیره سلوک
 پذیرانه پیش گرفت و بعد از نظم اسبجا برادران شکر کشید تمامی را بار اجماعی اطراف مطمع و منقاد
 گردانید از حوادث عظیم که در حکومتش واقع شد زلزله عظیمی بود که در ہندوستان شد کہ گوش زمانہ
 یاد ندارد چنانچہ ازین رباعی معلوم میشود در ہندوستان و ہندوستان و ہندوستان و ہندوستان
 با اینکه بنا ہاش بسی عالی بود از زلزله شد عالیہا سافلہا و پس از آمدن آیام حکومت در ۹۲۲
 عازم سنجہ کوالیار شد در آنوقت مرض الطباق المرکز قرار شد ہر چند از کمال عنایت پروا نکرد
 در دیوان محلی نشست تا کار بجائی رسید کہ در حین تناول طعام لقمہ بکوبندہ شدہ راہ نفس مسدود
 شد فسخ عنایت نمود تا آنکہ کجبت عدم با تجلل ضعف قوہ کردہ روز یکشنبہ ہفتم ذیقعدہ ۹۲۳
 ہندو و بیست و نہ ہزار البقاہ آخرت رفت صاحب تاریخ فرشتہ گوید کہ مناقب و
 مفاخر آن پادشاہ از عجایب است زیرا کہ بجمال ظاہری آراستہ و بجمال معنوی پراستہ بود و در
 آیام حکومتش رعایا در رفاه و سپاہی خوشنود بودند و ہر روز بارعام دادہ و غزبارا پیش
 نمودی و بر فقیر و طعمہ عرضش رسیدی و از بام تا شام بدان شغل پرداختی و در کار با با انصاف عمل
 نمودی و بغایت صاحب دیانت بود چنانچہ نماز پنجگانہ را کابھی قصا نکردی نواب خان
 لودھی اورا از ولی ہامی کامل نوشتہ است چنانچہ گویند کہ بر تہ غوثیت رسیدہ بود و در
 عہد فرزندہ اش علم و واج یافت و خبردارش بجد بود کہ از خصوصیات خانہ ہر کس اطلاع داد
 گویند وقتی کہ با بار بکشاہ برادر خود محاربہ داشت قلندری در آشنای جنک آمدہ دست اورا
 گرفت و گفت فتح تراست پادشاہ دست خود را بکراہت کشیدہ گفت چون میانین
 اہل اسلام جنک شود حکم بر یکطرف نباید کرد بلکہ باید گفت آنچه خیر اسلام باشد خدا آن کند ہر گاہ لشکر
 بجای فرستاد ہر روز در عقب ایشان فرمان فرستادیر یکی صبح کہ کوچ کردہ فلان جا روید و دیگر شام کہ چنین چنان
 کنید و تا ہنگام جلالت تغیری در آن کردہ بہمان قرار معمول سیدشت از حدت ہمہ اوقوال عجمیہ منقول
 است مدت حکومت آن پادشاہ سکندر جاہ را بیست و ہشت سال و پنجابہ نوشتہ اند البقاہ

ذکر سلطان ابراهیم لودهی

ذکر سلطنت سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر لودهی

چون حکم خداوندی پادشاه سکندر لودهی در آن گره فوت شد سپهر بزرگش سلطان ابراهیم که بشیخا
 و وفور کیاست متصف بود جانشین پدر شده قدم بر اورنگ فرماندهی گذاشت و برخلاف
 جد و پدر امرای افغان را فرمود که در وقت بار دست بسته در پیش تخت بایستند که پاد
 شاهان را خویش و قوم نباشد همه نو کردند و پادشاه را و فری باید نظم ملک گفت سرور منم
 زین گروه چو سرزیر باشد ندارد شکوه برار شاه را جامی باشد بلند که نادیده بازو شود
 بهره مند امرایکه در نزد سلطان بهلول در مجلس می نشستند چاره بجز اطاعت ندیده ناچار
 دست بسته می ایستادند و در باطن دل ذکر کون اتفاق را بنفاق مبدل ساختند و با هم اتفاق
 کردند که پادشاه ابراهیم از دلیلی تا جو پور فرمان روا باشد و شاه زاده جلال خان بر حکومت جو
 تمکن و رز و پس درین صورت شاه زاده جلال خان با جا کرد اران انظره از کاپلی روانه
 جو پور شد و بر مسند حکومت نشست و فتح خان بن عظیم همایون شیروانی را وکیل امور سلطنت
 امرای انصوب را مطیع ساخت درین وقت خان جهان لو حانی بملازمت سلطان ابراهیم نشانی
 زبان طعن بر وزیر او و کلا کشود که امر سلطنت را مشترک داشتن خطائی بس عظیم و سهوی بس
 و خیم است چنانچه گویند در رویش بر کلمی بجنبند و در پادشاه در قشلمی ننگه ارکان
 دولت نیز نام شده در تلافی آن کوشیدند و چنان مشورت کردند که چون شاه زاده هنوز
 استقلال بهم رسانیده است او را بطایف الحیل بدلی باید طلبید بیت سر حتمه باید
 گرفتن بیسیل چه پر شد نشاید که نشستن بیسیل انگاه جهت طلب شاه زاده هیبت
 خان کرک اندازد و فرستاده فرمانی مشتمل بر عطف و صاف شد که مصلحتی در میان است لازم
 که جریده خور را با یلغار برسانند شاه زاده از چا پلوسی هیبت خان بوی بد برده بآید ن دلی را
 نشد و بجوابهای ملایم عذر آورده بلیت و لعل گذر آیند هیبت خان حقیقت حال ابا پادشاه کا
 و پادشاه شیخ زاده محمد فرعی ملک سمعیل و فاضلی محمد الدین و سعید حاجب را به طلب شاه زاده بخا

سکندر
سلطان

ذکر سلطان ابراهیم لودی

۳۱

ارسال داشتند لیکن انیون ایشان نیز در مکر رفتہ بی نیل مقصود مراجعت کردند بعد از آن بمورت
دانایان در گاہ با امر او حکام آنکند خو فرامین صادر شد کہ از اطاعت شاه زاده جلالخان اجتناب نمایند و الا
موجب بازخواست خواهند بود چون فرامین مذکور بجایعت مزبور رسید جمله از اطاعت شاه زاده
سپید پدہ شاه زاده چون پوفانی امر او مشاهده نمود دانست کہ او را با پادشاه ابراهیم جامی
مدار نماید بالضرورة بجالی رفتہ علانہ طبل مخالفت فرو کوفت و بانفاق جمعی خطبہ و سکہ را بنام خود
کرده خورشید جلال الدین نامید و کسان نزد عظیم ہمایون شیروانی کہ قلعه کابلخرا بکلم پادشاه ابراهیم صحرا
کرده بود فرستاده نوشت کہ تو بجای عم منی و میدانی کہ تقصیری از بندہ سرزده است نقض عهد از
جانب پادشاه ابراهیم است امید کہ جانب حق را از دست نگذاشته رعایت مظلوم را واجب
دانی چون مذکور از پادشاه قدر می آزرده خاطر بود شکستگی شہزادہ نیز در او اثر کرده دست از
محاصره باز داشته بہ شہزادہ پیوست و با ہم قرارداد دادند کہ بر ملاکت جو پور حرکت کند اگاہ بر
سعید خان سپہ سالار کمان لودی کہ ضابط او بود در وان شدند و او تاب نیاد و در بہ لکنہ رفت
و حقیقت بیادشاه نوشت و پادشہ خود تہیہ شکر دیدہ در بیت و چہارم ذیحجہ ۹۲۳ روانہ
انظر شد در حسنی کہ رایات شاہی قریب رسید شاه زاده با سی ہزار سوار انتحالی بر آگرہ یغما
کرد و پادشاه اگاہ شد ملک سمیٹ و کبیر خان و بہادر خان لوحانی را با بعضی قشون باکرہ ارسال داشت
و ملک آدم کہ بحفاظت آگرہ مشغول بود از آمدن امر تقویتی حاصل نموده بہ شہزادہ نوشت کہ اگر
از ہوس باطل باز آمدہ چتر و آفتاب گیر ابر طرف نماید تقصیر او از پادشاه در خواست نمودہ
کالی با قضا عیش مفر خواهد شد شہزادہ راضی شدہ اسباب شاہی را نزد ملک آدم ارسال داشت
چون پادشاه کالی مسخر نموده بود قبول صلح نموده عازم سہبصال شہزادہ شد و شہزادہ سرسیمہ شد
براجہ کو الیاری پناہ برد و پادشاه باکرہ آمدہ سلطنت استحکامی دادہ امور ریاست کہ پس از فوت
شہ سکندر را ہند ام یافتہ بود رونق دادہ امرای مخالف تو بہ و انابت نموده مخلص خیر خواہ
شدند و او جملہ رنوازشات و خلایع فاخرہ سرفراز نموده و شہزادہ جلالخان کہ نزد سلطان محمود خلجی رفتہ

ذکر سلطنت سلطان ابراهیم

بود آزرده شده زوراجه که به رفت در عرض راه اورا جماعت کوندان گرفته نزد پادشاه ابراهیم
 آوردند و پادشاه اورا بقلعه هانسی فرستاده در عرض او بقبل رسانید قطعه شربت سلطنت و جاه چنان
 شیرین است که شهان از پی آن خون برادر ریزند و بر اکثر امرای پدر بد حکمان شده بقبل رسانیده
 از خوف کارداران و عاملان منصوب کرد بیت تازه بنا کرد و کهن در نوشت ملک بران تازه ملک
 تازه گشت و بعد از آن امور ریاستش متقل شد مادام الحیوة بر فاهیت گذراینده بعد از آنکه از
 سلطنتش بیست سال گذشت حکم آنکه هر کمالی رازوالی در پی است در سنه ۹۳۲ هجری شنید که بابر شاه
 کورکانی عزم استخلاص دلی دارد لهذا با صد هزار سوار و پیاده بمقابله و متقاتله او تضافت و داود خان
 و حاتم خان را با بیست هزار سوار مقدمه بحیش نمود از آن طرف بابر شاه سلطان جنید بر لاس ابره حرب
 ایشان فرستاده جنگ کردند حاتم خان معقول شده داود خان فرار پادشاه ابراهیم بر بحال
 وقوف یافته ببعثت تمام بجبال محاربه روانه پانی نیت شد و از آن طرف بابر شاه نیز صفوف
 بسته از دو ساعت روز تا نصف النهارش قتال اشغال داشت نظم دولش کرد که باره
 برخاستند بعزم بیجا صف بیا راستند چو زبور کیلی کشیدند پیش زمین را زینبوره کردند
 ریش به شمشیر بولاد و تیر خدنگ گذرگاه بر مور کردند پیش زخون بلان خاک غشته شد
 تو کفتی زمین ارغوان گشته شد و پادشاه ابراهیم پانی ثبات افشوده اکثر اراک را بقبل رسانید
 و آخر الامر با پنجه اراکس در میدان کارزار بقبل رسید و نسیم فتح و ظفر بر پرچم بابر شاه وزید و دو
 افاغنه لودهی منقرض شد الملک بو مندته و تاسنه نهصد و چهل و هشت سلطنت بند بست
 بابر شاه بود پس از آنکه بابر شاه فوت شد در سنه ۹۳۳ هجری بمایون شاه قایم مقام شد شیرخان افغان
 جمعی با خود متفق ساخته بمایون شاه را بطرف ایران دو اینده سلطنت را تصاحب شد

در بیان سلطنت شیر شاه بن حسن سورا افغان

تفصیل این حال آنکه در سنی که سلطان بهلول لودهی حکومت بند فایز شد جد شیر شاه افغان را که

که ابراهیم نام داشت و از طایفه سور بود هوس نوکری در سر افتاده بدلی آمد و در سلکت خدام یکی از امرای
 بهلول در آید پس از فوت بهلول شاه و پادشاهی شه سکندر پسرش چون جمال خان کج جو پور شد حسن بن ابراهیم
 را که ملازم قدیم و جوان کار آمد بود نواخته سهرامپور و خواصپور را که از توابع ربهتاس است بجاگیرش داده
 صاحب پانصد سوار ساخت و حسن ایش پسر بود اما شیرخان که در اصل نامش فرید بود با نظام از یک
 مادر بودند و مادر ایشان افغان و از دیگران کنیز بود چون نتیجه تابع اخس از ذل است حسن را با شیرخان بواسطه
 نفرت مادر الفتی نبود و در باره دیگران عطف و نفرت مینمود لاجرم از پدر رنجیده نزد جمالخان رفت
 و در اینجا بخواندن کتب مشغول شد بعد از دو سال که حسن بچون پور آمد افر با واسطه شده فرید را به ملازمت
 پدر بردند و حسن دفع کلفت نموده پسر را بدار و علی جاگیر مقرر کرده فرستاد و مذکور در اینجا به سخنی و
 کفایت سلوک کرد و اکثر اطراف را که دور دست و همتر شده بودند به نیروی ذکاوت جانی و شجاعت
 فطری همه را مطیع و منقاد نمود ازین جهت همیشه در دل هر کس جا گرفت و شجاعت و تدبیر شهره عالم
 گشت پس از مدتی که حسن آمد و معموری جاگیر را دید تحسین با کرد اما بعد از مدتی بی سبب دار و علی جاگیر
 به برادران دیگر داده فرید را عذر خواسته گفت که همچنان که تو قابل شده میخواستیم برادرانت نیز قابل
 شوند ازین سبب فرید رنجیده با برادر خود نظام با کرده رفته در نزد دولتخان لودی که از امرای
 کبار پادشاه ابراهیم لودی بود ملازم شده مدت مدید خدمات شایسته کرده او را از خوردن و
 ساخت روزی دولتخان گفت آنچه مدعا داری بیان کن تا با انجام رسانم بیتی بگو هر چه خواهی
 که تا آن کنم بچاره گری با تو چنان کنم فرید گفت پدرم پیر شده و بدست کنیز جاود و گرفتار است
 و بد نسبت جاگیر است ممدوم و عایدش معدوم است اگر آن پرکنه جات بهما برادران عطا شود
 یک برادر با پانصد سوار حاضر خدمت سرکار بوده برادر دیگر بر پرداخت جاگیر مشغول باشیم و
 دولتخان در صد در این بود که قضا را پدر فرید فوت شد دولتخان خبر فوت حسن را به پادشاه گفته
 جاگیر را به پیش گرفت و فرید بجاگیر رفته بسر انجام سپاه و رعیت مشغول شد بعد از آن که خبر توجه بابر
 شاه و کشته شدن پادشاه ابراهیم را شنید براسیده به ملازمت بهادر خان لوحانی که ولایت

بهار را گرفته خود را سلطان محمد خطاب داده بود رفت و در سلک خدمت منظم شد روزی سلطان
 محمد بکار رفت ناگاه شیری را دید فرید بقابله رفته بر خم شمشیرش بلاک ساخت بیت بزدیکت آن
 شیر درنده تلخت تنش اسپمشیر صد پاره ساخت سلطان محمد او را نوازشها نموده بشیر خان لقب نمود
 و رفته رفته او را در خدمت خو بغایت مقرب کرد و انالینق نیابت بخود جلال خان باو مفوض کرد و
 در آنوقت شیر خان حصت جاگیر گرفته از مدت محمود زیاده در ناکت کرد روزی سلطان محمد از شکوه
 کرد که وعده خلانی کرد محمد خان جاگم جو پور فرصت یافته گفت که او بغایت مجمل و مکار است انتظار آمدن
 پادشاه محمود بن سکندر لودهی را دارد سلطان محمد را نیز مزاج از او متعجب شده گفت علاج آوردنش چیست
 محمد خان گفت سلیمان خان برادر اندرش که پدر برو بسی مشفق بود بحضور است اگر پادشاه جاگیر باو عطا
 کند بهر آنکه دو ان خواهد آمد لاجرم سلطان محمد محمد خان را بجهت نصب سلیمان و غل شیر خان بخواصپور
 فرستاد و مذکور آمده شیر خان جبراً اخراج ملک کرده جاگیر ات را به سلیمان برادرش عطا کرد و شیر خان
 تاب نمانده در نزد سلطان جنبید بر لاس که حکومت مانگپور را داشت شتافته از معان بسیار گذرانید
 مقرب شد و از نزد او فوجی بکومت برداشته جاگیر خجور را متصرف شد چون شیر خان اجمعبیت خواطر
 حاصل شد نظام برادر خجور ادر جاگیر گذاشته خود بخدمت سلطان جنبید بر لاس رفت اتفاقاً سلطان جنبید
 روانه خدمت بابر شاه میرفت شیر خان نیز با خود با گره برد و ملازمت بابر شاه یافته داخل دولتخواها
 شد و در سفر چند بری ملازم رکاب بود چون سلوک و روش مغل را مشاهده کرد با یاران گفت که مغل را
 از هندوستان بدر کردن سهل است چه پادشاه ایشان خوب معامله رسیده بوزر امیکندارد و آرنها به مقتضای
 رشوت اغماض نماید هر گاه مراد دولت مساعدت نماید کار خود بسازم روزی بر ماند خسروی به
 حضور بابر شاه نشسته بود طبق ما هیچ نزد شیر خان گذاشته بودند او خجور از خوردن آن عاجز یافته ما هیچ را
 بران ریخته بکار در ریزه نموده و در کاسه انداخته بقاشوق خوردن گرفت بابر شاه را نظر افتاده بمیر
 خلیفه گفت این افغان غریب کاری کرد چون از کار بائی که با محمد خان افغان کرده بود اطلاع داشت
 بر زیر کی او اشاره رفت و شیر خان از آن سرکوشی متنبه شده و ابهامش زیاده شد و همان شب از

لشکر شاه فرار کرده بجای که خوشنافت و بجنبید بر لاس نکاشت که چون محمد خان بخواست بر جا کیرم
 لشکر فرستد مضطرب شده بپیر خست آدم و آلانه خوراد در زمره دو لخواهان بشمارم و از طرف منقل با یو
 شده باز در نزد سلطان محمد رفت و نواز شاست یافته باز بقرار سابق با تالیقی جلال خان خورد پسرش
 مقرر شد بعد از چندی سلطان محمد مرده جلال خان قائم مقام شد و با استصواب مادر خود لادو نام مهمات
 فیصل میداد و در همان زودی مادرش نیز بشوهر پیوست چون جلال خان خورد بود لاجرم حکومت به
 من حیث الاستقلال بشیر خان بعلق گرفت و بعد از چندی سلطان محمود دالی بکاله در بعضی قراین او خاطر
 دگرگون کرده یکی از امرای عمده خود قطب خان نام را با سیستان او را سال نمود بشیر خان بر چند در صلح کوشیده ملاکت
 کرد صورت گرفت آخر الامر در آن بر مرک نهاده بمداغه شاست بیت وقت ضرورت چو نماز کیز
 دست بگیرد ستمش تیر پس از حرب صعب باد نصرت بر پرچم شیر خان در زیده قطب خان مقتول و خزانة
 اش را بشیر خان متصرف شده پیش صاحب قوت شده سلطان محمود در ثانی ابراهیم پسر قطب خان را
 بالشکر بکیران به قلع شیر خان تعیین نمود و مذکور در قلعه که از کل ساخته بود متواری و حصار می شد تا اینکه ابراهیم
 کوکت دیگر طلبید و شیر خان بر آن مطلع شده کسان خود را به جنگ صف متعدد ساخت و وقت با داد بالشکر
 بکاله محاربه مردانه نموده مردم جز آن خوراد در عقب پشته متواری بموضع باقی را گفت که سخت پیشدستی نموده
 در انسانی کیر و در فرار نمایند تا سوران ایشان از میان تو پچانه بجهت تعاقب بر آیند آنها را فرار گفته معمول
 داشتند چون سوار ایشان بقتین فرار شیر خان را دانستند بی نظامانه تعقب نمودند لشکر باین متواری چون
 بلای ناگهان بر ایشان ریخته و مار از روز کار بکالیان بر آورد چنانچه ابراهیم خان در آن معرکه جان ستان سپید
 خود پیوسته بقیه السیف بکالیان نیم جانی بتکت پاپرون برده تمامی قبیلان و تو پچانه و خزانة ایشان با
 ولایت بهار بقصوف شیر خان درآمداری بیت به شمشیری یکی ناده توان گشت برای لشکر ریشکینی
 پشت کونید در آن ادان تاج خان نامی از طرف شه ابراهیم لودهی ب حکومت قلعه چهار فرار داشت او را
 زنی عقیمه بود لادو نام که از رشاکت عارض کلر کش ماه فلک بنا بر شفق سوختی و زلف شبر کش شب یلدارا
 درازی موختی بیت تازه روشی چو نو بهار بهشت خوش خرامی چو باد بر لب گشت و تاج خان لخطه

بی او آرام نداشت پسرانش که از زن دیگر بودند حسد بلاد و برده در مقام قتلش شدند شبی علی القفا شمشیری
 به لادو انداخت و کارگر نیامده غوغا را بلند ساخت تاج خان بی محابا با شمشیر برهنه تاخته قصد پسر کرد
 پسر بدسیرش از بیم جان قتل تاج خان سبادت نموده بیکت زخم کاری کاری ساخت و بعد از مدتی
 پسرانش از بی سعادتی در حق افاده ملک را ویران ساختند لاجرم شیر خان که در همسایگی بود بجهت
 قرب جوار بمیر احمد ترکمان که از عمده نوکران تاج خان و خالوی لادو ملکه بود بجهت نادیب پسران
 سخنان در میان آورده از طرفین چنان مقرر داشتند که شیر خان لادو ملکه را در جباله خود در آورده قلعه چیار
 متصرف کرد و شیر خان از ارتقوات غنی دانسته لادو ملکه را با قلعه و خزینه متصرف شده کام
 دل گرفت بیت چو هنگام رسیدن در رسد تنگ مردم خود کند کام دل آنک در خلال این
 احوال محمود شاه سکندر رودهی از ضدته افواج بابر شاه پناه بامرای لودهی که در ولایت پتنه حکومت داشتند
 بر دو معاونت ایشان بالشکر کران در صد قتل و قصد مغل شده بصوبه بهار در آمدند شیر خان چون دانست
 که افغانه را از متابعت محمود شاه کزیری نیست ناچار بهلازمت در آمده اطاعت نمود و ایشان
 ولایت بهار را بجا این خود تقسیم نموده قبلی شیر خان و اگذاشتند و لشکر کشیده ولایت چو پور را از
 کارکنان بهایون شاه بن بابر شاه بدست آوردند درین وقت بهایون شاه در نواحی کالنجر شریف
 داشتند چون ترمذ افغانه بمسامع علیه رسید غمان غنیت بدفع و بهر میت ایشان معطوف داشت
 و پادشاه محمود و دیگر امرا بمقابل شتافته غزم مقاله نمودند و شیر خان چون از شرکت افغانه در نواحی
 بهار به تنگ شده میخواست خوف بزرگ شود در خیفه حبه امرای کبار بهایون شته کاشت که چون
 پرورده این خاندانم در حین جنگ بر من بازند که البته نظیر اختصاص خواهند یافت و ایشان همچنان
 نموده شیر خان پشت داد لهند الشکر محمودی را دل از دست رفته شکست خوردند و محمود بطرف
 پتنه فرار کرده در بهانجا با جل طبیعی در گذشت و در سنه هشتصد و چهل و نه بهایون شاه قلعه چیار
 از شیر خان خواست چون او با نمود بهر ایند بالشکر کران متوجه فتح گنمت شده قلعه را محاصره نمود
 و شیر خان استقامت نمود که بنده این اطراف را حسب الامر فردوس مکانی بابر شاه متصرف نمود و نیز در جنگ

شاه محمود سبب فیروزی دولت قوی بنیاد شد م بناء علی هذا اگر قلعه چهار به بنده خیر خواه عطا شود
 قطب خان پسر خود را ملازم رکاب نصرت انساب سازم چون در وقت غلبه بهادر شاه کجرائی اشتهار
 داشت بهایون شاه بنا بر مصلحت وقت عرضش قبول نمود و پسر شیر خان را با جمعی ملازم نموده بهم بهادر
 شاه شافت و شیر خان فراغ یافته ولایت بهار را منظم نموده بر ولایت بنگاله لشکر کشید و شه محمود
 بنگالی تاب مقاومت نیاورده در حصار کور متحصن شد چون مدت محاصره بطول انجامید و غله در شهر
 نایافتنی شد سلطان محمود از راه کشتی کرنجته بجای پور رفت و شیر خان در عقبش رفته اورا زخمی نموده به
 اطراف دور دست گریز آید و بلاد بنگاله بتصرف آورده عروس آن ملک را نیز در آغوش کشید
 چون بهایون شه از کجرات با گره آمد دفع شیر خان را اهم دانسته رایات جهانگشا بد آضوب موقوف
 نمود و تخت قلعه چهار را که غار یخان از طرف شیر خان به حفاظتش مامور بود محصور نمود بعد از شش ماه
 زمان محاصره روینجان توچی پاشی در دریا سر کوهها ساخته قلعه را متصرف نمود و شه محمود شرقی که از معرکه
 شیر خان زخمی و فراری شده بود در بوقت بملازمت بهایون شه آمد و پادشاه دوست بیگ را
 در قلعه چهار گذاشته متوجه شیر خان شد و او جلال خان خواصخان را با جمعی کثیر بجافطت گریه که از غور
 بنگاله است بمقابل ارسال داشت و بهایون شه رسیده گریه را متصرف شد و جلال خان در شیر خان
 رفت چون بهایون شه از گریه گذشت شیر خان شهر کور را خالی نموده چهار گذر رفت و بواسطه
 قرب جوار در تنجیر قلعه ربتاس افتاد که زن و فرزند را در اینجا گذاشته فارغبال بحرب بهایون شه
 اقدام نماید چون تنجیر قلعه بزبردستی صورت پذیر نمود تشتت بحیل و تدبیر نمود و کسان جهت زخم
 ربتاس فرستاده پیغام کرد که ولایت بهار بغایت تنگست و لشکر بسیار بجهت غرم تنجیر بنگاله برین
 گرد آمده است چون خواطم درین غرم بسبب قرب جوار مغلان جمع نیست میخواهم که زرو مال
 اهل و عیال خود را بقلعه است فرستاده بگذارم زیرا که برود ادات اعتماد دارم و عنان غریمت بخواطم
 جمعی تمام سمیت بنگاله منعطف دارم اگر فتح نصیب بود معاودت نموده ادای حقوق عطا نمود
 شمار ابو جی خواهم کرد و اگر قضیه برعکس نتیجه بخشید باری اهل و عیال و فرنیه و اموالم در دست شما

بودن از تصرف نمودن مغلان که دشمنان قدیم اند بهتر است راجه آنحضار بطبع کبج باد آورده اغراض
 خرم نموده قبول کرد ببت طمع بهر جا شتر دندان ز آفتش نسبت باک چندان باشتهای غرض
 پسندان زیان ندارد تفنگ خوردن و شیرخان هزار دوی ساخته و در هر یک دو مرد جرات
 با تیغ باهی آبدار نشاند بهر از معمول بند بر دوی برقع افکند و پانصد کس دیگر ابروش مرزوران بدره
 از فلوس بر سر گذاشته عصائی در دست هر کدام داده برداشت و دیها با پای قلعه فرستاد چون در
 چند دوی پیش جمعی از پیره زمان دلریش نشاند بود و خواجه سرایان نیز همراه بود لاجرم راجه از آن
 خدمت غافل شده بر شخص و تجسس نفرموده بطمع اموال بیلا رفتن تعجل نمودند پس از آنکه در جوی که بجهت
 ایشان تعیین شده بود رسیدند کنگه کرکان دوی نشین که راجه رو باه تصور کرده بود مستحفظین در برابر
 خواب خرگوشی داده چون شیران خشکین با شمشیرهای آخته از کین ساخته و مرزوران پولها را انداخته و
 چو بهار اعلم ساخته رود دروازه با آوردند و شیرخان که با ملازمان خود مسلح و مستعد حالتی چنان بود خود را
 بسرعت بادوران بدروازه بازساییده درون رفت و راجه و متعلقانش که در حال غفلت
 بودند لحظه بجنبک استادند در آخردروازه عقب قلعه را کسوده بدر رفتند و آنچنان حصن حصین و قلعه
 متین شیرخان بریزوی ای رزین بدست آورد ببت سچاره کشاده شود کار سخت به دست
 برآید بهار از درخت و افغانه قوی دل شده اهل و عیال خود را داخل قلعه کرده اسباب قلعه دار
 بر وجه اتم همیبا کردند و همایون شه مدت سه ماه در شهر کور گذرانیده چون بواسطه کثرت باران کل
 لای لشکر پادشاه اکثر بیامان شده بسیاری از اسبان سپاهیان سقط شده بود شیرخان فرصت
 غنیمت شمرده بالشکری فرون از عدد سر راه برایشان گرفته در نواحی جو سا مقابل گرد و کرد لشکر
 سنگر متین ساخته نشست و جاده بر آنها مسدود کرد و پس از چندی در خدمت افزوده شیخ خلیل نام
 را که مرشد او بود بخدمت پادشاه فرستاده پیغام نمود که پادشاه از استیصالم اگر دست بردارد
 ولایت بهار را با ولیای دولت گذاشته خطبه و سکه را بنام همایون کنم و از طرفین قرار بر این
 صلح شد روز دیگر لشکرشاهی عازم آگره شده نهر جو سار ایل بسته در فکر عبور شدند شیرخان ایشان

عافل یافته بحکم بیت دشمن چه بدست آمد مغلوب تو شد حکم خرد آنت که امانش ندی در
سه نصد و چهل و شش مجری نصف شب ایلعار نموده قریب بصبح بالشکر و فیلان بحرب اقدام نمود
افواج پادشاهی را فرصت ترتیب تیپ نشده از کمال بی نظامی منظم شدند و همایون شته کمال
پیشانی متوجه اکره شده شیرخان بفتح و فیروزی اختصاص یافت قطعه چون بقوت حریف خصم نه
جیلت و مکر را دست مده که بحلیت کمان قوت را میتوانی که بکسلانی زه و شیرخان از انجا بنگاه
رفت و جهانگیر قلی بیگ که از طرف همایون شته مقرر سمت بود بدفعات با جمعی بحرب شیرخان در
بالاخره خود را علف تیغ شیرخان ساخت و در سال دیگر که کامران میرزای بن بابر شته با همایون شته
برادر خود نفاق در زیده و اکثر امرای خجستانی بواسطه پرورش ترخان روانی از خدمت پادشاه جدا
شدند شیرخان فرصت یافته با غلبه و شوکت تمام متوجه اکره شد و همایون شته با وجود اسکان با صد هزار
سوار از آب کنک گذشته بمقابله اش شافت و در روز عاشورالشکر مغول کوچ کرده اراده فرود
آمدن منزل را داشتند که شیر شاه بامحدودی که از پنجاه هزار بیش بود صف آراسته بجنگ پیش آمد
و لشکر مغول را بر اسی در دل افتاده بی جنگ منظم شدند و همایون شته در آب سب انداخته بر حمت
تمام بر آمده متوجه لاهور شد و شیر شاه تعاقب را از دست نداده بلاهور رفت همایون شته
بسن رفت و شیر شاه بخوشاب رفته اسمعیل خان و غارنجان و فتح خان بلوچ را که بهلازمت آورده
بودند همراه با آنها کرد و همایون شته از راه بلوچیه بایران زد شاه صفی رفت لهذا شیرخان بخواطر جمعی
تمام مراجعت نمود کوهستان نندنه و حوالی جبل الناب را ملاحظه کرده در جایی که قلعه مناسب بود
حصنی بنا نمود بر تپه اس مسمی کرد و خود را شیر شاه خطاب داده سکه و خطبه را بنام خود کرد و خواص خان
علام خود را که بخدمات شایسته او زمان سلطنت بدست آورده بود امیر الامرا کرد اینده عشر
ممالک محروسه با قضا عیش مقرر داشت و او را با جمعی در بهمان جا گذاشته خود بطرف هند رفت
چون با گره رسید شنید که خضر خان شیروانی که از جانب او حاکم بگاله بود دختر شاه محمود بگالیله
بعقد خود را آورده بطور پادشاهان سلوک میکند با خود گفت علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد پس

ذکر سلطنت شیر شاه

بجانب بنگاله نصبت فرمود و خضر خان شیروانی با استقبال آید مجوس گشت و ولایت بنگاله را
 در میان چند کس منقسم نموده ملوک الطوائف ساخت و قاضی فضل را که بقاضی فصیح مشهور و از علمای
 عصر بود این ولایت کرد اینده صلاح و فساد ملک را در قبضه اقتدار او گذاشت و با گره مراجعت
 کرد در سنه ۹۲۹ بمغرم تخری مالوه حرکت کرده فتح نمود و با گره آمد و بهیبت خان حبه تخری سلطان ارسال داشت
 و او رفته با فتح خان بلوچ جنگ کرده غالب شده خطاب اعظم بهما یون یافت و شیر شاه یکسال در آگره
 با نظام سپاه و لشکر کوشیده بعد بحجه غزای کفار باجمیر رفت و مالدیور راجه انجا که پنجاه هزار سوار به
 راجپوت در تحت رایست داشت بمقابله شتافته مدت یکماه در برابر شیر شاه نشست و شیر شاه
 از آمدن خود ناوم شد چون مالدیو بحیرانولایت را از تصرف راجایان آن نواحی بر آورده بود لاجرم
 راجایان در نزد شیر شاه شتافته و به مصلحت شیر شاه کاغذها از زبان امرای مالدیو بخط و زبان مهند
 شیر شاه کاشتند که ما بنا بر ضرورت در بندت اطاعت مالدیو میگردیم الحمد لله که مثل تو پادشاهی
 متوجه بنصوب شد تا مقام چندین ساله ما را ازو بکشد چون لشکر شمار زد یک برسد بموکب همان
 ملحق میگردیم و از طرف شیر شاه نیز نوشته که شما خواطر جمع داشته در اظهار لوازم دولتخواهی کوتاهی
 نکنید که انشاء الله تعالی بعد از مغلوبیت مالدیو شمار امغرز و مکرم داشته جمیع اقطاع مورد
 شمار خواهم داد و آن کتابات را بطوائف الحیل بدست مالدیو انداختند مالدیو از مطالعه آن بهرسان
 شده دغدغه سابق او بشیر شده در قصد جنگ توقف نمود کوینها که از امرای او بکثرت سپاه و رعیت
 امتیاز داشت در جنگ کردن مبالغه مینمود چون یکی از کاغذها بنام او بود یقین دانست که بحجه
 مصلحت خود خیر غیب قتال بنماید تو همش افروخته عازم مراجعت شده بولایت خود برگشت
 و کوینها از آن خدعه مطلع شده سخن را عار دانسته با دوازده هزار سوار از مالدیو برگشته بمغرم شین
 شیر شاه روانه شدند و جاده غلط کرده صبح باردوی اور رسیدند و از کمال حمیت با افغانان که شتافته
 هزار سوار بودند در نهایت مردانگی گردند و اکثر افواج افغانه را برهمزده کاری کردند که کارزار
 رستم و اسفندیار باریچه شده زدیک بود که شیر خان نیز فرار نماید که ناگاه یکی از امرای شجاع عهد
 ایشان

۹۲۹

موسوم بجلال خان جلوانی بالشرکانه رسیده بر راجپوتان حمله آورد و جمعیت ایشان را کشت تا گویا
 با بعضی از اکا بر خور پروانه وار بر شعله تیغ آبدار زده بجدی کوشیدند که شربت هلاکت نوشیدند
 فرد کسی را چه دیدی گرفتند چه مور بکشتی فرستادند می اندم بکوبد بهر جا که شمشیر او کار کرد یکی او کرد
 دورا چاره کرد چو بر فرق فل آمدی خنجرش فروریختی زیر پایش سرش چنان کرم کرد آتش کارزار
 که از نعل اسبان بر آمد شرار چو شیری که آتش زد دم برزند دم مادیان را بهم برزند ولیکن چو
 زاعوان نبود یاوری بیکدم بشد کشته در آوری به لشکرتوان کردن این کارزار به تنها چه بر خیزد از
 یکسوار و شیر شاه پس ازین فتح که نه در خور بازوی وی بود شکر الهی بجای آوردی بجهت تسخیر قلعه کالنج
 که محکم ترین قلاع هندوستان است نهضت فرموده راجه کالنج اطاعت نکرده در مقام مخالفت شد
 و شیر شاه قلعه را محاصره نموده مرکزوار در میان گرفته بساختن لقب و سر کوب شغال و رزید و از
 اطراف جنگ انداخته خود در طرفی استاد و مردمان را بجهت های بار و طرد دادن و بقلعه انداختن
 امر نمود اتفاقاً یک حقه بر دیوار قلعه خورده بر کشته در میان دیگر افتاده همه در گرفت و شیر شاه
 باشیخ خلیل مرشد خود و ملا نظام و دریا خان و جمعی دیگر بآن بار حامیه سوختند و شیر شاه با وجود آن
 از کمال غیرت خوراد در مور چال بسا پی قلعه رسانیده بهر لحظه که شعور بهم میرسانید فریاد کرده لشکر
 خوراد بجنبک ترغیب نمود و مقربان خوراد تا کید و ایتنام تمام سحر بفرستاد و در حالت ترغیب
 منتظر خبر فتح میبود تا اینکه در آخر آن روز که دوازدهم ربیع الاول ۹۵۲ هجری منصد و پنجاه و دو بود
 خبر فتح قلعه را شنیدند بجدی خورسند شد که در مادام الحیوة یا نمرتبه شادمان نشده بود گفت بگفتند
 که از دنیا مغلوب ز فتم ع فی المثل کرید می باشی بعالم مرد باش این بگفت و ودیعت حیات
 سپرد بیت بخندید و در خنده چون شمع مرد بانگس که جان داد جان را سپرد و شاعری تاریخ
 فوئش را چنین گفته است قطعه شیر شاهی که از هبابت او شیر و بز آب ابهم بخورد چون بگفت
 از جهان بدار بقا کشت تاریخ اوز آتش مرد و او پادشاهی بود که بشجاعت و تدبیر اعتبار داشت
 و آثار پسندیده بسیار که داشت چنانچه از بنگاله تا هند که هزار و پانصد کرده راه است در هر

ذکر سلطنت شیر شاه

گروه سرای و مسجدی از خشت پنجه ترتیب داده چاه در آن حفر نموده است و مؤذنی و سردار مقرر
 نموده و وظیفه تعیین کرده است و در هر باط دو اسب بجهت و آنچه کی مقرر نموده بود که هر روز حیرت
 و احوال ملاکت بکاله باد میرسد و در این راه از هر دو جانب خیابان در حآن بارور نشانیده بود
 تا مسافرن در سایه اش تردد کرده عسرت نکشند در عهدش امنیت بر تبه بود که تاجرین و مترودین
 در هر جا میرسیدند از اجناس خواندیشه نگرده بفرارخت می نمودند بیت زعین عدلش زای بان
 در دبراه چو باکره شده از کاف کاروان گفتن و اکثر اوقات خورا صرف کار خلائق کرده سر
 انجام سپاه و تبار رعایا بواجبی کردی و در طریق عدل داد استقامت نمودی بیت همه داد کرد
 داد دید از ازو که کیتی همه با دید و وقتی که ریش سفید خورا در آئینه دید می تا سفها خورده کفتی حیف
 که دولت شاهای بوقت شام من روی آورد بیت دولت اگر دولت جمشیدیت موی
 سفید آیت نومییدی است و طبع شعر نیز داشت اکثر اوقات شعر بلج فارسی و هندی کفتی این
 مصرع را که ایشان فصیح ترین میدانستند نقش نکیس نموده بود **بمان شیر شهن جن سور قایم** :

ذکر سلطنت سلیم شاه بن شیر شاه افغان

در وقتی که شیر شاه فوت شد عا دلخان سپر بزرگ او که ولیعهد بود و با یالت ز پتهور قیام داشت
 امر چون دیدند که او دور است و نیز وجود حاکم ضرور کس بطلب جلال خان سپر خورش که در قصبه یون
 من توابع پنه بود فرستادند و او در پنج روز خورا بار دور ساینده سعی عیسی خان حاجب و غیره سه روز
 بعد از فوت پدر در پای قلعه کالنجر بخت خسروی جلوس نمود و خورا اسلام شاه خوانده برورد و
 در افواه عوام سلیم شاه مشهور شد و جهت برادر بزرگ خورا دلخان نوشت که چون شما دور بودید
 بر آینه بجهت تسکین فتنه محافظت شکر نمودم و مرا جز اطاعت شما حیالی دیگر نیست و هم از اینجا
 متوجه آکره شد چون بنواحی قصبه کور رسید خواص خان امیر الامرا از جا که خود آمده ملازمت نمود و بتاز
 جشن جلوس ترتیب داده با اتفاق تمام امر جلوس ثانی کرد و به مقتضای وقت مکتوبی دیگر بجهت برادر

ذکر سلطنت سلیم شاه

۱۴۳

نکاشته اظهار ملاقات نمود و عادیخان نوشت که اگر عیسی خان و خواص خان آمده مرا تسلی دهند میبارم و الا
فلا و سلیم شاه ایشان را نزد برادر فرستاده بعد و قول تسلی داده آوردند چون بفضیه فتحپور رسیدند
سلیم شاه در شکار بود به تعجیل در محلی که جنبه ملاقات ترتیب داده بودند خورار رسانیده ظاهراً برادر
از در ملائمت در آمده آثار محبت نمود و گفت تا حال من افغانان سرکش و بی سر را محافظت کردم
آینده ایشان را بتو بیسپارم و لخطه نشسته متوجه کرده شدند و در اسناد دست عادیخان را گرفته بر تخت
نشاند و اظهار چالپوسی نمود عادیخان چون عیاش و فراغجوی بود و نیز مکر سلیم شاه را میدانست قبول
نکرده برخواست و او را نشاند اول خود سلام و مبارکباد شاهی کرد و نگاه از امر اهریگی مبارکباد
و تمینت گفته لوازم شکار بتقدیم رسانیدند و بعد در آن محفل خواص خان عیسی خان عرض نمودند که چون ما
ضمائم با عادیخان عیاشی کرده ایم که در اول مجلس او را رخصت داده بیانه و توابع بجا گیرش مقرر
کرد و سلیم شاه قبول نموده او را رخصت بیانه داد و عیسی خان و خواص خان را همراه کرد و بعد از سه
ماه سلیم شاه نقض عهد نموده غازی محلی نام را که از محرمان و مقربان بود بار و لانه طلا فرستاد
که عادیخان را در پانداخته او را مقید آبی آورد و عادیخان این خبر را شنیده نزد خواص خان که در
میوات بود رفت و او را از نقض عهد سلیم شاه اعلام کرده بنالید و خواص خان ادل بر عیاش
سوخته بهم برآید و غازی محلی را طلبیده همان جولا به را برپایش نهاده لوای مخالفت نوشت
و جنبه امرای که با سلیم شاه بودند خطها نوشته با خود متفق ساخت و با اتفاق عادیخان با شکر
کران متوجه کرده شد و قطب خان و عیسی خان که در قول عهد داخل بودند از سلیم شاه رنجیدند
و بعد از آن نوشتند که لازم که پاره از شب بوده باشد که خورابا کرده رساند که مردم بی مانع از سلیم
شاه جدا شده نزد او آیند اتفاقاً عادیخان و خواص خان چون بفتحپور که دوازده گروهی اگر هست
رسیدند بملاقات شیخ سلیم که از مشایخ وقت بود رسیدند چون شب براه بود خواص خان را
سجده نمازی که در آن شب مقرر بود توقف و ایمال حاصل شده چاشگاه بنواحی کرده رسیدند و
سلیم شاه از نظر آمدن آگاه شده مضطرب و آبرو قطب خان و عیسی خان گفت که هرگاه اگر از من درباره

عادلخان بدعهدی واقع شده بود خواص خان و عیسی خان چرا این اعلام نکردند تا من از اندیشه باطل باز
 آیم بیت چو آرد کسی جوانی بجوش کند پیر دارد که باشد خموش قطخان اظهار اضطراب را از سلیم شاه
 دیده گفت باکی نیست چه بنور کار باز دست زفته است نسکین این فتنه را من معتمد پس سلیم شاه
 قطب خان و دیگر امر را بهیابانه آنکه رفته با عادلخان حرف صحیح در میان آرند حضرت کرد و منظورش این
 بود که اجتماعت را از خوف دور کرده بجانب قلعه چهار جهت بدست آوردن خرنغ فرار نماید و
 و دیگر باره سامان لشکر دیده بجنگ آید لیکن عیسی خان او را ازین امر منی کرده گفت اگر تو را بر مردم
 دیگر اعتماد نیست ده هزار کس افغان قرطی و غیره که از ایام شهراد کی نوکر خاصه تو اند و محل اعتمادند با خود
 این کسنت عجب است که تکیه بر دولت خداداد نمی نمایی و مرا هر چند مخالفت داشته باشد ایشان را نزد
 غنیم فرستادن از حرم دور است پس لازم آنست که خود بر تمام عسکر سبقت نموده بمیدان حرب در آن
 و پای ثبات محکم داری که به چکس حضور تو بجانب خصم نخواهد رفت بیت عروس ملک کسی در کجا
 کیر چیست که بوسه بر لب شمشیر آید از زنده لاجرم سلیم شاه ازین سخنان قومی دل شده قرار بر استقامت
 داد و قطخان و دیگران را باز طلبیده گفت که من بدست خود چنان شمارا بغنیم سپارم مباد ابدی در
 حق شما کالند و پس از آن آماده حرب شده از شهر برآمده در میدان استیاد و مردمان که با عادلخان
 زبان داشتند سلیم شاه را در معرکه دیده لا علاج داخل ساول شدند و در ظاهر بلیده اگره جنگ
 واقع شد نظم دولشکر چو مور و بلخ تا ختند به تیر و به شمشیر پرداختند غنان بیکر کابی بر بختند دود
 به تیغ اندر آویختند ز نهایت بردی فشرودند پای رفتند چون کوه آهن ز جای بالاخره نمایند
 آسمانی سلیم شاه را نواخته نکت تفرقه در جمعیت عادلخان و خواصخان انداخت چنانچه
 جمعیتش بر آکنید خواصخان و عیسی خان بهودت رفتند و عادلخان تنها به پتله رفته مدت العمر از
 احوالش کسی خبر نیافت و سلیم شاه عقب خواص خان و عیسی خان لشکر بعین نمود و ایشان تا ب نیارند
 بسمت کوه کما یون رفتند و در ثانی سلیم شاه قطب خان و جمعی دیگر را بر سر ایشان بعین کرد و او
 رفته دامن کوه را دائم تا حتی در نیوقت سلیم شاه خود بطرف چهار غنیمت نمود در آشنای راه

جلال خان و برادرش ابکناہ اتفاق عادلخان گرفته مقبول نمود و بچهار رسیده خزانہ را بر آورده بکوالیار
ارسال نمود و خود باکره مراجعت کرد چون قطب خان نیز داخل متفقین عادلخان در سابق بود از کشتن جلال
قنبره شده فرار ابله بود در نزد هیت خان ملقب باعظم ہمایون رفت و سلیم شاه از اعظم ہمایون قطخانرا
خواست و اعظم ہمایون اورا فرستاده بحکم سلیم شاه مجبوس شد و شجاعخان حاکم مالوہ و اعظم ہمایون را نیز
طلب نمود پس شجاعخان ملازمت نموده اعظم ہمایون عذر آورد و سلیم شاه شجاعخان را باز حکومت
مالوہ داده رخصت کرد و خود بجهت آوردن خزانہ رہتاس حرکت کرد و سعید خان برادر اعظم ہمایون
کہ پیوستہ در حضور میبود از راه فرار بھنہ بلاہور شتافت و سلیم شاه ہم از راه برگشته عثمان نیست
بصوب اگر تافت و با حصار شکر فرمان داده متوجہ دہلی نوشت و حکم کرد کہ در گردشہر کہ تعمیر کرده پیمان
شاه بود حصار می از کج و سنگ بسازند چون خبر توجہ سلیم شاه بشجاعخان رسید باجمعی از مخلصان بجهت
اطار اخلاص بلغار کرده نزد سلیم شاه آمد و استمالت و افرایفت و بعد از چند می با لشکر ریزور ہمت
لاہور نمود و اعظم ہمایون با اتفاق خواصخان و غیرہ لشکر نجاب کہ اضعاف عسکر سلیم شاه بودند با استقبال
شتافتہ در نواحی قبضہ انبالہ تلافی فریقین دست داد کونیند سلیم شاه در آنوقت باتنی چند از خاصان
بشاہدہ شکر مخالفان برپشتہ برآمد و ہما بجا ایستادہ گفت در ناموس من نمیکند کہ شکر باغی زاریدہ
صبر کنم بلبت بناموس من می بکند چنان کہ بی خبکت برگردم از دشمنان پس بفرمود کہ لشکرش صفہا
اراستہ عزیمت جنگ نمایند چون دو شینہ اعظم ہمایون و خواص خان در باب نصب حاکم قباہین
خوہا مشورت کرده بودند کہ حاکم کہ باشد بیت کرانندہ بشیم و کردن بہیم کرانج و دہیم و ہنر
دہیم و خواص خان عادلخان را پسندیدہ دیگران سنگ تفرقہ بر شیشہ آرزوش میزدند ازین جهت
کہ ورتی در مسالہ ایشان پدید آمدہ در عینی کہ صفوف راستہ شد و مبارزان بر حرب مبارزت
نمودند خواص خان بجنگ ہزیمت نموده بدر رفت و اعظم ہمایون بانیا زیان خو بقرا طافت
در محاربہ و مقابلہ کوشیدند اما چون حرام نمکی را نتیجہ بجز دلت و سبکی نیست با وجود قوت و کنت
ایشان نیز شکست فاحش خوردہ راہ گریز پیوند و فتح عینی نصیب سلیم شاه شدہ جمعی را مقتول و خیر

ذکر سلطنت سلیم شاه

مغلول نمودند بلیت کسی را که دولت کند یاوری که آرد که با او کند و او راوری درین وقت سعید
 خان برادر عظیم همایون با ده کس از بهر ارباب مسلح بهبانه مبارکباد میخواست که حضور سلیم شاه ساینده
 کارش بسازد زیرا که کسی او را نمی شناخت ناگاه فیلبانی او را شناخته نیزه بر او حواله کرد و او معامله
 تصور کرده از میان حلقه فیلبان برآید بدر رفت و نیازیان بعد از هزم به سمت دهنکوت رفتند
 و سلیم شاه تا قلعه رهناس تعاقب کرده خواجه او پس شیر وانی را بالشکری قومی بر سر ایشان تعین
 نموده خود با گره معاودت فرمود و از آنجا بکوالیار نهضت نمود و خواجه او پس در نواحی دهنکوت
 جنگ کرده منهزم شد و عظیم همایون تا نوشهره که در شرقی پیشاور بر ساحل نهر ناکمان واقع است
 تعاقب نموده سلیم شاه این خبر را شنیده لشکر کران بر سر نیازیان در ثانی تعین کرد و درین دفعه با عظیم
 همایون با نیازیان بجنگ ایستاد اما چون طالع باوری نگر و شکست خورده بکمران که متصل کشمیر است
 پناه بردند و سلیم شاه خود جهت تسکین آنفتنه بطرف نیازیان حرکت کرده به پنجاب رفت و دست
 دوسان با کمران حرب نمود درین وقت شخصی در تنگی راه در چینی که سلیم شاه بجیل با دهنکوت صعود
 میکرد با شمشیر رهنه قصد سلیم شاه کرده و او متفرغ نشده چنانش بر کمر زد که دیگر دم نزد بلیت چنان
 تبارک او را ندیغ زنبه شکاف که کرد برق پرندش ز سنک خاره کذر چون کمران مغلوب شدند
 عظیم همایون و سعید خان برادرش کشمیر رفتند و حاکم کشمیر از پی سلیم شاه سر راه بر ایشان گرفته جنگ
 و عظیم همایون و سعید خان را بقتل رسانیده سرهای ایشان خدمت پادشاه فرستاد چون سلیم شاه از
 آن مهم فراغ یافت مراجعت نموده با گره شتافت درین وقت خبر رسید که همایون شاه از عراق مراجعت
 نموده بکنار آب نیلاب رسید و در آن ساعت سلیم شاه ز لوبور کلونها ده خون میگرفت بجز دستماع
 فی الفور سوار شده بجزب دشمن روان شد و غیرت جلی او را بسامان اسباب نگذاشته روز اول
 سه کرده مسافت قطع کرده منزل نمود چون در آنوقت کاوان توپ کشتی به پرکنات رفته بودند و او
 در رفتن بجهل داشت بفرمود که پیادگان توپ بکشند و بدین سرعت متوجه لاهور شد چون همایون
 شاه واپس رفته بود لاجرم او نیز معاودت نموده بکوالیار رفت و هر کس از امرای خود را که بقوت و

شوکت امتیاز داشت مجوس میساخت و میگشت چنانچه یکی از آن خواصخان بود که اهل هند او را از اولیا دانسته خواصخان ولی میگفتند ازین جهت قتل او مبارک نیامده بعد از آنکه فرصتی در نبلی در مقعد سلیم برآیده از شده و جع خون گرفت و هوادران تصرف نموده بعد از آنکه از سلطنتش نه سال شمسی گذشته بود در گذشت بیت چند عیارستم نکمخین خون دل سیکنهان رنجین

ذکر سلطنت محمد شاه المشهور بعدلی

چون سلیم شاه فوت شد پسرش فیروزخان با اتفاق امرادر کوالیار بر تخت نشست و هنوز سه روز نگذشته بود که مبارزخان ولد نظام خان که برادر زاده شیر شاه و برادر زن سلیم شاه بود خواهر زاده خورامقتول نموده بر گاه ایالت نشست گویند سلیم شاه قبل از مرض موت با منگوجه خو میگفت که اگر پسر خورام دوست داری اجازت ده تا برادرت را از میان بردارم که لابد آخر راه پسر نت منگوجه اش میگفت که برادرم را از وفور عیاشی سرور برک شاهی نیست بر خند سلیم شاه مبالغه نمود فایده بخشود تا عاقبت چنان شد که گفته بود و خورام محمد شاه عادل ملقب ساخت و بواسطه عدم قابلیت بهات عمده سلطنت را با رازل او باش حواله کرد هموی نام بنده و را که تعالی بود شهنه بازار کرده صاحب اختیار ملک و مال گردانید بیت نخر و شد آنکس که خس پرور است خسی دیگر و خسروی دیگر است چو کار بزرگان بجزدان سپرد برین تا سر انجام چون کشت خورد و خود بشرب مدام و صحبت زمان مخینه دل آرام برداخته گفتی شعر قوموندی شاد بین مدامک فی کاسها قد دادت الادواح و تغنمو فالوقت طاب بقریکه راق الشراب و راقه الادواح نظم بده جام می ایسر و سبی زود که ز فوار ما جهان خواهد تپی بود می جان پرور مده در صبوحی فان الراح ریجالی و روحی چون بذل و زرنجشی سلطان محمد شاه تعلقشاً شنیده تقلید او نموده در اول جلوس در خزینه کبشاد و سپاه و رعیت را انعامات کراف داد و کیوله طلار اپیکان تیر ساخته در آشنای سواری در کمان نهاده بر طرف می انداخت هر کس آنرا

خاتمه احوال افغانه سورورسند

میکرفت از خزانه دور و پیه غوغوشش داده بیستایند نذلند از خزانه شیر شاه و سلیم شاه را در اندک
 فرضی بر باد و چون تسلط هموی تعالی از حد در گذشت امرای افغانه از اوضاع ناملائمش سنجیده
 جمله کی سر از اطاعتش بچپیدند و از هر طرف فتنه خوابیده بیدار شده عدلی را آوردند و نظر با
 و قری نمایند و رونق و نظام از سلطنتش رخت بر بست و عدلی در پی تدبیر کار شده ابراهیم خان را
 که شوهر خواهرش بود اراده گرفتن نمودنش او را از اسخا دشته واقف کرده او در شب کرخیته نزد
 پدر خود غازیخان که حاکم هندون بود رفت و عدلی عیسی خان نیازی را بتعاقب تعیین کرد و مذکور در
 قریب کابل بیابان رسیده جنگ کردند و عیسی خان منزوم شده دست از تعاقب داشت و ابراهیم
 لشکر فراهم آورده سخت دارالملکت دلی را متصرف شد و خطبه بنام خود خوانده با کره شافت
 و اکثر نواحی آن خود را قابض گشته استقلال تمام بهم رسانید عدلی ناچار از چهار کوچ کرده متوجه دفع
 ابراهیم خان شد چون بکنار نهر کهنک رسید ابراهیم خان کس نزد او فرستاده پیغام کرد که اگر حسین
 خان و بهادر خان و اعظم بیا یون و جمعی دیگر از امرای کبار آمده لوازم عهد و میثاق در میان آرند البته
 بلا تعاقب ملازمت خواهم نمود عدلی از بعقلی کم خرمی ایشان را ارسال داشت و ابراهیم خان جمله زان
 سلوک با خود متفق ساخته برخالف عدلی اصرار نمود و عدلی را در انصورت پازر کیب و از تن
 سکیب رفته راه چنار پیش گرفت و ابراهیم خان حضور ابراهیم شاه خطاب داده برار یک ریاست
 نشست در آنوقت احمد خان سور حاکم پنجاب که پسر عم شیر شاه میشد و یکت خواهر در جباله او
 بود چون خبر زبونی عدلی و استیلا ی ابراهیم شاه شنید او را نیز هوس شاهی پیدا آمده بهیبت خان
 و نامار خان را که از امرای سلیم شاه بودند با خود متفق کرده حضور ابراهیم شاه مخاطب ساخت
 و باده هزار سوار از لاهور متوجه آگره شد و قریب بشهر منزل کرده از اینطرف ابراهیم شاه با
 هفتاد هزار سوار در کمال عظمت با استقبال شافت چون سکندر شاه عظمت و قوت ایشان
 کردار آمدن نام شده از در صلح در آمده التماس نمود که پنجاب را با او و اکدارند ابراهیم شاه بوقوع
 خدم و چشم مغرور شده بملازمت و تملقات سکندر شاه التفاتی نکرد و از گفتار که با مولانا

شیخ سعدی شیرازی بهره در نشده مبادات حرب نمود نظم حذر کن ز پیکار کمتر کسی که از قطره
 سیلاب دیدم بسی مزین تا توانی برابر و کره که دشمن اگر چه زبون دوست به سکندر شاه چون
 خورام و میدان نمیدید بحکم الحرب خدعه از راه حیل و در آمده علم خورام با امر کرده در برابر خصم بد
 و نحو با جمعی از جوانان کار دیده در کین سینه پادشاه ابراهیم در حمله اول شکر خجابت شکست
 داده چون سپاهش تاراج استحال و زید ند سکندر شاه فرصت دیده از کین نگاه بر آمد و چون
 شایسته که خورام بر مثنی کبوتر زنده بر قلب شاه ابراهیم تاخت و اگر ایشان را به نیروی دست
 مردی از پای انداخت ببت بر روز بند آن پل از جند به شمشیر و خنجر بکزد و کند برید و درید
 شکست و به بست بازار سردسینه و پاود دست پادشاه ابراهیم فرار آه سبیل رفت و سکندر شاه
 کامیاب شده دلی و اگر رام تصرف شد و بر تخت اگر جلوس نموده اکابر و امرای افغانه را بر یک
 به تشریفات نواخته گفت مرا بر شما تقوی نیست زیرا که یکی از شمایم هر گاه بطوع در عینت ریاست
 مرا خوا بایند پس که مهبت بر بندید تا از برکت اتفاق شما حکومت را در و نقی پیدا آید زیرا که
 مثل بهایون شده دشمنی سخت در قفاست و اگر مرا شایسته این رتبه میند ایند از میان خود هر که
 لایق ایالت است او را بر سر ری خلافت نشاند تا من نیز چون شما اطاعت نمایم ایشان جواب
 دادند که ما ترا که پسر عم شیر شاه مرحومی بپادشاهی قبول داریم و حتی المقدور بد خواهانت از پا
 در آیم بعد از تحلیف ایمان و تاکید عهد و پیمان اسکندر شاه بضرغ و اطمینان ب حکومت پرداخت
 چون در آن زودی بهایون شده از ایران بر افقت دولت صفویه آمده داخل پنجاب شد و
 تا تارخان از حال بهتاس گریخته بدلی آمد و مغلان تعاقب را از دست نداده تا سر بند متصرف
 شد ند چنانچه در تاریخ فرشته نوشته است پس سکندر شاه در صد دفع بهایون شده شده بجا
 هزار سوار را بسر کرد کی تا تارخان مذکور و مهیت خان بهدافعه ایشان نامزد کرد و ایشان وقت
 غروب آفتاب بکنار آب بجوره منزل کردند از آن طرف بیرمخان ترکمان که از امرای کباب
 شاه بهایون و پاشزاده جلال الدین کبر بقر اولی مأمور بود در رسید با ایشان جنگ در پیوست بعد از

انکه بواسطه تاریکی هر کسی بجای خود مراجعت کردند افغانه بواسطه سردی هوا آتش بسیار افروختند ؛
 بیرمخان ترکمان را از عمل ایشان دل کرم شده هزار نفر را در خیفه با خود برداشته از اینطرف آب
 بمقابل اردوی ایشان رفته به نیروی شعاع آتش بر ایشان کلوله باران کردند چنانچه اکثر افغانه سر
 بسا و فناداده بر خاک هلاک افتادند و بقیه از بیابانی به بهانه سواری جنک اینک دلی نمودند
 تا آنرا خان و هیت خان اگر چه ساعتی در نکت کردند لیکن چون عرصه را آنک دیدند و اسب مراد را
 لنگ از قیلمات هر اسیده رخ بر یافتند و در دلی بخدمت پادشاه شافتند لهذا اسکندر شاه
 دفع الفتنه سرک را موقوف به نصرت دانسته با هشتاد هزار سوار روانه پنجاب شد و بیرمخان
 ترکمان در قلعه نوشهره تحصن جست همایون شه نیز بالشکر از لاهور را یلغار کرده بقلعه نوشهره رفت
 و اسکندر شاه ظاهر نوشهره را منزل گاه ساخت روزی چند با هم زد و خرد اندکی نموده کسی اقدام
 نبرد نیکرود تا آخر در سلج رجب ۹۶۲ هجری هجرت و دو هجری افغانه صف آرا گشته جنک
 شافتند اما به حکم و ما النصر الامن عند الله منیمت یافتند و اسکندر شاه تاج و تخت را بدو
 کرده بجبال سواک شافت و در اینجا نیز از تعاقب بیرمخان بیاب شده و به بکاله رفته
 در اینجا وفات یافت در همینی که مسکنر شاه بقصد دفع مغل روانه پنجاب شد ابراهیم شاه افغان
 سرانجام سپاه کرده از سنبل کاپلی آمد و عدلی نیز هموی بقال اقبال نیک با تو پچانه و اقیال به طلع او
 ارسال کرد هموی مذکور نخست دفع ابراهیم شاه را بهم دانسته در نوایی کاپلی با او جنک کرده
 غالب آمد و ابراهیم در نزد پدر خود غازی خان به تبانه رفت و هموی بقال تعاقب را از دست
 نداده محصورش کرد در آنوقت چون محمد خان سورا حکم بکاله لشکر کشیده متوجه نشیخ چپار بود لاجرم هموی مذکور
 حسب الامر عدلی ترک محاصره کرده متوجه چپار شد و ابراهیم تعاقب او کرده از بهمت عدلی باز شکست
 خورده بپدر پیوست و بعد از چند می ابراهیم شاه به تته رفته باراجه اینجا جنک کرده اسیر شد و از
 مذکور او را بر تخت نشاندند و نحو شکل ملازمان سلوک کردی تا اینکه افغانه بیانه را با باز بهادر که حکم
 مالوه بود در اعی اتفاق افتاده ابراهیم شاه را از زور راجه را چندان مذکور خاسته پادشاه کردند پادشاه

۹۲۵ ابراهیم چون زور دست ایاز بها در انداشت بولایت او دیسه رفت تا در سنه نصد و هفتاد و پنج
 سلیمان کرانی افغان بر ممالک او دیسه که اقصی ممالک بکاله است دست یافت و پادشاه ابراهیم
 را بعد و پیمان اطمینان داده بجز در سیدن گرفته بقتلش رسانید و بقرار که مذکور شد چون هموی بقال
 بچهار رفته بعدی بپوست عدلی برفتش سپر محمد خان سور حرکت کرد در کاپلی جنک سخت کرده
 محمد خان کشته کشته عدلی منظر و منصور بچهار مراجعت کرد چون از آمدن بهایون شاه و شکست سکند
 شاه شنید پس در صد و استرداد دارالملکت دہلی شده هموی بقال آکه وزیرش بود با پنجاه سوار
 سوار و پانصد فیل روانه دہلی کرد و خون بنا بر مخالفت نمودن امرای افغانه از قلعه چهار رفت همو
 چون بنواحی آگره رسید در آنوقت شنید که بهایون شاه وفات یافته بدارالملکت آحضت شافیه است
 خورد شده در حرکت سرعت کرد امرای مغل که در آن بلد بود ندبانی جنک بدہلی رفتند و هموی
 مذکور آگره را بکسان خود سپرده متوجه بچهار دہلی شد روی بیک مغول حاکم اینجا مقابله او کرده بجنک پیش آمد
 و شکست خورده نزد آگره شاه بن بهایون شاه در لاهور رفت و هموی بقال از جلال اقبال دہلی را
 نیز متصرف شده عازم بچهار پنجاب شد لاجرم پرمخان ترکمان که وزیر آگره شاه بود پیش دستی نموده خان مان
 مغول اباجمعی بدہلی فرستاد و خون نیز از عقب پادشاه را برداشته روانه شد هموی بقال با کمال حشمت
 ایشان را استقبال کرد در نواحی پانی پات تلاقی فریقین رخ نمود و مردانکی وافر کرده صفوف مغول
 تماماً بر ہم زد لیکن چون اراده حق تعالی بجزابی دولت افغانه رفته بود چنانچه شیخ احمد لودی چند
 سال پیش از آن اخبار داده بود که گفته خواهد شد در حینسی که افغانه مغول تاراج شدند بحسب اتفاق
 جمعی از مغول دو چار هموی بقال شده در وقتی که او تنها بود او را شناخته فیلش را در میان گرفتند
 و او را زنده دستگیر ساخته بخدمت شہزادہ جلال الدین بردند و بحکم شہزادہ بقتل رسید چون این خبر
 بعدی رسید بزبون و ضعیف شده کارش از رونق و نظام افتاد و درینوقت خضر خان سپر محمد خان
 سور افغان حاکم بکاله فرضت را غنیمت انگاشته بقصد خواہش خون پدر بر عدلی لشکر کشید و حضور
 بہادر شاه نامید عدلی نیز بمقابلش حرکت المذبحی کرده در جنک کشته گردید و دولت بہادر شاه

در بیان طایفه ابدالی

نیز از تصادم و تراکم دولت جغتاییه با بنجام رسید و دولت افغانه سو منقرض شد و افغانه مدتی در تحت ریاست اکبر طلال الدین بکمال اضمحلال پسر سپردند اما در حکومت نوزالدین محمد جهانگیر و پسرش شاه جهان کمال ترقی کردند چنانچه احوال نوآب خانبهمنان خان لودهی مصنف نسب نامه افغانه مصدق این مقال است لیکن در ریاست او زنگت زیب بسی خرابی با ایشان رسیده چنانچه اکثر ترک مولد و پدر و مسقط الراس گفته خود ابواجی کوبات و پیشاور از وسط هند کشانیدند

در بیان احوال طایفه درانی و اینکه اینان از کدام قبیله افغانند

ظاہراً از احوال این طایفه جلیل القدر چند ان اطلاعی کامل نیست که اینان نخست در کدام موضع تقرر داشتند و باز بجا آمدند مگر بعد از زمان دولت نادر شاه که میرزا احمد می خان اظهار گذارش ایشان کرده است لیکن در قندبار از عنایت کردگار بعد از سعی بسیار کتابی از نزد سردار محمد علم خان بن سردار رحمدل خان بدست آمد که در او ان دولت صدوزانی تألیف شده بود و مصنف مذکور آنچه از نزد او در مینبصه ظهور آورده بود برای اطلاع طالبین مسطور میگرد و نیز چون با کتب دیگر موافقت دارد لهذا خالصش منکار و بدین صورت که از قرار که مذکور شد چون از عبد الرشید پنهان بغایت قادر منان سه فرزند که عبارت از سره بنی و بتنی و غرغشت باشد پیدا شد پس از چندی از سره بنی که فرزند کلان بود یک پسر مسمی بشرخون و دیگری مسمی بخرشون تولد شد چنانچه در کتاب مرآت افغانه که از تألیفات نوآب خانبهمنان خان لودهی است مذکور است و نیز نوآب مذکور گوید که این اسامی از تصرفات لجه افغانه بدین قرار گردیده است و الا نه شرحیون در اصل شرف الدین و خرشون خیر الدین است بهر صورت از شرحیون یک پسر مسمی بهترین تولد شد و ازترین سه پسر مسمی به نور و سپین و او دل پیدا شدند و او دل اگر چه خورد سال بود پدرش در چین وفات او را قایم مقام کرد و او دل بقیه پسرترین است چنانچه ضرب المثل ایشان است که فیما بین خود میگویند که برین می خویم پلارنی یعنی اگرترین هستی پس پدرم هستی و او دل مذکور بعد از رحلت پدرش بایست پرداخت

و از اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده تمام طایفه سره بنی را از خود ساخت بعد از آنکه از عمرش
 یکصد و پنجاه سال سپری شد بدار بقار حلت کرد و از و سپری مسیحی بزرگ ماند و او نیز تفراده پدر بسیر
 کرد کی طایفه سره بنی کند اینده و یکصد و بیست سال عمر کرد و گویند سه پشت اولاد خود را دید و از و چند
 پسر یادگار ماند نور و سلیمان و اسحاق و عیسی چنانچه اولاد نور را نور زنی و اولاد سلیمان
 را اخا و کانی و اولاد اسحاق را اسحاق زنی میگویند پس از آنکه عیسی مدتی بقار و صیتت پدر بسیر کرد
 الوس پرداخت لوای غم بصوب آخرت افراخت و از و سه فرزند مستمی بزیرک و علی و ادو با
 ماند و زیرک که فرزند کلانش بود و نیز در زیر کی طاق و در هو شپاری شهره آفاق بود و موجب
 پدر بالوس داری قیام و زید بعد از آنکه مدت یکصد و چهل سال از قرار گفته مؤلف شجره افغانی
 ابدالی بخونی گذرانید مرکب غم از سرای فانی ببارگاه جاودانی جهانید و چهار فرزند زینه ارد
 نیز مستمی ببارک و الکو و مسی و فو فل باقی ماند در فرصتی که مدت یکصد و بیست سال از
 عمر زیرک منقضی شده بود اجلاس عام نموده ایلات و اولاد خود را حاضر ساخت و بایشان
 گفت که بت دولت کرد دولت جمشیدی است موی سفید آیت نو میدی است رو
 شبام شبام شیب بدل شد اکنون ازین فرزند انم هر کدام را که شما لایق بزرگی خود میدانید بصلاح بگوید
 بگویند تا بقایم مقامی خود وصیت کنم لاجرم تمام رؤسای طایفه سره بنی گفتند که ببارک است
 لاجرم طایفه سره بنی گفتند که ببارک الله علی المبارک ملک و ریاست ببارک باد و تنای
 بزرگیش بر سر بنید و کلاه جگوش ببارک زیرا که حسن سلوکش از اطلاق ملوکت یاد میدهد و برق سیاه
 خرمن عمر دشمنان را بر باد میدهد از شایم مکارم اخلاقش دماغ آمانی عطر سالی است و از سنایم محاسن
 آدابش ریاض کارانی فرحت افزای چون زیرک پدرش نیز بدان راضی بود و الحاج الوس اهم در
 خانی ببارک دید خورسند کردیده او را قایم مقام خویش کرد و از قرار فرموده مؤلف شجره افغانی
 مدت پانزده سال کامل ببارک مذکور بالوس داری طایفه افغانه و سر کرد کی اقوام سره بنی در
 حیات پدر بسیر پرداخت و از حسن سلوک و شیوه مرضیه تمامی الوس خوشدل و با خود متفق ساخت

در ذکر طایفه ابدالی

در این مدت مدید احدی سر از چنبر اطاعتش نیچسپید و کسی شیوه عداوتش نورزید آری با تفاق
 جهان میتوان گرفت جمهور جماعه مورخین طوایف و گروه شجاعت پژوه افغانه متفق اند بر این که
 بارک ارشدترین اولاد زبرکت بود چنانکه در شیوه شجاعت طاق و در جو و سخا شیره آفاق بود در
 هنگامی که در میدان کیر و دار پافشردی رسم دلاوری از رسم دستان بردی و اوانی که دست بود
 و نوال بر عالم کشود می حاتم را ماتم و معن اطنن افروزی در تمام طوایف سرنی بلکه در کل اقوام افغانه
 جوانی بدان رشادت و دل آرائی و انسانی بچنان رحم و شفقت فرانی از کتم عدم بعرضه و جو نیاند
 بود اگر چه چندی برادر صغرش پوئل به بدلیس و تلبیس زبرکت پدر خود را از بارک رنجانید و زمام ریاست
 طایفه سرنی را در دست گرفته مرکب مراد در مضار مرام جهانید لیکن از درگاه و اهب العطایا
 چون بمضمون رقم سلطنت و لقا کتب فی الذبور من بعد الذکر ان الارض بر شاعبادی الصالحین نام
 نامی و اسم سامی اولاد بارک موشخ گردیده بود فایده نمود با وجود که بمضمون صدق مستحون فرد جناب
 مولوی علیه الرحمه مذنی بر عکس باشد کارها شخه را در داور و بردار با مده تمامای ریاست طوایف
 افغانه در قبضه اقتدار اولاد پوئل بود و بر اولاد و اخفاد بارک تظلم می نمود کیرم که مارچوبه کند
 تن شکل مار کوزهر بر دشمن و کوهه بر دوست تا اینکه فریاد اولاد و اخفاد بارک با وج فلک
 رسید و حق بر خویش آر مید آخر از حکم الهی حق بر کز جا گرفت سر کونی ماند بر جافطه کوتا را
 و بر ضما بر آفتاب ذخایر خرد مندان خرده بین واضح است که از بسکه ظلم و بیداد ایشان از حد
 در گذشت و ملک از تظلم ایشان پریشان گشت تا آنکه خداوند و الجلال از فضل همال خویش
 درین سلسله علیه اریکه سلطنت و جهانبانی را بفرود میمنت نمود و سایه همایه ذات بارکات
 بنده کان سکندر شان حضرت ابو الفتح معین الدین امیر ابن الامیر امیر محمد ایوب خان
 لازال ظلل رافقه محمد و داعی فرق المسلمین صنیا بخش و نورانی گردانید و دولت افغانستان را
 بوجو فایض الجود بارکتش زنگ کارستان چین و غیرت ارژنگ مانی ساخته باقصی الغایه
 کمال رسانید ز ظلم و جور کار اهل افغان بسکه در هم شد برای انتقام افغان مظلومان مجتم شد

چنانچه در صدر کتاب جلد دوم تاریخ سلطانی که از حکومت و سلطنت طایفه بارگزی نیاقل است
 و علت غائی سلطنت و رانی را شامل مرقوم است حتی اگر کسی بنظر انصاف و دیده صاف حکومتها
 سابقا با سلطنت حضرت ظل سبحانی بسجده برآیند خواهد دانست که ریاست کدشکان نسبت بهین
 دولت خدا و قوی بنیاد چون نسبت شبه است با یاقوت ربانی و جرع بیانی در برابر لعل درخشان
 بهار ایام دولتش چون ایام بهار خندان است و خرمی روزگار سلطنتش بسان او ان خرمی بخت نشانی
 سلسله نظامش مانند سلاسل جناب استین و صفوف سپاه نصرت انباشش چون بنیان مرصوص مستحکم
 و رزین حدت تیغ تبرخو زیزش زبان عدوان شاکلی است و وسعت لطاق مملکت محروسه حا
 چون این بنحان در محل خویش در ذکر دولت محمد زنی آمده و میآید لاجرم کمیت خوشخرام قلم را کرده
 به مطلب که ایند که چون پوپل مذکور بهر تدلیس و تذریر که توانست پدر را از بارک رنجانیده و کوس
 فایم مقامی بنام خویش بنماید او اگر داند بعد از مرگ پدر با حکومت میپرداخت تا اینکه طایفه کاگر
 لوای خود سری بر افراخت و پوپل با جمعیت خویش بر سر ایشان رفته طرح محاربه در انداخت و اکثر
 ایشانرا مقول و مغلول ساخته بر غمال گرفته مراجعت کرد همچنین با طوایف بلوچ شمال و کلات محاربات
 متواتره و مقدمات متکاثره نموده اکثر ایشان را مضحل و مطیع خویش ساخت و در اغلب مقدمات
 بر اکثر دشمنان خویش فائق آمده اکثر طوایف را مغلوب ساخت و با بیکری محال قذهار که از طرف
 صفویه حاکم قذهار بود زرد مودت میباخت و بعد از آنکه هشتاد و نه سال از عمر پوپل گذشت
 و شصت و پنج سال را بحکومت نوشت روانه دارالبقا و عازم سرای جاودانی گشت از و سته پسر ماند
 حبیب و ایوب و باو و بعد از فوت پدر حبیب پسر بزرگش بمملکی پرداخت و باو و برادر اش
 بخلاف ایوب باو می شریک المال شده در خانه اش میبود لیکن بعد از فوت ایوب بحبیب گفت
 که چون میان ایوب بی سر ند امید که خواننده را علیحده نمایند تا سر پرستی باز ماندگان اخ مرحوم
 بوجه اتم کرده شود حبیب نیز قبول کرده قسمت اش را علیحده ساخت و بعد از آنکه پنجاه و دو سال از
 عمرش گذشت بساط زندگانی نوشت و چهار پسرش که سمسیمعیل و حسن و باحی و بوسعید بودند از او

در بیان طایفه درانی

یادگار کشت بعد از فوتش سمعیل سپرد شد جناب تکفل ریاست کرد و حسن را نیز آنودای خام بچوش آورد از
این جنبه میان ایشان نزاع واقع شد هر چند عم ایشان باد و ایشان را از آن عمل بد عاقبت منع نمودند
فایده نمی بخشود بالاخره با ایشان گفت که صلاح در آنست که شما هر دو از ملکی دست دارید و این
به با می برادر اصغر خود اگذارید تا نزاع از میان رفع و فتنه دفع گردد و نیز چون با می با من نسبت
دامادی دارد لاجرم تا هنگام رشادت من متکفل امورش خواهم بود برادران صلاح عم را که فلاح عم
بود پسندیده و ترک نزاع کرده با می را بکلانی گزیدند و با می درین وقت در سن پانزده سالگی بود و الوسا
بملکی او ادغان کردند و تی در حال مردانگی و خرمی بسر برد و بعد از آنکه عمرش به هفتاد و سه
سالگی رسید و در بعثت حیات سپرد و از و سه فرزند باقی ماند سمسبی به نضرت و بشهما و گنی و بعد
او کسی از پسرانش سلسله جنیان ریاست نکردید چنانچه مشهور است که جماعه از روسای طایفه بدالی
روزی از با می پرسیدند که قاعده آبا و اجداد همین است که پدر در حین حیات پسر را که قابل
باشد بقایم مقامی خود مرنمایید و شما تا اکنون در این باب چیزی نگفته اید بسبب چیست با می گفت
که من بار بار در عالم رویا دیده ام که یکی از پسرانم لیاقت قایم مقامی ندارد و بعد از من کسی این شغل را
تکفل نمی آرد مگر پسر فرزند اصغر م گنی که پیدا شود این رتبه را نیز او را و لایق این کار است پس زحمت
عبث را چرا کنم و آخر همچنین شد که تمام الوسا از پسرانش کشته مدتی بی سر کرده بسر میردند تا اینکه مدت
هشتاد سال از عمر گنی سپرد با می گذشت و از و سه فرزند باقی ماند بهلول و زینک و با تو و چون
بواسطه بی سری در میان الوسا بدالی کمال بد حالی رخ نموده بود و ایشان را ماده آن معلوم بود
و رئیس کامل از حد میخواستند چون بهلول سپرد شد با می بالغ شد ایشان متفق اللفظ بسر کرده
بهلول رضادادند اصح الملک ثابت الالاس بالبهلیل من بنی العباس و پدرش دو از ده سال
دیگر از قرار گفته صاحب شجره افغانی حیات بود بعد از ایشان فوت شد و چون یکصد و پنج سال
از عمر بهلول گذشت و دو پسر از و ستمی معروف و علیخان از و باقی ماند بهلول مشایر الوسا را جمع
کرده در پستی که معروف سی ساله بود در سار حوزر ابر سرش گذاشته او را بقایم مقامی خود امر کرد

و نحو بعد از چندی راه آخرت برداشت اما معروف چون بواسطه غرور جوانی بله و لعب مشغوف
 بود از کمال خورانی و بیباکی سحر و ستمناکی پرداخت و الوسات را بدان جهت از خود با یوس و متفرق ساخت
 و نیز بواسطه از خلق حکومتش زیاده از ده سال فاکرد خرابی کند مرد شمشیر زن چند آنکه دو دلا
 پیره زن و ازو فرزند می باقی نماند بد جهت الوسات بد و رغب نشده ریاست از خاندان او
 رخت بر بست و اموالی را که بظلم و ستم اندوخته بود تمامی نصیب میراث خواران شد لیکن چون دو نفر
 از او اجش در حین وفات وی حاصله بودند بعد از انقضای مدت حمل و الهراض در و مخاض هر دو
 محذره فرزند زینه آوردند یکی را عمر نام کردند و دیگری را عزیز چون عیالش در باب ملکی آن خانواده را
 از آثار فریاد مظلومان میدانستند لاجرم جده و والده عمر که در اصل از خانواده بامی اسحاق زنی بودند
 از بزرگ زاد بامی اسحاق زنی و استانهای علی زنی به جهت عمر مسلت و دعای خیر نمودند چون اموال
 پدرش تمامی بباد فنا رفته بود لاجرم عمر در غایت فلاکت و بد حالی بسر سپرد بعد از آنکه بلال عمرش بد
 شد شبی شیخ اکو علی زانی که پیری بجایت منحنی و در پینه سال بود با خلوص پسرش و مند و نواده اش در خانه
 عمر زول نمودند چون شیخ اکو مردی بجایت بزرگوار بود چنانچه خوارق عادتش در کتاب مرآت
 افغانه نواب خان جهان لودهی مسطور است و در خاتمه کتاب فقیر نیز امید از عطا پایی کریم کار ساز است
 که بمعه خوارق عادات بزرگان باقیه مرقوم کرده و نیز نهایت معمر بود چنانچه گوید در آنوقت پسرش
 خلوص یکصد ساله کی رسیده بود لهذا عمر مقدم ایشان را مقدمه دولت دانسته بزنی که در ملک
 خود بجزان دانه داشت فی الفور دج نموده بجهت ایشان طعام بخت بعد از اکل طعام جده عمر بخت
 شیخ رفته و دعای خیر می طلب داشت و خواب مذکور و عده را موقوف بفرزاد گذاشت بعد از
 آنکه ظلمت لیل بر داشته و لمعات خورشید افراشته گشت خواب شیخ سجده عمر فرمود که در حق تو
 تو و خواب بزرگ دیده ام که برود دلیل بر یاری دولتش دارند نخست اینکه در عالم رویان نخستین
 دیدم که شیری در خانه عمر در آمد تعبیرش چنان بنظر میآید که ازو فرزند می اقبال مند پیدا خواهد شد لازم
 که او را اسد الله نامند دیگر اینکه در خانه اش پوست خوک کسره دیدم و آن نیز بواسطه نجاست

تغیرش بدولت اقرب است نتیجه گفت شیخ مذکور اینکه بعد از آنوقت ابدالی که در شعب مضیقات
 جمال بدکمان بد حالی بی سر کرده و والی بسیر سپردند از وقت علوفه و کمی از ذوقه کارشان بجان و کاره باخوا
 رسیده زمین های هموار بهبوط نمودند و بعل زراعت و فلاحیت اشتغال نمودند و بر مزارعین اصل چربید
 بفرار زور بازو اولاکت بدست آوردند نعم ما قال سعدی علیه الرحمه هرگز از زور در بازو دست زور
 در ترزو دست بالاخره بجهت کمی و زیاد می ملک فیما بین ایشان نزاع انجامید و بمجادله و محاصمه کشید
 چون جمعیت آنها از وجه و الی خالی بود تا معامله را بمحاکمه او توان فیصل پس بجهت امر معاش فیما بین
 کنکاش کردند که مارا بغیر ریشی بسیر بردن تیشه بر پای آسایش بدو سبب زد و است سخت اینکه فیما
 مایان عداوت قایم است دیگر اینکه بیکدیگر بیکی قذبار که از دولت صفویه نامور است بعد از
 ما قایم است بدون اینکه شخص ذی ثرادی عاقلی را کافله هم خود سازیم تا بواسطه گفتگو و محاصمه او
 با بیکدیگر بیکی خود را از پر خاش و تسلط عمال فارغ ساخته کوی مراد بازیم صورت نداد و پس تمام عمر
 که در اصل سر کرده ایشان بود پسند نموده عازم ملاقاتش شدند و او را بصلاح همه بیکدیگر من خوشت
 وقوع این امر موجب آزادی خلق شده مدتی در حکومتش استراحت کردند بعد از آنکه از عمر عمر خود
 بهشت سال قمری گذشت و او را خداوند سه فرزند کرد که نامی عطا کرده بود مستمی بصلاح و اسد اند
 و آدم پس کار و اصاغر الوس خواسته با ایشان گفت که چون در خانواده ما طریقه جاریه است
 که پدر در وقت پدر و حیات عاریت اثر سپری کلان قایم تمام سازد و خوبه زاده آخرت
 پروازد اکنون اگر چه پسر ارشدم صالح در صلاحیت بکانه عصر است لیکن بجهت فرموده شیخ اکوی علی
 زانی من اسد الله لایق این رتبه و شایسته این مرتبه میدانم امید است که موافق فرموده بزرگان الله
 که اکنون فیما بین عوام بسد و مشهور است سر آمد انبای زمان کرد شما نیز مطابق من در ریشی او اذعان
 کنید پس تمامی الوس و برادران بملکیش اذعان کردند و این قضیه در سنه ۸۴۰ هجری هشتصد و چهل و هجری
 در حبس که عینا شالدین بلبن بر تخت و بی ملکن بود رخ نمود از تاریخ فرشته نوشته شد و صالح نیز بدین
 رضا و اوه گفت که حق تعالی این امر را بسد و مبارک کند لیکن بدعای دارم امید که قبول افتد

اینکه چون ظاهر است که مطابق قول اولیاء الله مدتی سرگردگی در اولاد و احفاد سد و خواهد ماند امیتد که بان
 عهد کند که نحو با سپهر نام در خان و ابراهیم خان و بازید خان و میا خان و الو خان و اولادش با احفاد
 ایشان سلوک اخویت مرعی داشته آنها چون سایر به کالیف دیوانی و مالیات سلطانی رنجند
 بلکه معاف و مرفوع القلم گذارند و بصلاح الوسات عهد نامه بدین فرار گاشته نگه داشت و سد و در
 نیز با ایشان بقرار معمولی و در عید اشته بعد از فوت عمر و فوت ریاست سد و سپهرش اول سواج
 مناقشه افرای که رخ نمود و خاصمه طایفه بارگزینی بود تفصیل این احوال آنکه در حین وفات
 یافت و جماعه ابدالی بی سر کرده و دالی بسیر سپردند جماعه بارگزینی را که از نخست نیز سر کرده بودند چنانچه
 در گذارش جناب زیرک مرقوم شد جناب سرگردگی در سر افزاده و در هنگام حکومت عمر نیز بی سر کرده
 بسیر سپردند و میگفتند که در اصل ریاست از زیرک به ما مانده است لیکن فوجی متقلب و تدلیس
 و ساده ریاست شد اکنون که ما دست یافتیم سر از چنبر اطاعت نیز یافتیم در آنوقت سر کرده طایفه
 بارگزینی نیک نام بود و در زمان ریاست سد و محصلی که بجهت اخذ منال دیوانی از طرف سد و طایفه
 مزبور رفت تا اموال را گرفته به بیکری قند با رسپارد همجیل و خواجه خدر نواسه های نیک محمد
 مذکور از آن نیز جواب دادند و بقرار سابق زبان پناح کشادند لاجرم او را عرق حمیت در حرکت آید
 تنبیه طایفه را بر ذمه بهمت فرض شمر و بد آن طرف لشکر برد پس از گرفتن بر غمال های ایشان
 مراجعت کرده همچنین چندی به تنبیه طایفه کونی زنی که از زمره الکوزی اند پرداخت و آنها را بقرار بارگرفت
 مطیع ساخت و نیز اکثر طایفه غلجانی را که بقرب جوار محال اغستان که وطن اصلی طوایف ابدالی
 بود بدلا سا و استمالت ترغیب فرمود چون مدت عمرش به صفا و پنج رسید و پنج سپهر خسته سیر در
 آنوقت داشت متممی بخواجه خضر خان و مود و خان و زعفران خان و کامران خان و بهادر خان
 پس سد و تمام الوس را خواسته گفت که اگر چه اصل انبیت که پدر با بیتی سپهر ارشد را قایم مقام
 کند لیکن من بنا بر فرموده حضرت خضر علیه السلام که در عالم رویا ملائیم کردید خواجه خضر را قایم مقام
 ساختم و همش را نیز بر فرموده حضرت مذکور خواجه خضر که اشتم لاجرم الوسات دیگر بحسب رضای

پدر بدان امر اضی شدند و ریاستش امتقاضی و او نیز بقرار آباد اجداد داد مردی و مردانگی داده مدت
 هفتاد سال را بقرار پدر بلکه از آن بهتر بخوبی گذراندند و از دو پسر باقی ماند یکی خداداد سلطان و دیگری شیرخان
 بعد از آنکه خواجه خضر خان روانه سفر آخرت شد و پسرانش باقی ماندند از آنجا که در حین حکومت خود وی
 الفیظ و مؤید بود بعد از او احدی از طوایف ابدالی را با پسرانش مجال سربانی ننماید بطوع و رغبت کرد
 از آن که داشتند و فیما بین اخوان که جبارت از خداداد سلطان و شیرخان باشد نیز بهیچگونه مخالفتی رخ
 نمود و در آن اوان در ایران شاه عباس صفوی و در هند و سستان اوزنگ زیب بن شاه جهان
 بر وساده سلطنت ممکن داشتند یعنی در جبل باره هم هجری عصر رومی آنها بود و مجال ارغستان که در سمت
 شرقی قندبار است محل سکنا می طایفه ابدالی بود چون خداداد سلطان که در میان الوس ابدالی سلطان
 غصب کی مشهور بود مرد تیز زبان جرار بود بدون مشوره الوسات مشغول امر ریاست و متکفل کار حکومت
 گردید و با الوس غلجانی که در قلات غلجانی و بالاتر سکنی داشتند بخلاف جد و پدر بساط دوستی
 گسترده در آنوقت سر کرده کی ایل غلجانی متعلق طایفه طوخی بود و بلخی نام طوخی ملکی آنطایفه می نمود چنانچه
 خوبنده مطابق گفته معمران افغانه در حین نیابت مجال قلات از اولاد بلخی رقم شاه اوزنگ زیب را
 خواستم که بدست خط همایون او مذهب بود آوردند و از آن معلوم شد که در آنوقت رئیس طایفه
 غلجانی با و مفوض بود و خداداد سلطان غلجی مذکور جواب کرد که چون همواره فیما بین الوس غلجانی و ابدالی
 بواسطه املاک نیز جواشی که آخرش بفساد کلی منجر است می شود پس ما و شمار لازم است که تعورات و
 حدودات ضربین مذکورین را حدی گذاریم تا من بعد احدی از طرفین از آن تجاوز نه نماید و بلخی مذکور
 نیز آن سخن را که خیر خلق خدا در آن مندرج است عین صلاح دانسته بدان جهت عازم مقصد شد و
 در حد جلگت که در سمت غربی قلات غلجانی است با خداداد سلطان ملاقی شد بعد از تبادل محاورات
 طرفین بدان قرار دادند که وادی گرم آب فیما بین طایفتین حد باشد یعنی سمت شرقی آن تعلق طایفه
 غلجانی و طرف غربی آن از الوس ابدالی باشد و بدان قرار و ثقی فیما بین نکاشته طرفین مراجعت او طایف
 کردند و همان سمت مذکوره تا اکنون میان آن دو طایفه باقی است و بران اسناده اند و بعد

چندی خداداد سلطان به تنبیه طایفه کاکری که در حد رث پوپ و بوری سکنا داشتند شکر کشیده بعد
 ماتحت و ناز طایفه مظفر و منصور بسوی ارغستان گردید در حین مراجعت شخص غریبی از طایفه که انبیا
 و هراس لشکران خداداد سلطان بینه سپر خود در او دیده های جبال متواری بودند بدست لشکران افتاد
 از آنجا که خداداد سلطان بسفک دمار در بعضی بود از دلش چون غضب زبانه زد می سعله بر خرمن زمانه
 زد می بقتل انجید نفر بکیناه حکم فرمود مردم ازاری نه بهجاریست خورد هر که از طاق دلی افتاد مرد ظاهرا
 آن شخص از مردان خدا و بحسب تقدیر بکیناه گرفتار سرخچه پلاکت گردیده بودند که خداداد سلطان در
 آن شب خواب بغایت پریشان دید و از آن عمل نهایت نادم و پشیمان گردید اما چون کار از دست و
 تیر از شصت رفته بود فایده نمی بخشود لاجرم بعد از رسیدن نجوانه شیرخان برادر خود را خواسته قایم مقام
 خود کرد و خود بعبادت و توبه و انابه پرداخته بعد از چندی لوای غم بصوب آخت افراخت و شیرخان
 بعد از آن ریاست نموده حکومت مستقل ساخت و با بیکری سکی قندهار که از طرف شاه سلطان حسین
 صفوی در سنه هزار و صد و پنج هجری مقرر آید بار بوطرح مخالفت انداخت پیش آنکه که در آن وقت
 بیکری سکی قندهار فوجی سمیت محال فوشج فرستاده بود تا مال داعی و سر کله انجارا فراهم نموده بیاورد بعد از
 اخذ مالیات دیوانی و معاودت شکر و عرض راه بعضی از لشکران را با جماعه ابدالی که در آن سرحدات
 بودند گفتگوی شده آخردر بند کوشک که فباین فوشج و قندهار است کار بجایه کشید و قشون مغل را تا
 تقابل نمانده فرار برقرار اختیار کردند و جماعه ابدالی تعاقب را از دست نداده اکثری را بقتل رسانیدند
 و بقیه السیف مغل از ترس جان ابق و اسبان را گذاشته هزار جریقیل حفر ابقند بار رسانیدند لاجرم بیکری سکی
 مذکور بشیرخان اعلام نمود که چون این حرکت بجای طایفه ابدالی سرزد نماید که ترکیبین را روانه دارالاماره
 نمایند تا بپاداش رسیده بعد الیوم موجب انسداد این حرکت شود و نیز باعث ازدیاد تودد شما باد
 بهیه صفویه گردد چون شیرخان در طریق حمیت این حرکت را عار میدانست لاجرم بهعازیر پرداخته جواب
 داد که چون در آن سرحدات طوایف متفرقه از قبیل بلوچیه و کاکری و غیره مسکون اند شخص نسبت که این
 حرکت از کد امان سرزده است و بیکری سکی قندهار آن عذر را سموع نداشته نایره غضب افروخت

بیان طایفه ابدالی

و بیخ قهر و خفت جمعی از طایفه ابدالی را که قریب شهر بودند تاراج ساخت و بیوئات ایشان را خفت
 و بالکلیه با انطاغی طرح دشمنی انداخت و ندانست که برای خود ماده فساد انداخت و شیرخان نیز در فکر
 داری شده اطراف را گرفت چون مجال قلات و فوشنج از اعمال قند بار بودند و بدان سبب چاده با
 مسدود شده زرد محصلان سرکار موقوف شده امورات دیوانی معطل ماند بیکر سکی را دفع انطاغی
 اشبح از دست نمی آید ناچار آنحال ابد دولت صفویه عرض کرده چاره جوی مطلب شد کارگزاران دولت
 مذکور را چون انجام کار نزدیک بود سرانجام انقلاص انطاغی نوشتند و به جهت بیکر سکی نوشتند که
 دفع انقته بخوست که در میان طایفه ابدالی شخص دیگری که با شیرخان ضد و معاند باشد بنظر آورده عرض
 دارد تا از حضور شخص مذکور سرگردانی انطاغی سرفرازی یافته که به درشلوار شیرخان افکند بیکر سکی عرض
 کرد که در این وقت شاه حسین خان صدوزنی که از بنی اعمام شیرخان است و بدو هم چشمی دارد و سزاوار آن
 کار است لهذا امنای دولت صفویه مراسله فرورانه در قمی مذهبانه با اسم شاه حسین خان نوشته اورا
 بسر کردی طایفه ابدالی و لقب میرزائی نوشتند و بد آنجه در طایفه ابدالی طرح دوئی انداختند لاجرم
 شیرخان با جمعی از طوایف که بوی بسته بودند موضع شهر صفار که قلعه مستحکم و در کنار رود ترنگ واقع بود
 بجهت سکنا اختیار نمود و شاه حسین خان در این غستان در موضع ده شیخ میبود و حسب الامر امنای دولت
 صفویه با دای مالیات دیوانی مدتی قیام داشت لیکن چون قبح دشمنی شیرخان را میدانست در خفیه
 با وی بنای سازش و علانیه طرح عداوت و کادوش گذاشت و الوسات نیز بجهت اینکه مبادا بسبب عداوت
 شاه حسین خان و شیرخان بیکر سکی قند بار دمار از روزگار بار بار دفع فتنه و فساد میکردند تا مدتی برینا
 بگذشت بیکر سکی قند بار چون دید که از نصب شاه حسین خان تیر آرزویم بر هدف مراد که خرابی شیرخان
 باشد رسید پس حیل دیگری اندیشید بدینصورت که جلیل علی زنی را که پیشکار شاه حسین خان بود و بطریق و کالت
 زرد او آمد و رفت می نمود گفت که دولت صفویه شاه حسین خان را فرزند و میرزا خوانده است باید که او
 نیز اخلاص شعار بر او پیش نهاد ساخته شیرخان را که ماده فساد است از میان بر طرف سازد و از پانده
 خصوصاً درین فرجیت که قشون ما نیز مهادار شما نیز آماده است و حاضر خدمت ایستاده نغافل و کمال

بیان طایفه درانی

۶۳

نشاید چون این احوال بسمع شیرخان رسید از دولت صفوییه بالکل مانوس گردید پس عریضه بخدمت شاه حسین
شاه جهان دولت کورکاینه بهندوستان گذاشت که چون بارنمره از خیرخواهان اند دولت قوی بنیانیم از
این جهت امنای دولت صفوییه با ما بنا رعیت برخاسته اند و طرح مخالفت را آراسته هرگاه از آن طرف
نظر محبت شنایی بر ما باشد طارنمان بی شخوایم و مردمان خیرخواه زیرا که بیکر بیکی قند بار با ما بحیثیت
تغصب ملت طرح مخالفت انداخته است و شاه حسین بنی عم را بجهت حصول مطلب روکش ساخته چون
دولت خجانیه را از عاقداری منظور بود در اجرام چنین سر کرده طایفه مؤید زبردست ضرور لاجرم
عرضش را بسمع قبول اصفا نموده خلائع فاخره را با لقب شاه زاد کی عوض لقب میرزائی صفوییه بجهت شیرخان
عطا فرمودند و نیز بجای کم خردین که از طرف ایشان بود حکم کرد که شیرخان از طرف ما بخطاب شهزادگی سر
فرزنی یافته بهو اداری باقیام دارد هرگاه او را اعانت مطلوب باشد بجزد اعلام عسکر باید ادش بفرست
بعد از حصول فرمان شاه جهان آرهندستان و شیوع مضمون آن بین امکانان شیرخان را استقلال نمایان
رخ نمود و از دولت صفوییه نیز برای شاه حسین خان اسب اعلی با براق و اسباب نفیس مکتل ارسال شد
و بدین جهت کار مذکور رونقی یافت و بقرار و عده بملاقات بیکر بیکی تغیب با شرافت بعد از آنکه
بساط بزم نور دید و نطع محاورات گسترده شد از اینجا که جلیل علی زنی وکیل طرفین بود در محاورات
شوخی چشمی نمود یعنی سخن را ناکفته از زبان شاه حسین خان میر بود هر چند شاه حسین خان او را از آن حرکت بجا
منع فرمود فایده بخشود تا آنکه نایره قهرش فروخته جلیل انعامی نسبت کرد از اینجا که اجل جلیل رسیده
بجو جواب درشت و سخت زبان کشود و شاه حسین خان فی الفور خنجر ابدار در شکمش زده نقش و جوش
از لوح هستی زدود و فاکه غما بقرح قفاک چون از طرف صفوییه شاه حسین خان بفرزندی خوانده شد
بود بیکر بیکی با وجود آن حرکت بجا چیزی نگفته او را نظر بند نگه داشت و صورت حال ابد بار دولت
صفوییه معروض داشت بعد از چندی از امنای آن طرف جوابی بدین صورت رسید که چون مذکور را
ما بلقب میرزائی سرافراز کرده ایم هرگاه بچا که خود که بی ادبانه بادی سلوک کرد و تنبیه نمود با کی ندارد
لازم که بخلائع فاخره او را نواخته روانه الواس باید ساخت و شاه حسین خان آن افواج غلبی دانسته پس

پوشیدن خلعت بخانه مراجعت کرد و هم از عرض راه بشهر صفا برگشته نزد شیرخان رفته و زبان معذرت
 کشود که فیما بین با و تفاوتی نیست الحال که بعضی دانستم که دوستی ما با مغول امر محال است و نیز در اینجا
 بودیم باعث اختلال لاجرم ریاست طایفه ابدالی بشما مبارکت باد که من عازم سیاهت هندم پس از
 مدارک زاد و بر راه هند نهاد چون این خبر حیرت اثر بسمع بیکر بیگی رسید که شاه حسین خان با شیرخان یکدل
 و یکجهت گردید و در حضرت بکاشانه دماغش حسیپ و صورت حال ابد و دولت صفویه نگارید که بعد از این از
 از دست طایفه ابدالی حکومت قندهار شاق است و کلیف مالا اطلاق دولت صفویه را چون علاج
 آن از دست نمی آید بازار در حمله در آمده نکاشت که چون فیما بین دولت ما و سلاطین کور کاینه دو
 و موافقت مرعی است هرگاه شیرخان از آن طرف بخطاب شاهزادگی مخاطب شده باشد ما نیز او را
 فرزند خوانده سرگردی طایفه ابدالی را با و مفوض فرمودیم باید که بیکر بیگی را بیچگونه بایل و الوس نکود
 دخلی نباشد و نیز رقی با هم شیرخان بهین مضمون نکاشتند که بیکر بیگی با آن فرزند دخلی نیست بجز اینکه
 هرگاه از کدام سمت ساخته رخ نماید ادش بر دمه همت فرض شمارد فقط بعد از رسیدن قم
 پادشاه ایران شیرخان را استقلال تمام حاصل شد و بدال با میرانی و میرالکوزلی ولد مبارکت را به نیابت
 خود مقرر فرمود درینوقت بیکر بیگی قندهار اعلام کرد که چون مدتیست که مالیات دیوانی در اطراف
 مانده است اکنون که آنجناب از طرف شهنشاه مستطاب بخطاب فرزند می مخاطب است لازم
 که در صد جمع آوری مال سرکار کرد پس باید که شیکاران محوز که عبارت از بدال و میر باشند بفرستند
 تا باقشون که مامور سمت فوشج است رفته اخذ اموال سرکار نمایند شیرخان ایشان را ارسال داشت
 و مذکور آن رفته بقیه مال سرکار را اگر رفته آمدند بعد از مراجعت ایشان بیکر بیگی هفت راس اسب
 خاصه را باین ویراق نقره برای شیرخان فرستاد و ایشانرا نیز خلعت های فاخره و اسبان داد
 و این سخن زیاده تر باعث استقلال شیرخان شد و شیرخان مذکور یکت پسر داشت مسمی بپسر مست
 خان چون پسرش بن نسبت ساکنی و غرور جوانی رسید وقتی در فصل بهار که عمل نامیه ظاهر شده بود
 شیرخان را غرمت شکار مصمم شد و به تیردلدوز بخیر بر اجروح نموده در عقبش اسب تاخت قضا

سمند گرم روش سکندری خورده بسر در آمد و شیرخان را انداخت از آن جهت کسری عظیمی ب عظیم اصل سید
 غشی بر او طاری شد پس از آنکه او را بخانه آورده چون بهوش آمد سر مست خان سپهر خود را خواست و او را
 نایم مقام خود ساخت و وصیت کرد بعد از آنکه شصت و پنج سال از عمرش گذشته بود در حلت نمود بعد از
 اتمام ماتم و سوگت و ادای سر مست خان متکفل امر سرداری شده و باین والد مرحوم و سنت آباد اجداد
 عمل کرده مدت سی سال و یکربدان شغل بسر برد و بعد از آن و در پخت حیات سپرد و مرد در مدت
 عمر سه فرزند از او تولد شد اصغر نیش که اشتهار نیافته است اظهار نشد و ارشدش مستی بدولت خان است
 چون سر مست خان وفات یافت و دولت خان پسرش خورد سال بود لاجرم حیات سلطان بنی عم سر مست
 خان که ولد خداداد سلطان بود متکفل امر ریاست می نمود و با بیکر بیکی طرح دوستی افکنده ابواب
 اخلاص شعاری کشور و زمی بخدمت بیکر بیکی رفت و بعد از آنکه مجلس سماع گرم شد و سابقان سیمین
 ساق می خواستند و مجلس از استند حیات سلطان نیز بلا به بیکر بیکی و غور جوانی دوسته فتح راج ریگان
 نوشید بعد از آنکه دماغشان از نشاء می سرخوش گردید بیکر بیکی از روی تدلیس ابلیس آسا سخن موافقت
 در میان آورد که الحال چون شیوه ارتباط از طرفین مربوط است اولی آنست که طایفه جلیله ابدالی با گروه
 مغل عقد خویشی و مواصلت مضبوط دارند تا من بعد از شایسته خلل نودد حالی باشد حیات سلطان چون
 از غلیان مسمی سرگران بود بدان دوستی اذعان فرموده فردایش جماعه مغل خندی از خلعت با آورده
 سرگردگان را مخلع ساخته و کوس خویشی نواختند سرگردگان از متعلقان پرسیده که این خلع بی سبب
 چیست جواب دادند که بموجب قرارداد دو شین بجهت دوستی که با حیات سلطان مقرر شده که هفت
 دختر نیا منظر افغانه را مستمات فلان بخل بدیند و هفت دوشیزه پاکیزه مغل صبیبه فلان و فلان
 با فلان بدیند حیات سلطان چون از نشاء دوش بهوش آمده بود قبح قرارداد را دانست بغایت
 ناوم و حیران ماند مبارکت نام افغان که مرد معمر بود گفت خویشی و قرابت امریست که بغیر حضور و
 رضای ابوبین دختران صورت پذیر نیست صواب آنست که رفته بعد از مشاوره اقربا صبیات انجام
 آن مهات نمایم و فی الفور حیات سلطان را برداشته بشهر صفارفتند و در عقب ایشان بیکر بیکی

طرفین

بیان طایفه ابدالی

چند نفر از دوسار با صیغه با بجهت تاکید آن امر سال شهر صفا ساختند چون انجمن در میان الوس ابدالی
انتشار یافت جللی نزد حیات سلطان آمده در چاره آن گفته بقیح صریحا کنکاش کردند و ولتخان پسر مست
خان مرحوم نیز که در آنوقت بسن رشد و تمیز رسیده بود داخل انجمن شد و برین قرار داد گذاشتند
که ببران مغل که آمده بودند گفتند که نخست شما دختران خود را خواسته با بسیارید تا طایفه وحشی را
مانیز دل گرفته صبیات خود را بدهند و الا صورت پذیر نخواهد شد بران مغل گفتند که دختران مادر
اصفهان اند بدین زودی کی میوان آمد لهذا حیات سلطان گفت که چون اختیار الوس داری از
دستم بر آمده است و بدولتخان وابسته از دستفر شوید و دولتخان چون بفرموده حیات سلطان بر
کرده الوس شد بر چهار نفر مغل را که بجهت خواستکاری آمده بود بقبل رساند و عجزه را که همراه آورده
بودند بمسور نام بامیزی دادند تا از صحبتش محفوظ و مسرور شد و چون انجمن به بیکری رسید
دو دجیرت بکاخ دماغ او بچپید و فرخ نام را با فوجی دلیر بجهت تنبیه ایشان فرستاد و دولتخان
نیز با جمعی بمقابله پرداخت و در حدو بند ملک با ایشان جنگ کرده فرخ خان را کشته لشکرش را
منهزم ساخت در این گرت بیکری یکی از فرط خشمناکی لشکر دیگر در کمان بیابانی بر ایشان فرستاد
قضا را از مردانکی زمره ابدالی بدان نیز شکست افتاد و من بعد با ایشان مقابله نخواستند در وقت
حیات سلطان ولد خداداد سلطان که از سر کردگی قوم سنیفا خواسته بود عازم هندستان شده
بلتان رفت و دولتخان در کمال استعجال بر اریکه ریاست نشست بعد از آنکه عراض بیکری بکشد
بنی بر زبردستی و مالش طایفه ابدالی با بنامی دولت صفوی رسید و انطفا می ناپره فساد انقوم
پیش نهاد ایشان بود بسبب بعد مسافت کار بزور باز و پیش میرفت لاجرم از در حیله در آمده گفتند
بشمیری یکی تا صد توان گشت برای لشکر را بشکنی پشت پس بیکری بیبانه اینکه با کرده ابدالی
که بفرزندی مامستی بودند پر حاش نمودی موقوف و کرکین خان کرچی و آلی کرچستان را بجایش منصوب
کردند کرکین خان بجز در رسیدن انجا بدولتخان از در استماله در آمده بنامی دوستی گذاشت و
بجهت دولتخان انعامات و افره ارسال داشت و در جزو میر و بیس غلجانی هوتکی و عزت و عطل نام

سدوزانی بعد از آنکه دو لشکر دشمنی دو لشکر کماشت و گفت هرگاه دو لشکر را از پا آورید ریاست
 الوس ابدالی بفرستد از عطل و عزت باشد و ملکی ایل غلجانی به تنهایی از میرویس است و ایشان بد
 فرقیته شده بعد از چند بیگانه بیکی را اعلام کردند که بالفعل دو لشکر سپرون از قلعه شهر صفا در قلعه
 چه جا وارد گرفتند و سهل است بیگانه بیکی آنرا از مقدمه دولت دانسته فوجی را بصورت ایلغای
 برانقوم جبار کیسل کرد و فوج مذکور در شب وارد قلعه چه ریخته دو لشکر را با نظر محمد خان پسرش
 و فقیر نام غلامش اسیر کرده دستگیر نزد کرکین خان آوردند و کرکین خان فی الحال او را بدرجه شهادت
 رسانید و الوس ابدالی را زیر و زبر ساخت در پیمدت از دو لشکر سپرون بود یکی نظر محمد خان که
 بر فاقه پدر بعالم باقی سفر کرد و دیگران رستم خان و محمد زما سخان بودند که بر افقت و اتفاق
 الوس بیچوچه کرکین خان را سرفرو دهنی آورد تا اینکه کرکین لا علاج شده اعلام کرد که اگر رستم خان
 زما سخان بر او در حضور ابا بصورت بر عمال بسیار دو واپس ریاست ایل ابدالی بوی تعلق دارد لاجرم
 رستم خان بجهت حفاظت ناموس زما سخان را بصلاح الوس بکرکین خان داد و کرکین خان او را بکرمان
 فرستاده ریاست ایل ابدالی بر رستم خان مذکور که مرد هوشیار بود چنان با کرکین خان ساخت که علم
 فضیلت از بگنان افراخت و سرور خان با میرانی و له بختیار خان و کته کوئی زنی الکو زنی
 را بمنصب شیکاری نواخت و بمشاوره ایشان بسر کرد کی طوایف ابدالی پرداخت سجده که
 محمود اقران شد و میرویس غلجانی و عزت و عطل سدوزانی خارارز و در دل و پای امید بکل
 نشسته تخم کنیش در ضمیر کاشتند و او را دشمن جانی انگاشتند بعد از چند بی که طایفه بلوچ کو
 یعنی افراشتند و سر طغیان برداشتند بیگانه بیکی مذکور از رستم خان اعانت طلب کرد و رستم خان با جمعی از دلیران
 رستم سان با اعانت روانند قضا را بعد از رسیدن رستم خان و جنگ کردن با بلوچان لشکر معزل
 مغلوب شده اکثر دیا را عدم شافتند و بقیه تسیف رخ از هر گاه بر تافتند میرویس غلجانی که موس
 بنیان فتنه و تباهی بود و بخرابی خاندان سدوزانی راضی بود بقرار ماضی بر افقت عزت و عطل
 بخرابی رستم خان که بستند تا بقرار دو لشکر پدش او را از پای اندازند و خود ریاست پرداخت

کومی مراد بازند در فرضی خود را بگر کین خان رسانیده گفتند که این شکستی که بطایفه کر جیه رخ نموده
از فتنه رستم خان و فساد ایل ابدالی بود بالفعل که رستم خان مزبور در دست است و پیر مراد در شصت
علاج او ضرور است و الا نه عهده دست به ندان خواهد افتاد و آن شیاطین الا نس آنقدر آتش
کیسند فرو خندند که مورخ محاصرت بیکر بیکی نریفته شد و بطایفه الجیل رستم خان بگیاه را که از آن
حادثه آگاه نبود بدست آورده جس نمود و میر و بیس خان غلجانی و عطل و عزت سدوزانی که نشاء آن
فساد بودند حکم قتلش فرمود حاجی میر و بیس که مردی هوشیار بدان کار دشوار مبادرت نمود به
لطائف الجیل پرداخته اظهار ساخت که چون عزت و عطل از طایفه سدوزانی اند و بار رستم خان هم
چشمی دارند استخوان شکنی فیما بین ایشان موجب مطلب و پیشرفت امورات شماست بیت
که خرکوش هر مرز را بی شکفت سکت آنولایت تواند گرفت باین بهانه پای خود را از آنمیان
بر آورده کاسه بد نامی را بر سر آنها گشت و بیکر بیکی را این سخن پسند افتاده این راز را با عزت و عطل
در میان نهاد و بوعده مرورانه ریاست طایفه ابدالی ایشان را فرقیته بقبل رستم خان مصمم ساخت
و عزت بیاس عزت کلانی لوای انغرم نه بفراخت اما عطل عطل بعد ذلک زمینم بشهادتش
تضمیم نموده بدیره تیز خوزیر از پایش انداخت بیت مرد که با خون تن خود بد است چون
گری دشمن جان خواست لیکن چون تخریب بیکر بیکی محصل مطلب خود و فریب و دغا بود
با وجود کتاب آن امر شیع تومن مرام ایشان در میدان مد عالنتک و میدان نیک نامی بل عرصه
نیک سرانجامی بر آنها ننگ شده بجز از زردی رنگ حاصلی بچپک نیاوریدند تفصیل این اجمال آنکه
در حین که رستم خان از جهان فانی رخت بر بست کر کین خان بخر یک میر و بیس خان بعزت و عطل گفت
که ریاست ایل ابدالی بشرطی از شماست که رفته ایشان قوم ابدالی را کوچانیده بیاورید که قرب
شهر مسکون کردند تا عطلی و ذللی با مورات سر کار نرسانند عزت و عطل که نا علاج بودند رفته بهر
صورت که تو استند الوس را عازم قیام قرب شهر کردند و ایل ابدالی چون بی سر کرده و نظام
بودند از ترس کر کین خان مجال ارغستان را گذاشته بقرب شهر آمدند در موضع مسمی بقبات علی آباد

چهار سال بود از او
سیدی نماند
البقاء
للملک المعبود
۱۲

که سه فرسخی شهر سمیت شرفیست فرود آمدند بعد از چند می کرکین جان که در صدر کین ایشان بود و فرزند
را طلب می نمود بشی که ایشان غافل و از خبر داری و اهل بودند بجز ملک میر و پسران علمجانی جمعاً را بتاریخ ایل
ابدالی فرستاد و در آن شب آمد مار از روزگار ایشان بر آورده اکثری رو براه عدم بناوه بعینه ایستاد
اسیر زندان کرکین جان شده شرفمه قلی بی زار و رحیل عبال را برداشته باطراف قهار شوراکت بگو
فراریدند و کرکین جان اکثر روسا و اسرار را بکرمان فرستاده احوال را معروض داشت و در ازای
آن خدمت خلعت سلطانی و لقب شهنواز خانی یافته بر اقران لوای سبقت افراشت و طایفه
ابدالی در آن قفار بای از آب و علف خالی در حال بد حالی در بدر و اتر سیر می کردند تا آخر از نیروی سمیت
عالی کمال رقی کردند چنانچه پایدار نشدند چون احوال میر و پسران علمجانی در میان آمد لازم است که صورت
احوال ایشان را نیز بقرار واقع بیان سازیم زیرا که ایشان نیز حضور داخل طایفه افغانه بسیارند و بلفظ
افغانی تلفظ نمایند و مدتی چند سلطنت نیز کرده اند بنا علی هذا گذارش ایشان علمی میگرداند ایشانند

در گذارش گروه علمجانی و پادشاهی در قندار و ایران

از فرار که در صدر گذارش طوایف لودی ندکور کردید که از بطن بی بی متود دختر شیخ نبیت که زوجه
شاه حسین غوری شد و پسر پیدا شد نخست علمجانی و ثانی لودی که در هند و سنان پادشاهی کردند
چنانچه مرقوم شد و مورخان گویند او را ازین جهت غلری گویند که قبل از کجای بزرگی پیدا شده بود زیرا
که در لفظ افغانی غل دزد و زوی پسر را گویند یعنی پسر زودی اگر چه گذارشش فضل خالق دهور در
خاتمه کتاب مفصلاً مذکور و مسطور خواهد شد لیکن در اینجا نیز شمه از آن ضرور است تفصیل انمقال آنکه
شهراده سام نام غوری در سنه پانصد هجری که لشکر غزنویه بر دیوار غور مستولی شد نزار خان و مان
دوری که زیده بنده رفته تجارت را پیشه ساخت در آخر چون حب وطن و امنکیرش شد با عبال
از راه دریای متوجه دیار غور شد ناگاه باد مخالف وزیده کشتی شکست و تمام آن فاعرق شدند
بجز حسین پسر سام که از پیم جان دست بر تخته پاره گرفته بعد از سه روز بر کناره افتاد و متوجه

آبادانی شده بشهر آمد و شب در دکانی نجف قناراجمعی انعمسان او را در دکان کرده گرفته در
 در زندانش کردند و مدت هفت سال در حبس ماند بعد از آنکه حاکم شهر امر ضی طاری شده باطلاق
 اساری فرمان داد حسین مذکور نیز نجات یافته روی براه غرین نهاد و گذرش بر جبل سلیمان که در آن
 افغان مسکون بودند افتاد و حضرت شیخ بیت چون در چهره اش آثار نجابت یافت دلش بر
 غربت حسین سوخته او را بخانه برد بالاخره مخفی عبادت خالق مشغول شده امور دنیوی و دینی
 سپرد و حضرت شیخ را دختری پری پیکری بود متونام که مطاع دل همولان عالم را بر لطف چون دام
 بسته بود و از حال لبری رونق بازار پری شکسته دلبری ساده که بد موی سیه بر رویش چون
 یکی دسته سبیل که دم از کلنار بعد از بلذیت تمام با حسین رام و دل حسین نیز از کمند زلفش در دام
 شد و بمطابق اقتضای بشری در خیفه سلسله موصلت بجهانبیندند و مضامین هوس را حالی از اغیار یافته
 کمیت مرام جهانیند بعد از مدتی که آثار حمل بر متو ظاهر شد و مادرش مخبر شیخ بیت را بران داشت
 که دختر را ب عقد نکاح شرعی بحسین سپرد بعد از آنکه مدت حملش سپری شد و از بطنش بعد از محاض سپرد او را
 غلزی نام نمودند و بسبب کثرت محاوره بعلجائی موصوف شد و برادر دیگرش ابراهیم نام که بعد
 نکاح پیدا شد به لودی معروف و این گذارشات از کتاب نواب خا بجان خان لودی و گذارش
 شاه حسین از کتاب تاریخ فرشته از بحث پادشاهان دلی و سلاطین غور مسطور گشت و از قرار که در
 کتاب نواب مذکور ثبت است که از غلزائی یا علجائی سینه سپر پیدا شد که مستمی بابر ابراهیم و توران و بولر
 بودند و از توران دو پسر بابر و بابونام پیدا کردید و آنچه از زبان معمرین آن گروه خوبنده شنیدم
 گفتند که از بار دو پسر پیدا شد طوخی و هوتکی و از طوخی برور شهر او لاد بسیار ظهور کرد و در سینه
 براروسی و چهار هجری سر کردی طایفه علجائی با ایشان تعلق داشت چنانچه ملخی نام بن محمد طوخی در آن
 عصر نجائی ایشان قیام داشت که بر اوقت سلطان خجی کی یعنی خداداد سلطان درانی از قرار که
 بیان شد املاک را فیما بین جماعه ایل ابدالی و علجائی قسمت کرده هر یکی را حدی گذاشت و بعد از
 حاجی ابدل پسرش بدان امر قیام داشت بعد از آنکه دو لیخان صدوزنی در سینه نهند و پانزده هجری

برایشان لشکر کشیده اکثری رازیر و زبر کرده حسین بن ملکیار بن هوتکی را که پدر میر و پس باشد گرفته به مع
 عیان بصیغه برغال آورد و در شهر صفا بسر میرد او را پسری بود میر و پس نام تا اینکه بعد از فوت جعفر خان
 صدوزنی کامران خلیلی زوجه اش در خونام و دخترش خازاده نام بی وارث بودند میر و پس ابداماد
 پسند نمودند تا در امورات ایشان قیام و زنده و خازاده نام فرکور را بعد از دو اجش در آوردند میر
 و پس از آن فتوحات عینی و فیوضات لاری دانسته حسب المرام بدان پرداخت و مخور بدان
 سبب محرم طایفه سدوزانی ساخت تا رفته رفته کار بجائی رسید که با بیکر بیکی قند بار کرکین خان
 بشهنوار خان طرح محاوره انداخت بعد از آنکه گروه ابدالی از حرکت او و بد سکالی بیکر بیکی با طرف
 فراریدند میر و پس خان مذکور را کل مراد شکفته غنچه مقصود در اینچار و کلبه معشوق را بی اختیار یافت و
 بصلاح کرکین خان الملقب بشهنوار خان کزجی در اصفهان جهت آستان بوسی انسانی دولت صفوی
 سافت و از آنجا مشور ریاست افغانه علجائی بنام خود حاصل کرده رخ سمیت دیار قند بار یافت
 در روزی چند بدان شغل ارجمند قیام و زید و اکثر طوایف علجائی را به نیروی رای رزین و فکرستین
 با خود متفق ساخت و سجدی در آن کار تا داخل بخوبی کرد که محمود افغان و سر آمد انبای عصر شد و در
 خدمت بیکر بیکی قند بار نیز کمال راستی و درستی که سمیت چست بسته از دل جان کوشیدی و بیکر بیکی
 مذکور نیز او را از دولخواهان صادق و مخلصان موافق دانسته بی مشوره او بجاری پرداختی و بغیر
 اجازه اش اقدام صلح و جنگ ساختی و اکثر مالیات دیوانی دور دست را بر افقت و مطابقت
 او بدست آوردی یعنی لشکر را بسر کردی میر و پس خان با طرف میر ستاد و مالیات احوال
 عینود مدتی بر اینصورت عهد موالات و موالفت و زمانی بدین منظر سر رشته نمودت فیما بین او
 و کرکین خان بیکر بیکی الملقب بشهنوار خان محکم و مربوط بود تا اینکه فلک آخر الامر بعد از مرور ده
 و کرور شهر در لوزینه ایشان سیر کرده دوستی و وداد و محبت و اتحاد دیر باز ایشان را دشمنی
 عیان و عداوت نمایان بدل ساخت و در محفل خلش سنک تفرقه انداخت تبیین این
 مقال آنکه چون میر و پس خان مذکور میخواست که در ادای آن خدمات که در حق شهنوار خان بیکر بیکی

در بیان طایفه ابدالی

قد بار کرده بود کوی مراد را بچوگان مقصود باز دو علم سرفرازی بقرار دو تلخان افرازد لیکن چون طایفه
 کرجیه میدانستند که هرگاه فرقه غلجائی بنویسد کردند بسان گروه ابدالی حاکم وقت را از دست ایشان
 بخرید بحالی صورت دیگر دست نخواهد داد پس او را بهانه متهم و سنجی علوم ساخت و از آن مرتبه اش
 بنیداخت و کرجیه که با اتفاق او در قند بار میبودند نیز ابواب بی اعتمادی باز و دست تسلط
 بر افغانه دراز کردند میر و بیس غلجائی چون دانست که عهد شهنواز خان را چون عهد حسن آمدان
 وفائی نباشد عجم تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد چون از تظلم گروه کرجیه بستوه آمده بود
 عزم در بار فلک شکوه صفویه نموده چون در دربار شاهی داورسی و مربی خور کسی نیافت
 روی ارادت بر یافته بیکه معظم شافت پس از مناسکت صرین الشرفین کردن اقتدار وارد
 قند بار شد و از اتفاق و مصلحت الوس خوف بچاره کار تا اینکه شبی که کرکین خان بعزم تنبیه طایفه
 کاگری در منزل ده شیخ ارغستان بود با جماعه غلجائی تعاقبش نمود و شب بر سرش ریخته شهنواز
 خان را دستگیر ساخته با تمام کارش پرداخت و این واقعه در شهر صفر سنه هزار و صد و بیست و
 یک رخ نمود پس از انتشار این خبر کجین و خان برادر زاده کرکین خان از دولت صفویه بخون خواهی عجم
 با افواج کرج و عجم به تنبیه میر و بیس مصمم شد و در عرض راه جماعه ابدالی که با گروه غلجائی معاند بود
 به نیروی زمان خان صدوزائی بن دو تلخان که او را دل آسا کرده با خود از ایران آورده بود جمع
 آمده قلعه قند بار را یکسال محاصره کرد پس از آنکه طرح یورش انداختند و بر قلعه تاختند در اثنا
 کیر و دار کلوله از قلعه برقتل کجین و خان رسیده بعم خود پیوست و شکرش شکست و میر و بیس از
 تاید دولت از آن بلیه رست در ثانی بعد از یکسال محمد زمان خان قورچی باشی از کرمان بالشکر شایان
 مقرر آنطرف شد اما بقند بار رسیده در عرض راه تباه شد اگر چه بیاید بعد قهر چشم
 بهم افتاد تا بر هم آمد چشم بعد از آن چون دولت صفویه با خر رسیده بود ب حکومت قند بار پیوستند
 و میر و بیس حاکم بالا استقلال شده بواسطه آنکه مناسکت حج را بجا آورده بود و خوراجی میر خان بلقب
 نمود و هشت سال کامل حکومت را مستقل ساخت اگر چه رتبه شاهی داشت کونیند کوس سلطنت

بنام خود نواخت و علم حکومت بیفراخت دل مظلومان جنت و رحمت هستی بر بست و اهل غلجانی او را
از بزرگان وقت و دولی عصر میدانند و در حق او یقین کامل دارند و مرقدش در قریه کوکران سمیت غربی
شهر کهنه و چهل زبیه واقع است و بعد از فوت میر و پس مذکور چون محمود پسرش خور و سال بود و با مرایت
قیام غلیو است نمود لاجرم روسای طوایف غلجانی عبدالعزیز برادر میر و پس را رئیس و حاکم خود با ساسا^{حسند}
مدت یکسال حکومت قند بار برداختند تا اینکه محمود ولد میر و پس سحر کیت بعضی از مفسدین در وقت
جمعی از اوزبکینه شجاعت آمین شی علی العقلمه تیغ کین اخته و بر عم کرم ناخته از پایش انداخت و علم
ایالت افراخت و در نظام امورات ایالت کوشیده کمال استقلال بهم رسانید و بر خلاف پدر کس
شاهی نواخته خور ابشاه محمود لقب کرد ایند بعد از چندی چون شنید که گروه ابدالی از اظراف ذو
الجلالی بهرات را از متعلقان دولت صفوی متصرف شدند و لشکر کشیده قلعه قره را که در تصرف
گروه غلجانی و ملازمان محمودی بود مفتوح ساختند لهذا محمود جهت استرداد قلعه فراه بالشکر بسیار
از قند بار حرکت کرد و از آن طرف اسد الله خان ولد عبداللہ خان سدوزنی بمقابلہ اش شتافت
چنانچه در احوال اهل ابدالی کارش خوابد یافت و تلافی فریقین بر ساحل غربی عاشر رفو موسوم بدلارام
رخ نمود و سنه هجری هزار و صد و سی و دو بود پس از گریه و ابر بسیار باد نصرت بر چم محمودی وزیر
اسد الله خان سدوزانی که پیشتر همیشه حمیت و مردانگی بود بقتل رسید و محمود چون استرداد قلعه فراه را
در خیر محالات و دست خور از ان کوتاه دید بهمان قتل اسد الله خان اکتفا کرده بسوی قند بار
گردید رضیت من الغنیمه بالایاب و صورت حال افخر خود دانسته بدولت صفویه
کاشت و معروض داشت که چون طایفه ابدالی از دربار عالی سر برداشتنند بعضی دولتخواهی این کار را
کردم امید که موکب شاهی از آن طرف عازم خراسان کردند تا من از آن طرف باز مره غلجانی بخدمت
رسم و از دو طرف بدفع طایفه ابدالی که در بدسکالی مواظب اند پردازیم و تخمه ایشان را بر اندازیم
انمای صفویه ساده لوح تدلیس اورا عین دولتخواهی دانسته خطاب حسین قلنجان با و عطا و خلعت
فاخره را با حکومت قند بار با و الفا کردند و نکته سخنان فرودین تاریخ قتل اورا چنین گفته اند

۱۱۲۲

اسدراکت شاه ایران درید یافتند در سال دیگر محمود بار بهانه تنبیه ظایفه ابدالی وارد حوالی سیستان
 شد چون طوایف بلوچ عازم تاراج کرمان بودند و ابدالی کرمان التماس مقدم محمودی نمودند لهذا محمود بچین
 سلطان لکنزی را که ساکن فراه بودند نائب قندهار کرده خود عازم کرمان شد اهل کرمان از آمدنش مشتاق
 شده در بر ویش بستند و محمود نه ماه محاصره پرداخته چون از شورش فارسی زبانان شنیدند مراجعت
 بسوی قندهار افراخت صورت واقعه آنکه چون بچین سلطان بقندهار رسید محمود در ادور و نوراکاقل
 امور دید با ملک جعفر خان سیستانی که بندی بود صلاح کرده بطوطیه و تمهید او قلعه قندهار را بندیرج از
 افغانه علمانی خالی کرده با اتفاق گروه فارسی زبانان و صواب دید ملک جعفر خان سیستانی سراز کریمان
 دولتخواهی صفویه بر آوردند و صلاهی شورش در داده جمعی از افغانه را که در شهر بودند مقتول نمودند علی
 الصباح که این اخبار با طرف انتشار یافت افغانه بیرون شهر واقف گردیده از حکمت قلعه که
 داخل شهر شدند و جنگ در پیوسته بچین سلطان را با ملک جعفر خان سیستانی و دیگر فارسی زبانان
 بقتل رسانیدند پس از آنکه شاه محمود از کرمان بصورت ایلغار آمده داخل دیار قندهار شد جمعی از
 سرکردگان فارسی زبان را که خیال خود سری در سر داشتند سر بریده سودای بهیوده سلطنت را
 از دماغشان کشید و زمستان را در قندهار بار بار می گذراند در سال دیگر باز شوق تسخیر کرمان گریبان
 گیرش شده با هشت هزار کس از افغان و بلوچ رفته کرمان را محصور کرد و فتور و نقصان و آفران
 اطراف رسانید چون از دولت صفویه احدی با داور رسید اهل کرمان ناچار شیکش بامی فراوان
 فرستاده در باب تفویض قلعه تا انجام کار اصفهان حمله طلبیدند شاه محمود را چون بر بخت
 روز افزون و طالع یاور باور بود استدعای ایشان بسمع قبول اصفا نموده بعد از گرفتن ارمغان
 عازم تسخیر اصفهان شد ارکان دولت صفویه چون از قدم محمودی شنودند ناچار هتیه حرب کرد
 جمعی از روشناسی و بازاری را که از فنون سپه داری عاری بودند بدرع و خفتان و سیف و سنان
 آراسته ثانی رستم ساختند و به جمعیت تمام از شهر اصفهان برآمده با بنک جنگ پر و چشند در
 روز دوشنبه بیوم جمادی الاول ۱۰۳۲ هزار و صد و سی و چهار هجری در موضع کلون آباد که چها

فرسخی شهر است آن دو گروه با هم مقابله و مقاتله کردند بیت دور و بیستادند بر جای خنک
 نمودند بر پیش دستی در ناک تا اینکه بعد از کیره و دار کوشش و کوشش بسیار شاه محمود غالب شده قزلباشی
 شکست فاحش خوردند و اکثر از ضربت تیغ افغانه مردند بقیه السیف نیم جان با صفهان رسانیده
 در فراهم آوردند و افغانه بعد از تصرف توپخانه ایشان شهر را محصور کردند و در موضع فرج آباد فرود آمدند
 و محمود و بخیال اینکه مبادا از کدام طرف فوجی بآید صفویه برسد سلک جمعیت مخوف از بیم نمی پاشید بعد از
 زمان محاصره دو ماه امتداد پذیرفت صفویه فکر کسر خیم را این کردند که سلطان محمد میرزا اولد اکبر شاه سلطان
 حسین را در نهم شهر حجب و لیبند کرده بر نحو حاکم ساختند و بعد از چهار روز خلعتش کرده صفی میرزا برادرش
 بجای او بر مسند و لیبندی نشاندند تا آرد بیست و نهم شهر مذکور باز فتح عزیمت نموده بولیبندی
 طماسب میرزا پرداختند بیت چو ایرد ز کس می برآرد دمار همه آن کند کش نیاید بکار و در بیست
 سیم شهر رمضان که پنجم ماه محاصره اصفهان بود شاه زاده مذکور اردانه کاشان ساختند که شاید در بیست
 قزلباشی و آرد با بجان جمعی منعقد و شکر متعدد کند و با داد قزلباشیه آید بر شکر افغانه مخوف از مذبح
 خروج طماسب میرزا افغانه در استحکام محاصره کوشیده در کرد شهر سلامت کوچه انداختند و جاده
 ز دور ایکبار مسدود ساختند پس باین تمام بجال خاص و عام قزلباشیه ره یافته متحیر شدند و با وجود
 آن آتش غلا و نایره بلا سجدهی بالا گرفت که در و نهار برای کرده نانی چون تونر میوخت و ساکنان آید
 جان عزیز بر کرده نانی که پیشیزی نهاداشت میفرخت و کس نمیخرد بیت اگر بر شدی دودی
 از روزنی نه بودی بجز آه بویه زنی لهذا امنای دولت صفوی را سر رشته طاقت کینجه و خاک
 مذلت و بوان بر سر بخت شد تا آنکه بدان شهر راضی شده در پانزدهم شهر محرم الحرام ۱۱۲۵
 هزار و صد و سی و پنج بصری بعد از آنکه زمان محاصره هشت ماه و ده روز امتداد یافت شهر را
 نمودند همان شب شاه محمود غلجانی کس بجهت ضبط خزاین و کار خانجات شاهی شهر فرستاد و خود
 بعد از دو روز داخل شهر شده روس منابر و دوجه در اهرام با اسم خود مطرز کرده جلوس ثانی نمود و نکته
 سخن آن مرز تارنج جلوسش را آخر ماه محرم یافتند و شاه محمود در ماه صفر بعضی از افغانه را بر اخلال کا

در کفرین شاه حسین صفوی

طماست میرزا نامور قزوین نمود بعد از وره ایشان بده فرسخی قزوین طماست میرزا با قلیلی که همراه داشت
از شهر رانده سرخویش در راه آذربایجان در پیش گرفت بیت کسی را که ابرزد کند یاوری که آرد که با او
کند یاوری ابالی چون پادشاه را فرار و با رغبت و دشمن را پر زور و صعب مشاهده کرد پس از استیفا
و معااهده افغانه را داخل شهر آورده قلعه را تسلیم نمودند و افغانه از راه بخردی و کوتاه پنی بدست دراز
و ترک سازی پرداختند لاجرم بمعنی در حوصله قزوین میان بکجیده سر از اطاعت بچپیده شمشیر حمیت چستند
و اگر ایشان از اسحاک هلاکت انداختند و افغانه که در خارج شهر بودند سر اسیمه شده عازم گریز و بهت
اصفهان گاورا یکسر گشتند شاه محمود از استماع این خبر فکری دفع قلبا شبیه خیره سر افتاده شروع بر ملاحظه سائن
امرا و معارف کرده بدان بهانه یکصد و چهارده تن از کبارین را معروض تیغ یا سا نموده و نیز باری
غضبش از فواره خون مقولین نینشسته در هر موضعی که مکان معروفی میرفت بلطایف الجمل بدست آورد
میگشت نظم آیین سیاست ابرافند بنیاد امان ز یاد افند آن ملک را ز اینی مژمافیت
کر عین سیاست ابجور یافت و یکی از امرای خورا با جمعی به بخیر شهر شیراز نامور نمود و ایشان رفته
نه ماه شیراز را محاصره نموده مفتوح کردند و شاه محمود ولایت را بی محل نموده شاه حسین برادر خورا
جهت حکومت قندبار نامور و روانه ساخت و خود ب حکومت اصفهان پرداخته بعد از چند سوسه
نفس او را بدفع شاهزادگان انداخت و سنی و کینفر از اولاد و احفاد شاه عباس ثانی را به نیروی حسام
قاطع قطع زندگانی نموده نفس ایشان را بشهر قم ارسال داشت و مدت دو سال دیگر بر سر ری حکمرانی
لوای جهانبانی افراشت بیت زمانه تابع حکم روانش سلاطین خاک بوس آسایش چون هر
حالی را مآلی و هر دولتی را استقالی در عقب است بعد از آنکه چنبال در عمارت گذرانید فالج قومی مراد
طاری شده افکار و ظنونش بر مجرای طبیعی ننمانده بهای نخولیا و جنون منجر شد و بدان سبب امرش
از تعداد باطل و فرمانش از جریان عاقل گردید لاجرم اشرف بنی عمش که بانتظار مرگ شاه محمود میرزا
جمعی از افغانه را با خود بهماستان نموده در شب دوازدهم شهر شعبان المعظم ۱۱۳۶ هجری دخل
سراپرده شده بقصاص عبدالعزیز پدر خود در خیفه او را هلاک ساخت و از کنج اعترقال بر آمده نوبت

شاهی را من حیث الاستقلال نام خود خواست نظم جهان کار را اینگونه بسیار کرد زمانه نخستین این کار کرد یکی را زرد بر سر آفرینند دیگر را بنجاک سیمه در بند بچشم اندرون مردک را کلاه هم از مردن میشد سیاه

در گذارش پادشاهی شاه اشرف بن عبدالعزیز پهلوی غلجانی

بعد از آنکه سریر جهانبانی از جلوس شاه اشرف مشرف شد رؤسا و امرای غلجانی را استمالت و ولدهی نموده بقتربیات و نوازشات شاهی بواخت و با اتفاق ایشان قدم بر آوردنک فرمان دهی گذاشته سیدالخان ناصر می را که مرد صاحب تجربه و کرمت باران دیده بود بر بته سپهسالار منصوب ساخت و در اول جلوس او را با جمعی از افغانه به تخریز و کرمان مامور نمود و مذکورفته بحرب و لطایف الجمل آن مابین از مفتح ساخت و در ثانی او را به تخریز قزوین که در حیات شاه محمود اباالی بنجانی بکین افغانه اخته بودند امر نمود و سیدال مذکورفته انقلعه سین را بدتی مدید محاصره کرده نیز تخریز نمود و تا سرحد پل کرپی که راس الحد عراق و خراسان است بحیطه تصرف آورد باصفهان مراجعت کرد و چنانچه مذکور شد که چون شاه طماسپ از قزوین بازر بایجان شافت و در اردیل حل اقامت انداخته چند می شکین یافت بعد از آنکه علی پاشاه سرعسکر عثمانی به تخریز اردیل مامور شد طماسپ صفوی از غایت بی اوضاعی قرار بفرار دانسته عازم طهران شد و رومیته آمده اردیل و معانات و زنجان و سلطانیه را بدست آوردند و شاه اشرف چون خبر اختلال آذربایجان و مراجعت شاه طماسپ را بجانب طهران شنید پس در سال دوم جلوس بالشکران عازم طهران گردید و کوچا کوچ آمده قریه اندرمان را که در جنب طهران واقع است مضرب خیام سپهر احتشام ساختند و در موضع سلیمان آباد هر دو لشکر بمقابله یکدیگر در پیان و پس از کوشش بسیار قزلباشیه بر میت یافتند و شاه طماسپ لا بد از رخ تافته از جاده بازند بسمت استرآباد شافت و شاه اشرف سیدالخان را با جماعه افغان بمحاصره طهران باز داشته خوب باشوکت فراوان باصفهان معاودت کرد و شاه طماسپ چون از مراجعت شاه اشرف

واقف شد فتحعلینخان قاجار را با جمعی از قاجاریه و اهل ترکمان بمداغه افغان روانه طهران ساخت
 و افغانه بسر کرده کی سیدالخان ناصری دست از محاصره باز داشته بمقابله فتحعلینخان پرداختند و
 ایشان را شکست داده بنه و آغزق را متصرف شدند و در ثانی بمحاصره مشغول شده طهرانیان
 چون از امداد صفوییه مایوس شدند قطعه را سپرده اطاعت نمودند و ابالی ساوه و قم که تا آن زمان
 با اهل افغان طریق مخالفت می نمودند ایشان نیز قلعجات را سپرده ابواب متابعت کشودند در
 سال سیم از جلوس شاه اشرف احمد پاشا و الی بعداد بانفاق عبدالرحمن پاشا و الی بهمان و قرا
 مصطفی پاشا حاکم موصل با فوجی عظیم عازم تنخیر مملکت ایران شده بزیر آباد که در بنا کرده یزدجرد است
 وارد شدند و سفیری جنه شاه اشرف را سال داشته پیغام نمودند که افغانه طایفه بسیر و پاو بدون
 ابلتیت و استحقاق مالک سرری و افسرند پس لازم اینکه شاه سلطان حسین صفوی را که در نزد شما مجوس
 است گذاشته از سلطنت ولایت عارضی کناره گیر گردند و املاک محکومه صفوییه را بان مستحق ابلت
 سپارند ببت سلطنت را اصل باید پادشاهی را بتار شاخ را چون پنج باشد سست نار در کباب
 و آلا نه حرب رومیه را آماده و پیکارش را مهتا باشند شاه اشرف را از استماع این خبر دو و غیرت
 بکاشانه دماغ صعود نمود چون در آنوقت در موضع کلپایگان اقامت داشتند چا پار باصفهان فرستاد
 سلطان حسین را که در اصفهان مجوس بود معروض تیغ یا ساسا نموده سرش را در نزد احمد پاشا ارسال داشته
 پنج ایشاز این فرد نکاشت ببت ملک میراث نگیرد کسی نازند تیغ دو دستی بسی اینمختی ناره
 افروز خشم ترکان شده احمد پاشا سر عسکر روم با کلی شکر آرزو بوم از بهمان رایت افزاز هجوم شدند
 و شاه اشرف افغان نیز با لشکر فراوان بیابکانه بر ایشان عطف غمان نمود و آندو لشکر فراوان
 و عسکر بیابان را در شهر ریزه تلافی افتاد نظم دو لشکر گویم دو در یابی خون به بسیاری از آب دریا
 فرون بتدبیر خون ریختن باخستند ابابکد بکری تیغ کین اخلتند پس از کیر و دار کشتن و کوشش بسیار
 باد نصرت بر پرچم شاه اشرف وزید و رومیته مغلوب گردیده رحمت غنیمت بودی بر زمینیت
 کشیدند و شاه اشرف اکثر ایشان را غلف تیغ و بدف کلوله نموده منظره مضور باصفهان مراجعت کرد

در سال دیگر با احمد پاشا والی بغداد با جمعی در کمال استعداد روانه سبب اتصال افغانه گردید شاه اشرف چون
 خبر یافت فوراً اسان لشکر دیده در نهایت شوکت بمقابله اش شافت چون مفاصله بین العسکرین قریب
 احمد پاشاه که در سنه گذشته ضرب دست افغانه چسبیده و شور ایشان دیده بود ابواب مصالحه کشود
 و بحدید حدود در بدین صورت نمود که ولایت خورستان و لرستان بازنجان و جلخال و سلطانیه و
 اردبیل و بعضی از ملاکات دیگر آذربایجان بدولت عثمانی و ولایت سمت شرقی عراق و دارالمرز
 بحکومت افغان معلق باشد و شاه اشرف به مضمون بیت اگر پیل زوری اگر شیر خبک بزبک
 من صلح بهتر ز خبک دور اندیشی نموده به صلح راضی شد و بدان عهد و میثاق اتفاق و رفع غایله اتفاق
 کرده هر یک روانه مقام و اوتاق خویش گردیدند و شاه اشرف همان سال در اصفهان بحکومت
 انام و فراغت تمام گذراند در سال دیگر که سال پنجم جلوسش بود در اشد پاشا نامی از جانب سلطان
 احمد خان ثالث بن سلطان محمد خان شافشاه روم بر رسم سفارت برای تهیت جلوس و تا کید
 صلح در نزد شاه اشرف باصفهان آمد پس از محاورات و مکالمات محمد علیخان بلوچ که مرد زبان دار
 بود سفارت روم مانور و همراه یلچی مذکور روانه دربار عثمانی نمود و شورش چندمی که در آن زمان برپا شد
 جمله را بر شمع تیز و دم خنجر خور نیز انطفاداد اول صفی میرزا نام بود که در اطراف محال بختیاری
 بهر سید حقیقت حال او اینکه او شخصی بود از طایفه کرانی و در خلیل آباد بختیاری منبث شده شهبان
 پسری شاه حسین صفوی که بدست شاه اشرف کشته شد در داد چون طایفه شیعه را باو اعتقاد زیاده
 بود محمد حسین خان حاکم بختیاری با غیره سرگردگان دروغ او را راست پنداشته مقدم او را محترم
 داشتند و بعد از آنکه شاه طماسب وارد قزوین گردید مذکور بجانب ابرقوه رفت و در آن جا
 رقم مجموعی اختیار حتمات فارس و کرمان بهر شاه طماسب بنام خود عیان کرد و با جمعی از عوام کالا
 که خریدار چنین کارند عازم دیوانات و مرودشت فارس که در بشت فرسخی شیراز است گردید
 بزردست خان افغان که حاکم شیراز بود جمعی بمقابله اش فرستاده در سر بل خان کارزار نموده صفی میرزا
 ملقب بسید احمد منهرم شده و سپس با برقوه رفت و مردم ابرقوه از مجموعی و اقوال و می نمودند

حکومت شاه اشرف

واقف شده اورا مجوس کردند و بعد از دو ماه فرار نموده به جرم رفت و در اینجا نیز خوراشن زاده خوانده
جمعیت وافر هم رسانید و در اب و نیریز را که مواضع مشهورند تصرف نموده و بدان اکتفا نکرده بر
کرمان لشکر کشید و آنجا را نیز بدست آورده در سنه هزار و صد و چهل و نخت شای جلوس نموده خطبه
و تسکین نام خود کرد در این وقت شاه اشرف جمعی از افغانه را بهدافعه اش مأمور نمود و سید احمد مذکور منبر
شده در قلعه حسن آباد محصور شد و بالاخره افغانه اورا بدست آوردند و در اصفهان برده بامر شاه
اشرف غلجانی اورا کردن زدند و هوای سردی از سرش بدر کردند و یک شخصی در سمت شمیل
پیداشده گفت پسر شاه حسین صفوی ام و سلطان محمود میرزا نام دارم و در شمیل ما پند نفر از اعراب
بناد بر خود جمع کرده در بلوچ رفت و جمعی از بلوچیه با و گردیده به باخرز آمد و اهل باخرز نیز با و جمع شد
به بند رفتند و محاربه نموده بند و شمیل و مینار ابحیطه تصرف در آوردند استقلال بهم رسانیده و اشرف
دفع اورا اہم دانسته زبردست خان را با جمعی با سببصالش ارسال داشت و او بعد از محاربه شکست
یافتہ بطرف بندستان گریخت و بندر بجه اطرافش صمیمه و لایت افغانه گردید و بعد از آنکه مادرش
افتخار خروج نموده سپهسالار شاه طلماسب شد و پس از چندی بمداغه طایفه ابدالی و شیخ برات پرداخت
با اعدای خان حاکم انکرده صلح نموده به مشهد مقدس معاددت کرد و لشکر را حضرت با و طاوون خود را
چنانچه در جهانکشای نادری تالیف میرزا احمدی استرآبادی مفصل مسطور است اشرف افغان در
جنگ پیشدستی نموده بمیدان آمد و بدور رسید آنچه تفصیل این اجمال آنکه در حسنی که مادر شاه شیخ
برات شافقت و وقوع این خبر در اطراف ممالک شیوع یافت شاه اشرف که متصدی امر سلطنت
بود چون عرصه را عالی و نادر شاه افشار را مشغول کار ابدالی دید با جمعیت موفور و کثرت غیر محصور
روز دوشنبه سیزدهم شهر محرم الحرام ۱۱۴۲ هجری مطابق سال ششم جلوس خود بفرم شیخ خراسانی شد
و دفعه بر سر قلعه سید علی قاضی که در حدو سمنان است رفته قلعه را بتصرف و قاضی را بدست آورده
بمحاصره سمنان پرداخت و نادر شاه پس از استماع این خبر با جماع لشکر روپاخته در سید هم شهر صفیر افقت
شاه طلماسب از راه شاپور و سبزوار بمقابلہ شاه اشرف آید توپخانه را از راه بسطام فرستادند شاه

۲

شاه اشرف چون انجمن شیند سیدالخان ناصر را که مقدمه الجیش او بود بر سر توپخانه ایشان فرستاد و سیدال
 بلد گرفته در حین آن که در حدو بسطام توپخانه وارد وی مادر شاه دو فرسخ با هم تبعه داشتند سیدال
 به یکفرسخی انجا رسید چون از اتصال توپخانه و لشکر مادر شاه مجبور گردید بلد بارگشته نحو پس رفت و در وقتی
 که مادر شاه در شهر بند بسطام منزل کرد سیدال با جمعی از افغانه بر توپخانه ایشان بشیخون بر دو واسطه اخلا
 اضداد اهل فساد و عناد کاری نساخته بی نیل مقصود مراجعت کرد و اشرف شاه نیز دست از محاصره
 سمنان داشته و بمقام شافیه در موضع سیمی بهمان دوست با سیدال خان مذکور پیوست و در بهمان جا
 نهمه جنک نموده در روز شنبه ششم شهر جمادی الاول در میان آن دو لشکر جنک پیوست نظم
 دو دریای آتش علم بر کشید زمانه بغفلت قلم در کشید بخون رنجین نیز شد تیغها بر آمد ز دریای خون
 میغها ز بس کشته افتاده بر سنگلاخ شده روزی زراغ و کرکس فراخ و در کنار آب همان دست طرف
 دست از جان شسته بمقتله او بختند و اشرف فوج خود راسته دست فرار داده از کمال تهوار شده طرف
 بر افشاریه و قزلباشیه ریختند و مادر شاه تمام فوج را در آرزوی یک تیب فرار داده عقب توپخانه داشته
 بود چون افغانه را بخون جگر غازی کردند و افغانه با وجوه اسخمال مردانگی را از دست نداده اگر افواج ایشان
 بر هم زد بلکن چون اخترشان یاری نکرد بجد و جهد کاری پیش نبردند نظم چو زور آورد پنجه جهد مرد چو بازو
 توفیق یاری نکرد کلاه طغر چون نباشد بدست بازو در قح نتوان شکست شاه اشرف بعد از آنکه در
 کمال مردانگی از سه ساعت روز تا عصر تنگ نایره جنک مشتعل داشت چون فلک را یار و خصم را
 ندید و اکثری از دلیران کار آمدش کشته گردید و بقیه سیف عسکرش بصورت نیات الغش از هم
 پاشید لابد از فرار برقرار اختیار کرد بهت غنیمت بدانت راه گریز که نادان کند با قضا پنجه تیز
 و توپخانه و جنام و اسباب ایشان بدست افشاریه افتاد اما بعد از آنکه شکست شاه اشرف کوش زد
 افغانه طهران و اسلام خان حاکم آن طرف شد بدون خود را در انجا منافی از خرم و دور اندیشی دیده پس
 بموجب اعلام شاه اشرف معبرین آن شهر را بجهت امضای مصلحتی در خفیه طلبیدند و در میان ارتک که
 در حکیمت شهر بود جمع کرده رشته حیات انجماعت را بجدت حسام بریدند و قلعه را خالی نموده بانفا

هم راه فرار پیوده در حبسی که اشرف از همان دست بورا این آمده توقف داشت باور سید مذو
 اهالی طران بعد از فرار ایشان دست بغارت اموال انجماعت کشاده بقلعه ارکت ریختند و در آخر روز
 با مشعل فروخته بجهت تماشا داخل جبهه خانه شده اتفاقاً شماره از آن مشعل با روت افتاده بیکبار
 افروخت و هشتاد نفر ایشان آن نار حایمه که و فوده الناس و الحجاره بود سوخت و بعد از آنکه اسلام
 خان طوخی حاکم طران در موضع و در این شاه اشرف پیوست داد طلب حرب شده توپخانه مستعد
 با پنجاه نفر افغان برداشته موضع سردره خوار را که فیما بین دو کوه واقع است بوجود و لیران فولاد
 پوش سد آهن بست و تفنگچیان پیاده را بر فراز جبلین سنگر فرموده خود با سواران شجاعت آهن در
 کمین فرصت نشست و نادر شاه افشار پس از افشاء این اخبار از دامغان برایشان کوچ نمود و
 بزنگاه رسید پنج شش هزار تفنگچی که همراه داشت مقدمه الحیش نموده بر جبلین مذکورین صعود نمود
 و توپخانه را در محاذی دره باز داشته جنگ پیوست پس از جهد و جهد اسلام خان چون از ستاره
 یاری ندید لابد بجانب اشرف که در ورا این بود در عین شرمساری فراری کردید و شاه اشرف
 نیز پاهای ثبات نموده توپ قلعه کوب را که چندی قبل از اصفهان آورده در ورا این بود شکسته
 بطرف اصفهان فرار نمود چون در آن صحن حکومت قرزین از طرف شاه اشرف بسیدال خان ناصر
 مختص بود و خود ملازم رکاب و عیال و اطفاالش در اینجا بود پس خواست که خود را جریده و تنها به
 ایشان رساند چون حسنقلی خان و غیره با مراد شاه قبل بران نامور قرزین بودند لهذا سیدال خان جاده
 دره آن سمت را مسدود یافته و سپس بسوی شاه اشرف شتافت و ولدش که در قرزین بود در
 قلعه تحصن جست و حنیقلی خان محاصره قرزین بجهت دفع الوقت موقوف نموده و شاه اشرف چون
 با اصفهان رسید و خود را فراری از آن مکان میدید سخت حکم تقبل و عام روسا و سر کرده بامی اینجا
 کرده سه هزار کس از روسا و معارف و علماء شیعه را از تیغ تیر گذرانیده و از آن طرف نادر شاه
 و شاه طهماسب چون افغانه را مضمحل دیدند کوچ بر کوچ روانه تخریب اصفهان کردند و شاه اشرف
 چون از آمدن نادر شاه با آن تعجیل شنید حکم الغریب بنیشت بکل حشیش از سر عسکر و ولت عثمانی که در

همدان بود امداد طلبید و سرعسكر و جمعی از پاشایان را با جمعیت شایان معاوتش روان ساخت و اسیر
از آمدن ایشان مستظرف شده در موضع بورچه خورت بمقابله مادر شاه پرداخت و از آن طرف مادر شاه
در باغ میران که دو فرسخ از بهم فاصله دارد در حل اقامت انداخت بیت فلک فرس سیفور چون در
نوشت بر آورد در صبح با تیغ و طشت در روز بیستم ربیع الثانی پشت کوه مورچه خورت را میدا
میدان رزم مقرر داشته طالبان نام و نکت بخوابش جنک آهنگ نمودند و شاه اشرف درین
روز تمام لشکر را یکفوج مقرر نموده در عقب توپخانه باز داشت و سیدالخان را با جمعی از مشهوران از
پشت لشکر فریباشیه فرمود که حمله بیاورند و در حین آنکه افواج نادری سپاهیکری نموده توپهای افاغنه را
منصرف شدند سیدالخان با جمعی از یک تاران از پشت سر ایشان بر قول و ساقه حمله در کشته آتش قتال و
افروختند لیکن لشکر نادری را اقبال باوری نموده پایداری کردند و بسیاری از افاغنه را از کسوت جیات
عاری ساخته باقی را فراری نمودند بعد از آنکه شاه اشرف کار خور اتاباه و روز دولت را سپاه دید جمیع
توپخانه و اسباب شاهانه را گذاشته از وفور توشیش و خاطر ریش سرخویش و راه اصفهان در پیش گرفت
بیت در آخر چو اوبار بروی شافت زمیندان چو اقبال خود روی یافت و هنگام شام داخل
اصفهان شده فی الحال جمعی از افاغنه و برخی از اهل و عیال با بر بختی برگشته بختی بسته در بهمان شب
بطرف شیراز فرار کرد ولی چون بر افروخت قندیل مهر جمال جهان را بیار است چهر اهل محالات
و قری واقف شده بشهر ریختند و با بعضی از افاغنه که فرصت گریز نیافته بودند در آویخته شده
جیات ایشان را بر تیغ سید ربیع کسختند و بعد از ظن مادر شاه خبر شده داخل شهر گردید و اکثر افاغنه
را که اسیر شده بودند اغماض مردمی کرده کردن زدند و پس از چهل روز توقف چون شنیدند که شاه اشرف
در شیراز با جمعی از اغراب و عشایر فارس را فراهم آورده آغاز ستیزه دار و دفع او را اہم دانسته
در سیم جامدی الاخر بقیصا لش و انه شد پس از آنکه در موضع زرغان که شش فرسخی شیراز است
منزل کرد شاه اشرف با لشکر آرائی نموده در عین زمستان که از شدت سرما جنین در زمین
لف میشد و سجد به جمعیت و احتشام نموده با استعداد تمام بمقابله مادر شاه پرداخت و طرین

نویه صفوف و ترتیب اصحاب سیوف کرده رایت جنگ افراخته سخت اسلماخان افغان
 بر قول شکر افشار به غمان غزیت سبک نموده اکثر ایشان به تیغ تیز دل خراشیده از هم پاشید
 و از طرف دیگر سیدالخان افغان بر صفوف میمنه حمله آورد ایشان را در بدر کرد و نزدیک بود
 که قزلباشیه منهزم گردیده افغانه منظر شوند که ناگاه ناورد شاه خرابی خورادیده باجمعی از پیادگان
 برایشان تاخته اکثر ایشان را از پا در انداخت و بقیه السیف برافقت شاه اشرف مضمون لا
 یتناو الا وقد تلت باسیوم بطرف شهر شیراز رایت بر میت افراختند و در حین فرار اکثر از بقای
 شکر نادری جان شیرین باختند روز دیگر بیت دم صبح کین قهرمان سپهر همه کینه گردید بگذشت
 مهر شاه اشرف میا صدیق و ملاز عفران و سیدالخان را در زرغان نزد ناورد شاه برسم ستمیان
 فرستاد و در ضمن آن میخواست که روزی چند مهلت یابد که تا بعضی از کوچ و عیالش که در ارک قزوین محصور
 بودند برسد ایشان رفته از ناورد شاه چنین جواب آوردند که اسرای اطفال و صفویه را که در نزد شماست
 اگر مطلق العنان سازند و خود دستم بخدمت و هم کابی بندگان ما پردازند البته اعتماد شما قبول
 است و الا فلا چون منظور از استیمان مهلت و طول زمان بود لنداد و نفر مسوره از اسپان آنجا آمد
 را برافقت سیدالخان و ملاز عفران و بعضی از خواجه سرایان ارسال نمود و سیدالخان چون در اردو
 از خلاصی عیال و اطفال خود ارک قزوین شنید آمده همان شب شاه اشرف را تعلیم کرد و فرمود او
 قرار بر فرار داده دو نفر از مسورگان حرم خود را با چند نفر از متعلقان و اسرای خاندان صفوی که بدون
 میتوانست با خود برداشت و ولدان شاه محمود را با چند نفر از غموزادگان و سپرده نفر زمان که
 منگوجه و همیشه و دختران او محمود و میرویس بودند که فرصت بردن نمی یافت در شیراز گذشت
 و خواجه دیو صورتی را برای قتل آنجماعت پری مهلت گذاشت و خود باجمعی از ملازمین و تبارکاور
 فرار سمیت قند بار را نزد خواجه مذکور همانقدر فرصت یافت که دو نفر زوجات اشرف را که
 که یکی از آن خواهر محمود بود با مادر محمود شربت ممت چسبند و مابقی را متعرض نشده فرار برقرار کرد
 بیت اهل تحقیق برآیند که بر نتوان خورد از درختی که بر دسایه پیان دگری و شکر نادری تعاقب

نموده در سرپل سا از عقب افغانه رسیدند و در آنوقت شاه اشرف از پل گذشته بود و پیر محمد خان
 ملقب بمیاجی را که مرشد او و محمود بود و در میان افغانه عزت داشت با جمعی از سرداران در عقب
 گذاشته بود تا محافظت پل کنند که افغانه بخاطر جمعی تمام از اینجا عبور کند قضا را یکی از تعاقبیان تفنگی
 بسوی ایشان کشاده و کلوله اش بر مقل میاجی آمده شهید شد و افغانه را از مشاهده ما حال دل زدست
 رفته اکثر ایشان از خوف جان بامید نجات خود را در آب زدند و غریق شده خود را بباد فدا دادند
 و میان صدیق و ملا نصران نیز در عرض راه با بعضی از تعاقبیان دوچار شده باده پازره نفر دیگر افغان
 بدست ایشان گرفتار شدند و بحکم نادر شاه مجوس شده مأمور به سمت اصفهان شدند چون بر سر پل رو
 خانه شین رسیدند ملا نصران مذکور را و فور عزت مرگت را برزندگی چنان ترجیح داده و از میان
 مجوسین بر جسته خود را بدریافتند و غرق شد ع بکونار اولا غارا که مردن به زهد نامی و محصلان
 باقی را با اصفهان برده نقش حیات ایشان را بگزالت بیداد حاکت کردند و محمد علیخان بلوچ که از طرف
 شاه اشرف با بلچی گری روم رفته بود چون در بهمان از استیصال اهل افغان شنید چاره بجز تسلیم
 ندیده و ارد خدمت نادر شاه گردید و نوشته جاتی را که از طرف سلطان احمد خان سلطان روم
 و اعیان دولت آنروز بوم آورده بود از نظر نادر شاه گذر آید و از طرف نادر شاه مؤدحان
 شده با ایالت کوبکیلویه سر بلند گردید و شاه اشرف بر کشته روزگار بعد از آنکه از شهر شیراز مر حله
 پهای وادی فرار شد بجانب لار رفت و ابالی اینجا حق نکت را بر طاق سپان گذاشته در برود
 بسته راه مخالفت کشودند چون از اینجا ما یوس شد غمان عزیمت سمت قندبار یافت و از جاده بم
 و زما شیرستان شافت و در هر جا از ستیزه فلک عسرت با کشید تا بقلعه ملخان که در گرم سیر
 بر ساحل نهر میرمند واقع است رسید چون بجهت قتل شاه محمود از شاه حسین برادرش که حاکم قندبار
 بود میترسید لهذا از راه ریگت عازم بلوچستان گردید شاه حسین چون از آمدنش آگاهی یافت با جمعیت
 کامل بطرف ملخان شتافت چون در اینجا اشرف را یافت ابراهیم نام ملازم خود را با جمعی بطلب
 او تعیین کرده خود بقندبار رفت و ابراهیم مذکور تفحص پی و اثر اشرف بلغار نموده در بهمان شب

بزرگ کوه که در سمت سفلی تورابک واقع است رسیده قضا را شرف اجل گرفته نیز در اینجا منزل کرده
 بود چون از آمدن ابراهیم شوم و نگارگر بزرگ را همی زود و ابراهیم در تعاقب سرعت کرده با تفنگ آماده
 مقابلش شد و اشرف چون حیات را باخته دید با تیغ آخته در کمال تنور برابر ابراهیم تاخت و نکته یا ابراهیم
 اعرض عن بدار او در زبان ساخت و ابراهیم چاکهستی نموده بکلوله تفنگ که در دست داشت
 او را از پا انداخته و اسرای صفویه را با خود برداشته بقندهار رفت و مدت شاهنشاهی اشرف بعد از
 پنج سال و هفت ماه ابداد یافت با انجام رسید نظم که دانند که این دشمنه دام و دود چه ماری نهادار دراز
 نیک و بد چه نیز نیک با بخردان ساخته است چه کردنگشان را سرانداخته است و در حبسی که شاه اشرف
 قلعه شیراز گذاشته بطرف قندهار رفت افاغنه دیگر سر اسیمه شده بعضی بدینال اشرف شتافتند
 و برخی سلام نادر شاه را کرده امان یافتند و قریب هزار نفر در بهمان شب بهمت لار رفتند پس از
 آنکه نادر شاه از احوال ایشان آگاه شد فرمانی مشعر بر دلاستای آنها گذاشته فرستاد که البته در کمال اطمینان
 حاضر در گاه شوند که در باره شائفان مال خضر عیال نخواهد بود و اجتماعت حکم نادر شاه را تمسک نموده
 بهمان سلام نادر شاه روانه شدند و در هر جا به نیروی کاغذ نادر می خرج میکردند و در هر جا که دست
 می یافتند به تعصب مذہب مال مردم غارت میکردند و از اینجا گذشته در سیلاب بختیاری
 به پیر محمد خان حاکم جام که عامل آنجا بود برخورد کرده چون فرمان نادر می بدست داشتند خان مذکور متعز
 نشده ایشان بجا طر جمعی تمام گذشته خود را بقلعه جات در جزین رسانیدند و قلعه جات متصرف شده
 لوای خود سری فرستاد چون این خبر مسموع نادر شاه شد جمعی را به قطع ایشان فرستاد و ایشان بعد از آنکه
 دو ماه محصور شده و داد مردمی دادند چون از هیچ طرف امدادی نداشتند لا علاج شده از در سیمان
 درآمده در وب قلعه را کشادند و عازم سلام نادر شاه شده و در حبسی که نادر شاه در قزوین بود ملازمت
 نمودند نخست از طرف جناب نادر می حکم بر قتل ایشان شد در ثانی به شفاعت اسحق سلطان افغان
 که در هنگام حکومت شاه اشرف حاکم بزرگ بود و بعد از استیصالش رو بدر گاه نادر شاه آورده
 بود از آن مملکه جان ستان امان یافتند و در تحت لوای خان مذکور ملازم رکاب نادر می شدند

روانده و با عیال
 نماندند
 چون نادر
 جان نادر

فقط و در ثانی بطرف قندبار حضرت شدند و بعد از قتل شاه اشرف شاه حسین ولد میر وین الملقب
 بجاجی میرخان چون میدانست که مؤسس افساد ایران پدرم میر وین و برادرم محمود شده بود البته مادرش
 بعد از مراجعت آذربایجان در استیصالم در بیخ نخواهد نمود بیت علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد در بیخ
 سود ندارد چه رفت کار از دست پس از در حیل در آمده ملا غفران نام ملازم خور ابا مرسلات اخلاص
 آمیز در نزد مادر شاه فرستاد و استدعا نمود که اولاد و نسوان محمود را که در شیراز گرفتار شده بودند
 اگر از روی رافت مرض این طرف نمایند هر آینه بر اخلاص و عقیدت این کیسینه خواهد فرود و در خفیه
 با طایفه ابدالی که در هرات بودند از در ساز کاری در آمده بنامی نمود و با ایشان گذاشت و از روی
 خرم و احتیاط ایشان را بمخالفت مادر شاه گذاشت و اجتماعت را وسوسه او مورث شده لواء
 غمیت یافت مشهد مقدس افزاشتمند چنانچه در محل خود بیاید شاه الله تعالی پس از آنکه در سنه
 هزار و صد و چهل و سه هجری مادر شاه دفعه دوم بغرم شجر هرات آمد و ذوالفقار خان صدورانی حاکم
 انجا از شاه حسین استبداد طلبید لاجرم شاه حسین فوجی عظیم و لشکری بسیم منعقد نموده با استداد کرده ابدالی
 و استیصال مادر شاه بخواستی اسفرار رفت بعد از ورود انجا چون بپایق اتحاد از طرفین احکام نیافت
 واپس بطرف قندبار شافت و از قرار که مذکور شد که چندی ما قبل ملا غفران نام ملازم خور را بجهت
 اخلاص اسرا در نزد مادر شاه ارسال داشته بود و او آمده از طرف مادر شاه چنین جواب نمود که
 بعد از آنکه شهزادگان صفوی را که در نزد شما مجوس اند مطلق العنان سازند بر اینه اسرای شما نیز اطلاق
 خواهد یافت لهذا شاه حسین وقت را مناسب دیده است اخلاص اسرای خور ابهانه ساخته عریضه مشعر بر
 استدعای حضرت اولاد و نسوان شاه محمود نگاشته با دو نفر از مخدرات سرادق صفوی که در
 نزد او مجوس بودند با ملا غفران و اسحاق سلطان ناصری حاکم سابق یزد که مادر شاه او را آزاد کرده بود
 روانه خدمت مادر شاه نمود و در وجه قبول باینه تمامی اسرای او را که مذکور او انا ما چهارده نفر بود
 تسلیم فرستادگان مذکور کرد ایشان را با حصول کام باز کرد ایند و در بسنگام رفتن بقبضه سیدالخان
 ناصری که مردی کار دیده و در سابق سپهسالار شاه اشرف بود با سنه هزار و چهارصد و چهل و سه با عانت

و شاه حسین

بیان حال و خاتمه کار

۸۸

افغانه برات ارسال نمود و مذکور با جمعیت خود داخل شهرات شده چهار ماه کامل با افغانه ابد
کشتن و کوشش بقدر طاقت بشری کرده چون اکثر کربانیش در محاربات عرضه تیغ فنا و بقیه از فقدا
قوت گرفتار جوع و غمناشدند لابد در شب غره صفر جو یابی مفر شده از شهر آمده بطرف اسفرار رفت
و مدت یکم ماه در اینجا بسر برد و پس از آنکه افغانه ابدالی ذوالفقار خان را از حکومت برات عزل
نموده نباهی بر اقصای وقت اندیاز خان را بر جو نصب نمودند و ذوالفقار خان با برادرش احمد خان
با سفر آمده چنانکه در مجلس بیاید سیدالخان تمام افغانه ابدالی را که در اینجا بود بمراقت ذوالفقار
خان و احمد خان کوچانیده روانه فراه ساخت و مدتی در اینجا رحل اقامت انداخته توسط افغانه
ابدالی با ظمیرالدوله ابراهیم خان برادرزاده شاه که مامور تسخیر قلعه فراه بود بقلعه داری و حرب پرداخت
و بعد از آن بقصد بار رفت اما بعد از آنکه محصورین قلعه فراه گروه ابدالی برات را در مانده روز
خویش دیدند از معاونت ایشان مایوس شده کسان فرستاده از شاه حسین غلجائی استمداد طلبیدند
و شاه حسین باز در ثانی سیدالخان منور را با دو هزار جوان کار آمدنی بمجاونت ارسال داشت
مقارن آن چون اندیاز خان وارد فراه و ابالی اینجا رفیع برات آگاه شده بمطابرت سیدال
اطاعت نادر را امر محال دیده افغانه غلجائی و ابدالی وقت شام بطرف قند بار فراری شدند
و نیز همدران ایام چون امام ویردی بیگ کرمان با برادر شاه بتاخت کرشک و قلعه
بست من اعمال قند بار مامور شد و مذکور با جمعی از سواران جرآر بدان بدان طرف در کمال عسرت
و تناب ایغار کرده و غفلتاً بر قلعه بست مستولی شده قتل و غارت و افر نمودند و بعد از وقوف شاه
حسین جمعی از افغانه غلجائی را بسر کردگی یا بوجان بابی افغان که در زمان استیلای شاه محمود و شاه
اشرف در ایران حاکم لار و بندر بود و پس از استیصال ایشان آمده در قند بار بسر سپردند بمداغه
امام ویردی بیگ ارسال نمود و مذکور رفته در غایت مردانگی غنائیم و امر را از افشاریه بایند
انهار بطرف فراه مطرف نمود و نادر شاه از مضمون چنین افعال همیشه نقش سویلات خیال حسین
شاه حسین برادر محمود غلجائی خواندی و خیال تسخیر قند بار را به بر ضمیر گذرانندی لکن چون حرمان

امور از طرف خدای عزوجل بحکم الامور مہنوتہ باوقاتہما معطل بحمل اندہ پو لای منمنی صورت نہ بستہ در
توقیق مہافناد اما چون تخریقہ و ابروان کردہ مراجعت بقرون و اصفہان نمود او غای تخریقہ بار و دفع
فتنہ افغانہ اندیاز مکرراً مجسم شد باوجود آن دلاور نامینی کہ چند ہی پیش از ہرات کرختہ در نزد شاہ
حسین رفتہ بود و با عانت او در محال زمین داور بکمال فہمیت گذران می نمود درین وقت از شاہ حسین
رنجیدہ در نزد مادر شاہ رفت و سبب نقاحتش از شاہ حسین علیجای این شد کہ مر اور او دختری بود پری
پیکر و در حقیقت ملکی در لباس بشر عربیہ لھا غرقہ تحت شعرا کتبیلج صبح تحت خنج مساء
قطعہ رخ بقامت خوشمشاد ز سوری خرمین موبعارض چو بکار از کون فرگاہ غزہ غرار تر از صورت
خوبان فرنگ طرہ طرار تر از طبیعت افغان فراہ و شاہ حسین غایب نہ مضمون آن بر بہرین ہنکامہ خود کرد
و یکی از امرای خوراجت تزویج آن پر پوش نامزد نمودہ نزد دلاور خان فرستاد و پیغام داد کہ چون فلجانی
را با طوائف نامینی بواسطہ ہم نسبی غایت اتحاد است چہ کہ طایفہ نامینی شعبہ از فرقہ کاکر سیت ہر گاہ از
روی تو دستینہ کریمہ خوراجک تو والد و اتناسلو اور عقد ازدواج مادر آری ہر آئینہ اورا ملکہ مملکت تو را
صاحب جاہ و ذمی ایالت خواہم کرد و بواسطہ رفت جسم و عطفوت عمیم بر ما منت گذاری دلاور خان
چون بایشان تباہیدہ بود مصاہرت اورا از تعلق خالی ندیدہ در چنان موسم مناسب بدانتہا بلجی
مذکور را بی نبل مقصود بہ قند ہار مراجعت نمود و بچہ طلع مایہ فساد دختر را یکی از بنی اعمام خود داد و بدین
سبب نایرہ خشم شاہ حسین اشتداد یافتہ جمعی را بغارت و تاراج او فرستاد بیت پادشاہ و عاشق و
مضمون ذرا انسان دلبری چون تواند دید اورا ملققت با دیگر ی و دلاور خان چون خوراجت ہر دختک او
منہیدہ در نکت را نیز از طریقہ خرم بعید دانستہ از جادہ غور و ساخر آہنک ہرات کردہ بخدمت
شاہزادہ رضا قلی میرزا رسید و اورا شفیع کنابان سابقہ در نزد مادر شاہ کردہ بہ تخریقہ بار تخریکان
نمود بنار علی ہذا مادر شاہ در ہفد ہم شہر جب سستہ ہزار و صد و چل و نہ ہجری از اصفہان جکت
کردہ از راہ ابرقوہ و کرمان و بم و سیستان عازم تخریقہ ہار کردید و در ہجید ہم شہر شوال از جادہ دلخاک و
دلارام قلعہ کر شک رسید جمعی از افغانہ کہ از طرف شاہ حسین بجاظلت آن قلعہ مانور بودند از

در قلعه داری در آمده گذارش را بشاه حسین اظهار نمودند و شاه حسین بر اسب سوار شده در فکر قلعه بندی و اجتماع
 ذخیره گردیده از انواع حبوبات و سایر ما بخاج انبارها را انگیزد و در هر قلعه محصل گذاشته غله حاصل
 اینجا هر چه بکار بود در شهر آورده اند و خستند و باقی را از قلعه بست که در طبعی نهرین بهر بند و از غنچه
 واقع است تا خاکریز و محله جات شهر غله و دانه آنچه بود آتش زدند و سوختند بخت روزنش
 اندر حبوبات و گاه نکرده تعظیم نعمت گاه و جمعی را بحفاظت قلعه بست فرستاده خود با جمعی به
 قلعه بندی و شکست و ریخت شهر پرداخت و محمد خان سپه خور ابا بعضی از اکابر قلعه داری غلات
 که بنا به پنجاه میل سمت شرقی قندهار واقع است فرستاد و بعضی از امرار را به کابداشت حسن شهر
 صفای امر کرد و همچنین بعضی از افغانه مردانه را بسر کردی بهادر خان افغان و پسرش بصیانت قلعه بین
 داور فرمود و خود تمام افغانه را بمناسبات نواخته هر یکی را بکاری نامزد نمود و از آن طرف نادر
 شاه قلعه کر شک را محصور نموده خمپاره ها و توپها را بر قلعه بسته در کلوله اندازی تقصیر می کردند و
 محافظین اینجا چون بروج را ویران و باره را با خاک یکسان دیدند از در استیمنان در آمده قلعه را
 سپاریدند و نادر شاه کلبعلی خان افشار را با جمعی به خصین زیند اور و امام و پردی خان را با شکرت و پنجاه
 پتیخیر قلعه بست ارسال داشت و خود در بیت و یکم شهر شوال از آب بهر مند عبور نموده بکوشک
 سخود که بسیت گروهی قندبار است نزول نمود چون شاه حسین به یکی غلات را بقلعه کشیده و باقی
 باقی تلف نموده و نیز بواسطه فصل زمستان صحاری خالی از علف بود از کوشک سخود غارم شاه مقصود
 شده بار دیگر ابل اردور را فرمود که رفته از نهرین و در اوت غله بیاورد و در وازده روز بجهت حصول
 غله در اینجا اتراف نمود و در روز سیزدهم از اینجا کوچیده در ساحل نهر از غنچه در محاذی فرار فیض آثار
 بابامی ولی نزول نمود کویند بهر دران شب شاه حسین با فوجی دریا موج شبرنگت جلادت را بفرم
 پتیخون زمین کرده از آب از غنچه بصورت سیل بهاری گذشته آتش قاتل در اردو می نادر می فرو
 دور آتش تاراکر نامداران را بنا بره کارزار سوخت و رفته اقلو هم حیت و جد نموه هم را بر کریمان
 ایشان دوخت اگر چه قتل بسیار کردند لیکن مبارزان نادر می باکی بدان نکردند و بر وایتی لشکر نادر

نادر می شکست فاش خوردند و نادر شاه هر چند ایشان را از کربان مانع شد فایده نکرد آخر پوزه آشوق را گرفته
 فرارین را طوعا و کرها مانع شده بار دو آورد و شاه حسین چون از فتح بجزیر بقند بارگشته بود لاجرم نادر
 شاه صبح بفراری که کس از شکست شب خبر نداشت و در همان روز بجهت یافتن گذراب در برابر
 کوکران رفته عبور کردند و از دامنه جبل پیر پاپال بطرف شمالی شهر گذشتند و از آن طرف افاغنه از
 برج چهل زبینه که در سمت شمالی شهر واقع است توپ کوه کوب را بر شکر نادر شاه بستند و بدن
 سلب اکثر برابگر خسته نجاک هلاک پیوستند اما نادر شاه از حال تنور بکوشه چشمی ملتفت نشده بی
 پروا گذشت در سمت شرقی قلعه منزل کرد و در روز دیگر فتحعلی خان افشار را با فوجی از چابکسوران
 بناخت قلات نامور ساخت و در شب سیم زندانی از قلعه قند بار فرار نموده خبر آورد که شاه حسین
 چون از فرستن فتحعلی خان بطرف قلات شنودنی الحال سیدالخان باصری را با چهار هزار سوار نامدار به
 تعاقب فرستاد و از استماع این خبر نادر شاه سر اسیمه شده خوبا چند هزار از دلیران معاونت فتحعلی خان
 ابلغار کرده در حبسی که فتحعلی خان در حد و دجلدک در دامنه کوهی بقراول و پاسبان غنوده بود و
 سیدالخان نیز ایشان را غافل یافته خیال ناخست و تاز می نمود بهر وقت ایشان رسید سیدالخان
 چون از بلای ناگهان آگاه گردید و سلاکت جمعیت خود را پاشید و پید لا علا جان به قلعه قلات رفته
 تخمین کرد نادر شاه مظفر منصور بار دو معاودت کرد و در هشتم ذیحجه الحرام از محنم گاه سخت کوه چید
 در موضع موسوم بمزار سرخ شیر که عوام آنرا شیر سرخ بابا گویند نصب سردقات نمود هم از دنجابه محصور
 قلعه اشغال و زید و جای اردو را بجهت ساختن شهر پسند کرده قلعه طرح انداخته و بعدت قلیلی
 شهری ساخته بنادر آباد موسوم کرد و در روز بیستم شهر ذیحجه الحرام اشرف سلطان غلجائی طوحن
 که در زمان سلف حکومت غلجائی باجداد او اختصاص داشت از قلعه فرار کرده بملازمت نادر شاه
 رسید و در باره او غنایات و افزه مبدول بخلع فاخره سر فرار شد و تا آن تاریخ هر روز جمعی از
 غلجائی از شهر آمده در حصول حاجت تردد می نمودند تا اینکه در آن روز با بعضی از ایشان بر آمده ناگهان
 هزار غناب رفته بودند و نادر شاه پس از استماع این خبر جمعی بر اثر ایشان فرستاد و اکثر ایشان را

در کنار آب بر باد فدا داد و بقیه تیف کشتش و کوشش خود از آتش حرب رها نیده بجاکت ریزه و فیصل
پوستند و بعد از آن خیال هر پون رفتن رستند در چند برجی در هر پون خندق اوهای کاری نشانیده و خندق
حفر نموده محصور نشستند و نادر شاه بعد از آن بجای صره کوشیده در اطراف قلعه در چند جا بفاصله یکمیل از
همه قلعه با ساخت و در هر کدام هزار نفر کاری نشانیده در بین فاصله هر قلعه از دیگری در هر صد قدم
کاسه برجی خوب بنا کرده در هر یک ده نفر تفنگچی فرموده و بدان تدریس میکاره بر قلعه کیان راه تردد
مسدود شد و در سینه هزار و صد و پنجاه بجزی در سیم محرم عربضه از ما مورین قلعه بست رسید مبنی
بر اینکه بعد از آنکه توپ ها و خمپاره ها را برودند بر آورده بقلعه بستم افغانه استخاناتاب نیاورده امان
آوردند و اکثر سردگان محصورین قلعه بست را بسلام رسانیدند چون در حین التماس در عقب سیدال
بواسطه نه بودن توپخانه به ستیج قلعه شهر صفا پذیرد اخته بودند آمدند در وقت فوجی کار بر آبا توپخانه و
استعداد به ستیج انجام نمودند و ایشان رفته بعد از چندی احوال فرستادند که بجز در رسیدن چون توپ
قلعه کوب بر قلعه بستم افغانه بیاب شده قلعه را سپردند و مستحفظین انجارا بحضور آوردند از طرف نادر
شاه جمعی بحفاظت قلعه مذکور مقرر و بقیه دیگر باضراف اردو نامور شدند و در نسلخ شهر و کچه امام ویرد
بیک فرقلور با جمعی از دلیران و توپخانه از در دیان ستیج قلعه فلات و تنبیه سیدال خان ناصری و
محمد خان پسر شاه حسین که مستحفظ انجا بودند نامور نمود و آنها رفته بعد از چند روز بپورش برده برج مشهور
بقلعه باز که در سمت شرقی قلعه است متصرف شدند و افغانه در ارک و قبتول حصن بستند و مدت
دو ماه خود ارمی کردند چون آمد از هیچ طرف نداشتند از در استیمان در آمده قلعه را سپردند و امام
ویردی بیک با شماره اقدس نادر می جمعی از تفنگچیان را در انجا گذاشته جو سیدال خان محمد خان
پسر شاه حسین را برداشته بخدمت نادر شاه آورد چون سیدال مرد نهکامه طلب و گیر و دار سپنه
بود لاجرم نادر شاه از او بر اسپیده بگزالت بیداد جهان بنیش را بر آورد مع چشم پوشید ز بیداد
سپهر و محمد ولد شاه حسین را در کمال حفاظت فرمود در این اثنا خبر رسید که دو هزار نفر از اقوام
کاگری و ترکی آمده قلعه فوشیج را که غلات سرکاری در آن بود و جمعی از طرف نادر شاه حفاظت آن نمودند

اعزاز

محصور کرده اند لهذا محراب سلطان نامیرا با چندی از دلبران بدفع آن فتنه و حکومت شورابک نامزد
 نمود و بجز وصول او در فوج افغانه که بی سر کرده و نظام بودند از هم پاشیدند و حقیقت زیند اور
 اینکه در حسنی که از کرشک کلبعلی بیک کوسه را با تو پخانه و استعداد روانه آن طرف کرد و مذکور
 رفته نوه ماه انقلعه را امر کرد و در میان گرفت و در آخر بعضی از افغانه را که همراه داشت طلبیده
 مهند نموده فرستاد که رفته افغانه را که مستحفظ بودند با خود همداستان سازند که در حین پوشش درواز
 را بدست بدهند اجتماع بدین بهانه رفته قلعه کیان را از آن فتنه اعلام دادند و بجهت قتل
 افشاریه متینا ساختند و مراجعت کرده کلبعلی بیک را مرده فتح دادند و کلبعلی بیک فریفته
 در شب با جمعی از متعلقین بغرم قلعه کیری دویدند قلعه کیان که پیشتر آماده انکار بودند دانستند
 که ع صید را چون اجل آید سومی صیاد دره کلوک آتشین برایشان بکیار باریدند و اکثر ایشان را
 سجاک قناس پاریدند تمهت تقدیر را مخالف تدبیر دیده فرار کردند و نادر شاه از استماع این خبر
 کلبعلی را نزد خود طلبیده و از آواز آهنگان سو و حرم فراشی کرده چوب زد و دیوان قلی بیک افشار
 یاری بیک توپچی باشی و بعضی از لقب کنان نامور آن طرف کردند و مامورین در حفر سلامت کوجه
 و لقب با تقصیری نکرده بزودی بیای قلعه رسیدند و بهادر خان افغان حاکم اینجا چاره بجز تسلیم
 و رضان دیده قلعه را سپرد و سپهر خور ابرسم استیمان در نزد نادر شاه فرستاد و از این طرف امان
 مال جان یافته با متعلقین خواستان بوس درگاه دید و افغانه قند بار در قلعه داری نهایت
 بیدار و در کار جنگ بغایت بسیار بودند بعد از آنکه زمان محاصره مدت ده ماه کامل طول کشید
 نادر شاه را غم پوش خرم شد پس در دهم شوال سنه مذکور جمع از سر باندان را به تنخیر بجای خارج
 شهر که در تصرف قلعه کیان بود مامور نمود و ایشان پس از کیر و دار یکیک را متصرف شدند پس
 از آن ایشان را به تنخیر برج عظیمی که بر فراز پشته رفیع که در برابر چهل زینیه واقع بود در آن چند ضرب توپ
 نیز بود امر کرد چون تائید آئی ایشان را یاوری مینمود آنرا نیز بزنجوی بدست آوردند و پس از آن سر
 باندان را به گرفتن برج سنگین که بر قلعه کوه چهل زینیه بر قلعه مشرف واقع است فرمود و ایشان در آن

در بیان کیفیت تسخیر قند بار

همت جهت زده پوشش بردند و سید نفر افغانه را که مامور حفاظت آن برج بود اسیر و مقول نموده
 برج مذکور را با چهار ده برج دیگر گرفتند و از محاورات مشایخ عظام مسموع شد که پس از آنکه راس جبل مشرف
 بر قلعه بدست لشکر نادری آمد فرمود تا توپها و چهار بار ابر قلعه کوه بر آورده بر برج مشهوره ده در و قویو
 و شهر بسته بر بند چون صحر و چنان توپهای کلان که کلوله هر یک بهشت فوه من بود بر اس جبل دشوار
 می نمود لهندا به بیروی رای رزین چنان قرار دادند که مویز را با پنبه کوفته در تحت عراده های توپ انداختند
 تا توپها بر سنگ چسبیده بالا رفه خادمان حسب الامر نادری در بلکوه ضرور با مویز و پنبه کوفته
 کل حکمت ساختند و در تحت عراده با انداخته بدان سبب توپها ابر قلعه جبل افراختند و از برج
 سنگین بر قلعه کیان و برج ده در بستند و آنرا علم بعد از آنکه از ضرب توپها بنیان برج ده در
 زلزله پذیرفت از طایفه نجیبیاری و اگر او چشمک و افغانه ابدالی که همیشه خواهش داشتند
 از هر فرقه سید نفر در یوم چشمنه بیت و دوم دفعه الحرام با مر نادری به هنگام طلوعه فجر برج
 مستمی بده در پوشش بردند چون ابالی برج قبل از آن مجروح و متهیای دفع بودند زخمات ایشان بود می بخشید
 دو بست نفر او طلبان مقول و مجروح شده تمهت بحصول نیل مقصود مراجعت کردند بیت دیگر روز
 کین ترک سلطان شکوه بر آورد روی کارین زکوه باز بهتیه اسباب پوشش پر خستند و نادر شاه
 طایفه نجیبیاری را با چهار هزار نفر از سر بازان بر آنجا منتخب ساختند و در شب دوم و یکه ایشان را
 نزدیک فرستاده تا هنگام ظهر فرود آمدون آنکه مستخفین در کت بهمعنی کنند در بیغوله با و زوایای کوه
 و شکاف سنگها بسر برند و بعد از آن بقرار فرموده عمل کنند و خونیر انشب را در برج چهل زنیه در پناه
 کوه در جائیکه از نظر قلعه کیان مستور بود بسر برد و در اول ظهر که افغانه را وقت زوال دولت و افشای
 را وقت استظهار بود بعد از آنکه ابالی برج در کمال غفلت بودند تحت از طرف برج ده در سرور
 پوشش افکندند و گروه نجیبیاری را چون سنگر از طرف بود تاخته در گرفتن برج آنها را بخت یاری
 نمود در ثانی ایشانرا بگرفتن برج سیمی چهار برج فرمود و مستخفین آنجا نهایت مردانگی بطهور رسانیدند
 چنانچه بسیاری مردان لشکر نادری را بسجاک هلاک افکنده و دفعه ایشانرا دو ایندند چون

و نیز احمد خان
 استرآباد چون در
 جانشان این ایام
 زده است غلط
 است

نادر شاه را طالع یار و بخت بیدار بود و دفعه ثالث پادگان تفنگچی تازه را به کمک ایشان و
 گرفتن برج باعث نمود در این دفعه افغانه سرکوب بلغی یافته از معرکه رخ بر تافتند و از طرف دیگر
 نیز تمام اردوی لشکر نشین امر شد که از کمن کمین بسته یورش برند و آنها بیکدفعه از هر طرف تاخته
 به پای مردم سلم بر بروج عروج کرده دروازه را متصرف شدند شاه حسین چون ادبار ابر خود تاخته
 و سلطنت را باخته دید با قلیلی از افغانه عیال خود را برداشته به برج قبتول که در طرف جنوبی شهر است
 پناهنید و بقیه انطاغیه ذکور او انا اعرضه حدت شمشیر و تمه اسیر کند تقدیر گشتند نظم ز سرخچه با
 قضا و قدر تمام گرفتار شد سرسبز همه را فداه سر اند گزند زن و بچه شان نیز رفته به بند
 چنین است این کهنه کاخ که گاهی بود تنگ و گاهی فراخ نماند جهان جودانی یکس خدا می جهان
 جاودان است بس در آن وقت نادر شاه فرمود که تو بهای که بر فله جیل اند بسوی قبتول زنند تا شاه
 حسین از تضادش مایبلام آید و با مقتول کرد و شاه حسین چون از ضرب تو بهما ترزل در میان
 برج دید شب را بهزار رعب و هراس گذرانید و چاره کار هیچجه نمیدید و با خود میگفت نظم
 که چون سازم این داور بر ایج چگونه دهم صرخ را گوش هیچ اگر حرب سازم مخالف قویست
 و گرنه بر خیال باید گریست ز هر فکر کان در شمار آمدش پرستش گری حنیار آمدش روز دیگر که
 شه شاه قادر بتبع شعاع هجوم هجوم را معدوم نمود بیت باتش بدل گشت مشت سزار کلیچه شد
 انسیم کاورس خوار زینب نام خواهر محضه را که عاقله او بود با چند نفر از سرکردگان علجانی برسم ناو است
 بخدمت نادر شاه فرستاد و مشور امان حاصل نموده با ولدان محمود و اقوام و اتباع و روسای
 افغانه بخدمت نادر شاه با حالت مستمند آمدند و بنوید جان بخشی خورسند شدند و بعد از چندی
 او را با تمام اهل و عیال و اهل علجانی که در قند بار بودند کو چانیده بهما نذران و چنان مقرر داشتند
 که ایشان در جایکرات طایفه ابدالی که بعد از گرفتن بهرات حکم نادر می در آنجا رفته بودند بسر بردند
 و کرده مذکور بواسطه خدمات شایسته عبدالغنی خان الگوزنی از آنجا کوچیده به قرار محمود و حسب
 مشروط آمده در حدو قند بار و قلعه بست وزمین داور سکنی در زید با ایلت قند بار مشغول شوند

و سرکردگی طایفه طوخی را با حکومت قلات با شرف سلطان توخی که در هنگام محاصره بخت
 آمده بود رحمت نمود و شاه حسین با باقی روسای غلجانی در مازندران رفت و همدر آنجا بر سر
 قهرناری با باجل طبعی در گذشت بیت مدتی که هر کس حکم نواخت رفت و منزل دیگری
 پرداخت و زمان حکومت او پانزده سال بود و در دهم شعبان ۱۱۴۹ در مازندران جهان فانی
 را بدره نمود و خبر وفاتش بنادر شاه در سمنرانیکه از فتح هند فارغ شده بقصد بار مراد حجت
 داشت رسید بعد از و اما حال کسی از طوایف غلجانی بر تبه سروری نرسیدند و بحسب اتفاق
 روی خورسندی را ندیدند و ابل اجر این شقاوت و او بار را آنچه از امیر عبدالحکیم صاحب
 کاکری قدس الله سر العظیم میدانند بسپین این مقال آن که ایشان بزرگوار و زکار و مقبول
 ابرار و مرجع خاص و عام و مرشد کافه انام بودند و اصل ایشان از طایفه کاکری است که شعبه ایست از
 غرخت و در طفولیت بحکم فطانت فطری و لیاقت جملی از برای تکمیل علوم و تحصیل فنون بدرس
 خواندن پرداخت و بعد از فراغ عبودیت و بندگی خالق خورا ابطاله کتب مشغول مساحت
 و خاطر بهارست و مباحثت بر فن کجاشی و لحظه را به عبث نگذاشتی و بجهت برد و کوششها کرد تا آنکه
 زمانی نگذشت و فلک دوری چند نگشت که در اشتقاق علم صرف و قواعد نحو و قوانین منطق
 و آیین حکمت و نکات بدیع معانی و بیان اصول و نیزان حدیث و دلایل تفسیر و مسایل فقه و قواعد
 احکام و فواید کلام سرآمد عصر شد بعد از آن از مجاز به حقیقت پی برده دست گیری نمود و در اندک زمانی
 آن لطایف را نیز حل کرده کوی سبقت از اقران ربود آری بیت بهمت عالی فلک بگذرد مرد
 بهمت ز ملک بگذرد و بارشاد مازون شده جمعی را مرید ساخت و از لطایف شیرین شوری
 در شهر انداخت لاجرم گروهی از کامل و کانا و ابوهی از جاهل و دانا از خواص و عوام انام بر او گردیدند
 و از ارشادش بس منزل نجابت رسیدند بر آئینه عوام کالافعام از عموم انعام و هجوم از دحامش بترسیدند
 شاه حسین غلجانی را از از دحام و هجومش آگاهی دادند و بر او چون ابار تاخته بود از زمین لجاج حکم بر
 اخراج آن بزرگوار نموده فوراً چاوشان و موکلان عقوبت در کمال صعوبت در خانقاش رنجیده

و حکومت افغانه ابدالی

۹۷

و بریدان و متعلقانش آویخته اورا طوعاً و کرهاً از مسکن بالوف و منزل بانوس اداره عزبت و سر او را گزشت
 کردند و از فرط سجا بن نهایت بی غرتی مرعیه اشتمند و شیخ گفت همچنانکه مرا اداره دار و دیار کردید شمارا
 نیز از دولت و سلطنت کناره و تا قیام قیامت از تظلم دیگران بچاره خواهیم و بعد از ان از راه شال
 و مشک بهندستان شافت بوضع مل و چوتیالی سکونت گزیده بهمدرا بنجا وفات یافت نسبت
 آنکه جان بخشد اگر بکشد رواست نایب است و دست او دست خداست چون مادر شاه شهر
 شاه حسین را منهدم کرد بحسب استدعای طایفه ابدالی خانقاهی او را خراب نمود و در زمان ایالت در
 به تعمیر انخانه آفرودند و تا حال که سنه هجری هزار و دو بیست و هشتاد و یک رسیده است
 خانقاهی مذکور معمور است و طمانده و جاروب کش و وظیفه خورد و مقررند شیخ سعدی میفرماید
 جزای حسن عمل بدین که روز کار نبوز خراب می نگیرد بارگاه کسری را

در بیان لقیه حکومت طایفه افغانه ابدالی از عنایت ذوالجلال در هرات

و از قرار یک مذکور شد که چون بسیکلزیکی محال قند بار طایفه ابدالی را بریم و خراب نموده ایشانرا
 در حکومت و علی نداند بلکه داخل ولایت هم ننگه اشتمند و آن قبایل موموزه که از پنجاه هزار خانه
 و از حکامیش بودند از انجا بنجیده خاطر کوچیدند و قبایل کثیرش در موضع بلو که مرتع منبع و چراگاه
 وسیع است بحجت رعای اغنام رفته سکنا و مقام گزیدند عربیه باجو و تبصر مرتعاً و ثیراً و دعناً و جاباً و
 نجه مراغما کثیراً و سعناً نظم کر آب و خاک زیننی نباشدست و مساز چو باد بگذرد آتش قرارگاه مساز
 چون نفس را طریبی نیست از کنوس مراد چه در بلاد خراسان چه در دیار حجاز و بعضی قلیلیش بشوراکت
 شافتند در چینی که کچنهر و خان برادرزاده شهنواز خان کرجی بچون خواهی عم حسب الامر شاه حسین
 صفوی به تنبیه میردیس غلجالی مصمم شد کرده ابدالی که در کمین انتقام بودند عبد الله خان ولد حیا
 سلطان سدوزانی را که باید رخنه در عین حکومت دولتخان از قند بار بملتان رفته بود خواستند و
 او نیز مضمون نسبت چه قدرت بافتی بر خصم غدار بسنگ امتلا مغزش بدون آه با اتفاق

اسدالله خان ولد خود از ملتان نزد کچهر و خان شافت و اظهار اخلاص شکاری کرده ریاست کرده
 ابدالی یافت تا اینکه از تقدیرات بر دانی که تغییر و تبدیل را در او راه نیست مقدمه قند بار بان نحو
 شد و الوساقش در اطراف هرات برعی مواسی بسر سپردند پس از چند می عبدالله خان با پسرش در
 هرات رفت در آن وقت از طرف شاه حسین صفوی عباسقلخان شاملو بایالت هرات مقرر
 بود چون از ناصیه حال عبدالله خان ادعای سلطنت مشاهده کرد با خود گفت بیت کر این سیل را
 ره ز بند کسی خرابی پدید آید از وی بی و اورا با اولادش محبوس ساخت در خلال این احوال قزلباشیه
 هرات بر عباسقلخان شوریده اورا بسیدخل کردند پس از آنکه انجیر لهرض انمای دولت صفویه رسید
 جعفر خان اسناجلور بایالت هرات و تنبیه قزلباشیه مأمور و روانه کردند در حین که عباسقلخان
 معزول شد و جعفرقلخان هنوز رسیده بود عبدالله خان فرصت یافته با پسرش بکوه دو شاخ که در
 سمت غربیت تاخت و در اینجا بعضی از ابدالی را که برعی مواسی مشغول بودند فراهم آورده شاخ
 سرکشی افراخت و علی العقله الیغار نموده قلعه اسرار را تصرف ساختند و تمام قبایل ابدالی را از حوالی
 فراه و بکو خواسته به بیات مجموعی بتخیر هرات برداشتند و جعفر خان حاکم اینجا نیز جمعی انبوا
 و پیاده منعقد کرده به تقبال شافت و در یکفرسخی شهر وصول عسکرین حصول یافت بیت براندیش
 دو لشکر خروش رسید آسمان را قیامت بکوش و افغانه کمرداکی استوار نموده جعفر خان را محبوس
 و شهر را محصور ساختند و در کمال جد و جهد در خرفوتوب و کوچه سلامت با مشغول شدند و
 ابدالی اینجا بر چند گذارش را بشاه حسین صفوی نکارش کردند جواب با صواب شنیدند بعد از چند می
 چون از امداد مایوس شدند از شموسی کاسته در خیفه و آشکار با افغانه راه سازش و طریق آمیزش
 کشودند تا در شب بیست و ششم شهر رمضان سنه هزار و صد و بیست و نه هجری چند نفر از
 قریه بلدان من اعمال هرات که در جزو با افغانه همداستان بودند از سمت برج سپاهخانه که درین
 درب عراق و در ب ملک واقع است راه دادند و افغانه به پیروی نزد بانها بالاشد و تیغ
 کشیدند و بقدر امکان قبل و غارت کوشیدند و پس از تخلیه شهر افغانه اسرار را نیز طلبیدند و

و در اندک فرصتی غوریان و کوسان و بالامرغاب و بادعینت و او به را تصرف کردند و اسد الله خان
 بعد بفرستید قلعه فراه افتاده و بشی با جمعی از دلیران ایلیار نموده در حبسی که مستحقین غافل بودند به بیروی
 سلم حیل بر فراز حصار مقصود برآمدند و اباالی قلعه وقتی آگاه شدند که کار از دست رفته بود عجب چونکه دانستم
 دانستم نمود و آن ولایت را ضبط نموده بهرات مراجعت کرد و در این اثنا فتحعلی خان ترکمان از دولت
 صفوی به تنبیه گروه ابدالی مأمور شده آمد و افغانه نیز جمعی فراهم آورده به سرداری اسد الله خان مقابله
 شافتند و در محال کوسویه تلاقی فریقین رخ نمود و افغانه چون بی نظام رفته بودند سخت مغلوب شده
 به سمت غوریان برگشتند از اینجا که طالع ناساعد و بخار غرور و سپیدار در دماغ سردار متصاعد بود فتحعلی خان
 با جمعی بجاقب ایشان اسپ انداخته بی باکانه برهنه زمین باختند افغانه نیز خصم را خیره و چشمش را از غبار
 پندار تیره دیدند برگشته فتحعلی خان را با جمعی از پیش تازان از لباس هستی عاری ساختند نظم بسی در قهای
 هزیمت مان بناید که دورافتی از یادوران بگیرند کروت بزوپن و تیغ هوا پنی از کرد و بیجا چو تیغ و
 ارد و را غارت کرده مظهر منصور بهرات مراجعت کردند و بعد از چندی در سنه هزار و صد و سی و دو
 بهجری محمود ولد میر و بیس غلجانی بغرم اسد و اد قلعه فراه شکر کشید و از این طرف اسد الله خان که در
 حقیقت اسد همیشه و غاب بود با جمعی از دلیران مقابله نمود و در موضع موسوم بدل آرام که در سمت شرقی
 بکو او بر ساحل نه خاش روه واقع است تقارب فریقین واقع شد اسد الله خان هر چند که حمله بای مرد
 و کارزار عجیبانه کرد لیکن سلم تقدیر چون قتلش را تحریر کرده بود که شش سودی نکرد بیت قضا چون
 به قتلش بر آورد دست اجل حشم باریک پیش بست و محمود از اینجا بگریختن نزد اخنه مراجعت
 کرد و افغانه ابدالی نیز در کمال بد حالی بهرات معاودت کردند پس از آنکه از تعزیت پرورختند
 چون عبد الله خان پسر اسد الله خان را روز جوانی بشام پیری و ناتوانی بدل شده بود و نیز بواسطه هجوم
 عموم مرگ فرزند دل بسند از خرد بیکانه و سر اسیمه و ارد و دیوانه می نمود اکثری از روسای ابدالی او را
 قابل ریاست ندانستند می گفتند بیت سری کوسزاوار باشد بتاج سرون گاه او مشک بهتر
 نه عاج و جمعی سنگ تفرقه بر شیشه خیالش میزدند تا اینکه عبد الغنی الکوزی که مرد الوس دار و هو شیبا

بود و ارعبد الله خان دگرانی نیز داشت بهو او خاهی زمان خان برادر رستم خان بن زمان خان صد و سی
 که مرد شجاع و جواد بود برآمده طوعا و کرها او را براریکه ایالت بر آورد و زمان خان چون زمان دولت
 رسید در استمالت قلوب روسای قبایل ابدالی کوشید و جعفر خان اساجلورا که تا آن زمان حسب الامر
 عبد الله خان مجوس بود با جمعی سرکردگان قزلباشیه در خیابان باغ نوبسیاست رسانید و عبد الله خان
 را بواسطه تقاضت که با او داشت بجای جعفر خان مجوس گردانید و زمانه او را علاوه بر غم فرزند در
 بند نیز کشید شاه سلطان حسین صفوی چون گروه غلجانی و ابدالی را مشغول خرابی یکدیگر دیدند و محمود غلجانی
 نسبت بخود از بهو او امید داشتند فرصت را غنیمت شمرده صفی قلیخان ترکستان او علی را ببردند
 تعیین فرموده با جمعیت نمایان روانه هرات ساختند و از اینطرف زمان خان بن دولت خان
 با جمعی از مردان کاری بمقابله رفت و در صحرای کافر قلعه فیما بین او و زمان خان حرب صعب واقع
 شد بالاخره صفی قلیخان کشته و لشکرش منهدم شد و زمان خان اردوی ایشان را غارت کرده با خیم
 نامحسوس منظره منصور بهرات مراجعت کرد و عبد الله خان صد و زانی که در زندان بود در آن دن
 نیز یاز بهر بابا جل طبعی در گذشت و زمان خان بعد از آن که دو سال و پنجاه حکومت کرد از داریانی
 بسر منزل باقی خرامید ثبت در این داستان چون زمانی که نشست فلک فرش او نیز در هم نشست
 پس روسای انگروه با اتفاق محمد خان ولد عبد الله خان را از شورابکت خواسته با ایالت پسند نمود
 و او را در سنه هزار و صد و سی و پنج هجری بر خوجا حاکم ساختند در جلنی که محمود غلجانی بر اصفهان
 مستولی شد محمد خان را نیز بهوای تخریب مشهد مقدس دانسیک کرده رفت و مدت چهار ماه کامل قلعه
 بضیق محاصره انداخت و بعد از آن اطراف و نواحی را تاخته رایت غنیمت بطرف هرات
 معطوف ساخت و در حین مراجعت قلعه نسکان را که در سمت غربی غوریان و از توابع خان
 است بدست آورده جمعی از افغانه را بمحافظت و حکومت اینجا مامور نموده خود بهرات آمد و
 بعد از ورود افغانه بر او شوریده او را از حکومت انداختند و ذوالفقار خان ولد زمان خان را
 که از تسلط او بشورابکت رفته بود آورده در هرات حاکم ساختند و در سنه هزار و صد و

سی و هفت بھجری رحمن ولد عبداللہ خان کہ پدرش در ایام حکومت زما سخنان پدر زوالفقار خان
 بقل رسیدہ بود بخونخواہی پدر باغواہی بعضی امر او در ہرات کشتہ احداث نفاق و نزاع نمود
 تا اینکه افغانہ بھبت اطمینانی ناپرہفتنہ ذوالفقار خان را بجانب باختر و رحمان را بطرف فراہ
 روانہ کردہ اللہ یار خان ولد عبداللہ خان برادر محمد خان حاکم سابق را از ملتان آوردہ در سال ہجری
 و صد و سی و ہشت بھجری بر مکن حکومت منکمن ساختہ و چون عبدالغنی خان الکوثری کہ سمت ہوا
 خواہی ذوالفقار خان ولد زمان خان را داشت و از اللہ یار خان متوحش بود پس چند وقت از
 وحشت آئیز کردہ عاقبت پردہ از روی کار برداشت و ذوالفقار خان را از باختر آوردہ ریاست
 نفاق افراشت چون مرد الوس دار و کاری بود اللہ یار خان نیز اورا مضحک نتوانست و بدان
 سبب فیما بین ایشان مدت شش ماہ ناپرہفتنہ قبال شتعال داشت تا اینکه بھبت مصلحت وقت
 افغانہ دامن از بھبت برد و در چپیدہ ذوالفقار خان را بھبت حکومت مار و چاق و اللہ یار
 خان را بطرف فراہ فرستادہ ہر یک مجال و ناقتی را متصرف شدند و افغانہ ہرات بی حاکم و
 سر کردہ بسر سپردند در جیسی کہ خبر توجہ مادری کوش زد ایشان شد پس ناچار با یکدیگر رفع کاوش و آغاز
 سازش کردہ فراہ را بذوالفقار خان و ہرات را بہ اللہ خان محض نمودہ بچارہ کار و استحکام ثغور
 پرداختند در وقتی کہ نادر شاہ بخیبر ارض اقدس نمود چون تشبیہ افغانہ سنگان کہ ہمارہ در آن
 حدود ات یافت و تا ز میگردند منظور نظر نادر شاہ بود پس در ہفتم شہ ذی الحجہ الحرام سنہ ۱۱۰۰
 صد و سی و نوہ بھجری بر افقت شاہ طما سب با ہشت ہزار نفر از مشہد ہنضت نمود و قریہ نیغیہ
 مجیم عسکر کرد و جمعی را از فراہ خاف فرستادہ توپ قلعہ کوپ را نیز از ہمان راہ خواست و در
 چہارم شہ صفر سنہ مذکورہ قلعہ سنگان محاصرہ کرد چون قلعہ مذکورہ نہایت منین و مستحفظینش
 بغایت شجاعت آہن بودند نادر شاہ بصلح رضی شدہ پیغام فرستاد کہ سیورسات اگر بدہندہ از
 محاصرہ دست خواہم داشت کلا سہ ہکان بآن رضی شدہ متر و وزیدند و نادر شاہ لا علاج
 شدہ توپ و چہار ہا بر قلعہ بست و در دو روز در قلعہ رخنہ با افکند و افغانہ قلعہ گذارش را بھت

استیلاهای افغانه ابدالی بر هرات

الله یار خان و افغانه عوزیان نوشتند و امداد طلبیدند تا قبل از رسیدن کومک از دستیمان در
 آمد قلعہ را سپردند و بسلام نادر شاه رسیدند و قبول سپورسات نمودند اما چون از رسیدن امداد
 شنیدند کلان تر ایشان و افسر قلعہ رفته دوباره سرکشی بنیاد نهاد در این دفعه نادر شاه حکم برپوش
 کرد و سپاهش بکلیه فاعه آخته از رخنه باسی که توپ انداخته بود داخل شده قلعہ را گرفتند و مردان و زنان
 افغان مقتول را اسیر کردند و اسرار اینز کردن زدند در این هنگام از مستحفظین باختر خبر رسید که هفت
 هشت هزار نفر از افغانه هرات با امداد اهل سنگان وارد تاپیاد گشتند نادر شاه در خواب سنگر
 منین در کرد خود ساخته بمقابله شافت در روز دهم ماه مذکور افغانه بجنگ پیش آمدند چون در
 جنگ قریباً شصت شیر بودند با شمشیرهای آخته برایشان تاختند و اکثر ایشان را بزور تیغ از پا درآوردند
 جمله را داخل سنگر و چهار روز ایشان سنگری بودند و از هماغجا بزور توپ و تفنگ میزدند
 در شب پنجم بی آنکه غالب از مغلوب امتیاز یابد افغانه بمقت هرات رفتند و نادر شاه خورسند
 شده و تعاقب را نیز صلاح ندانسته بارض اقدس معاودت کرد و در سال هزار و صد و چهل و یک
 هجری روز چهارم شوال المکرم که چهل و شش روز از نوز و منقضی شده بود نادر شاه افشار باقشون
 بسیار بر سر هرات حرکت کرد تا تربت جام رسید الله یار خان بعد از شماع اینخبر هزار سوار جرار
 بگرفتند قلعہ فرومند که در باختر تحت حکم نادر شاه بود فرستاد بعد از آنکه نادر شاه از محصور می قلعہ فرو
 شنید با چهار هزار سوار برایشان ایلغار کرد لیکن افغانه قبل از رسیدن نادر شاه بکوسان و افسر
 رفته بودند و از آنطرف الله یار خان با جمعی از دلیران در موضع کوسان بمقتال شافت و افغانه
 مأمور فرومند نیز با ایشان پیوستند و نادر شاه سرسپه شده در باب صلح شرحی بر وسامی ابدالی
 نگاشت که جنگ کردن خطری عظیم است و آفت جسم و بشجاعت خوف فریفته شدن و بروقت خوف
 اعتماد کردن خطایست پس عمیم چه شمشیر دوروی دارد و باد نصرت را از هر دو سوی امکان پذیر
 است همان به که بصلح گراییم و از ستیزه اغراضی نمایم ببت مکن ستیزه که چرخ از ستیزه کاری خویش
 ره ستیزه به بند ستیزه کاران را و ایشان جواب احواله شمشیر نیز کرده نوشتند ببت

میان ما پس از این که پیام خواهد بود بر اس نیزه و نوک حسام خواهد بود و نادر شاه لا علاج شده روز
 دیگر توپخانه و توپچیان لشکر را احضار ساخته بسوی کافر قلعه حرکت افغانه اول بطرف میمنه عسکر حمله و
 گشتند در ثانی چون از ضرب توپخانه توانستند دست به شمشیر بسوی پیادگان هجوم آور شدند و
 پیادگان کانهم جرات منتشر را گنیدند و بسوی قلب حمله آور شدند و در اثنای گیر و دار رخنه بر پایی
 راست نادر شاه زده رخنه شد لیکن او را شناختند نزدیک بود که کار نادر شاه تمام شود که از قضا
 آلهی کلوله بر یکی از پیش تاران افغانه که در شجاعت ضرب المثل بود خورده از پا در آمد ببت بیک خم
 کوز در حد فرق بدریای خون شد تنش جمله غرق و بد آن شب آتش جرات ایشان نشست چون
 شب شده بود نادر شاه در بهمان مکان و افغانه ابدالی در حوالی کافر قلعه نزول کردند چون در حال
 نزول نادر شاه آب نه بود در ویش در آن شب از بی آبی بی تاب گشتند و بعضی از ایشان بسبب
 آب از اردو بر آمدند اما از افغانه چنان کلوله های آتشین دیدند که اکثر در خاک غلطیدند و با
 بسان باد بار دو دو دیدند و در میان اردو چاهاکنده آتش عطش را بدان منطفی کردند روز دیگر که
 که سپاه دار خاور از کافر قلعه ظلمت عیان شد ببت بر آورد رایت سپه در شرق شه عرب
 در بحر خون گشت غرق افغانه کوچیده از پل کوسان گذشته از طرف روه فرود آمدند و اردو
 نادر می بطرف غرب نهر جرات منزل کردند و در آن روز هیچکس بجنبک اقدام نکردند و شب
 در آنجا با نهر خوف در جا غنودند چون صبح شد دیدند که الله یار خان توپ خانه خود را به
 بجای آوردی نادر می آورده متهای جنبک اند و نادر شاه لا علاج شده بجنبک شتافت
 و الله یار خان فوج خود را دو دسته کرد فوجی را از مردوخانه و جمعی را از طرف میمنه برایشان فرمود
 و ایشان باز بدستور روز سابق دست به شمشیر بر آنها تاختند و آغاز خیزگی نموده برخی کثیر را از پا در
 انداختند لیکن درین دفعه نادر شاه حموراکشته دانسته از اسب پیاده شده لشکر را بجنبک
 ترغیب کرد تا ایشان دلاور شده با استدعای نام و نکت و شتعال نیرو و تفکات کوشیدند و
 از منبکام طلوع تا حین ظهر نیزان قتال اشتعال داشت بعد از ظهر شکست فاحش بر افغانه راه یافت

شکست افغانه ابدالی

جمعی کثیر تلف شدند و بقیة السیف عیال و اطفال ایشان که در قلعه غور یان و غیره بودند با خود
 برداشته بهرات رفتند و عاقلان دانند که آن شکست از کمزوری نیافتند بلکه از بی نظامی
 بی تعافی بود چه که بجز رسیدن بهرات اندیار خان باز ایشان را بوعده و وعید فرقیته نموده
 گفت بلیت اگر یار باشد جهان آفرین به تیغ از حد و بار خواهم کین و باز جمعی منعقد نموده و جمعیت را
 در استه در موضع رباط پر یان که ده فرسخی شهر است بمقابله ستافتند و در آنجا از ابتدای طلوع
 تا نیمروز بجدی دلیرانه نبرد نمودند که نام رستم و اسفندیار در آن در قصص زد و دوند اگر چه بعد بانفراز
 ایشان نجات هلاک افتادند لیکن از کمال هتور بکوشه چشمی ملتفت نشده سبقت نمودند بجدی رسیدند
 که کار تیر و تفنگ معطل شده دست بکار دو شمشیر برده بهم دیگر او بختند نظم سوی قول مانند سیل
 دمان شدند آن بزرگان کشیده کمان پلان را شد از هر طرف چوب تیر چور کهای غیرت
 بتن جابی کبر و افشاریه و قزلباشیه ناب مقاومت نیاورده پس نشستند که ناگاه بادی خیره
 و غباری تیره برخاست که چشم هر دو رویه سپاه را خیره کرد نظم ز گردی که برخاست اندر نگاه
 جهان کرد در چشم مردم سپاه بدان گونه شد در آن کرد مهر که محبت با صد چرخ سپهر زلب تا
 بکوش آمد آواز مرد دو صد بار کم کرده راز کرد لند اهر کس بمنزل خود رفته دو شبانه روز در
 از کثرت کرد و خاک چشم از جنک پوشیده در همان مکان در ناک کرد روز سوم که کثرت باد
 و شدت غبار تسکین پذیرفت باز نا در شاه بسیار با صلح ترغیب کرد و از جانب الله یار خان
 تیر آدم آمده طریق مصالحت جست و از طرفین عهد و بیباق مو که نمودند و نا در شاه سؤل آن جماعت
 را قبول بجانب قریه موزیک عطف عنان نظیر شمول کردند روز دیگر از خبر از طرف الله یار خان
 و بعد الفعی الکوزنی آمد که چون دو الفقار خان با جمعی فراوان با ما در رسید ما از معاہده بواسطه
 اطمینان پشیمانیم بعد از رسیدن این خبر نا در شاه هزار سوار جرار را بتاخت حد فراد که مقررند
 الفقار خان بود در سال داشت و خود کوچیده در قریه شکیان قبه بارگاه بر افراشت و روز
 در اینجا تراق کرد و در سیم باز جمعیت افغان چون بلانی که مان اشکار و الله یار خان از جانب

مشرق نایره افروز ضرب و پیکار شد و ذوالفقار خان که در کمین فرصت بود از طرف میمنه بر
 اردوی نادری رفت و باز هنگام بهنگامه شده نایره جدال اشتعال یافت و نادر شاه باز توپ
 باراد پیش رو و قایه شکر کرد و توپ اندازی مشغول گردید و تا هنگام شام کیر و دار و گاو
 زار کردند نظم چه گوهر بر آموذ زنگی تاج شه چین فرود آید از تحت عاج و دوش کرد در اینجا کرده اند
 شب از خصومت تنوه آمدند و افغانه در حد و قطعه یاد کار منزل کردند روز دیگر که کوکبه زرین
 هر خاوری آغاز جلوه گری کرد نادر شاه شاه طماسب را در حد و شکیان گذاشته خود بطرف هرات
 کوچید افغانه باز با این شکیان و کوشک به تهیه جنک پرداختند بعد از تقارب فستین از قرا
 عادت خود با دست به شمشیر عثمان را با کرده آمدند و نادر شاه باز بقرار معهود با نادر احتن توپ
 و تفنگ مشغول شد و تا شام از موضع خود حرکت نکرد و شب در بهما بنجا ماند روز دیگر افغانه چند
 کس سبب مصالحه ارسال داشتند نادر شاه پیغام داد که حج تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان
 کرد هر گاه چند نفر از رؤسا آمده تعهد تو و دکنند خوب و الا فلا بعد از آن عبدالغنی خان
 الکوژی که مرد کار دیده و هوشیار و الواس را بود با جمعی کبارین بخدمت نادر شاه آمده چنین
 گفتند که چون کرده غلجائی چشم از مردمی پوشیده مصدر شیخ اصفهان و تمام ایران شدند
 و ما محض بنابر خواهی دولت صفوی با ایشان محاربات بی پایان کردیم اگر به مقتضای فوت
 اول تنبیه طایفه غلجائی که مصدر فتنه اند پردازند و اورا از ولایت بدر اندازند البته
 با طوایف ابدالی پیش از پیش در مقام اخلاص شعاری خواهند بود و نادر شاه نیز بدان راضی
 شده ایشان را خلعت داده رخصت انصراف و خود بجانب شکیان عثمان غریمت را انعطاف
 داد و حکومت هرات را باز با الله یار خان داده رقم عطا کرد و فارسی زبانان را که در آن
 حدودات بودند خاسته بجوالی جام و لنگر سکنا داد و مقارن آن عریضه از الله یار خان
 رسید که سواران که بناخت فراه مقرر بودند آن اطراف را تاخته و اسرای بسیار آورده
 از آنجمله جمعی از قارب ذوالفقار خان مجوس اند اگر اسرای مزبور با ایشان رد کرد و بر اینی بعید از

مردمانی نخواهد بود و مادر شاه اسرای ذوالفقار خان را گذاشته مجدداً برای الله یار خان خلع
 فاخره با شمشیر مرصع ارسال داشت و در چهارم و پنجم وارد ارض اقدس گردید و مدتی سفر مذکور به
 ماه کشید و بعد از آنکه بنا شد که مادر شاه قزوین و اصفهان و شیراز را از تسلط افغانه غلجائی
 بر آورده بعد از آن بجهت دفع فتنه رومیه بجانب تبریز و غیره املاک آذربایجان به نصرت
 فرمود چون حسین غلجائی که در آنوقت حکومت قندهار داشت از تصادم عساکر نادری خایف
 بود و میدانست که بالاخره قریب این فال نیام من خواهند زد پس از قرار که مذکور شد در نیامی
 چاره انکار با طایفه ابدالی از در سازگاری درآمده ایشان را بمخالفت مادر شاه تخریب کرد آنها
 نیز چون مادر شاه را گرفتار کار رومیه دید و عرصه خراسان را از وجود ابدالی خالی یافتند موس
 تاحنت مشهد مقدس از ضمیر ایشان سر بر زده الله یار خان که مردم مهم دیده و بهوشیار بود و
 نیز آنافاناً انتشار اخبار دولت خدا داد نادری را استماع نمود و از روی خرم میدانست که ابدالی
 بیدار و بخت کامکار او بتی چه کجینه با زیر بارش کشد چه مقصود با در کنارش کشد پس
 به نیرودی عاقبت اندیشی با از جاده پیمان مخرف نمی ساخت و سنک تفرقه در صندوق غنیمت
 ایشان می انداخت و میگفت که چون عاقبت بد عهدی مذموم است و نقصان پیمان شکنی ظاهر
 و معلوم شوی چون درخت آدمی و بیخ عهد بیخ را بیمار میباید بجهت خصوصاً با کسی که او را زور
 در بازو و کران سنک او در تر از او بوده باشد نظم ستیزندگی با خداوند بخت ستیزنده را
 سر بر چون درخت بر سر از غلط بازی روزگار که چون مابسی را بسی را غلط کرد کار و امر
 افغانه اقوال او را مضر فایده انگاشته بدین جهت از دست کردن شدند و در خفیه کس نزد
 ذوالفقار خان ولد زمان خان که حاکم فراه بود فرستاده او را خواستند و او نیز چهره مقصود را
 در مرات خیال مشاهده کرده بقصد خلاف تیغ از غلاف کشیده و از دنا چمه برات شد و الله
 یار خان از در مخالفت درآمده او را داخل شهر نکند داشت لاجرم دو فرقه کی در طایفه ابدالی
 پدید آمده کرده الکوژی بسیر کرد و کی عبدالغنی خان بهو اخواهی ذوالفقار خان سر از کربان جنوم به

بر آوردند و مابقی رستم ریاست با اسم الله یار خان میزدند تا کار از مکالمه بجا صمه انجام میدادند
سه ماه میدان جنگ و بازار تیر و تفنگ گرم بود بالاخره با نصرت بر پرچم ذوالفقار خان وزید
در سیم شهر شوال سنه هزار و صد و چهل و دو می بگری معاونت عبد الغنی خان الکوژی داخل شد
شد و الله یار خان با کوچ و اتباع خود روانه مار و چاق گردید و افغانه ذوالفقار خان را بکومت
اختیار داشتند بفرم ستیزه مشد مقدس لوامی عنایت افراشتند و الله یار خان نیز کوچ و عیال
خود را در قلعه مار و چاق گذاشته با مودود قلیخان حاکم سرخس و بعضی از حکام او میاقبت سه روز پیشتر
از رسیدن لشکر ذوالفقار خان بمشهد رسیدند و از جانب ظهیر الدوله ابراهیم خان برادر نادرشاه
که حاکم آنجا بود شرایط اکرام و مراعات تمام نسبت باو بعمل آمد و ذوالفقار خان با هشت هزار
نفر افغان آمده در زاویه خواجه ربیع نزول کردند و ابراهیم خان هر روز پشت بدیوار قلعه با ایشان
جنگ میکردند چون نادرشاه ازین واقعه آگاه شد جهت ابراهیم خان تا کبید با نوشت و او را از
جنگ میدان و حرب صفت ممنوع کرد چرا که دلاوری اهل افغان را خوب برای العین مشاهده کرده بود
و اعلام نمود که از روی بیداری مشغول خود داری باشند که بندگان ما نیز از معامله تیر تیر متفرغ
یافته خود را مغترب میرسانم و ابراهیم خان تحریک بعضی از امراسخن نادرشاه را بسمع قبول اصفا نمود
در سمت کوه سنگین با کوبه رنگین رایت جنگ صفت افراخت افغانه سپر کردی ذوالفقار خان
که آن ساعت را از خدا میخواستند دلیرانه بحرب پرداختند و در روز سیزدهم شهر محرم الحرام
سنه هزار و صد و چهل و سه بگری نوایر قتال از طرفین اشتغال یافت نظم جنبید لشکر
ادان کوس چه شب خفته کان از صدای خروس فرود بر دسر در کربان فراغ فرود آمد و کسی را فراغ
در آنامی کبر و ذوالفقار خان به یکبار چون هرگز بر مغزار با بعضی از سواران جرار با شمشیرهای آخته
بر ایشان تاخته و به نیروی تیغ سیاه کون اکثری را از پا در انداختند و باقر خان که یکی از امرای کباب
و تفنگچیان را سردار بود زخما رکشت سر بازان چون او را بد اسخالی دیدند همه یکبار دل از دست داده
قرار بر فرار خستیدند و ابراهیم خان با چند نفر اسب برانگیخت که ایشان را از زیر برگرداند چون

ضرب بشیران را دیده بودند سودی نکرد و مابقی لشکر مراجعت ابراهیم خان را حمل بر فرار او کرده
 بیک دفعه روی شهرستان بهر مهیت نهادند بابت زلزله بخیل مخالف قناد کرزان خس و خاشاک
 زان تنز باد ذوالفقار خان چون حفر ابر بار کی اقبال سوار دید بتعاقب ایشان است ایکنه
 اکثر سواره ایشان را از مرکب هستی پایوه ساخت و جمعی از پیادگان خود را از هم جان بجاوه و قنوا
 انداختند و ابراهیم خان خایب و خاسر نعلبه در آمده محصور شد چون ابراهیم خان از حجالت
 حالت یارای عرض نداشت لاجرم شاه زاده رضا قلی میرزا احوال ابوساطت چا پار عرضه
 داشت و نادر شاه بغایت سر اسیمه شده زبان طعن و توجیح برابر ابراهیم خان کشود و شهادت
 رضا قلی میرزا را به حفاظت قلعه و بیداری مأمور نمود و خود پزیر بنه و آغزوق را گذاشته بجانب
 خراسان ایلغار فرمود و از این طرف ذوالفقار خان چون از توجه موکب نادری شنید سی
 و یکروز بمجا صره پرداخته و بعد از آن مراتع و مزارع را علف تیغ بیداد و ساحتند و نایره بیداد
 افروخته خرمن بای محصول مزارع را سوختند و پس از کمال خرابی روانه بهرات شدند و نادر شاه
 چون از مراجعت ایشان بهرات آسوده خاطر شد و لشکر را حضرت باو طمان خود داد که
 در بمبیم دلو بفرم سفر بهرات در ارض اقدس حاضر شوند و در آن مکان از الله یار خان افغان بعضیه
 مشعر بر التماس عفو تقصیرات ابراهیم خان بنا در شاه رسید و جوابش بر این پنج ارسال شد
 چون از مطالعه آن اظهار مردانگی و دلیری ذوالفقار خان و سایر افغانه معلوم میشود لهذا
 بحسب مناسبت نکاشته شد که عالیجاه اللہیار خان بداند شرحی که در خصوص عفو تقصیرات
 اخوی ابراهیم خان عرض و استعدا نموده بود که چون مشارالیه از بیطالی خود شرم منده و از وقوع
 شکست که قضای آسمانی بود شکسته دل و سرافکنده است من بعد بزبان قلم اورا نیاز ارد و به
 شرمساری و خجلت زدگی خودش که از باب حمیت را عذابی بهتر از ان نیست و اگذار در انجا
 مخفی و مستور نخواهد بود که طالبان نام و تنگ را در معارک جنگ کشش و کوشش تقدیر امکان
 در کار است اما بعد از آنکه چهره شاد فتح از پس پرده عیب جلوه ظهور نکند موجب ملامت اطفال

که قبض و بسط جهان معنی دور تقدیرات الهی اختیار می ندادند نخواهد بود و مضمون کریمه و ما النصر
 الامر عند الله کتایش ابواب فتح و ظفر منوط بمقالید مائیدات ایزد او راست نه بر و سر
 پنجه سعی بشر و با وصف همغنی آنانیکه فی الجملة از غیرت بهره ورنه بدینیزه و نمان اعدا سینه سپر مبارک
 اما بطعنه پردازی نیزه خطی کلک امثال و اقران تن در میند بند و بیع نیز دشمن کردن تسلیم مینهند
 و بچو بجاری عصای عامه پدر و برادر را ضعیف میگردند حرف نذر اکشند تر از سیف قاتل و روی
 زش را تلخ تر از زهر بلا بل میدانند و بمفاد اینکه بیت در دوزخم بنفکین و نام کنه مهر کاتش بگری
 عرق انفعال نیست از صد و چسین امری ما دام الحیوة در شکنجه خجالت و گرفتار قید ملامت
 بوده ملامت را بر حیوة راجع بشمارند چنانچه اظهر من الشمس است که سپهر ارز رین لوای می هر بعد از
 آنکه از معرکه سپهر با تیغ کشیده رو به زمیت میگذارد و از رنگت زرد می بر زمین فرو میرود هر وقت
 که رایت جهان کشائی از مرکز نقطه نصف النهار منحرف میسازد از فرض شماری آفتاب
 عمر خود را قرین زوال می بیند هر چند که بنا بر معانی مذکوره ملامت بر مشارالیه وارد نمی آید که چرا از
 دشمن شکست یافته و نمیتوان گفت که چرا شمع آسای این همه سوزش را بر خود روا ساخته و از تیغ
 تیز و تافته و لیکین سخن در این است که با وصف اینکه مکرر از جانب مادر باب جنک رو
 برو ممنوع و از اوج سماء خواطر الهام مآثر خطاب یا ابوا هیم اعرض عن هذا اور مسوع
 شده بود باز بر خلاف مانول مصدر اینگونه جهل و فضول گشته بایست بهمونی دلیل عقل طریق
 مصلحت پدید یاراه رضای خاطر ما را بر وفق ارشاد جوید در این صورت که سالک
 منج احد الامرین و تابع مدلول و هدیناه الجندین طعن و توبیخ را سزاوار و شایسته
 رنجش و از ارمیشناسد حال چون آنجا لجاها این دفعه زبان تسلیم را شفاعت نگار و در مقام
 التماس برآمده بود حسب المسؤل انجا لجاها این دفعه زبان تسلیم را از آرزو دن او ممنوع و کوتاه و
 بهمان توبیخات سابقه اور امور و انتباه ساختیم فقط و مادر شاه از انجا در سلخ ربیع الثانی
 داخل مشهد شد در نوروز فروردین سال در روز یکشنبه پانزدهم رمضان المبارک از ارض

اقدس روانه بخرمهرات شد و ذوالفقار خان بعد از استماع این خبر در تهیه آذوقه و اسباب
 قلعه بندی کوشیده هزار باخروار غله را در انبارها انداخت و سپاهی را بخواجه و علوفه
 داده همیای کارزار بنیشت و استقبال شافین را مصلحت ندانسته در برومی نادر شاه
 بست و نادر شاه آمده جوی نقره را که سه فرسخی بطرف غربی شهر است منزل ساخت و بعد
 از سه روز صفوف آراسته متوجه رزم شد و ذوالفقار خان نیز برای اظهار جلالت از
 قلعه برآمده و لاوران هر دو طرف تا عصر تنگ نزدیک شهر بنکامه ساز عرصه جنگ شد
 هنگام شب هر دو لشکر بمنازل خود مراجعت کردند نظم بار آگاه آمدند از بزد زدن
 زخم شدند و از روی کرد شب تیره بی باس نکند شدند ز شب تا سحر باس میداشتنند
 که جمعی از سواره و پیاده افغانه ابدالی با سیدالخان عجمانی که بکمک ایشان از طرف شاه
 حسین آمده بود بغرم شیخون از طرف نهر شکسته که بار دوی نادر شاه پیوسته بود در حسنی
 که لشکر نادر شاه در منازل خویش آسایش گزین آن گروه ابویه دفعتاً در کنار اردو بصد
 توپ و تفنگ پرداختند از اتفاقات برجی که نادر شاه در سر نهر ساخته خود نیز در اینجا بودند
 مقارن آن افغانه با فقیلهای سوزان مانند خیل نجوم از نهر کهکشان ظاهر شدند و جمعی با جاطه
 برجی که نادر شاه در آن بود پرداخته آغاز خیره کی کردند نادر شاه سر اسبمه شده باهشت
 نفر تفنگچی که در اینجا حاضر بود بمداغنه پرداخت و دلیران لشکرش نیز با استعمال توپ و
 تفنگ مشغول شدند و تا صبح همین غوغا در اردوی برپا بود ببت سحر کهمان که زگر در
 فروع مهرنیر چون تیغ خسرو افان کشت عالم کبر طرفین مستعد قتال و همیای جدال شدند
 و بعد از محاربه نادر شاه تاب نیاورده بکوه سخت سفر صعود کرد و سواره و پیاده افغان
 بدنبال ایشان تا خلت نادر شاه نیز با جمعی از تفنگچیان متوجه سر کوه شد و جنگ سخت در
 پوست و تا شام بازار کیر و دار گرم بود چون شب آمد هر دو لشکر آبنک جمعیت
 روز دیگر که باز هر دو طرف آبنک جنگ صف کردند ناگاه ابر تیره پیدا شده رعد

کوس حرب فروگرفت و آسمان کلوا نه لکرکت فرو ریخت بهت برآید یکی ابرز کار کون فرو
 ریخت از دیده دریای خون جانین لابد بمهر خود عود نمودند بعد از چند روز ذوالفقار
 خان تمام امرای افغانه را جمع نموده عهد و پیمان را جدیده فیما بین خود با به تکلیف و ایمان
 موکد ساخته و مقرر کردند که ایندفعه تا جان در تن و رمق در بدن است به کشتش و کوشش
 بیروازیم و بجهت حصول نام و ننگ سر خود را در میدان جنگ کوی باز بچه طفلان سازیم شاید
 بچوگان بهت کوی مراد بر بایم عربیه علی سعی فی طلب المعالی و لیس علی ادراک النجاح میت
 ز پائنتش آتش نماند خاکستر اجزایش سعی منی هم غیرت کار انجمنین باید و در صبح آرزو
 ذوالفقار خان بنا بر عهد دو شینه با گروه افغان بهت مجموعی در روز روشن بر معسکر نادر
 یورش آوردند و از آن طرف نادر شاه پیادگان تفنگچی را برایشان فرمود و جنگی در نهایت
 صعوبت واقع شد آخر باد نصرت بر علم ذوالفقار خان و زیده شکر نادر برادرش بر
 داشته سنگری کرد و قلعه ساق سلمان را که در جوار معسکر ایشان بجایت قریب واقع
 بود تصرف نموده سنگر گاه خود ساخت و هر روز از آنجا هنگامه آرامی جدال شده بر اردو
 نادر شاه بتاحنت تا اینکه بعد از سه روز نادر شاه دفع ایشان را اهم دانسته با توپهای آتش
 فشان و پیادگان توپچی برایشان یورش آورد و گروه ابدالی نیز دامن بهت چست بسته
 از خمهای کاری پهلونی نمی کردند و از هر طرف برایشان حمله با می آوردند لیکن چون قلعه
 متین برات بدست داشتند بمناست ساق سلمان نیز داخله آنرا و اگزاشتنه و نادر
 شاه قلعه ساق سلمان را تصرف نموده بهت و دوروز در آن مکان بسر برد و گروه ابدالی هر روز
 از قلعه برآید پشت بدیوار قلعه با ایشان محاربه میکردند چون نادر شاه را محاصره کردن چپا
 طرف برات منظور بود پس در روز بهت و سیم محمد سلطان نام را سر کرده سته هزار کس
 کرده بتاحنت و تاز قلعه فراه و خاش و کده فرموده فرستاد چون افغانه ابدالی سواحل نهر
 برات نگاه میداشت خوف نیز بهت اینک در دیگر جاها آب برات رو و طغیان داشت

احوال افغانه ابدالی

بسمت زنده جان و پوزه کبوتر خان را اینست استغلابرافراشت و افغانه جبرسته سر راه برایشان
گرفت و در قریه مشهور شمس آباد جنگ در پوست نادر شاه اول پایادگان را فرمود که به
مقابله ایشان اقدام کنند و خود با فوجی از دلاوران در کمین فرصت نشست چون گروه ابدالی
را متوجه پیادگان دید از عقب آنها بیکدفعه ناختمه اشتعال جنگ و زید افغانه چون از دو
طرف حذور گرفتار غنا و سرد و چار بلا دیدند سلاکت جمعیت ایشان از بهم پاشید و لشکر نادر
تعب کرده بسیاری از ایشان را در نهرهای عمیق گرفتار نموده بدار البقار رسانید و فوجی از بهم
جان حذور اجمعت حفاظت از آتش محرق توپ در آب نهر زده جسم خاکی را بر باد
فنا دادند و جمعی کثیر از ایشان معرض تلف در آمده تیغ تیز را علف شدند و بقیه السیف
شهرمانه بهرات شتافتند و میرزا محمد نجان محرز جهانگشای نادری گوید در آرزو زسته هزار
نفر از لشکر ابدالی مقتول شدند و العمده علی الراوی عربیه کبیس الفراء الیوم علی الفقی اذا
عرفت منه شجاعت بالامس روز دیگر بیت بادادان کافآب خاوری سرزد از نام
منهزم شد از قدم عسکر افوج شام نادر شاه کوچیده عازم بل مالان کشت و در هنگام شش
بقریه ناکهان رسیده نصب خیمام نمود و دورار دورا لشکر مستین فرمود پس بیکدم لشکر مستین
ساخته برجهای فیغیش سر بفلک سود و هر یک از سران لشکر در گرد منزل حفور چال و
خندقی ترتیب داد و هفت روز در اینجا اتراق کرد و دلاور خان نامینی نیز باینه هزار کس
بکمان آمد و از غرایب امور اینک روزی در هنگام عصر نادر شاه از خیمه برآمده بفرج قلعه مشغول
بود که ناگاه توپچیان ابدالی خیمه نادر شاه به نظر بسته از برج خاکستر توی انداختند که کلوه
اش سقف چادر را شکافته در جاینگه نادر شاه می نشست بر زمین آمده بگذرغ سجاک نشست
هرگاه نادر شاه بخیمه میبود بهر اینه از اسپیش نمیرست چون ده هزار نفر سپاه را بحفاظت
شکر نقره که در غزنی شهر است گذاشته بود لاجرم ده هزار کس دیگر را بسر کرد و کی بعضی از امرای
کار دیده بحفاظت لشکر ناکهان که در جنوبی شهر است گذاشته و ده هزار نفر دیگر را امر نموده که

در چهارم ذیقعدہ با توپخانه و تدارکات از هرات عبور نموده در محاذات راه کرخ که در
 سمت شرقی شهر است سنکر بسیارند و به بیداری تمام توقف نموده راه مرور بر افغانه
 سازند و بعد از چند روز خود از قریه ناکهان کوچ کرده قریه اردو خان را که یکت فرسخی
 مجیم خیم کرده در این روز ذوالفقار خان جمعی از لشکر را بمقابله فرستاده ایشان را تا رسیدن
 بقریه اردلان سرگردان کرد و نادرشاه همان جا را معسکر و سنکر ساخت و در بهما نجا خبر رسید
 که چون محمد سلطان مروی نامور تاخت و تاز سمت فراه شده بود و مذکور از حدود فراه
 گذشته با مصطفی خان نام ابدالی که حاکم قلعه خاش بود جناب کرده او را مقبول ساخته قلعه خاش
 و کده را تصرف کردند و در بهما نجا توقف داشتند لهذا نادرشاه ثابا امام و پردی بیک
 حاکم سیستان را با قشون سیستان و کرمان با تفاق محمد سلطان مروی بمجاصره فراه فرمود و مقرر
 شد که ابراهیم خان برادر نادرشاه با قشون سرحدات خراسان از راه طیس عازم تسخیر فراه شد
 سرگردان حسب الصلاح او اقدام خدمت نمایند و ایشان رفته در موضع ده نو که تا قلعه
 فراه یکم فرسخ تباعد دارد سنکر کردند در روز ورود ایشان در سنکر علمبرداران خان برادر ذو
 الفقار خان که حاکم فراه بود با افغانه انجا در حوالی فره رود سرره بر ایشان گرفته محمد سلطان
 را با جمعی از سرگردان قشون کرمان مقبول کرده بقیه سیف سنکری شدند و علی مردان خان دو
 روز بمجاصره سنکر پرداخت در روز سیوم جمعی از قراولان لشکر ابراهیم خان در آننای کیر و دار
 بسر وقت ایشان رسیده افغانه را از پیش برداشته داخل قلعه فراه کردند و بمجاصره قلعه
 فراه پرداختند و نادرشاه در حسینی که بقریه اردو خان توقف داشت در روز یکشنبه بنفهم
 محرم الحرام سنه هزار و صد و چهل و چهار بجزی ذوالفقار خان با جمعی از دلیران افغان از
 هرات ره عبور نموده بر سر سنکر نادرشاه یورش آوردند و نادرشاه خو از اینطرف با تمام
 لشکر بغرم دفع ایشان رفت و جمعی کثیر را از طرف شرقی هرات بر ایشان فرمود پس از
 کم و در بسیار و گرمی کارزار ذوالفقار به مضمون عبت مزین با سپاهی زحف بیشتر که نتوان

سلطه نادرشاه بر افغانستان

زون مشت برنشته و امن از دفع آنها برچسپیده عازم شهر گردیدند تا گاه سبش در میان آب
 هرات غلطیده از اسب جدا شد و به یزوی شناوروی خود را از آن محله رهانیده بسیار
 رسانید بت بست چپ و پای کردی شاه بدیگر دشمن همی جست راه و بر اسب دیگر
 سوار شده داخل شهر شد اما اسب سواری او بدست شکران نادرشاه افتاد و نادرشاه
 شکران خود را از چهار طرف فرمود که در استحکام محاصره بکوشند و نگذارند که افغانه جهت
 حصول نیاز بدو آیند اما افغانه بدان باکی نکرده سرروز از قلعه برآمده از اقسام ضرورت
 بدست می آوردند چون نمک از سایر ماکولات در هرات نایاب ششی فوجی را ذوالفقار
 خان برای تحصیل نمک بمستخرج ارسال داشته و نادرشاه مطلع اسخالی شد جمعی را باستصال
 آنها ارسال داشت و هر دو گروه با هم طاقی کرده جنگی در کمال صعوبت پیوست و اکثر افغانه در
 عوض نمک شورجان شیرین باختند و بقیه با قلیلی از آن بیباعیت شهر رسیدند و
 که در کان نمک رفت نمک شد همچنین هر روز از طرفین مایه جدال اشتغال داشت تا
 زمان محاصره چهار ماه امتداد یافت و سیدالخان ناصر می که از طرف شاه حسین علی بی حاکم
 قندهار بکمک ایشان آمده بود چون اکثر لشکریانش عرضه تیغ فنا و بقیه از فقدان قوت
 گرفتار جوع و غمناستند لا بد از شب غرض با جمعی خود از شهر رانده جو بای مفر گردیدند و ذوالفقار
 خان نیز بواسطه رفتن سیدالخان و بی نظامی و نفاق اهل افغان که حاصلت جنگی و خاصیت فطری
 ایشانست دست چدر است و اسباب شکست را درست دید پس خند نقر و ساری
 ابدالی را خواسته با ایشان صلاح کرد که سبب نفاق صیبت خصوصاً درین موسم که بصورت
 نادرشاه دشمنی قومی در پی است مبادا که از شامت بی اتفاقی شما دولت ابدالی منقرض
 گردد هر گاه بریاست من رضایستید یکی دیگر را که شایسته این امر جلیل میدانید پسند نمود
 با بابت کریمیدنه اینکه بحسب بی اتفاقی نام خود را از دفتر مردان حاکم نماید ایشان سخن را
 پسند نموده گفتند که ما بجزومت الله بارخان رضایم ذوالفقار گفت خیر دولت بر خیر نفس

ترجیح میدهم بسم الله پس چند نفر از روسا و سرکردگان را نزد الله یار خان که در خدمت از
 بود فرستاد و ایشان رفته بنا در شاه گفتند که حاصل از سفک دما چیست هر گاه واسطه گرفتن
 هرات است ما از الله یار خان که پناه بآن درگاه آورده و در رکاب حاضر است بیایم
 مادر شاه نیز چون از جرات ایشان استوهمیده بود قبول تعهد نموده در هر دویم ماه فروردین
 را با سرکردگان روانه شهر کرده ب حکومت سمرقند از ساحت و الله یار خان بشهر رفت چون شش
 برج و باره را دیده و نیز با عی کر دیده در برو می مادر شاه بست تا اینکه در سیزدهم ربیع الاول
 جمعی از دلیران را بسر کردی موسی خان و فوکی تباخت و نماز محال باد غیث که در سمت شمالی شهر
 هرات است فرستاد و سردار مذکور در شب از حوالی چشمه قرنفل در گذشت چون مادر شاه
 از آن حال آگاه گردیده لهذا با جمعی از نهاداران را با خود گرفته در محل موسوم بحیرین با ایشان مجاز
 در پوست و تابیک ساعت شب رسته حیات جوانان جا بین بدیره تیغ از بخت
 تا صبح صادق رسیده فارق اند کرده شده هر یک بمنازل خویش رفتند چون غله و نمک
 در شهر نایاب بود دفعه ثانی الله یار خان موسی خان اسحق زنی را که رستم ثانی بود بلکه رستم نیز
 طفل خورده سال می نمود بیت نمودی برش رستم نامدار سرخوش چون طفلکتی سوار بطرف
 بلوک سیاوشان که در سمت شرقی جنوبی شهر واقع است بجهت حصول حاجت ارسال داشت
 و مادر شاه باز جمعی را به نقاب فرستاده جنک سخت در پوست چنانچه عرصه خاک از هجوم
 خون گشتگان لبان خون سیاوش رنگین شد دفعه دیگر نزد الله یار خان با جمعی از دلیران در
 فریه کوزران که در سمت غربی شهر است بر ساحل هرات رود واقع است رفت چون
 دانست که مادر شاه با توپخانه وارد عام موفور بنقاب شنافت لابه آهنگامه آراسی
 قتل گردید و تا هنگام شام از هر دو طرف بازار گیر و دار گرم بود بیت چو کو هر را آورد
 بناج شنه چین فرود آمد از تحت علاج هر یک بجا و مقام خود رفتند و در بیت و یکم
 شهر ربیع الثانی بناز کی جمعی از افاغنه را الله یار خان بطرف کفر خان پوزه که در سمت غرب

شهر بیاید هفت فرسخ است بجهت حصول اطعمه ارسال داشت و جمعی از لشکران نادر شاه که
 نمر صد چنان حال بودند بر ایشان مطلع شدند و پنج هزار نفر کس حسب الامر نادر شاه بر ایشان ^{جستند}
 و تقننا و غفلتا فوجی از ایشان را بنجاک هلاکت انداختند ایشان چون چشم بخت را از خاک
 غفلت بیره و دشمن را چیره دیدند بویرانه حصارهی که در نزدیکی فریه کز بران واقع بود تحصن نمود
 شب را در بهایجا بسر بردند و لشکر نادری قلعه را مرگروار در میان گرفتند تا اینکه طلعه فجر که
 حسد و زین افسر هر بار کاب اشپ زرتین لگام سپر گذاشت نادر شاه نیز با جمعی باستصال
 محصورین علم غنیمت افراشت الله یار خان نیز واقف حال شده جمعی از دلیران استخلاص
 محصورین ارسال داشت و ایشان کمردانکی را بر میان بسته از میان لشکر نادر شاه که از
 مور و بلخ فرو ن تر بودند به نیروی تفنگ آغاز جنگ و بنامی عبور بقلعه گذاشتند و در آن بحر موج
 داخل شده بخرابک عصامی موسی که عبارت از تفنگ باشد بهدلول آیه کریمه فافلق البحر
 و کان کفر فرق کالطود العظیم شکر نادر بر او چه کرده بسیاران خوبوستند در این اثنا الله یار خان
 نیز با جمعی از مربران کین کلبک رسیدند و قلعه کیان نیز از قلعه خرابه برآمده جنگ کنان
 عازم شهر شدند اگر چه بعضی از ایشان مقتول شدند لیکن بخلاف مظنون اکثری از هجوم لشکر نادر
 که بحیباب بودند سالما بقلعه رفته و از چنان حشر عظیم که باستی احدی جان بسلامت نبرد
 صحیحاً بهرات رسیدند چون فارسی زبانان موضع او به در جزو با افغانه و مساز و در مصلحت
 بهراز بودند لاجرم الله یار خان دو هزار کس را بسر کردگی شنیدیم و ایاز خان و اشرف
 سلطان افغان بتخییر قلعه او به که از طرف نادر شاه همعیل خان استا جلو بجفا غمتش میبرد ^{حنت}
 مأمور کرد و ایشان از بهرات عازم او به کردید شب در خارج قلعه مزبوره کمین کردند
 هنگام صبح که در بچه هر انور منقوح و دروازه قلعه شاده افغانه بر قلعه ناخته و همعیل خان را
 با رفقاش به دار البوار فرستادند چون قلعه مستحون بدخایر و افزه بود اکثر اشیا را بهرات
 فرستادند و باقی را جمع نموده بنامی قلعه داریه گذاشتند و نادر شاه جمعی را به تخییر انجا فرستاد

بعد از کشتن و کوشش یورش برده قلعه را تصرف و ایاز خان را با جمعی قتل رسانیدند و اندیاز
 خان در مردی و مهمت بیچ کوناهی نکرد با وجود اینکه در شهر هیچ آذوقه از حیوانات و نمک نبود و سایه
 پنجاه گاهر قلعه را نگاه دار کرده در عین کوشش که ایاز شهر از شدت جوع بر حصول دانه بگوشه
 پروین برآویختند و بجهت مشتی گاه عقد خرمن کهکشان مریختند و بیاد ماست حنات
 و بخیال شیر از تابش صبح مریسیدند و در هر طرف جانی بنانی و متاع خانه بخوانی میفرستند
 و مشتریان از بی بضاعتی نمی خریدند نظم هرگز ایدار مان بودی هوس قرص خور بر آسمان دید
 و بس کشته زان تنگی جهانی تنگدل کر سینه نالان و سیران سنگدل مردانه و از هر طرف
 آذوقه مراند و حنت با وجود اینکه اکثر لشکرمان او که از گریبان حصار سردر میگردند در عوض
 حصول ماکول کلوله آتشین نوش جان میگردند و در هر روز چندین رحم کاری میخورند هنوز روز
 بشام و شبی بصبح میرسید چون عیال و اطفالش را در حینکه بنا در شاه باغی شد ناد در شاه
 جمله مجوسا آورده در نزد خود نگاه میداشت لاجرم در او ایاز شهر حجب شیخ الاسلام افغان
 با سعادت نام مقصد خود نزد ناد در شاه روانه کرده اعلام کرد که هرگاه افغانه که در قلعه او به
 محصورند با کوچ و عیال بنده که در حضورند مرخص گردند مرآینه بدون خدر بسلام خواهیم آمد
 ناد در شاه که چنین حالت را از حد میخواست کوچ اندیاز خان و محصورین او به و شاطلان را
 رخصت نمود و اندیاز خان پس از حصول کام و وصول مرام زلفش را که چند می در نزد ناد در شاه
 بندی بود مقتول نمود بیت ایاز تحقیق برانند که بر نتوان خورد از درختی که بر دسایه سیاه
 دکری و خود باز سپهر غیرت بر سر کشیده رایست مخالفت برافراشت و در روز چهارم
 شهر حجب در حینی که ناد در شاه بتفریح هزار گاه شتافته بود با فوجی از دلیران از شهر
 بر او تاخته آهنگ جنک کرد بیت زهر کوشه بر خاست شور و شعف داده برآید
 زهر دو طرف و بسی مردانیکها نمود لکن چون از طالع باوری نبود تاب مقاومت
 نیارده شکست فاحش خورده قلعه رفت نظم چه دولت نه بختد سپهر بلند نیاید بردا

در کمند و در انسانی فرار حمزه سلطان فو فلزی که بر تبه و کالت ممتاز بود اسپر کردید چون
 محافظت بکرد و از آنجا از جانب اشد بار خان بطایفه فو فلزی مختص لاجرم از بیم جان مستعد
 شد که هرگاه در قتل او اغماض شود طایفه من در و از به روی کما شتکان نادر می خواهند
 کشود پس نادر شاه بجهت امتحان مد عا در شب بیستم رجب امان خان فو فلزی که مجوس حضور
 بود بنا بر صلاح حمزه سلطان مستدعی تقدیم انجذمت کشته روانه شهر شد الله بار خان که مرد
 صاحب خرم بود و دانست که مدعی امان چیست بجز وصول شهر او را گرفته بزیر قدر
 بخت سع گرفتن همان بود و کشتن همان بعد از ظهور این واقعه نادر شاه را نیز خشم گرفته حمزه
 سلطان را بکشت پس در هر طرفی از اطراف شهر بناز کی قلعه بندی بنیاد نمود و از هر
 شکری فوجی از بهادران بقلعه جات مژگوره مامور نمود که بشده محاصره کار را بر قلعه کیان
 تنگ و غذای ایشان را منحصر بکجوله توپ و تفنگ سازند بعد از چند روز که اجتماعت
 دیگر مفری و بجز سپرد قلعه مفری ندیدند از مد استمان در آمدند و الله بار خان جمعی از سرکردگان
 را نزد نادر شاه فرستاده رخصت کوچ و اتباع خود را خواست که بملتان بروند و شهر را
 بسپارد و در غره شهر رمضان المبارک استدعی او قبول گردیده سالم و غنا بم با عیال
 خود بملتان ستافت و نادر شاه بعد از یازده ماه محاصره داخل شهر شد روس منابر و
 وجوه در بهم را با هم خود زینت داد و برای کوچ و اتباع سایر کرده ابدالی
 بار که از هر قسم دو اب و الاغ سرانجام نموده امر نمود که ایشان رفته از سر حد مشهد تا سمنان
 حامی گرفته سکنا گزینند چون الله بار خان از هرات بفره رسید ابدالی که تا آنوقت
 بقلعه دار می مشغول بودند از آمدن او مایوس شده بعضی بقصد بار رفتند و برخی بخدمت نادر
 شاه ستافتند و نادر شاه خانی ابراهیم را به عبد الغفر خان الکوزی که مرد بوشیار و
 احلاص کیش بود داد و او را از قید اسارت رهایی داده بخلاص فاضله سرفراز کرد و اکثر و سا
 ابدالی را بروی غنبدیه و سان دیده بسر کرد کی او ملازم خود کرد و عبد الغفر خان مذکور شش

سال کامل در خدمت نادر شاه در کمال اخلاص شعاری بسر برد و در اکثر محاربات جان فشاییها کرده فتح بنام او ختم شد چنانچه در دغستان بهمت کرد و تفصیل این اجمال آنکه در سنه هزار و صد و چهل و شش بجزیرس از آنکه سرخامی خان لکزی مردم ورزید و نادر شاه بقصد دفعش وارد قفقاز شد و سرخامی با تمام لکزیه دغستان بحدید جمعیت نموده در کنار رودخانه در یکفرسخی فوق سکر بست و پلی را که معبر منحصر بر آن بود شکسته مینمای قتل و جدال نشست چون آن رودخانه در میان دره تنک پس عمیق جاریست چنانچه آینه موج روی آبش چهره نمایی پشت ماهی است و از عمق قعرش کار عواص اندیشه در بنای نادر شاه چون جاده را منحصر به جان بکت گذارید که لکزیه سکر بسته بودند حیران شد پس عبد الغنی خان الگوزی را که غضنفر میدان شجاعت بود بدفع آن فتنه فرمود و خان مذکور بهجا با سرگرم عبور با جمعیت خود شد و به تردد بسیار جاز باریکتر از موی سر پیدا کرده چون نور بصر مبعده از دحام خود از ره خانه گذشتند نظم بدانسان بدریاد روان یافتند که از خشکیش باز شناختند سوران در آن آب سقائم به بردن از اسبان تازی کرد و سرخامی خان چون آن چنان دید که در خور باز دی انسان نبود با جمعی از لکزیه تار سیدن لشکر افغان خود را بکوه کشید و افغانه در برابر تازی تقصیری نکردند هر چند که بسیاری از لکزیه در چین فرار بدار البوار رسیدند لکن سرخامی خان که سرفتنه بود با معدود کوچک و اتباع خود را جریده بدیار چرکس کشید و مابقی لکزیه اکثری قبیل و قلیلی اسیر افغانه شدند و خزینه و دینیه سرخامی خان ظاهر و پنهان بدست عبد الغنی خان افتاد و جمله را بغير تعرض بخدمت نادر شاه رسانیده بمشرفیات مناسب با جمعی از اقربا خود سرفراز کردید بخت از خطر خیزد بزرگی از آنکه سودده چهل بر نه بندد که تیرسد از خطر بازار کان دوم آنکه چون نادر شاه بقصد دفع احمد پاشای عثمانی لورفته او را در بغداد محاصره کرد و نزدیک بود که شهر مفتوح نماید که ناگاه خبر رسید که توپال پاشای سر عسکر دولت عثمانی که صدر اعظم سابق بود با یک لک لشکر وارد کرکوکت شد احمد پاشا

حالات افاغنه

محصور بعد از استماع این خبر در ابقای عهدت و در قلعه دار سخت شد پس نادر شاه در صد و
 چاره شده دوازده هزار کس را با اتفاق بعضی از ابرامجا صره بغداد باز داشت و خود در شب
 یکشنبه ششم شهر صفر با بقیة افواج که کس خبر نشود از خارج بغداد بر سم ایلعار حرکت کرد
 روز دوم بسامره رسید به حضور لشکر عسکر که در آن طرف دجله منزل داشتند فرود
 آمد نادر شاه چون آن بحر موج را مشاهده کرد در کار خود حیران ماند و سحر کابان بمقابله و تقابل
 لا علاج برخاست چون آن فخر ادرخورد بازوی خود میندید عبد الغفر خان با جمعی از ابدالی حاضر
 در گاه شده و او طلب آن معامله شدند نادر شاه از روی مستحضر و استهزا ایشان را قراول
 ساخته بخت فرمود و ایشان خود را هدف کلونه توپ و تفکات ساخته بمجاریه برداشتند
 و تعاریب فتنین بر بچ فرسخ رسیده بود که جنود عینی و مهتت لاری پی با عانت افاغنه بر
 خواسته حملات مردانه و صدمات دلیرانه کردند و در و میته را به نیرو باز و ظفر برود
 از پیش برداشته بقلب سر عسکر که با کمال شوکت و شان در سخت روان مرآه بر خوردند
 و سر عسکر از مشابده اسخمال لاچار غازم فرار کردید که بیکد فعه دلیران سهلین و میان عرصه کین
 متعاقب رسیده بایشان در آویختند نادر شاه که هتیار فرار بود کسی را با ظهار احوال مبرکه
 فرمود و او رفته احوال آورد که لشکر عثمانلو شکست فاحش خورده کسی نیست نادر شاه آن
 امر عجیب را باور مینیکرد که متعاقبش عبد الغفر خان سر توپال پاشا را به حضور انداخته گفت
 لظم که آتش زد دشمن بر این خیمه باقبال شه خون او ریختم نادر شاه از نوید این مرده که در
 خور بازوی خود میزدانست بغایت شادمان شده گفت آنچه خواستش دارد بگویند که در
 عوض چنین جان فشانی ادا کرده شود ایشان استه عاگردند که دو مدعا داریم اول اینکه
 اسرار ما را که مجوس اند مطلق العنان سازند دوم آنکه هر گاه قند بار در امتصرف شد بد غلامان
 را بمصرف آن نمر فرار نمایند پس نادر شاه اسرار ایشان را همان لحظه اطلاق داد و در باره
 دادن قند بار وعده نموده موقوف بوقت گذاشت و عبد الغنی خان را که شایسته تربیت

در بیان طایفه ابدالی

بود بقطاب خانی و حکومت کرده ابدالی صاحب رتبه عالی ساخته اورا با سایر سردار کردگان افغان به
 تشریفات فاخره نواخت بهت از سر گذشته اند و بمیدان نهاده پای صاحب دلان که کوی
 سعادت ر بوده اند و مذکور همچنین با کرده ابدالی ملازم رکاب بود و خدمت شایسته نمود
 تا اینکه در سنه هزار و صد و پنجاه هجرت نادر شاه فتح قندبار نمود پس ایالت انجرا بعبده
 خان الکوژی حاکم ابدالی که سالها طریق اخلاص و زور خدمت سکالی بود از قرار تعهد با حکومت
 زمین داور و گرم سیرات مرحمت نمود و مذکور الموس ابدالی را که حسب الحکم نادر شاه در حد
 نشابور و سایر ولایت خراسان بودند خواسته بقندبار آورد و اطراف و نواحی را از قرا
 تقسیم برادرانه فیما بین ایشان تقسیم نمود چنانچه تا حال بهمان تقسیم عبدالغفر خان ایستاده اند چون
 پس از چند می عبدالغفر خان مذکور چشم از بیداد پسر بر بسته رحمت حق پوست ح چشم بر بست
 زبیداد پسر لاجرم نادر شاه نور محمد خان غلزالی را در عوضش سپرداری کرده ابدالی مقرر فرمود
 و در حسینکه ذوالفقار خان ولد زمان خان با برادرش احمد خان از بهرات برآمده نزد شاه حسین
 غلجائی در قندبار آمدند و شاه حسین از قرار که مذکور شد ایشان را مجوس و مغلول نمودند در حین
 نادر شاه قندبار را گرفت در روز فتح قلعه ایشان نیز از محبس نجات یافته نزد نادر شاه آمدند
 نادر شاه در باره ایشان مرحمت بیکران مبذول داشته ایشان را مامور بحکومت مازندران
 کرد و احمد خان را بساؤل صحبت خود کرد و هر دو برادر را از مالیات دیوانی مازندران معیشت
 بوجه کفاف مقرر فرمود و احمد خان همیشه در حضور خدمات شایسته و جانفشانیهای بایسته
 بطهور میرسایند کوبیندیشی نادر شاه از خواب بر جسته اورا بحضور خاست و گفت بعد از
 مرگ من رتبه سرور بر تو خواهد رسید لازم که از من فراموش نکرده با اولاد من احسانات
 نمایی و بجهت شهادت قول خود یک گوش اورا قدر می چاکت کرد و آخر بمصدق عتیه
 ارباب دول مله مومن همچنان شد که نادر شاه گفته بود و او نیز در وقتی که خراسان را گرفت از
 حقوق نمک نادری باید آورده شاه رخ شاه نواده اورا ایالت خراسان داد چنانچه بفضل

نکاشته خواهد شد انشاء الله تعالی و پس از آنکه مادر شاه در شب یکشنبه پانزدهم جمادی الا
 حری در سنه هزار و صد و شصت و شصت بخری در قح آباد خوشان باغوا می علی قلیخان برادرزاده
 اش کشته شد بیت بشاگاه سرفقل و تاراج داشت سحر که نه تن سر نه سمر تاج داشت
 بیکت کردش خرج نیلو فرزند مادر بجا مانده مادری سحر کا بان که اینجبر اقتسار یافت اردو
 مادر شاه بهم برآده طوایف اوزبک و افغان بسر کرده کی نور محمد خان علیزانی با اتفاق احمد خان
 سدوزانی برادر ذوالفقار خان ولد زمان خان حاکم سابق هرات که مرد می جبار بود و هوا خواه
 دولت مادری نیز بود پاس حقوق اجاق را مرعی داشته یا گروه افشاریه که منب اموال
 می نمودند اعاز سینه کردند افشاریه نیز جمعیت منعقد نموده با افغانه بجاد که پرداختند و
 ایشان را پیش انداخته اردو را غارت کردند احمد خان و نور محمد خان چون کشتش و کوشش را
 بیفایده دیدند دسته افغان را برداشته روانه قند بار گردیدند و اهل ابدالی بسر کرد کی نور
 محمد خان مذکور که بعد از فوت عبدالغفر خان میرور سردار ابدالی بود بسر سپردند و احمد خان صد
 رانی بسا اول نیز با ایشان بهمنان و تا قند بار رسیدن تابع امر و نهی نور محمد خان علیزانی میبود
 چون بقند بار رسیدند اعیان افغانه ابدالی نور محمد خان مذکور را که مرد می خشکی دماغ بود و او را
 شایسته مرتبه بزرگی نمیدانستند از حکومت و سرداری معزول کردند ع لایق افسر نبود هر سر
 و رؤسا و سرگردان هر گروه چون حاجی جمال خان بارکزی و محبت خان فوفلزی و موسی خان سحان
 زنی مشهور بدونکی و نور محمد خان علیزانی و نصر الله خان نورزنی و عیضه در مزار فیض انار شیر سرخ
 بابا که در وسط نادر آباد واقع است جمع کشته و مجلس مشاورت نشسته گفتند که چون پس ازین
 ماطایفه را در دولت ایران وجه معاش نماند پس بهتر آنست که کینفر را از میان خود که شایسته
 سروری و لایق رتبه بزرگی و برتر و داشته باشد که بنیم و بتابعش بگردانیم و یکت جهت
 بوده با اتفاق او از صدمه دولت بیکانه این بنشینیم شتوی جمع گشتند آن امیران آن زمان
 آنچه بودند اشکارا و نهان جمله گفتند این زمان در روز کار نیست خالی هیچ شهر از شهر بار

چون بود کالقم مارا شاه نیست بیش ازین بی شاه بودن راه نیست یکدگر رابه که نایاری
 کنیم پادشاهی را طلبکاری کنیم زانکه چون کشور بود بی پادشاه نظم و ترتیبی نماند در سپاه
 پس همه درجا بجا می آمدند سرسبزجویای شاهی آمدند چون بسج یکی از ایشان سرسبوری
 دیگری فرود می آوردند چند روز در میان ایشان هنگامه قتل و قتل و معرکه اغماض و بیان گرم
 بود احمد خان صدوزائی در آن میانه کوش بجاور است ایشان داده از غایت همت اظهار
 از خود نمیکرد تا اینکه در ویشی مسمی بصابر شاه که در اصل از لاهور بود چون از محاوره سرداران متوجه
 گفت که گفتگوی عینت مکنید که شایسته شاهی و بایسته شهنشاهی احمد خان صدوزائی بوده است
 بعد خوشه گندمی بر آورده بر سر احمد خان بجای افسر زدیم از آن روز احمد شاه پادشاه درانی شد
 و صورت حال صابر شاه بنوعی است که مذکور از باشندگان لاهور بود و همواره بهیئت محمدی
 کردش میکرد و حسنی که احمد شاه از اردو و سواد در سر جها شد مذکور نیز برافتت ایشان بقدر
 آمد بعد از سلطنت احمد شاه اورا بسی احترام کردی چنانچه گویند در عین بار عام اکثر ایام حضور
 تخت نشسته دست بکوش و پنی شاه زده گفتی اراحمه بین که چه سان سلطنت احمد شاه
 و بعد از چند روز ویش مذکور بلاهور رفت و در اینجا نیز اکثر روزها که بامی که باسرا شکل حمیه
 بر پا کرده اسبها را از کمر ساخته را در پیش حمیه قطار میکرد و میگفت سلطنت احمد شاه ابدالی
 را در لاهور عینا میکنم و شهنواز خان این ذکر باخان حاکم اینجا این سخنان را حوصله اش بر تاقه
 اورا شهید کرد فقط در عین گفتن صابر شاه در ویش اکثر خوانین درانی چون حاجی جمال خان
 بارگرنشی و سردار جهان خان فوغلرشی و غیره نیز سلطنت احمد خان رضادادند بحجت اینکه
 قوم صدوزائی در طوایف درانی شردمه قلیلی بود و ایشان میدانستند که او در سلطنت
 ملاحظه خواطر امراء درانی را خواهد کرد و الا اگر بملاحظه نفس سرکش تسلط و تغلب نمود هر آینه

خرابی دولتش در طوایف درانی سهل و آسانست

اورا از پادرا اندازیم

باب در ذکر سلطنت احمد شاه

چون در سنه هزار صد و شصت و یک هجری مطابق هزار و هفتصد و چهل و هشت عیسوی احمد خان
 جالس سرپر ریاست شد در استمالت قلوب اعیان درانی و روساء ابدالی کوشیده هر یکی را
 بقرار نادور شاه خطا بهما ارزانی داشته چنانچه شهنواز خان بامیر سی را که در اصل یکی خان نام
 داشت بمنصب وزارت و لقب شاه و لیحانی سر فرار و سردار جهانخان فوفلزی را سپهسالار
 کرده بلقب میرز بن خان و خان خانان و شاه پند خان بحق زینر ابلقب امیر شکر می ممتاز
 فرمود جهاندار گشت و شهنشاه شد فلک حسمت و آسمان جاه شد چون نقد و جنسی که
 بدان اسباب سلطنت را تمسیت پذیرد بدست نداشت بسی اندوه کین میبود قصار ادران
 وقت از مویذات اقبال انیکه نفی خان اخته یکی شیرازی را که نادور شاه بجهت آوردن مالیات
 کابرو پشاور در حین حیات ارسال داشته بود درینوقت برافت ناصرخان و خزینه دار
 قذبار شد احمد شاه از اجلم سالی که نکوست از بهارش پیداست نیک گرفته تمامی مبلغ را
 که بقدر دو کرد بود متصرف شد بدان سبب امر سلطنتش نظام کلی پذیرفت و ناصرخان بعد
 چند از مجلس فرار کرد و بقولی بعضی برخصت احمد شاه رفت و به پشاور رسیده مورث
 شورش و فساد گشت و احمد شاه روس منابر و وجوه دمایند و در ایام بنام نامی خود مطرز نمود
 حکم شد بر قادی چون با احمد پادشاه سکه زن برسیم و زرا پشت ماهی تاباه و خاتم را بشکل طاق
 ساخته بر نفس رقم کرد الحکم الله بفتح احمد شاه در درانی و بعد از انتظام امور قذبار چون از
 نزد ناصرخان شنید از قذبار عازم شجر کابرو پشاور گردید بعد از رسیدن بجابل شنید که نام
 خان طغیان دارد و حاکم کابرو که از متعلقان ناصرخان بود تا ب مقاومت نیاروده بهمت پشاور
 کرچیت و ناصرخان در تهیه اسباب نبرد شده اول بقلع صد خان محمد زنی که از اعظم روسای
 اشقر بود چپاول انداخت صد خان بسوی جلال آباد فرار شده در محال لال پور بقدموسوی احمد شاه

مشرف شده در سلک امراء عظام در آمد و احمد شاه بعد از تسخیر کابل و سرانجامی امور بخرد و کل سپاه
 انجارا با خود برداشته عازم سمنجان ناصر خان شد و در موضع لال پور که مابین جلال آباد و پشاور است
 صمد خان محمدرئی اشترق بسلام فائز شده بجلاخ فاخره سرافراز شد بر حنی کونین چون احمد شاه
 از حال کابل سردار جهان بخان فوکر نیز مقدمه الحیش کرده بود صمد خان با سردار مذکور یکجا شده
 احمد شاه را ندیده عازم تنبیه ناصر خان شد و ناصر مذکور چون خور ابلی ناصر دید از پشاور
 بی خبک و جدل فرارید و داخل چچه و هزاره گردیده و احمد شاه همچنان سردار جهان بخان را
 فرمود که تعاقب ناصر خان را از دست ندهد و خود با کمال حشمت داخل پشاور شده اکثر
 بلکه تمام روسای یوسف زئی و خفک و غیره بشرف قد موسی اش مشرف شدند و همه را
 جلاخ فاخره داده بمناسبت ارجمند نواخت و بعد از سرانجامی امور انجاء عریضه از سردار جهان
 خان رسید مبنی بر اینکه بعد از آنکه غلام عبودیت فرجام بعزم تنبیه ناصر خان از دریای
 سند عبور نمود ناصر خان باب مقاومت در خود ندیده سمت لاهور فرار کرد و عیالش
 با مال و منالش بتصرف اردو می کیهان پوی در آمد الحال از هر فرار که امر باشد بسرو جان
 پذیر ایم احمد شاه چون در اندک زمانی فتوحات چنان که کمان نداشت دست داد
 لاجرم هوا بر ملک گیری و بخت آزمایی در داغش صعود کرده نگاشت که تا آمدن بندگان
 ما به در انجا همت بر توقف و تهیه سامان سفر باید نگاشت که مانیز بعد از سرانجامی امور است
 بسرعت تمام رسیدیم و اکثر سرگردان پشاور را اسان دیده بساط سفر و جاده نوردید
 و در برابر قلعه اتک بر نرسند جسیر کشتی با بسته پار گردید چون در آنوقت حکومت لاهور
 از طرف پادشاه دہلی محفوظ جیات الله خان الملقب شاه نواز خان پسر زکر باجان
 خواهرزاده قمرالدین خان وزیر بود خان مذکور کاغذ متضمن بر بنصت احمد شاه ابدالی
 بذریعہ قمرالدین خان خالوی خود بدار الخلافه نوشت و استمداد طلبیده بنور فوج ابدان
 شاه جهان آباد رسید بود که احمد شاه ابدالی بد آنحد و در رسید و شهنواز خان کبیرت شکر

خود مغرور شده از لاهور با دبدبه سنگین برآمده ساحل نهر چناب را معسکر کرد احمد شاه در محاذی
 مذکور درین طرف نهر منزل کرد و چندی در فکر چاره کار شده روش پورش ناویرا که در جنک
 بغداد و عبور از دجله کرده بود بخاطر کز ایند پس با ده هزار سوار انتحالی نیکام صبح کاذب البغار
 بسمت کز کاسی کرد که چند فرسخ از اردو بالا زد و نمود و بجلدی شوکلا علی الله عبور کرده بجانب شهر
 لاهور راه رسید چون شهنواز خان طلیعه شکر احمد شاه که بدان سرعت مکان نبود شود سر اسیمه
 شده بمصداق و قدف فی قلوبهم الرعب تمام اردو و اسباب را بر حال خوف گذاشت و فراراً
 راه سمت دہلی را برداشت چون فردا صبح خبر فرار شهنواز خان شایع شد و شکر باش در خیال
 فرار بودند که احمد شاه رسیده تمامی اموال و توپخانه و اسباب اردوی شاهی را متصرف گردید روز
 دیگر اردوی خود را از دریا عبور داده بحمت تمام حسب المرام داخل شهر لاهور شد اما چون
 شهنواز خان را اسباب و توپها و شاهین با و ایفال بسیار مانده بود احمد شاه در اینرا از بصر
 آن شوکت و حمت افزو و راجه کان جنو بمامو با سایر راجگان محال نجیب بشرف قدبوسی فاق
 گردیدند فقط محمد شاه کورکانی حاکم دہلی چون قبل از آن سپاه فراوان بسر کرد کی احمد شاه پسر
 خود و سر کرد کی نواب قمر الدین خان و وزیر و ابو المنصور خان صفدر جنک و کسری سنک راجه
 جیپور و جمال خان تالپری و راکله جکروانی و الله سنک چیت زمیندار پتال و بعد الله خان
 و فیض الله خان پسران علی محمد خان و هیله بقلع احمد شاه درانی فرستاده بود در عرض راه
 شهنواز خان با ایشان پیوسته صورت احوال را عرض نمود و بجدی بجهت اینکه او را به بیدلی و
 بیغلی منسوب سازند جلال بیت و محال قوت افاغنه و تدایر مستحسنه ایشان را بیان فرمود
 که از شنیدن آن بهر اسی در قلوب امرا می دولت کورکانی پدید آمد چنانچه نواب قمر الدین
 وزیر عیال و احوال و ائصال خود را بمعهد الله خان و فیض الله خان پسران علی محمد خان و هیله
 بسر بند فرستاد و نحو به جنک اقدام کرده بمعهد افواج متوجه ماچی واره شد و احمد شاه
 درانی برین قضیه اطلاع یافته فوجی جرار را بسر کرد کی بعضی از امراء کبار به تسخیر محال سر بند

ذکر سلطنت احمد شاه

بصورت ایفاد رسال کرد و او شان رفته سرسهند را گرفتند و پسران علی محمد خان را باغیا
 فراوان بار و آوردند نواب قمرالدین خان از شیندن اینجبر سر اسیمه شده عازم محال سرسهند
 شد چون احمد شاه درانی نیز عازم سرسهند بود تلافی عسکری در محال مالو پور که شش کر و بی
 سرسهند است رخ نمود چند روزی جنگ فراوانی بود بعد از آن کسری سنک راجه صیور که از
 اعظم راجهای هند بود به نبرد احمد شاه ابدالی پیش آمد پس از جد و جهد تا شب شمشیر ابدالی را
 بناورده در محال بد حالی بگریخت و در آنسامی جنگ کلوله توپ از قضا جهنمه نواب قمر
 الدین خان وزیر رسیده پرویز خور و در و جنگی صعب در پیوست اگر چه دلیران درانی
 در جنگ هندیان چیره بودند لیکن از اتفاقات غریبه چند عرا ده بان که در لاهور بدست
 در اینان آمده بود درینوقت آورده خواستند که کار فرمایند چون نمی فهمیدند روبرو طرف
 اردو رخواتش دادند قضا رابدالسبب حادثه غریبی رخ داد اکثری از در اینان بدست خود
 در رخواتش زده سوختند و باقی عمل نبره میت امومتند ازین جهت احمد شاه درانی را دست
 از کار مانده پس نشست و عازم صلح گشت و بقر از نادر شاه آب سندر احد صلح مقرر کرده
 مراجعت قذ بار نمود و احمد شاه کور کانی نیز بدین بل بگشت در عرض راه از واقعه پایله بدر خود
 محمد شاه کور کانی شنید و بدین رفته بعد از تعزیه جالس سر بر کردید و نواب صفر خلیک
 منصب وزارت و میر منو پسر نواب قمرالدین خان را بصوب داری لاهور و ملتان
 مقرر کرد و احمد شاه درانی علم مراجعت افزاشته در بر ولایت متصرفه جدیده خود معتمدات
 مقرر کرده بقصد بار آمد بتابید یردان و پیرومی بخت خداوند کشور شد و تاج و تخت
 در کنج بکشاد و لشکر بخواند بدامن زر و سیم و گوهر فشارند ازین جهت نایره حسد بر یاطن
 بعضی از امرای افغانه مشعل شده بعضی از ایشان باهم مصلحت کرده عازم قتل احمد شاه شدند
 یکی رفته پادشاه را بران مطلع نمود و احمد شاه که در سابق از ان از لوح حسین ایشان نقش حسد
 استنباط می نمود و این سخنان نیز بران افزوده لاجرم نور محمد خان علیزنی میر افغان و محبت خان

در این کتاب در تاریخ
 صلح مقرر کرده
 شاه از آن
 شنید

حکومت احمد شاه

فوکلزی و که و خان و عثمان خان توپچی باشی و بعضی دیگر از امرای افغانه که مایه فساد و فتنه و غنا و بخت
 در حبسی که سوار شده در موضع شمالی شهر برپه موسوم به مقصود شاه فرار داشت حکم قتل فرمود
 و ابخار به مقصود شاه موسوم نمود و در بهمان سال که سال سوم جلوس بود شوق بنیختر خراسان
 را منکیر شد بطرف هرات با سپاه فراوان روانه شد چون حکومت هرات از طرف شاه رخ
 بامیرخان عرب تعلق داشت عزم احمد خان را بشاه رخ نکاشت و خود علم مقابله او را
 و احمد شاه بهرات رسیده چهار ماه کامل شهر را محصور کرد چون محاصره طول کشید و از
 طرف شهرخ امدادی رسید فخط و غلاء بسیار رخ داد اهر سر تنگ آمده برج خاکسرا
 بملا زمان احمد شاه سپردند و در اینان داخل شده قدم استیلا افشردند و امیرخان پاک
 ثبات افشرده کشته گردید و شهر تصرف افغانه آمده روز دیگر احمد شاه داخل شهر گردید
 بعد از انتظام امور ولایت چون شنید که شاه رخ حشری عام انجمنه برتبت شیخ جام
 رسیده است پنجاه سوار اتجانی را بسر کردگی سردار جهان خان فوکلزی بعزم شیخون
 اردو و شاه رخ ارسال کرد بعد از رسیدن ابخا چون دید که شاه رخ بعد از شنیدن اخذ هرات
 و کشتن امیرخان از معرکه رخ بر تافته است خور اساقه لشکرش رسانیده جمهر مقتول بر حرا
 معلول ساخته مراجعت کرد و صورت حال را معروض داشت احمد شاه بعد از انتظام
 همام هرات در ویش علیجان هزاره را حاکم شهر کرده خود با لشکر سپه بستیصال شاه رخ و شیخ
 مشدره سپرد شاه رخ را تاب حرب نمانده حصار می و در شهر طوس متوار شدند
 بر بنیوال گذشت و هر روز دو نفر سواره یکم تا از شهر در کمال مردانه کی بر آید با جمعی از یکم
 نازان خود بر لشکر درانی میا خستند و شمشیر کین آخته اکثر را از پامی انداختند و پس از
 توجه لشکر درانی در کمال آرامی و تهور بشهر می رفتند پس از تجسس و تحقیق معلوم شد که نادر
 قلی میرزا اولضرائد میرزا نواد بای نادر بودند پس از امتداد محاصره محظی عظیم در شهر مشد
 رخ نمود و شاه رخ بر آید به مصالحه احمد شاه راضی شد و احمد شاه نیز بدان راضی شده شهر

شهزاده تیمور را که آخر ملقب به تیمور شاه شد و از زمان مادر در ارض اقدس گردید و در خلاص
 ساخته و مبلغ کذا فی بصیغه نعل بها گرفته دست از محاصره برداشت و توجه به شخیرنیشابور
 که در دست عباسقلیخان بیات بود گذاشت عباسقلیخان مذکور چون از توجه احمد شاه شنود
 لا علاج با پی ثبات افشوده شکر آراست و بمقابله برخاست اما لشکر درانی سپاه اورا ^{ملحوظ}
 از پیش برداشته در شهرنیشابور محصور ساخت و بمحاصره پرداخت عباسقلیخان چون احمد شاه
 را پر زور و خورام مقهور دید حیران شده با سیف الدینجان عمور حفره که مرد معمر باند پیر بود در آن
 باب متوجه نمود مذکور در جواب گفت چون نتوان عد در بقوت شکست بحلیت باید
 در فتنه بست درینوقت که قریب زمستان است صواب آنست که لشکر درانی را
 بامید مصالحه مدتی معطل نمایم تا اینکه دست برد دست برد نماید و تاب از ایشان بر باید
 ما بر ایشان تباریم و از پایشان در اندازیم چون ز سر مای سخت و بزر شدید بفسر و همچو خون مرد
 میاه ما چو خورشید اندران حالت از کمین که برون روم ناگاه کوه بامون ز بهول حمله ما
 پر شود از خروش و او یلایه ریزد آنقدر خون که چون با هر هفت کردون بهم کنند شاه
 عباسقلیخان را مشوره عم پسند آمده با احمد شاه بمنافقت تمام از در مصالحه در آمده
 مدت دو ماه بلبیت و لعل اورا معطل نمود تا اینکه سر ما زمستان شدت کرد و برودت
 هوا افزو بعد از آن احمد شاه دانست که سخن در کجا است پس بی استیاضه غالب از مغلوب
 از دوره شهر برخاسته مراجعت بهرات کرد اتفاقاً در آن زمستان برودت هوا بصورت
 استیلا کرد که زبان خامه از شرح آن عاجز است چنانچه گویند در چین نزول بکافر قلعه که در
 سمت عربی بهرات است شب بحد سرد شد که مردم را طاقت طاق شده اکثری شکمها
 اشتران خوراپاره کرده در آن در مرانه ندما از سر مار بانی یابند و جمیع که خواستند تا خور از آنجا
 به هر و قریه رسانند در چین عبور از آب بهرات رفو به تناسلش خاکستری بر باد میدادند
 القصة مشفق نظر از زمره لشکر در آن سفر شدت سرما تلف شد و توپها ماند و احمد شاه در

کمال بد حالی بالشکر ابدالی داخل شهر برات شد چون از ناصیه حال درویش علیخان هزاره بگریه
 برات خط فساد ظاهر بود او را معزول و شاه زاده تیمور را ب حکومت آنجا منصوب کرد و خود بطرف
 قندهار مراجعت کرد در سال دیگر که سنه هزار و یکصد و شصت و پنج هجری بود باز عزم تخریب خراسان
 خصوصاً نسا بورد او را و امنیکر شده پس بجهت فتح قلاع چون توپ کلان نبود هر گاه بود در نش
 دشوار می نمود لهذا چاره اندیشید و چنان کرد که هر سوار را یکمین تبریز چو دن داد که تا نسا بورد
 برده در آنجا بدهند و پس از وره در جلگای نسا بورد به نبرد استادان فرنگ و هند و نسا
 قالب ساخته توپ عظیمی ریخت که بوزن مسیت من تبریز کلوله مجوزد پس از رغود اتمام توپ
 را بر باره نسا بورد بسته اول کلوله که انداختند بقول علی قلی میرزا الملقب باعضاد سلطه
 از دیوار قلعه حسته از دیوار انطرف باره شهر گذشته ربع فرسنگ دیگر رفته بقدر سه ذرع
 در خاک نشست لهذا نسا بوردیان را از صدمه و فریاد توپ رشته طاقت کسبته از در
 ایستمان درآمدند و عباسقلخان پاپی ثبات افشرد آخر او نیز چاره بخر تسلیم ندیده بسلام
 احمد شاه فائز شد و در کمال خجالت عذر کنایان گذشته خاست احمد شاه نیز او را بخشید
 و جوش را بجلاخ فاضله آراست و مردانکی مره م بیات را پسندیده جمعی از ایشان ملازم بخدمت
 با عیال کابل رفت و چنانچه تا حال در مجال غنیمت و کابل سکنا دارند و حکومت نسا بورد را مطابق سابق
 به عباسقلخان داده خود عازم مشهد طوس گردید و سردار جهان خان فوفلرئی و نصر خان بلوچ را
 با فوجی از سپاه بدفع علمیردان حاکم طون و طلبس امر کرد و آنها رفته در ثغور ات آملکت قتل و غارت
 بسیار کرد و علمیردان خان بجنگ پیش آمده در موضع کاخک و کیا باد تلافی فریقین دست
 داد و هر دو لشکر کمال مردانکی کردند چنانچه کار از تیر و تفکات شمشیر رسیده بلکه ازین نیز
 گذشته طرفین پیاده شده در هم آویختند و مشت و کریبان هم را گرفته بضرب خنجر
 خون هم میریختند آخر سردار جهان خان غالب شده علمیردان خان با جمع مقتول و بر خر مغلول
 شد ندقیه السیف نیم جانی در ته پاکشیدند و سردار مذکور بعد از انتظام سرحدات نزدیک

و در بارض اقدس مراجعت کرد بوقتی رسید که احمد شاه بجا صره مشغول بود همچنین نخبه
 سوار انتخابی را بسر کرد و کی شاه پسند خان اتخ زنی تباخت و تاز سبزووار و بسطام فرستاد
 و مذکور رفته بعد از تاخت اسخه غنائیم نامعه بدست آورده معاودت کرد و قضا را
 در عرض راه جمعی از سواران قاجار یه ستر اباد بر خورده جنک برپا شد و شاه پسند خان مذکور
 شکست فاحش خورده جمعی کثیر از ملازمانش مقتول و مغلول شدند و بقیه در غایت شکسته حالی با جم
 شاه پیوستند احمد شاه بدان سخن باکی نکرده همچنان مشغول محاصره بود و بعد از آنکه طول محاصره
 بیش ماه کشید شاه رخ را تاب نمانده پسران خود را با جمعی از سادات و مشایخ شهر محبوس
 فرستاد و بجزمت روضه امام رضا و حق نعمت نادر را در اورا بمصالحه ساخت و قرارداد
 که مبلغ کذا فی البصغه لغیر بها بخرانه عامه رساند و خطبه و سکه را بنام احمد شاه بلند آوازه
 دارد و محالات جام و باغرز و تربت و خوف و ترشیز را که مابین هرات و مشهد است
 با احمد شاه و اگذار و شاه رخ انام اطاعت بر دیده گذارده بکفایت سمعنا و اطعنا لب تر کرد
 و شیخ مهر ابدین قرار یافت از الطاف احمد پادشاه شاه رخ بخت شاه ترکیه کا
 و پس از انعقاد مصالحه احمد شاه مراجعت هرات کرد و از آنجا بقندهار رفت بعد از
 استقرار آنجا چون مکرر ابسمع انورش رسید که معین الملک میر منو حاکم لاهور و لدنوات
 فرالدین خان از فرط استقلال وزارت احمد شاه کور کانی و مادرش را میل کشید و خود بعد از
 چند برض منبطه در گذشت طره باز خان ملازمش و مغلانی یکم زوجه اش بر تون و تون میرداخت
 و به کار خان و لد روشن الدوله طره باز خان را که مختار کار میر منو بود متهم کرد که میر منور از میر
 داده قید کرده بقتل رسانید خود والی شد لاجرم شیخ لاهور را و وجه مهمت ساخته با سپاه منصور
 نامحصور از جاوده کابره و پشاور عازم آن طرف شد چون آدینه بیکت خان دو آبه الی عازما
 لاهور بود ازین جهت مغلانی یکم بر اسیده از سردار جهان خان خان خانان امداد طلبید
 و احمد شاه در رفتن سرعت کرد و بجنک داخل محال لاهور شد و بعد از انتظام آنجا چون دید

که کار دولت کور کاینه بانجام رسیده است قصد تنجیر دہلی کرد و بار سال مراسلات اکثر
 امارا با خود متفق ساخت و از راه سرہند کوچ بر کوچ را ہی شد نواب نجیب الدولہ قریب
 بکرنال بہ استقبال آمد مشرف قدیموسی شد و عماد الملک غازی الدینخان وزیر مع غزیر الدین
 عالمگیر ثانی بن جهان دار شاه بن بہادر شاه بن اورنگ زیب پادشاہ کور کانی در قبضہ
 زیلہ کہ وہ کروہر دہلی است بسلام فایز ند و از طرف احمد شاہ تفقدات وافرہ منبذول
 شدہ باتفاق ہدیہ کرد اخل دار الخلافہ دہلی کردیدند پس از آرا محمد احمد شاہ درانی بصلاح
 و صوابدید عالمگیر ثانی و ذریعہ سردار جہانخان از انتظام الدولہ سپرد دیکر نواب قمر الدین خان
 برادر میرمنو پنجاہ لکت روپیہ طلب نمود کہ بدیجبت منصب وزارت ہند را بقرار پد
 بہ مذکور سپارد و چون مومی الیہ قبول کرد لہذا بچرم خان خواجہ سر اکفت کہ در صد و پنجست
 شدہ اموال و مبالغ اورا معلوم کند و مذکور بعد از تخص و تجسس مکان او مبلغ دو کروہر روپیہ
 رایافتہ و اخل خزانہ عامرہ احمد شاہ درانی کرد و قریب چہر روز در دہلی مقام کردہ سردار
 جہانخان فوفلر نیی کہ بتعاقب عماد الملک غازی الدینخان فرار ارسال کردہ بود پس از
 فرار غازی الدینخان مذکور بصوب فرخ آباد و قتل عام ہنود مہتر اورا تنہا بر بعضی سخنان
 بحضور خاست و در عوض آن وزیر شاہ و لیخان را بہتر ارسال کرد وزیر مذکور نیز بعد از ضبط
 اموال پنجاشرفیاب حضور یافت احمد شاہ درانی صبتیہ محمد شاہ کور کانی حضرت بیکم ضنا
 نام را بچہ خود و دختر عالمگیر ثانی را برابر انہور شاہ سپرد خود خواستہ بعد از پرداخت فاف
 دہلی را بہ غزیر الدین محمد بن محمد شاہ بن محمد عالمگیر تفویض کردہ و نظام الدولہ سپرد الدینخان وزیر
 منصب وزارت و نواب نجیب الدولہ را امارت ایجاد اذہ خود با فتح و فیروز و کمال بہ
 روز مراجعت محال افغانستان کرد بعد از رسیدن بہرہند عبد الصمد خان محمد زئی بہشت
 مکرر را ب حکومت پنجاسر فرار نمودہ بلاہور آمد چون سکھان امرت سر کہ اکنون با بر مشہور است
 اگر اوقات بی اعتدالی میگردند حکم والا بقتل ایشان صادر شد بعد از قتل ایشان و انباشتن

مآلاب امیر سرشزاده تیمور را به تیابت سردار جهان خان فو فلرئی در لاهور گذاشته بلند خان
 سدوزائی را بصوبه دار کشمیر و جمو سر بلند ساخت و خود از راه پشاور علم مراجعت قندبا
 افراشت چند روز را بنجادر نک نکرده که او از ه اختلاا هیند و سرداران انجا کوش رو
 بهما یونش شد توضیح انمقال انکه بعد از رفتن احمد شاه چون راجگان هیند و سرداران پنجاب
 دیدند که عرصه دار حرب از وجو احمد خالی ماند آدینه بیک خان که از عمده سرداران پنجاب
 بود در حین بودن احمد شاه در هیند خود را در جبال سواکت مخفی میداشت و قنطره
 میبود در نیوقت سرانجام سپاه کرده با دبه به فراوران عازم سنج لاهور شد و نسکان امر
 سر نیز با داد و کت بر خاسته و با تیمور شاه چند دفعه جنگها مردانه کرده در بر دفعه
 فایق شدند و در هیند و ستان نیز چون عماد الملک عازم انجیان که از سردار جهان خان
 که رنجیه بفرخ آباد رفته بود در نیوقت فرصت یافته از صوبه دکن و غیره املاک جنوبی ایداد
 طلبید از آنطرف کنوا و صوبه دار لهار و ناپتل سپه سالار خجور او و سورج مل جابت بالشکر
 بای بسیار ایداد آمدند و نواب عازمی الدین خان مستطهر شده به سحر و بلی عازم شد و نواب
 نجیب الدوله شکست خورده در دلی حصار می شد بعد از امتداد زمان محاصره بطرف
 سهارنپور که رنجیت و دلی را عماد الملک متصرف شد از آنطرف آدینه بیک خان به سر
 لاهور آمد سردار جهان خان و شزاده تیمور چون دید که لشکر ما کم است و خصمان بلوای میمانا
 دارند ناچار لاهور را گذاشته و در چار محل وزین آباد رفته سنکرستین بر کرد و خوب بستند و
 قنطره قدم احمد شاه نشینند و آدینه بیک خان بعد از تصرف لاهور خواجه میرزا جان نام را
 حاکم شهر کرده خوب بالشکر به سر سر فر از خان افغان که از طرف احمد شاه بصوبه دار رود آبه
 میان سبلج و بیاه قیام داشتند رفت و بعد از جنگ صعب او را شکست فاحش داده
 دو آبه را متصرف شد و لشکر مرتبه را نیز با داد خود ترغیب کرده به حضور خاست با اتفاق
 ایشان بجنگ صمد خان بهشت نگر می سر هیند رفته صمد خان مذکور از کمال تنور و فور خصم و

و کمی خور ابانکی نکرده در صد و حرب ایشان بجنبک پیش آمد و پس از کیر و در بسیار و قتل کفار آخر
 گرفتار شد و اکثر از سپاهش شهید شدند و سپاه مرته بعد از تاخت و تاز محال نمر بند تمامی و نج
 بلاهور آمدند و از اینجا با اتفاق عازم چهار محل و قلع شهزاده میمور شدند شهزاده و سردار جهانگشا
 هر چند جنگهای ستانه نمود لیکن چون سپاه افغانی کم و لشکر بند زنا باور بود پس از نیم آنکه
 مبادا شهزاده مذکور دستگیر کرد و دو بلار در سرزند فوج افغانی را با خود به بهانه شنجون
 آراسته هنگام خفتن سوار شده تا معبر نمر بند هیچ جانمان استاد و اندر یار پاره شده پشاور را
 مسکن نموده عرایض احوال بخدمت پدران سال کرد چون از فرار شهزاده آدینه بیک خان
 و لشکر مرته شنیدند و فعلاً سوار شده داخل اردو شهزاده گردیدند و اکثر مسلمانان را
 شهید کرده در دور اغارتیدند و مسلمانان مغلول در محال فضیحت با مبر سر برده تالاب کلان را
 که احمد شاه ایناشته بود و سپس بابیشان از حسن و خاشاک پاکت کرد و شهزاده را تا کنار نهر
 سند تعاقب کردند در اینجا تا پتل را بجمع چند هزار سوار گذاشت که سواحل نهر انکبانی
 کرده نگذارند که داخل یار بند شوند و آدینه بیک خان با لشکر مرته مراجعت کرده بسر
 بند رفتند و حکومت سر بند را بصدیق بیک خان داده خود بدو آیه رفت و لشکر
 مرته بند رفته بر فاقه عماد الملک و غیره بجنب الدوله را در مقام سکر تال محاصره
 کردند شورش عظیمی در اطراف هندوستان در هر موضع برپا شد درینوقت غازی الدین
 از نواب شجاع الدوله استمداد طلبیده و بجنب الدوله نیز از نواب شجاع الدوله مذکور
 کمک خواست نواب مذکور در امداد احد الامین متردد بود آخر بواسطه هراس عمل ای
 غازی الدین خان که با جنکبار خان افغان نموده بود تقویت بجنب الدوله را از رور حرم
 بهتر دانست با لشکر فراوان درین استمداد جنک داخل قلعه سکر تال شده از غایت شجاعت مرته را

شکست داد

در بیان جنک احمد شاه در هند با قوم مراتنه

چون از عوایض شهزاده تیمور و سردار جهانخان و نوآب نجیب الدوله گذارش شورش هندستان
 مشهور و خاطر احمد شاه درانی گردید جمع آور سپاه قندبار و کابله نمود و به تخیل تمام داخل پشاور
 و عازم غزاه کفار و استرداد لاهور و دہلی شد از استماع آند نش تا پیل مراتنه که خبر کبر لشکر افغان
 و کلبیان ساحل انک بود بطرف هند گریخت و آدینه بیک خان نیز برض صعب در گذشت
 عماد الملک غازر الدین خان چون از آمدن احمد شاه شنید فی الفور داخل دہلی گردید عزیز الدین
 محمد عالم کیرتانی را با انتظام الدوله و ولد قمر الدین خان بهبانه اینکه با پادشاه نوشت و خوان دارند
 مقول ساخت و علم جنک احمد شاه افرخت و جنگور او و مراتنه را با سپاه جرار قراول کرده
 خود با دیگر مراتنه در عقب راه شد و جنگور او و بعد از عبور در یامی جنباً متصل محال کنج پوره با تا
 پیل که از آنک نیامد ملاقی شد بعد از احوال معلوم کردن احمد شاه بهمد را بخا منزل کرده سنکر
 متین بر کرد خود کشید چون احمد شاه از در یامی سند عبور کرد شهزاده تیمور و سردار جهانخان
 را مقدمه الجیش کرده خود با سپاه کینه خواه در عقب نهضت نموده داخل شهر لاهور شده
 خواجه میرزا جان را بدست آورد در اینجا بسیار از سرداران و امرای افغانه چون حافظ
 رحمت خان و غنایت خان پسرش و دو ندین خان کهنری و عیبه سرداران در اردو شرفیاب
 حضور شده بحکم شاهی روانه خدمت شهزاده تیمور شدند و هم از اینجا خود را با فوج رو به پیل به
 سنکر مراتنه با که در کنار نهر جنبه بود رسانیده حرب سخت بر پا کردند لیکن بسبب پیادگی از
 خدمت سواران مراتنه و جات نیک به تنگ بودند اگر چه از وفور غیرت اظهار نمی نمودند
 بعد از آنکه احمد شاه از احوال رو به پیل دانست جمعی از لشکر سوار جرار را با مداد ارسال داد
 و خود نیز در رفتن سرعت نموده بعد از دستن صورت جنک شهنک جان را امر بزودن
 تنگ کرد و ایشان از اشتران خود حصار می ساخته بزودن پرداختند و دسته غلامان صیف

دربیان احمد شاه درانی

شکون نیز حسب الحکم او از کداز دیگر از دریا می جنبان طرف پشت سکر حضم مضروب کلوله با
ساختند بعد از کیر و دار بسیار تا پیل کشته شده جنگور او زخم برداشت و با بقیه السیف مرا
علم فرار افراشت و عماد الملک غازی الدین بنان را نیز هراس و افرا فروده و پیل را گذاشت و
جاده کپهر و سورج بلجات را برداشت احمد شاه سکر الهی را بجای آورده در محال استقلال
داخل محال دلی شد اما برلی نظامی شکر افغان اکثر بازارهای دلی چور شد کویند در دلی ناسته
روز احوالی بود که کفنی تحشر بر پاشد روز چهارم جار زده امان باقیمانده کان حاصل شد چون
بعد از کشته شدن عزیز الدین محمد خطبه و سکه دلی را با اسم علی کوهر شاد که پسر عزیز الدین محمد شاد
بن جهاندار شاه بود بلند او ساختند بودند زیرا که پدرش عزیز الدین اورا اولی عهد کرده بود
احمد شاه درانی اورا خواسته و بغایت مهربانی در باره او مبعذ و له داشت و اکثر اجا
عمده هندوستان مثل اجامی جیپور و مارواره و غیره چون از آمدن احمد شاه شنیدند ارسال
پیشکشها کرده مطمع گردیدند بعد از انتظام آن خدوات با لشکر اسلام عازم سمنیصال سورج بلجات
شد در اول رسیدن به قلعه ثابت که که سورج مذکور خزانة خورادران گذاشته آرام گده
نام گذاشته بود در سیده بعد از محاصره شانزده روز قلعه را منخر کردند و دخیار را بدست
آوردند و حافظ رحمت خان بحسب اسناد عامی عماد الملک و سورج بل زود شاه رفت
و عفو جرایم ایشان را استدعا نمود و نیز نواب شجاع الدوله بهادر و نواب احمد خان نیکش
از فرخ آباد بقدمبوسی احمد شاه آمدند بعد از نوازش فراوان نواب شجاع الدوله بواسطه
مردانگی که با نواب بحیب الدوله در باب دفع لشکر آدینه سلیمان کرده بود بلقب
فرزند خانی لقب شد چون موسم برشکال رسید احمد شاه بسبب گذر ایندن موسم باران
در انوپ شهر رفته منزل کرد چون خبر قتل دیتا و شکست باچی را و بسمع و کنیسان رسید
حیرت از کاشانه دماغ شان برآمده و اکثر سرکردگان نشان برافتت سردار کل مرانه بها و
نام برادرزاده بالاجی پشو او دیگر سرکردگان چون وسواس را و پسر باچی را و جنگورا و

صوبه دار ملک بهار و شمیر را و پسر باجی را و که مسلمان بود زیرا که از بطن مسلمیه تولد شده بود
 زیرا که قاعده هندو است که فرزند تابع مادر است باده هزار سوار و دوازده پلتن هزاری که
 نواز مردم انگریز که داخل داری بند شده بودند و ابراهیم خان کار در نیز با جمعی از دلبان که در تنور
 طاق بودند و بمعه یکزار توپ و ششک که توپچیان ایشان اکثر مردم فرنگی بودند و دوازده هزار
 راوت و پته باز و غیره پیاده و سواره که گویند عدد ایشان بسه لک که معادل سه صد هزار سپاه
 باشد میرسد روانه استیصال احمد شاه و استراد محالک بند شد ند چون از آمدن مرانته باجی
 دکن احمد شاه شنید در شش در حیرت افتاده لیکن چون دانست که قندهار دور است و خدا
 عفو رمتو کلا علی الله بعد از انقضای موسم باران باتفاق صوبه داران هندوستان عازم بندر ماته
 گردید و باتفاق نجیب الدوله و حافظ الملک و فیض الله خان پسر علی محمد خان روپیله راهی
 شد چون قبل از آن نواب عماد الملک غازی الدین خان و سورج ملجیات که از دربار تائبی پوس
 بودند داخل افواج قوم مرانته شده ایشان را سخت به تیغ دہلی کشید چون حاکم انجاء میر یعقوب علی
 خان بامیر سی که در شاه جهان پور سکنا داشت و وزیر شاه و لیجان بواسطه هم قومی خود او را حاکم
 دہلی کرده بود سپاه مرانته او را در شهر حصار می کردند و بعد از چند روز یعقوب علی خان مذکور بر رضا
 وزیر قلعه دہلی را گذاشته روانه اردو شد و بہا و و غیره سرگردان مرانته دہلی را منصرف شد
 و در کمال نخوت با ہم سیکفتند که بعد از قلع افغانه مسجد جامع دہلی را بتجانی عظیمی بسیاریم ہم این
 سخن دبدبه و جلال او را معلوم توان کرد و عبد الصمد خان محمد زئی بہشت کمری و میان قطب
 شاه و غیره سرداران را در انجاء باجیات خان بہدلت تمام شہید ساختند و بر قلعه کچپورہ
 تاختند چون خبر تاختن شکر مرانته بر کچپورہ گوش زد احمد شاه شد فی الفور در حرکت بصوبہ
 کچپورہ و دفع خصمان را سرعت نمود و چون از مقبولی صمد خان بہشت کمری و میان قطب شاہ
 و بجایت خان رئیس کچپورہ در موضع باکیت شنیدند رواند و بہ کاخ دہ غش سچید و خاست
 کہ لبان ریج و صف از آب دریاں جنبہ پار شو و در آن سرزمین از آتش بار ہو بر کفار کلولہ با

لیکن چون از فور باران دریای مذکور طغیان داشت چیران شد و بجای غلام خانه حکم کرد که
 فی الفور خورادر آب بزنند و انطرف ایستاده شوید زیرا که کشتی با همیا نیست سواره
 غلامخانه که چهار هزار سوار میشد متوکلاً علی الله خورادر آب زدند و بعضی گویند که اول کسی را
 که احمد شاه حکم اسب در دریا انداختن داد احمد خان خیر می بود که با دو هزار قوم خود
 بدریا جنبانداخت و جمعی از قوم مرانته که نکهسان سواحل نهر مذکور بودند چون حال را بدینوا
 دیدند برایشان کلوله باران نمودند احمد شاه چون احمد خان را در میان بلا و در چهارموجت
 بتلا دید سواران را دلدهی داده که آب دریا کم است یکت یکت پیاده را بر سوار پشت
 اسب بردارید و قدم در دریا گذارید و خونیز بسم الله مجرا با و مرسانا کویان اسب در
 نهر جنبه انداخت و بسوی ساحل ناخت سواران لشکر چون پادشاه را داخل نهر دیدند لا
 علا جانہ تماماً داخل دریا کردند نظم بدانسان بدریا درون ناختند که از خشکیشان باز
 شناختند دلیران گذشتند از آب تند ز تیزی دریا گشتند کند اگر چه از آب
 در یازبان ندیدند ولی جمعی از ضرب کلوله کفار بدار بقار رسیدند چنانچه احمد خان خیر می
 مذکور را در میان آب تن از آتش تفنگ سوخته خاک و جوش بر باد فنا رفت و سفینه
 و جوش غریق لجه اجل شد بعد از آنکه تمامی اردو از افغان و هندی از آب جنبه پاشند و نکهسان
 مرانته عازم فرار پس احمد شاه حکم فرمود که هر کسی مندرین درخوت خور امروز در آفتاب
 انداخته خشک نمایند و بیاسایند که فردا همیای جنگ ایم و مسعل توب و تفنگ مردم
 اردو و لباس ماشکاید شب بیاس گذرانند و صبح کوچ نموده دو کرده رفته قریب سرا
 سنها لکه که مخیم سپاه مرانته بود نزول اجلال فرمود و صف بار را راسته بخمال جنگ اینک
 پیش رفتن کردند سخت سردار شاه پسند خان استحق زنی که بحضورش ایستاده بود امر فرمود
 که قراول امروز از دست به نیم تا با سپاه و کنی کلنی سردار مذکور چشم گفته با سوار باسی خود که
 قریب سه هزار سوار بود سوار شد و با قراولان ایشان برخورد و جنگ پیوست جمعی از کفرا

سینه بکوله تفکک خست سپاه مرآتیه از دست بردش فرارید و خان مذکور سر بامی مقتولین را
بریده از نظر انور شاهی گذرایند احمد شاه این فتح را الفاتحه الکتاب دانسته خان مذکور را
تختین وافر کرده خلعت پوشانید چون اینخبر بهیاء و غیره سرداران و کنی رسید از کهنجوره کوچ کرد
داخل مجال پانی نیت کردید و احمد شاه سواران درانی را با تاخت و تار فرموده دور و پیش تمام
ار دو ایشان را بجمعی گرفت که یک سوار جمعیت خود جدا نمیتوان شد و از این جهت
شکر مرآتیه در دور خود خندقی پس عمیق کند و ما از شیخون اهل اسلام فارغ باشند احمد شاه چون
در دوا ایشان سکر دید متحیر کردید که با ایشان چگونه زیرا که هم بسیار مذوهم سکر و ارس حکم الحزب
خدیقه از رور حیل و دسته کرده و ارس کردید تا که بجبال خصمان رسید که سپاه اسلام را نیز وی
کارزار نیست میخواهند که بهمین بهانه خود را و ارس کشند و بولایت خود روند بیکدفعه از سکر
برآمده عازم غارت کردید و لاجرم سردار جهان خان فو فلر نی را که با جمعیت خود در جنگلی منتظر فرصت
بود بیکدفعه بر سپاه مرآتیه تاخت و بزور بازوی خصم افکنی اکثر کفار را از پا در انداخت کویند
چهار پنج هزار سرفار و ابریده بخدمت شاه و الاجاه رسانید و مورد انعام شایان کردید و روز
دیگر سرداران هندوستانی متحابه مثل نواب شجاع الدوله و نجیب الدوله و غیره بحضور پادشاه
آمده عرض کردند که ایوم کفار مرآتیه کویند پندت نامی را بسر کردی چند هزار سوار جرار برسم ایلغا
بر سر عیال و اطفال با فرستاد هرگاه چنین وقوع یابد بر آینه مرکت برزند کی مار حجان دارد شاه را از
شیدن اینخبر زک غیرت در حرکت آمد حاجی عطا محمد خان و حاجی کریداد خان با میر نی را که چهار
روز از قند بار رسیده به حضور بودند حکم فرمود که برای حفظ ناموس سرداران هندوستانی
فی الفور سوار شوید و راه گویند پندت مذکور را گرفته اورا نگذارند که عازم غارت مسلمانان
کرد و حاجیان مذکور در نماز دیگر روز مذکوره با سوار و جمعیت خود سوار شدند و شش نفر حاجیان
و پانصد سوار رساله نواب عنایت خان ولد حافظ الملک خان را از اردوی شاهی با خود
برداشتند و راه چکل برداشتند و در شب تار بمعبور دریا می جنبه رسیدند و پارس شدند و درین

نماز صبح ملائی گویند پندت و سپاه کفار شده غفلتاً با کفار او بختند و جمعی کثیری را به تیغ سپید تیغ
 خون ریخته بقیه ایست راه فرار نمودند و سر گویند پندت را بریده با هفت هشت هزار سوار
 برداشته مراجعت اردو نمودند هنگام دیگر روز دیگر داخل اردوی کیهان پوی گردیدند از
 آوردن سر با پادشاه خوشحال سپاه هند و ستانی مرفه الحال شدند خلاصه کلام که مدتی دراز
 هر دو فوج هند و مسلمان سبانه در لشکر با خبر بودند و روز جنگ قرار می نمودند لیکن در هر
 دفعه دویست هزار کس مراسته از تیغ سپاه احمد شاه خسته و تباها میکردیدند زیرا که حکمت بالغه اقتضا
 داشت که لشکر کفر از دست فوج اسلام کند و بهم از این گونه حد و ثبات بود که لشکر اسلام دلیر شده
 بجنگت کفار اقدام نمود و الا نه ایشان را چه یار که با وجود وطن و ملک بیکانه و کمی لشکر با سپاه
 مراسته که در عدت از مورد و بلخ بیشتر بودند مخاربه می نمودند اما کارهای خداوند بعبقری است نباید
 و عجب نماید چنانچه گویند در شبی در جنب اردو اسلام سپاه برمودار شد و بتانی سپاه اسلام
 هند که در اینجا سرگردان شدند حیران شدند که ایشان کیانند که بیک دفعه از سیاهی سوار بر پیش آمده
 بلفظ و کئی پرسید که پاکاه یعنی لشکر کدام سردار است مسلمین چون زبان و کفن شنیدند و دانستند
 که سپاه خصم است تیغ آختند و برایشان تاختند بعد از کشت و خون بعضی دیدند که صندوق
 بامی بار با خود دارند چون پیش رفتند معلوم شد که خزانه بسیار از شهر دلی بار کرده در اردو
 کفار میبردند لیکن در شب تار جاده را غلط کرده از طالع احمد شاه بدینجا رسیده پنداشتند
 که اردو مراسته است و گرفتار شدند چون خزانه بدان بسیاری که در حقیقت کنج باد آور بود
 احمد شاه را بدست آمد تماماً را بر سپاه اسلام چه هند و چه افغان قسمت کرد سخن کوتاه چون
 سپاه مراسته از بیم تاخت و تاز فوج اسلام از لشکر نمیتوانست بیرون شد ازین جهت آذوقه
 برایشان بسته شده محظوظ غلامی و افرخ نمود و محصور لشکر ایشان پنجاه بلالی طول کشید بعد
 در اردو ایشان محظوظی شد که اکثر استخوان حیوانات را مثل اردو سائیده میخورند و در ایشان
 بعد از بی کاه بی کاه میدند که روی حیات را چون جو و گاه ندیدند آخر الامر دانستند که هرگاه

در سر بلاک تویم هتبه آست که در میدان جنگ بقتل رسیم پس مقاتله را جهتا شده از سر بر آیدند
از نظرف سپاه اسلام اعلام جنگ افراختند و بر کفار تا ختم کفار در اول مرتبه عنایت خان
سردار اسلام هندستانی ولد دوند خان را شکار و او در میان گرفتند و میخواستند که
کارش را تمام سازند که احمد شاه درانی مطلع شده حاجی عطاءنجان قندهاری بسر کردی بعضی
از سواران با داد عنایتخان ارسال کرد خان مذکور را چون آب و دانه تمام شده بود اهل
دامن گیر شده کشان کشانش برد تا اینکه بر قتل کلوه خورد و جان بقایض ارواح سپرد بعد از آن
احمد شاه درانی سه چهار فوج جرار را بچاکلی یکی پی بهم بخلص عنایتخان ارسال کرد چنانچه ایشان
مرتبه بر مرتبه پیش شده تفکات های خود را سر میدادند و پس می ایستادند و باز فوج دیگر بهمین قرار
پیش میشد و از ضربش خصمان سینه ریش چنانچه از کلوه بارانی ایشان بها و او که کلان ترین سر
داران ایشان و بواس او که سردار دیگر بود جان بمالکت دوزخ سپردند و فیلان نیز از خم
کلوه و صدای پی در پی شکست روم کردند چون فتح و ظفر منوط بتا پیدا یزد و او راست نه
بروز بازومی سعی بیشتر از تمام سپاهان اضطرابی عظیم در اردو کفار عارض شد شکست خوردند
و از اینطرف سواران درانی با وجود کمی دست از کم یازیده بکلم کم من فته قلیله غلبه فتنه کینه
در شکر بی پا و سرد کن افتادند و داد دلیری دادند و دلاوران مسلمان هندستانی نیز در
جان ستانی کفار در بیغ نکردند غرض که اهل اسلام تا هنگام شام سلاح آسان بک کفار قیام کردند
یکی از سرکردگان مراهمه زنده زلفت مکر ملهار او که حضور در سر مسلمانان هند زده بواسطه
ناشناسانی بد رفت و دیگر مهاجری سند بیاعم دولت را و که با وجود زخم کار فرار نمود و
و بقول صحیح چندان مردم از کفار مراهمه کشته شد که گفتنش قایل را در و غلو طیار از چنانچه
یکت لکت ضبط کرده اند که تمام دشت پانی پت از لاش کشتگان پر بود و بسیاری را
اسیر کردند چنانچه یکی از اسیران ابراهیم خان کاردی بود که او را از نظر احمد شاه گذرانیدند
و احمد شاه حکم قتل او را فرمود هر چند نواب شجاع الدوله شفاعت او را کرد فائده نداد

زیرا که احمد شاه چند دفعه بواسطه بهدی اورا ترغیب کرد قبول نمود و غنایم لایعده و لایحسی که
 در حیطه ضبط نیاید بدست چند فیروز منداقتا و دهر پکت از سرداران مسلمان هندی ستانی بجلاص
 فخره سرافرازی یافت و احمد شاه از راه عنایت بعنایت خان فرمود که این فتح بزرگ
 بتو مبارکت باد آفرین بر مردانیکه های که از او سرزده و دیگر از آن گفت که فتح بدین بزرگی بزور
 سر پنجه این مشت خاک نشده است بلکه از رحمت باری بر زبان پاکت بود که اهل اسلام را
 از دست کفار سفاک خلاص نمود الحاح شکر از دستعال بر تمام اسلام بلکه بر کافه انام فرض
 و فرض است اکنون که هند و استان از اهل لغیر پرداخته شد باید که بآرامی و آسودگی در آن
 گذرانیده بدعای از دیاد و عمر و دولت خدا داد قوی بنیاد بنندگان مامشغول باشید که من
 غم مراجعت افغانستان دارم و از میان شما نواب شیخ الدوله صوبه دار لکنهور ابا خود
 میبرم چرا که اورا فرزند خوانده ام سرداران منفق الکلمه عرض کردند که چون رایات عالی عازم
 ولایت است نواب مذکور را باید که در اینجا بگذارد تا ما را بهماره از شر کفار نگاه دارد
 پادشاه نیز بحسب مرضای ایشان ساکت شد و حکومت دلی را بشاه زاده عالی کهر بن
 عزیز الدین المقلب بشاه عالم داد لیکن چون مذکور در بنگاله بود میرزا جوان بخت پسرش را
 به نیابتش در دلی گذاشت و وزارتش را بشیخ الدوله و انارت لشکرش در کف بجنیب
 الدوله داده خود در سنه هزار و یکصد و نهفتاد و چهار هجری علم مراجعت بسیمت قندبار بر
 افراشت و بکر بجال دلی نیاید اگر چه دو دفعه دیگر نیز داخل هند شده است لیکن از انباله و
 سر هند نگذشته است چنانچه بیاید فقط بعد از آنکه در سنه مذکوره احمد شاه درانی باشکوه
 سلطانی از هندستان مراجعت نموده داخل دیار قندبار شد چون همیشه بجنبال داشت که
 شهر نادر آباد را که بواسطه قرب جوار چین و دیاب و آجام هوای رودی داشت خراب
 کرده شهری دیگر در منزل خوش و موضع دلکش بسازد در بوقت غمش خرم شد بخت بخت
 انصام این مرام ندری عمیق در سمت عربی ندر از غنذاب کشید بدشت بر و نادر انجا شهر

بباز و لیکن چون آن موضع در قسمت غنی خانی متعلق کرده الگوزنی بود و ایشان از ساختن شهر
 در جوار خود ابا می نمود فتح غنیمت نموده بعد از چندی که والده شاه روانه دار بقاشد برده در
 اینجا دفن ساختند و آن موضع را بر دهنه موسوم کرد بعد از آن خواست که شهر را در حد فوه غربی قریه
 مسمی بر دقلعه بسازد و آب را که در غنیمت با تسنیم و کوثر لاف مساوات نمیزند
 در میان شهر جاری کند اما طایفه بارگزیه نیز بصورت الگوزنی تعمیر شهر را در جوار خود
 نگذاشتند احمد شاه که مرد حلیم بود ایشان را نیز آرزو نمود تا اینکه طایفه پوپل زنی را رک
 هم قومی و وسیله صلح رحم در حرکت آمده با احمد شاه گفتند که در هر موضع از املاک ما که
 شمارا بجهت تعمیر شهر پسند باشد مضافه نداریم احمد شاه از ایشان خورسند شده در موضع
 که حال شهر است آمده رجه کشید و دوازده قلیه زمین را بهسای شهر پسندیده و بقرار
 قسمت برادرانه تمام اقوام درانی و غیره را در اینجا داده تا هر کسی از برای خود مسکن و
 مؤمن بسازد و دیوار قلعه را به نیر و استادان خردمند که از اطراف هندستان و این
 حاضر آمده بودند جنلی زرین و بسی متین بر آورد و قبه کلانی در وسط بلده بر سر طقای چهار سو
 بنا کرد که سی ذرع در سی ذرع است لیکن از استاد معمر شنیدیم که معمار کنسبد چهار سو
 استاد بندی بود در غایت هوشیار و فنی در نهایت پر کاری بعد از آنکه پایه ها
 کنسبد را تمام کرده افراشت و احمد شاه در ساختن جنلی سرعت داشت و استاد مذکور
 بجهت اینکه تا بنا لنگر خور را تمام نکند کنسبد بدین وسعت را پوشیدن بجز در است سهل انگار
 می نمود بعد از آنکه بلوغ شاه پوشیدن قبه بسیار شد استاد مذکور در حقیقه بطرف نشا بور کسخت
 و احمد شاه پس از خبر شدن هر چند استادان دیگر را به پوشانیدن کنسبد امر میکرد اما چون پوش
 کنسبد چنان وسیع از دست احدی نیامدی اقدام نکرد و پایه مدت شش ماه همچنان میبند
 بعد از آن روز همان استاد سابق آمده عرض کرد که چون بنا نشست خور را تمام نکرده بود
 اگر ش می پوشیدم بهر آنکه میغلطید الحال که پایها خشک شده وقت پوشیدن است بعد از آن

ذکر احمد شاه درانی

کنسب در غایت استحکام پوشانیده مورد انعام گردید و پس از اتمام باره و برج و خندق
 اکثر شایخ و سادات و علماء و فقرا خواسته بعد از وادان انعامات و نذورات بدعا
 پرداخته گفت رب اجعل هذا بلدًا آمنًا و اذوق اهلہ من الثمرات من امن منہم
 باللہ و الیوم الآخر قال و من کفر فامتعه قلیلاً ثم اضطره الی عذاب النار
 و بئس المصیر و بعد از آنکه از عمرش پرداخت او را با احمد شاه بی موسوم ساخت و مدتی
 در اینجا با رامی و استراحت بسر برد و در سال دیگر وزیر شولینجان با میر سی را بسر کرد کی شش
 هزار سوار جرار به تیغ محالات بلخ و بدخشان امر نمود بعد از رفتن وزیر مذکور شاه مراد خان
 بی حاکم بخارا معاونت اهل بلخ برخواست و وزیر مذکور صورت حال را بخدمت احمد شاه
 نگاشت و پادشاه مذکور بعد از استماع این خبر با جمعی از لشکر جرار بصوب بلخ ایلغار کرده از
 جاده هرات رفت و از مرور عبور نموده میمنه و اند خود شیرخان را متصرف شد و
 شاه و لیجان مذکور را به تیغ قندز و بدخشان امر کرده ارسال داشت و خود علم غم تنه بخارا
 افراسخت شاه مراد خان با جمعیت فراوان در قرشی بغزم مقابله و مقاتله احمد شاه آمد
 احمد شاه درانی از حرم بمصالحه راضی شد و ختم سخن بر این شد که نه آمویه فیما بین دولتین
 حد باشد و خرقه رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ را که بسطان و بس قرنی رسیده و برورد دیور
 بحال بخارا نقل شده مانده بود بر احمد شاه بفرستد تا زیارت نماید و شاه مراد پی
 خرقه مبرکه را در کمال عزت و عظمت نزد احمد شاه فرستاد و احمد شاه او را از فتوحات
 غیبی و عطاوات لایبسی دانسته بعد از تیز نذورات و تصرف صدقات زیارتش
 مشرف شد چون سپیدانست که خرقه حضرت در تحت ملکیت احدی نیست بر که او را
 بتعظیم نگاه دارد عزت و تجلیل و داد دارد در خور تولیت است پس از ابا خود برداشته
 مراجعت قند بار کرد و منوالیان آن خرقه مبارک که اکثر مردم اوزبک بودند و چون حال را
 بدینوال مشاهده نمودند پس در شبی صندوق مبارک را کشوند و موضع بین الکتفین خرقه را

که محل لمس مبارک مهر نبوت قطع نموده جاده بخارا پیوند و احمد شاه خرقه مبارک که را از جاده
 کابل بقندهار آورد و چند می در مجال میدان او را گذاشت تا مردمان کابل خرد و کهر زیارتش شرف
 کردیدند چنانچه تا زمان ما در حد مشهور بسرای مسجدی را مزار ساخته اند و گویند در اینجا چندی خرقه
 مبارک بود و بعد از آن او را بقندهار آورده تا مدت حیاتش در مسجد جامع کهنه که در جنب
 جنوبی محله بردرا نیست موضوع بود و بعد از حطش تمورشاه پسرش در جنب شرقی مقبره پدر
 گنبد و مسجد و حوض ساخته او را در اینجا که هست نقل نمود فقط و وزیر شهولیان مذکور بعد
 تخریب زو بقلان و بدخشان و نشاندن حکام در آن شرفیاب حضور شد و مورد انعام و
 مرور و مدتی در باز پی لشکر کشتی در احمد شاه بی بارامی سپرد تا اینکه در سنه هزار و صد و هفتاد
 هشت شینند که طایفه سنگان از کپرنجاب جمع شده و قریب بقندهار کس قلعه چند اله را
 که از شهر امرت سر هفت کرده مفاصله دارد محصور کرده اند و تمام پنجاب را پر شور و شور
 لاجرم وزیر شهولیان با میرزا را امر کرد که تو اچیان بجبت جمع آورد لشکر امر نمایند که بزود
 بیایند بعد از اجتماع عسکر سمت پنجاب ره سپر شد بعد از عبور نهر سندسنگان چون خبر
 و رفو لشکر درانی را شنیدند دست از محاصره باز داشتند عازم فرار گردیدند و بر سر
 زین خان مهند و بهیکن خان مالیری و مرتضی خان ریچی و قاسم خان و غیره که از طرف احمد شاه
 درانی حکام و غیر محالات بودند ابلغار نمودند و احمد شاه پس از مجتهد شدن بران قاصدی
 نزد زین خان که در قریه مشهور بکوب بود ارسال کرده اعلام نمود که اضطراب نگرده بردانگی
 تمام بحرب و غزای سنگان قیام کن که انشاء الله تعالی در تاریخ فلان بندهکان با قالع سر
 سنگان خواهیم شد و خود در عقب ابلغار کرد در حین سپر وقت سرداران رسید که ایشان را
 از کارزار سنگان کارزار بود و سینه با افکار و چند فیروز مند را بقتل سنگان امر کرده در
 طرقة یعنی کفار را فر بلکه کانم جواد منتشر شد و بسیار می بود مردار شده در خاک لب
 افتادند و سر بباد دادند همه هندوان سینه ریشان شدند چو زلف مجتهد پشیمان شدند

جمع
 سنگان
 سنگان

سرهندوان زیر پلخت لخت فرور سخته جوز هند از درخت کونید قریب بیت هزار سنگان
 مقتول و مغلول شده بقینه استیف روی بود فرار نهادند و احمد شاه شکر الهی را بنقدیم رسانید
 بعد از سکنای چند روز مراجعت محال افغانستان نمود و بدستور سابق حکومت انجمن را به زین
 خان همند داده بقندهار آمد در سالی دیگر که باز سمع انورش رسید که سکنان امرت سر حشری
 انکخته شب در روز بغارت و تاراج پرداخته زین خان تنبک کرده اند هوا غزا و هوس تماشای
 سواد هند و انکیش شده بالشکر شایان در موسم رستان روانه هند وستان شد بعد از
 رسیدن محال لاهور و نادیب سکنان محال مزبور تا موضع انباله تشریف فرما شدند و در انجا نواب
 نجیب الدوله بهادر شرفیاب حضور مهر ظهور شد و نواب شجاع الدوله صوبه دار لکنهو متاعن
 نموده پیش کشی بای وافر خدمت فرستاد و خونیا بد و بعد از انتظام و اراعی انطرف حکومت
 سرهند را به نواب نجیب الدوله مذکور عنایت نموده حکومت لاهور را بحسب خواست
 وزیر شهبانجام بامر سکه سکه داده و امر سکه مذکور در ا خلاص شعاری دقیقه فرو گذاشت نکرد
 و از محال خلوصیت خود امر سکه بامیر میبخت و احمد شاه چون بقندهار مراجعت نمود
 خوانین انجا با استقبال پیش آمده سلامانه از حضور گذرانیدند و چند سال بضراعت تمام بارامی
 نالا کلام گذرانید چو دریا بکستر خوان نوال برود از جهان اسم و رسم سوال بعد از ان که
 بیت و چهار سال حکومت کرد مرض اکل را که سابق برین داشت درینوقت باز عود کرده
 تمامی دماغش را خورد و چون طبیبان عاذق از مداوایش عاجز شدند سخت بجهت زیارت
 ملا نصر و آخوند بدیده که سمت شمالی احمد شاهی است رفت و بعد از مراجعت انجا چون طبیبان
 می گفت که بحبت تبدی آب و هوا بمان نمره با صفای خوش هوا باید رفت تا مرض دفع
 و اکل رفع شود بکوه توبه که در خوش هوای طاق و شهره آفاق است رفت لیکن چون زمان
 اجلس فرار سیده بود تغییرات و هوا سودر و معالجه اطبا بهبود و نکرده به مضمون صدق
 صداقت مشحون قل ان الموت الذی تقرون منه فانه ملائیکه در شب جمعه

بیستم تدرجاً بحسب سنده هزار و صد و هشتاد و شش هجرت در گذشت و بساط حیات در
 نوشت پس از فوت احمد شاه با قوت خان خواجہ مراد که محرم خاص بود مردن شاه را پنهان داشت
 و نقش او را در خفیہ با خزانه و حرم برداشته بصورتی با احمد شاهی رسانید کہ کسی بران مطلع نگردد
 پس از و در وقت شہزادہ سلیمان کہ داماد وزیر شہ و لیخان بود با خضر خوجہ نقش شاه را برداشته در میان
 شہر در باغی کہ سمت عزبی ارک واقع است مدفون کردند و احمد شاه مذکور در اخلاق ثانی
 داشت با کمال حمت دم از فقر میزد و از کمال علم شایان بحسبین بود و مور و آفرین چنانچہ گوید
 حلشن مرتبہ بود کہ در حین محاصره شاپور چون مردم سپاہ تنگ دست بغایت بودند با اتفاق ہم
 خزانه شاهی را تاراج نمودند صندوق دار از پی او بی سپاہ بہ حضورش استغاثہ نمود اما جواب لا
 و نعم نشود لاجرم قدم در مضمار کستارخی نهاد احمد شاه پس از اطلاع او را توبیخ نموده گفت
 ای ابلہ نادان من نیز یکی از ایشانم کہ با اتفاق ایشان و ضرب شمشیر آنها بدین دولت رسیدم
 چرا او شان را شریک دولت خود نامم در ہر وقت کہ او شان از مال من کہ در حقیقت
 نتیجہ ہمت خود شان است چیزی مطالبہ دارند و من نہ ہم بہ نزد خالق و خلایق ملامت خواهم
 بود بیت خوش آن پادشاهی کہ چون در گذشت از و بار ماند چنین سر گذشت و از یاسا
 اوست کہ زن بیوہ را ورثہ میت ستانند نہ دیگر و منکوہہ را طلاق دادن قباحت
 عظیم شمرد و اولاد خود را گفت کہ سلامیان را از کورنش معذرت کہ ہیات سجدہ دارد منع
 نمایند بلکہ بفرمایند کہ دست بر سر گذارند و بغیر از علما و فقرا کسی دیگر را در حضور خود نجلوس
 ندهد و در ہر شب جمعہ علماء معتبرہ و مشایخ معمر را بار داده و می تحبث علوم و زمانہ بنحمان سلف
 گذاریندہ با ایشان یکجا طعام تناول کنند و بہار جمعہ حاضر شوند و در حین سیاست گوش و بینی
 مہرید بلکہ در سیاست بقرار امر خدا بجا آید و خونینہ نامادام الحیات ازین قرار بودہ نگذشت
 کہ میگفت چون سخن آن پادشاه دین سپاہ گفته شد لازم آمد کہ اصل و نسب او را اباعن جد فرم
 کلک در رسالت نمایم تا اظہر من الشمس باشد و اہد من الالمس از قرار کہ معلوم است کہ افاغنے در

اصل تمامی از نسل عبدالرشید پنهان است و عبدالرشید مذکور سه پسر داشت نخستین پسر بن
 و دومی شیخ بیت و سومی غوغشت که او را بلجه افغانی غوغج بجیم فارسی نیز خوانند و اقوام ابد
 بقرار که در صدر گذشت در نسب طوایف درانی قلمی شد که از تیرین پیدا شده اند و طایفه
 سدوزنی شعبه است از طایفه پومی زه و پوپل و نارک و الکو سپران زیرک بودند و نسب
 احمد شاه بدین قرار است که احمد خان برادر ذوالفقار خان بن خان خان بن ولخان بن مرست
 خان بن شیرخان بن خواجه خضر خان بن سدو بن عمر بن معروف بن بهلول بن کنی بن بامی بن
 حبیب بن پوپل بن جبرک بن عیسی بن رشید بن افضل بن تیرین بن شرخون بن سره بن بن عبد
 الرشید پنهان که احوال مفصل اجدادش در نسب نامه طایفه ابدالی قلمی شد فقط و ازوش
 پسر حخته سیربانی ماند چون شهزاده تیمور و شهزاده داراب و شهزاده سلیمان و شهزاده شهاب
 و شهزاده سکندر و شاه زاده پرویز که بجز تیمور شاه و سلیمان دیگران بی نام گذشتند

در بیان سلطنت تیمور شاه بن احمد شاه درانی

شهزاده تیمور بزرگترین اولاد احمد شاه بود در حبسنی که ناورد شاه را در طاس تپه قوچان کشتند
 احمد شاه بقصد بار میآید شهزاده مذکور بقول اعتضاد السلطنه بن عباس میرزای قاجار در کتاب
 بود و پدرش بی فرزند بقصد بار آمد بعد از آنکه عازم سنجکلات شده رفت و با شاه رخ میرزا
 افشار صلح نموده شهزاده تیمور را نیز از اینجا خلاص کرده با خود آورده در بهرات حاکم ساخت
 در حین رفتن به هندستان او را خاسته با خود برد در هنگام مراجعت او را به نیابت سردار
 جهانخان فوطر نشی در لاهور حاکم کرد و در سال دیگر که احمد شاه عازم هندستان شده پس از
 مراجعت تیمور شاه را با خود آورده باز حاکم بهرات ساخت و تا هنگام حیات بدر حکومت
 اینجا میپرداخت در حین که پدرش از مرض آگه در کوه توبه خراب شد بعد از استماع این خبر و
 اثر عازم عیادت پدر کرد و در لیکن بواسطه نقاری که وزیر شولیان از وی داشت پدرش را

بدان کجاست که مراسلات سخت سخت از برای تیمور شاه نکاشت که بعد از مطالعه اگر چه تا محل
 و اشیر که بشمار کرده بعد از قندهار دار و مراجعت بهرات کرد اما بعد از آنکه از حادثه ناکر زید
 در بهرات خبر شد بعد از طی بساط تعزیت از بهرات بجهت کسرتن فرس فاسخه خوانی غازم
 قندهار شد بلکه سبب غمیش بقندهار رسیدن سرداران درانی بود **تفضیل این احوال آنکه بعد از**
آنکه احمد شاه درانی پدر جهان فانی وزیر شولیان شهزاده سلیمان را که دامادش بود جالس ارگه
خسروی فرمود لاجرم اکثر امرا مثل بدخان اسحق زنی و غیره بواسطه تسلط وزیر مذکور از شهزاده
روگردان گردیده بهرات نزد تیمور شاه رفتند و ماجرا گفتند چون شهزاده تیمور قندهار را
از وجود والی خالی و خوانین درانی را بدان بد حالی دید غازم تخریق قندهار کردید و با لشکرش میان و
سپاه فراوان از جاده فراه و بگوارا ہی شد چون غزم تیمور شاه بقندهار رسید وزیر شولیان
بشورت شهزاده سلیمان داماد خود باستقبالش روانه شد تا او را بلطایف الحیل اورا رام و در
دانه حیلت بدام کند لیکن قبل از آن خوانین درانی چون قاضی فیض الله دولت شاهی و غیره کار
اورا ساخته بودند یعنی به تیمور شاه گفته بودند که وزیر مذکور در سخن سحر آفرین است هر گاه بخدمت برسد
و پیشتر از شرفیابی حضور مقتول گردد خوب و الا نه اگر کارش بمکالمه و محاوره کشید از فصاحت
و بلاغت کلام خور ابری الذمه ساخته بر اینه صدر نشین مجلس خاص خواهد بود و اگر صورت چنین
وقوع پذیرد پس ما را نحو امکان رستن نیست و آنقدر تذویر بکار بردند که شهزاده تیمور عهد کرد
که اورا نادیده مقتول خواهیم کرد پس از آنکه منزل سپاه آب که در سمت غربی بکوه است محکم
چنان طفره افشام شد وزیر مذکور با دو پسر حبه سیر و دو خواهر زاوه زیبا منظر و یکت صد و
پنجاه سوار دیگر بار دور رسید لهذا طرف پادشاه تیمور انکو خان بامیر نی تقبالتش مأمور گردید و
خان مذکور رفته آن وزیر بی نظیر و مخلص صاحب تدبیر را با پسرانش شهید ساخت و خواهر
زاده کانش را اسلام خان به تیغ بیدر نیغ از پا در انداخت معمرین و معتبرین طوایف درانی همه
متفق اند برین که وزیر شولیان و وزیر فتح خان هر دو در شیوه سخاوت و شجاعت در تمام

ایل ابدالی طاق بلکه شهره آفاق بودند از سخاوت ایشان تمام طوایف افغانستان نمکین بودند
 و از تنور و شجاعت ایشان دولت افغانه را گو کبته ریاست سنگین کوی مردیرا بهمت از رسم
 درستان زمانه میر بودند و بازیر درستان غایت دلیری می نمودند و تعریف و توصیف و زیر کوه
 زیاده بر این است که خامه با وجود دور بانی او صاف او را ادا نماید و از خصایر مرغوش
 آنقدر نقد با کرده اند که موجب حیرت او لوالا بصارت است و شهزاده تیمور از اسخا کوچ کوچک
 عازم قندهار شده و اخذ شد و با اتفاق امر از بزرگ و در سنه هزار و یکصد و هشتاد و شش
 بجزی مطابق هزار و هفتصد و هفتاد و سه سیاهی پراورنگ فرماند بر گذاشت و خود را لقب
 به تیمور شاه ساحت و بر فرض خاتم این بیت نکاشت بیت علم شد از غنایات الهی بعالم
 دولت تیمور شاه و مبالغه نقد را بدین سکه مسکوک نمود چرخ می آرد طلا و نقره از خورشید
 و ماه نازند بر چهره نقش سکه تیمور شاه و خوانین درانی را علی قدر مراتبم بقدر احمد شاه
 پذیر خود بهمان منصب با می قدیم فایم داشت و با فوج سنگین با اتفاق امر می درست این مثل
 سردار جهان خان فو ظفری و غیره بعد از تقریر چند ماه در قندهار و نظم اندیاز روانه محال کابل
 شد چون اکثر امر از او بواسطه قتل وزیر شولنجان آزرده خاطر بودند و همیشه تیمور شاه غیبت
 می نمودند بعد از اطلاع تیمور شاه بقتل دیوان سکی خان و چند نفری دیگر سرداران فرمانداد لندا
 امر اینکه در قندهار بودند چون آرگشون دیوان بکجان و دیگر سرداران شنودند برومی که دا
 افره نند و عبد الخالق خان صدوزنی را که مرد سهوشیار و معمر بود و خود را عموی احمد شاه می
 دانست با عوار تیمور شاه انجینتند تا مصدر شورش عظیم شده و حشر بر جسم انکجینه از قندهار
 بزم تسخیر کابل و قلع تیمور شاه عازم کابل شد و جازم تقابله درین وقت با تیمور شاه زیاده از
 شش هزار سوار بنود لیکن متوکلا علی الله تبتیه بنزد کرده از کابل استقبال شافت بعد از تلافی
 و رفیقین با محراب خان شیرزنی بارگرنه و دلاور خان اسحق زنی از عبد الخالق خان مذکور
 با سواره و جمعیت خود و گردان شده به تیمور شاه پیوستند و جمعیت عبد الخالق خان شکسته

و بعد الخالق مذکور دستگیر شده بحکم تیمور شاه سلیس کشیدند و لاورد خان لقب مدد خانی و پائنده
 خان لقب سرفراز خان سرفراز کردیدند هم از آن روز کار سردار پائنده خان مذکور که جدا مجد
 بندگان امیر صاحب است ترقی یافت و رحیم داد خان برادر بزرگش خراب شد و بعضی
 دیگر سبب را باعث عزل رحیم داد خان و نصب پائنده خان بنده داشته اند که چون رحیم داد
 خان مذکور از وقت احمد شاه مرحوم سردار طایفه بارگزینی و در مضامین هرات و غیره
 تعهد شهادت تیمور را می نمود چون تیمور شاه او را بواسطه کبر سن عزت بسیار میکرد در حینی که تیمور شاه
 پادشاه شد خان مذکور بهمان نظر سابق بدو نظر کرده در اکثر محاورات از جاده ادب منحرف
 شده پادشاه کتاجی مینهاد و تیمور شاه را اگر چه بهاره از وضع بی ادبیش بد می آید لیکن
 سکوت اختیار کرده سخن را موقوف بوقت میگذاشت تا اینکه درین وقت اکثر سردگان
 بارگزینی مثل محراب خان و کدو خان بارگزینی و غیره از سو، خلق و شتم فحش گفتن رحیم داد خان
 مذکور بجان رسیده در نزد قاضی فیض الله خان دولت شاهی که در حقیقت نفس لطمه تیمور شاه بود
 رفته از پوچ دهنی و جباری و سو، خلق رحیم داد خان مذکور استغاثه گرانیدند قاضی مذکور را اول
 برایشان سوخته صورت حال را بخدمت پادشاه عرض کرد پادشاه نیز که از کتاجی مابی خان
 مذکور نیک تنگ بود و بجهت شرم حضور او را معزول نمی نمود درین وقت سخن را بروفق
 مرام دانسته سرگردگان بارگزینی را برانگیخت تا در هنگام بارعام آمده عرض کردند که ما را
 از سو، خلق رحیم داد خان کار بجان و کار دستخوان رسیده است اگر از روی غلامان نوازی
 ما را در عقب کدام مملوک بفرمایند چنانی خوب و بسی مرغوبست که از پوچ دهنی رحیم داد خان
 بستوه ایم و در غایت اندوه پادشاه فرمود خدا سخواستم باشد که زمام اختیاری قوم خود را
 در کف غلام منم هر گاه رحیم داد خان مذکور را برادری یا پسری که لایق سرکردگی بوده باشد
 بیاید تا بعد از خلع خان مذکور سرگردگی شمارد و از دگفتندی پائنده خان نام برادر سردار
 که علامات شهامت و آثار فحامت از چین مسین اولایج و واضح است بدانش جوان و فکر

ذکر حکومت تیمورشاه

ارجمند بند پر سر و بگوهر بلند پس پادشاهش بحضور طلب داشت پیکرش را بجلاخ فاخره آراسته به
 سردکی ابل بارکش کماشت و از اتفاقات حسنه اینکه رحیم داد خان مذکور که از طرف شاه مأمور
 حفاظت اطراف بود مردم اینجا از تطلش ستو بیده او را غزال نموده سمیت کابرد و آیندند و
 خان مذکور بعد از رسیدن بجابل چون دید که خصمان کار خود را ساخته و او را از درجه اعتبار انداخته
 است از شرم هر چه شفت بیج بلا گفت بلکه با جو میسر و آفتاب طربم بر لب دیوار رسید سالها
 بود که از روز چنین بر رسیدم به صورت سردار پانیده خان را بقب سر فراز خانی نواخت و
 دلاور خان را لقب بهمد خان نموده سپهسالارش ساخت و شیخ عبداللطیف خان و کیل را که به
 سلسله نسبش شیخ جلیل احمد زنده پیل میرسد بوکالت مملکت و اخذ منال دیوانی برگزید و استیفا
 و سابق کل ممالک خود را بنور محمد خان بابر بی که جوانی حسین و حساب دادان بود سپرده امین الملک خطا
 کرد و دختر او را برادرش زاده زمان سپر خود نامزد کرد و خزانة را بالتفات خان خواجه سرالتفات کرد
 و فتح الله خان صدوزنی کامران خلی را که جدید از سلطان آمده بود به ندیمی خاص مقرر فرمود و میر هزار
 خان الکوژی را بسره کرد کی طایفه الکوژی نواخته بعد از بغاوت در اینان قتل بار بسره کرد کی عبدالخالق
 مذکور از طایفه درانی رنجیده بخرمیدین دو سه نفر دیگران را بنظر پرورش نمیدید بلکه زمره از قار
 زبان و قزلباشیه بکارگنی پسندید بصورتیکه در خلا و ملا و حضور سفر اکثر وقت بخدمت و محرم بودند
 و کار دقرا نیز آبهنا و اسپر دو ملا عبد الغفار نام که سخت مذکور بنند و بود در عهد احمد شاه
 اسلام آورده تعلیم علوم دینی کرده بود کار پرداز حمام و مستوفی سلطنت فرمود و بارامی تمام بسره
 میبرد دران رستان از کابردا بر شده به پشاور قشلاق فرمود و قصینه غنیمی رخ نمود اینکه فیض الله
 خان خلیل که از عمده زمین داران پشاور بود از بی فکری بفرود و در سلطنت افتاده پس برای
 این مرام با قوت خان خواجه سرار با اتفاق اسد الله خان که او نیز از عمده زمین داران بود و
 جمعی دیگر از خوانین را با خود یار کرده از رو خردم به تیمورشاه که گروه سنگان در محال نجاب کرده
 فراوان بهم رسانیده در پی اندا و از اظهار مسیبتند اگر بفرمایند تا از گروه خلیل و همند که در اطراف

شهرانند جمعی را منعقد نموده بقلع ایشان پدازیم پس تیمور شاه بقصور آنکه قصد امر خیزی نموده است
 اجازه داد و فیض الله و غیره از قوم خود و دیگر افاغنه قریب بسیت هزار پیاده را نوکر ساخت
 تا اینکه روزی بعد از تناول طعام چاشت تیمور شاه در بالا حصار پشاور بخواب بود که بیک دفعه
 خانان مذکورین با جمعیت خود داخل قلعه ارک گردیدند کشکجیان و محرمان سر پرده گفتند چون
 پادشاه بخواب است کجا میرودید گفت که پادشاه از برابر ملاحظه سان ما را خاسته است العین
 که اگر فوج شان در قلعه درآمده از کمال جمل بیاد شاه نارسیده با در بانان دست اندازی
 کردند و کینزان سر پرده چون اسخا مشا به کرده اند درون رفته پادشاه را بیدار ساختند و پاد
 شاه بر بنگله که در سمت جنوبی حصار است برآمده زین را بکشید و بدسته غلامان و به دست
 چوکی داران که در تحت ارک بودند فرمود که داخل ارک شوید و احدی را از دستار بندان
 زنده نگذارید و آنها بفرموده عمل کرده آنقدر از مردمان الوسی پشاور را کشتند که زبان خامه
 از تعداد آن عاجز است چون حکم قتل دستار بندان شده بود از آن جهت بسیار از طلبه
 و علما بناحق شهید شدند و فیض الله خان بمعمر سپر گرفتار شده بقتل رسید و اکثر قتل آن نمک
 صرامان را امیر خان جوان شیر نمود صورت احوالش اینکه امیر خان مذکور که بواسطه ایملاف
 مال دوانی معتقد شده در زندان بود در نوقت که صورت چنان رخنمود با پای بسته از
 محبس برآمد و خوراکشوده تیغ از دست کسی بدست آورد آن مرد جوان شیر چون شیر جوان
 که خوراک بر کله رو باه زند یا چه شاهینی که غم گرفتن کبوتران کند برایشان ناخست بعد از آن که
 کارایشان تمام ساخت تیمور شاه از بالا برآمده او را در بغل گرفت و کلیات منال دیوان
 را بزمگور بخشید و خلع فاخره عطا کرد و اسد الله خان محمد بطرف لال پور و غیره کو بهستانا
 با جور فرار کرد و چون میان محمد نور شہ شیخ عمر صاحب ساکن فریه چکینی را شنید که نیز بهدانشان
 بغاوتیان بود لاجرم در اول تاریخ فریه مذکور امر فرمود تا مادر او را بوسیله شفاعت خوانین
 درانی او را معاف داشت و چندان خرابی بسیار بقریه فریوریه رسید تا یا قوت خان

خواجه سمرایا قوت ازین سمر رفت و بعد از آن علم مراجعت افراخته داخل در السلطنت کابل
 جنت تقابل شد چون تیمور شاه کار خود را اکثر بدست مردم فارسی زبان داده بود و ایشان ابرویش
 میکرد لند اگر چه در وقت احمد شاه دیار قندبار پانخت بود برخلاف آن کابرداد از الخلفه مفرز
 کرده میگفت که هوایش از قندبار بهتر است و میان ولایت است و به طرف که کار پیش آید
 نزدیکتر تا اینکه بسمع انورش رسید که اگر چه طایفه سنگان بهاره حد هو لاهور و ملتان را تاخته شور
 و شر میکردند چون از طرف پادشاه رکضتی و حرکتی ندید در ثانی پنجاه شصت هزار سوار سرب
 کرد کی که ام سردار قاصد تاخت دیره غازی خان و اسمعیل خان شده از در یامی جناب و راه
 عبور کردند و پس از تاراج دیر با عازم تصرف ممالک سند شدند لند پادشاه سخت حاجی علیخان
 مامی را بجهت سفارت نزد سنگان ارسال کرد تا ایشان را بدلیل و براین فهمانیده بجاده
 مستقیم آرد و من بعد پاچ نکندار و لاکن چون شنیدند که کفار سکه بجز در رسیدن حاجی علیخان مذکور
 بر درختی بسته بدف کلوله تفکک نموده کشتند و اکنون در قیام عرب داشت ازین جهت
 نایره غضب تیمور شاه می شعل شده بر اقلع سنگان با لشکر فراوان بر آمد و درخت سرخ را که علاقا
 قدر و خوزیریت به بر کرد و پیش خانه زابد و زنگی خان حاجی بابشی را بسر کرد کی هجده هزار سوار
 جبار بر رسم ابغار بر سنگان کفار ارسال کرد تا بخیبر ایشان تازند و ایشان را از پادرا اندازند
 و سردار مذکور با فوج خود سوار شده یکت پس روز باقی بود که از هنر نیلاب عبور نمودند و تمام
 شب منزل ده در حین بعضی روز دوم بهشت گروهی محالی که در آن سنگان بودند رسید منزل
 نموده اسبان آگاه وجود دادند و شب را با راحی گذرانیدند هنوز پاسی از شب باقی بود که
 سوار شده متبایمی کا زار و بخیبر کفار تا حنشد و شمشیر کین آختند کرده سنگان چون آن بلای
 ناگهان را دیدند لاچارانه فراریدند و سپاه درانی تعاقب بر آرد دست نداده اکثر کفار را به تیغ
 نیز سر بریدند و سمر بار برداشته با تیغ و نیزه و زنجیر دست تیمور شاه رسیدند پادشاه او را و
 سرداران که با مذکور در آن سفر همراه بودند مثل شاه و لیخان سپهر فحان کمال زئی و بهادر خان سپهر

فیض طلیحان محذری را مورد احسان و در خود بخشنید و آفرین داشتند بجای فخره سرور از فرمود
 و از انجا بغرم تخیر ملتان کوچ فرمود پس از محاصره چند روز شهر ملتان باالی انجا طالبان شده
 شهر را سپردند و تیمور شاه پس از انتظام حکومت انجا را بشجاع خان صدوزانی عنایت کرد و خود
 از نهر سند گذشته در کمال ادا می به پشاور مراجعت کرد و از انجا سردار مدد خان اسحق زسی را
 به تنبیه و نادیب ابرسند حسب الخواش حکام شکار پور در سال داشت سردار مزبور رفته بعد
 استیصال با عنیان باقیان را رجوع بجاکم شکار پور کرده خود مراجعت قدیموسی اشرف کرد و پادشاه
 از انجا با فتح و فیروز کوچ کرده بهار و تابستان را در کمال اطمینان بجا بر سلاق کرد در سال دیگر
 که از عرایض شجاع خان صدوزنی بوضوح پیوست که بهاول خان عباسی و محافظ الملکت نصرت
 جنک سردار قوم داود پورزه ملک بسیار از نواح سند و ملتان در تصرف خود آورده خراج
 و باج بکسی نمیدهد و حکمانی میکند لاجرم پادشاه را خیال تخیر بهاول پور در خاطر خطور کرده پس در موسم
 خریف عازم ملتان شد زیرا که شهر بهاول پور سی و پنج کرده جانب باهین مشرق و جنوب از ملتان
 بنا بعد از چون بهاولخان از غم شاه شنید بواسطه اینکه خود در خور مقابل او نمیدید لا علاجانه
 مع اهل و عیال از بهاول پور کوچید و در قلعه که در ریگستان بی آب ساخته بود ساکن گردید
 و فوج قراول تیمور شاهی بموضع بهاول پور رفته تاراج کردند و اکثر مکانات خاصه را سوخته بعد از
 رسیدن پادشاه به بهاول پور سبت هزار سوار را بسر کردی سردار مدد خان اسحق زسی فرمود که
 از وفه و آب سی روز راه را برداشته بقلعه که بهاولخان در آن متوارست رفته تا زنده و سردار
 مذکور در انجا رفته قلعه را محصور کرده از بر آب دو سته چاه عمیق کند لیکن هر چند توپ
 زدند رخنه بدیوار قلعه نکردند تا اینکه قضا را کلوله خمپاره از کدام دریچه در آمده بجای خانه بارو
 افتاده در گرفت و از تضاد مش اکثر اطراف دیوار و عمارت با غلطیده بسیاری مردم
 مقتول شدند ازین جهت بهاولخان را تاب مقابله نمانده از در استیمن در آمد و پادشاه
 جرایم او را معفو داشته براجم حسروی اش اطمینان داد و حکومت انجا را باز به مذکور داده

خراج و بایج بر او گذاشت و از انجا مراجعت کا به نغده داخل شد و اطمینانش کا هر چون اکثر اوقات
 بسمع شرفیش میر رسید که شاه مراد خان پی روز بکت حاکم بخارا بسیاری از املاک بلخ و خراسان
 را اکثر تیار زد و زرد حریفی با دولت درانی میبازد خصوصاً درین وقت که پادشاه عازم محال مو
 بود چون عرصه را از کلمات ابدالی خالی دید عازم تاراج مرو شاه جهان حالی گردید و اکثر اطراف
 را تاخته بسیاری از رعایای بخارا کو چاینده بخارا ابرو لاجرم نایره غنطش فروخته بلکه از استخوان
 و ماغ سوخته با فوج بسیار و لشکر کا بهر وفند بار از جاده بامیان بصوب بلخ ره سپرد پس از
 رسیدن بمجال فجیه که قریب دریا آمو است نامه مشتمل بر مواعظ و مضایح و متضمن بر بنحان
 دوستی و بیم دشمنی در نزد شاه مراد خان پی ارسال کرد شاه مراد مذکور از کمال غرور ملتفت
 جواب ننشده با سپاه بسیار عازم مقابله شده قرشی را که آن طرف نهر آمویه است عسکر کا
 ساخت و فیما بین عسکرین همواره جنگ فراولی قائم بود تا اینکه شاه مراد مذکور برادر خود را
 باسی هزار سوار بجهت تاراج عسکر تیمور شاه از دریا عبور داده تا شیخون زده شکر افاغنه را
 مستاصل کند لیکن چون تیمور شاه قهر از آن آگاه شده بود و شکر خور او در کمال با خبری میداشت
 دستبرد می نمود روز آخر بیکد فقه شکر اوز بکت بر تو پنجاه تیمور شاهی تاختند و تیمور شاه
 توپچی بار حکم فیر داد اکثری از اوز بکان را از اسب انداختند و بقیه روی بوادی فرار نهادند
 و سرداران ابدالی اتفاقاً از دست نداده بسیاری از ایشان را مغلول و مقتول نمودند
 تا اینکه سیاهی شام حایل عزم سپاه خون شام گردید و شاه مراد خان ازین شکست شکسته
 خاطر شده طالب صلح با تیمور شاه گشت و تیمور شاه نیز بواسطه هجوم قحط و غلا و دور روی سپاه
 بمصالحه راضی شد و بر این قرار دادند که نهر آمویه فیما بین دولتین حد باشد و داخل یکدیگر دران
 بد پس از آن شاه مراد خان جنگ را بگذاشت و راه بخارا برداشت چون رنستان قریب
 بود و لشکر غریب چندان بانتظام انجا پرداخته آهنگ کا بهر ساخت و از جاده غوری و
 بند و کش علم مراجعت افراحت در عرض صعود انگروه بر انکوه از دست برد و اکثر اسبان

و آدمان اردو بکھف عدم خریدند و باقی ہزار ہر ثقیل کابل رسیدند چون اہل بلخ بواسطہ بی نظمی
 تیمور شاه و ہم قومی شاه مراد خان و تحریکیش ہوا پس ہزار ہا بد مانع راہ دادند دست تسلط و بخت
 بغی کشاوند و حاکم بخارا کہ از طرف تیمور شاه مقرر انجا بگاہ بود جواب نمودند بعد از استماع این خبر
 تیمور شاه حاجی کریم داد خان بامیزی را حکومت کشمیر و میر ہزار خان الکوزئی را بسردار و نگہدار
 محال بلخ و تاشقرغان ارسال داشتہ فرستاد پس از رسیدن میر ہزار خان بد انجا اہل مو عود را
 لبیکت اجابت گفتہ مردود و بیعت حیات سپرد و تیمور شاه بعد از آنکہ از مرگ میر ہزار خان
 شنید کہ تہمیر بغور حکومت انجا ہی پرداخت ازین جهت کہ چون مردم قلاش و او باش کہ تعلیم
 خرس و بوزینہ بیساخت ہر گاہ میکفتندش کہ زانما مور بلخ ساخته از ہوا گرمی آن آتش آب کشتہ
 خور انجا ک انداختہ ترش میکشت و رخ ترش کردہ عیش شیرین را بر خور تلخ میکرد فقط در سال
 دیگر کہ بسمع انورش رسید کہ حاجی کریم داد خان بامیزی پدرو د جهان فانی نمود لاجرم فرامین ہم
 از داد خان پسرش فرستادہ اورا بجایش حکومت کشمیر سر بلند نمود و آزاد خان مذکور کہ در شجاعت
 و سخاوت نظیر نداشت چون حکومت کشمیر پرداخت بسیاری از مردمان جرار و کارکن را
 کار دار خو ساخت و دہ ہزار سوار جرار را نوکر گرفتہ ملازم خو ساخت و فراخور حال ہر کسی
 قبایلی کجاب و تفک و ہتم شیر ہای دستہ مرصع با قوت ناب با ایشان می بخشید و
 چندان ضابطہ در حکومت پیدا کرد کہ اکثری خوانین کہ صحیح سلام میر فرستند اہر و جمال ایدرہو
 میکردند تا اینکہ قریب دو سال حکم کشمیر را کرد و اسباب و عزت و ہنوی روی بورا آورد حکم
 ان الانسان لطیفی ان راہ استغنی برادران خورا از کشمیر بدر کردہ بہ تیمور شاه باغی کردید و باستقلال
 حکومت انجا کرنا کشید تیمور شاه بعد از استماع این خبر بغایت آزرده خاطر گشت بعد از مشورہ
 دولخواہان ہرز احمد علی مخاطب بکفایت خان موسوی را بانامہ مشمل بر وعظ و نصائح نزدش فرستاد
 تا بصیاح و مواعظ دلپسند اورا بشاہ راہ ہدایت ترغیب کند میرزای مذکور بعد از رسیدن
 کشمیر و دیدن انچنان و بدیہ و ہیبت بی نظیر با داد خان در ساخت و دوستہ لکن رو پیر را

برای پادشاه گرفته علم مراجعت افراخت و سخن بخی ازادخان مذکور ابلی زیاده و نقصان به
 تیمور شاه عرض کرد لهذا پادشاه مرضی خان و زمان خان برادران کلانش را با سپاه فراوان به
 مقابله اش ارسال کرد بعد از رسیدن ایشان بحال کلی ازادخان نیز با جمعیت فراوان و سپاه
 شایان ساحل هند مظفرآباد را منزل کرد و از فرط تهور سپاه را از دریا می مذکور نیز گذرانیده
 بر برادران حمله کرد و بطرقه یعنی سپاه برادران را کانهم جراد منتشر ساخت بر جزا مقول و بر
 خان فوفلزی با جمعی مقول کشتند و بقیه السیف سلامتی خان را بهتر ازین و آن دانسته که بختند
 و ازادخان مظفر و منصور بکشمیر مراجعت کرد و ملا اعظم خان را که امیر کبیر لشکرش بود و در خبک
 مقول شده بود پس از تاسف و تلف او را در کمال عزت دفن نمود و اسیران فوج شاکه
 خواسته فرمود که هر کسی که ملازمت ما را اختیار نماید باشد و آنکه مراجعت افغانستان را
 بخیال دارد بر هو ازین جهت اکثر اسیران را خیال وطن بالوف و امنیکر شده مراجعت کرده
 و ازادخان ظالم کشتی با نهایی مظفرآباد را فرمود که ایشان را غرق کردند چون این سخن در کابل
 گوش پادشاه نصرت تقابل شد بسی متفکر و زیاده متحیر شد پس مدد خان اسحاق زئی را که مرد
 جرار و سردار اخلاص شعار بود بفرستاد که در دو دوازده هزار سوار با متصل ازادخان فرستاد
 و مذکور از نهر سند بگذر تا تک عبور کرده وارد نواح کشمیر گردید و ازادخان بمقابله آمده چند روز
 جنگ و اولی فیما بین جاری بود و سردار مدد خان در خفته چند نفر سردار بامی ازادخان را
 از سخط تیمور شاهی به اس داده و با لطاف پادشاهی امیدوار نموده با خود متفق ساخت بعد
 طرح خبک در انداخت اکثر سرداران که از ظلم ازادخان بجان بودند در آشنای خبک بود
 مدد خان فرار نمودند و ازادخان را از ظهور اسخاوده امن خنار از دست رفته به سمت
 کوهستان سنس که گریو بار و شوار و مسکن راجه رستم خان خضر او بود فرار نمود متواتر مراسلات
 سردار مدد خان در باب گرفتن ازادخان بر رستم خان مذکور رسید و راجه مذکور از سخط تیمور
 شاهی به اسیده در روزیکه ازادخان مذکور در حجره تنها خفته بود خضرش در وازه حجره را از

بیرون مسدود نمود و مدد خان را اعلام کرد مدد خان اسلام خان فوفلرشی پدر نایب کل محمدا
 برسم ایلیغار بد بخار سال کرد بعد از رسیدن اسلام خان مذکور چون آزاد خان خود را بد اسخالی بد
 مرگ را بر زندگی چنان بهتر دانسته تفنگچه که با خود داشت بر آورده بر جگر خود سرداد و سر
 ببالین عدم نهاد و اسلام خان رسیده سرش را بریده نزد مدد خان برد و مدد خان تنه و سر
 او را با سرهای دیگر نزد تیمور شاه به پشاور فرستاد پادشاه اگر چه از مرگ آزاد خان که مرد چنان
 تهور نشان بود افسوس نمود لیکن جسدش را دفن نکرده طعمه زراغ و رغن فرمود و از عمرش بسبب
 هفت سال گذشته بود و مادر بیوه او را از قند بار خواسته گفت که معلوم که این برکت
 و جزایر نتیجه رحم است و الا نه اگر در صلب حاجی کریم داد خان بود می بایستی که پسران دیگرش نیز
 چنین شد و حال که از این امیران را بهم خوابی خود اختیار کن تا شاید پسری چون آزاد خان تولد
 شود از زن مردانه در جواب گفت نه احمد شاه باز پیدا میشود که تا تیمور شاه از او پیدا کرد و نه
 امیر شمر حاجی کریم داد خان خواهد بود تا آزاد خانی صورت پذیر کرد پادشاه فرمود که جا
 مذکور چه خاصیت داشت بیان کن بیوه زن عرض کرد تا مادام زندگی بغیر وقت جماع با من
 یکجا نخفته است و اگر حیانا بعد از جماع شبی مخفیست کاه پشت بر من نکرده است کاهرا کخال
 پہلو کردیدن داشتی مرا به بغل برداشته بطرف که رو کردی گذاشتی و چون حاجت غسل شدی
 هر وقت بود بر زهر غسل نمودی و کاهی دهن بگرام نیالودی و از نطفه حلالش بود که همچنین پس
 تولد شد هر گاه صفات مذکوره در یکی ازین امر موجب باشد بگویند تا من او را بخوابم امیران که
 بدان صفت متصف نبودند از پنجا یکی اش ابا نمودند و پادشاه او را بکمال عزت داری با فتح
 خنک خان پسر آزاد خان که حوزد سال بود بقند بار روانه نمود و در عقب آن سردار مدد خان
 از کشمیر به پشاور آمد و پادشاه او را مورد لطف و احسان فرمود و اسد الله خان مهند که از
 خدمت پادشاه فرار و در دره بای چمبر و لال پور متواری بود بعضی از مردم او باش و غارتی و
 دزدانخانه را با خود بهماستان کرده جاده دره چمبر را که راه اردو بطرف کابل بود تاخت و

ذکر حکومت تیمورشاه

و تا میگردند اگر چه چند نوبت فوج شاهی سبقتیالش نامود شد چون کوهستان صعب المسالک بود
 کاری از پیش نبرد این جهت پادشاه اکثر اندوکیین میبود و با قاضی فیضلانیم خود در آن باره استسنا
 نمود پس بصلاح مذکور بار سلاخان مهندی نیامی مراد و دوستی را گذاشته بلطاف الجبل اورا
 رام و بدانه دوستی در دامنش آورد چه توان عدو را بقوت شکست بحلیت بیاید در فتنه
 بست به صورت شد اورا با میان و تحلیف مطمئن کرده در نزد خود آورد و مقید ساخته در
 پای فیل انداخت بکشت همچنین فتح خان یوسف زنی اتمان خلی را که رئیس و سر کرده مطهر
 آباد و راه کشمیر بود و اکثر سرکشی می نمود بواسطت فیض کلب خان محمدی حاضر در گاه شد و بعداً
 کلو افشردن مغرب و تباہ و بدین صورت تمام ملک از اهل فتن برداخته ما دام الحیات
 در آرامی بسر برد و مدت که در کابل بود شهادت ایوب پسر ارشد را بحکومت قند با اختصاصاً
 داده فرستاده و شهادت محمود پسر دویم را بحکومت هرات و نهضاتات سر فرزند بخشید و
 شهادت زمان پسر سیم خوراکه بسیار دوست داشتی در کابل بولبعده می گذاشته بود تا اینکه در
 پشاور بعیش و نشاط پرستی پرداخته در این باب با خود می گفت پیش از آن که تو فلک داده
 خود بنامند خدمت العیش نصیباً و من العراضاب مدتی بعیش و عشرت پرداخت چون
 ساؤل ما کولات متوغه افراط میگرد لا جرم بمرض مراق مبتلا گردید اطباء مسیحی نفس و حکماء
 دقیقه رس هر چند با صلاح مزاج پرداختند لیکن چون مزاج از جاده اعتدال بکلی منحرف شد
 بجز در ساختن تا اینکه مرض روز بروز اشتداد کرد حکماء گفتند که هوای پشاور مزاج اقدس
 ما سازگار است بکابل که در خوش هوای یادگار است مراجعت باید نمود شاید هوای پشاور
 و مزاج شاهی را بهبودی بخشد لا جرم از پشاور عازم کابل شد و در موضع چهار باغ دو سه گروهی
 در سمت غربی شهر طلال آباد است شهادت زمان میرزا که در کابل از مرض پدرش بوده بود
 فیانی حضور یافت و برسم الیقار بخدمتش شتافت چون در کمال سرعت آمده بود و واسب
 سواری اش در عرض راه سقط شد الغرض بعد از ملازمت پدر تیمورشاه اورا در کنار خود محبت

تمام در اغوش شفقت بر ام کشیده رقت نمود و اسب خاصه سواری خود را بعهه براق طلا بدو
 رحمت فرمود و با تفارش بجا بردوانه گردید روز در عرض راه که شهزاده و قاضی فیض الله برود
 بر بالین پادشاه حاضر بودند شاه فرمود که در شب در عالم رویا چنان مشاهده نمودم که کسی آید
 کلاه شاهی و افسر شاهی را از سرم بر بوده بر سر زمان شاه گذاشتند لهذا معلوم میشود که عمرم باخر
 رسیده است از این سخن شهزاده و قاضی و غیره حضار مجلس بگریه درآمدند و پادشاه نیز رقت
 کرده گوش او را بدر نصایح پر کرده و از انجا بر جناح استعجال راهی شده داخل کابل شدند تا اینکه
 بهم در کابل یوم یکشنبه نفتم شهر شوال المکرم هزار و دو بیست و هفت هجر از این سر امی پر شود
 فانی بدار السور باقی شافت و نکته سخنان کابل ماده تاریخ و فاش را نکته تمور شاه مرد یافتند
 لیکن عددی کمست فقط اولاد ذکورش سبب و چهار نفر از و باقی ماند و بیست و یکسال
 باره ریاست جهاندا ساجی پسرش بدین موجب است بهایون محمود احمد زمان
 سلطان نوره ملک کوهر اکبر حسین حسن عباس بلند اختر شریخ شاپور
 جهان والا فیروز الدین ابراهیم فرخ شیخ الملک خاور ایوب میرزا
 میران میرزا کندل میرزا نادر پادشاه بر بوی آرام طلب که امورات دنیوی را
 بامیران بسر بردی و خود بآرامی با سیمینان راج ریحانی خورد می و همواره داد عیش و نشاط دادی

در بیان ایالت شاه زمان بن تمور شاه

پس از وفاتش امرای کبار مشرف قاضی فیض دولت شاهی و سر فرار خان بابر کرنی و امین الملک
 نور محمد خان بابر و ملا عبدالغفار خزانة چی نو مسلمان و فتح الله خان صدوری ملتانی و
 اختر خان نورزی و امیر اصلا خان جوان شیر و جعفر خان پاریسی در وازه خانه را در عقب
 شاه زادگان دیگر بسته شاه زمان را گرفته نفس پادشاه را در چهار باغ وسط شهر بردند
 و بخاکش سپردند و در هشتم شهر مذکور یوم دوشنبه بساعت عطار د شاه زمان را

شاهی برداشتند و شاعر در فوت تیمور و شاه زمان شاه بقمیه کرده نکته تیمور را تحت
 کم نمود و نواب زمان شاه را فرموده تاریخ کرده است چنانچه گوید و نقش چه جانکا
 و چه دلخواه نشست خورشید بر آداز افق ماه نشست از گردش ماه و مهر تیمور تحت
 برخاست و نواب زمان شاه نشست و شاه زمان در استمالت قلوب امراء بجهت اینکه
 از پدرم نسبت و کینفر سپر مانده است مبادا که ایشان بر او در بگردد که از من بهتر باشد به
 پادشاهی و سرکردگی انتخاب نمایند و بر من بشوند کوشیده بر نکین خاتم این قم کرد بیت
 قرارداد از الطاف خویشان بر زبان نکین حکم جهان را بنام شاه زمان و وجوه در اهرم و دنیا
 بدین سکه مسکوک طراز یافت بحکم خدا هر دو جهان رواج سکه دولت بنام شاه زمان
 و مدت عمرش در حین جلوس نسبت و سه سال بود و از جمله شاه زاد با می نظر بند شجاع الملک
 که برادر مادرش بود بحضور خاسته با خود میداشت و کاغذی بجهت شهزاده بهایون که در حیات
 پدر حاکم قندهار بود نگاشت که درین ایام که زمام همایون است بحکم پدر بدست من افتاد آن
 برادر را اگر چه بزرگتر است سرانقیاد بر خط تسلیم باید نهاد و ابد علیم بالرشاد چون شهزاده بهایون
 بواسطه کبر سن بد برده عازم سنج و لایت موروثی شد لاجرم شاه زمان سبقت کرده بالشکر
 جزار عازم سنج قندهار شد و در منزل باغ ببر که در سمت شرقی طلات غلجای بقدر دو کوه
 است تلاقی فرقهین دست داده و در اثنای کیر و دار سردار مدد خان اسحاق زنی که فر اول
 بهایون شاه بود با جماعه خوب سلام شاه زمان آمد ازین جهت بهایون شاه را نواب نماده
 تنها بادلدار خان که خضرش بود بصوب قندهار فرار کرده از آنجا بسمت بلوچستان الیغار
 شاه زمان اردو را غارت کرده بقندهار آمد و بعد از سیاست باغیان و نظم امکان
 شهزاده فیض میر خور ابر نیابت عبدالقادر خان بکومت قندهار گذاشته خود عازم سنج بهرات
 تنبیه شهزاده محمود برادر بزرگش که از بهایون خور و تر بود شد در منزل کشک نخوع غرض
 شهزاده محمود متضمن بر اطاعت و انقیاد رسید لکن شاه زمان نظر بر جو صله رحم حکومت بر او

ذکر حکومت شاه زمان

۱۶۳

به محمود و اگداشته بجا بل مراجعت کرد و در سال دیگر که شنید که بعد از مرگ نصیر خان بلوچ سردار
ابنخا شزاده بهایون را به فتنه و فساد می انگیزند لاجرم پادشاه حافظ شیر محمد خان ولد وزیر
شولیان با سپاه جرار از راه قندبار بلوچستان فرستاد و سید خداداد علور را که از سادات
محال فوشنج بود نیز همراش ارسال نمود و فرمود که نخست بهایون را بنصایج برادرانه ترغیب
فیضان حضور نمایند اگر اطمینان نداشتند خداداد مذکور که با قرآن جمهور حضور است تسلی
اورا بهترین امور و هرگاه باندزار جمند بند بود و محاربه میکرد بجنبک و حرب اورا بدست
آورد فقط شیر محمد خان مذکور که بعد از فوت پدر آواره و در بدر بود چون پادشاه اورا
دلیلی کرده برتر بخشید لاجرم با خلاص ارادت تمام عازم بلوچستان و آن مقام شد بعد از وصول
ابنخا بهایون شاه را پیغام شاه را گذارده و اورا نهایت تسلی داده با نحو گرفته عازم خدمت
شاه شد لیکن تا رسیدن بقندبار از و فور آمدن پیاده و سوار بهایون عزور و پندار را بدست
راه داده در عرض راه اکثر مردم سپاه را با خود همداستان کرد بهایون با سید خداداد
در مساحت لاجرم شیر محمد خان مختار الدوله چون بهایون در خیال منحوس دید برای پادشاه
نوشت که شزاده بهایون با سید خداداد عازم است بنده را که کار ندارد اگر حضور
طلب دارد بهتر است بدین بهانه اجازه گرفته محو از میان بلا کشیده بجا بل رفت بعد از
رفتنش سید مذکور فرصت یافته رشنه شاهی بهایون را تافت و بسیار مردم را بر نحو
کرد آوریده عازم شجر قندبار شدند امر ابرقندبار چون سردار پاینده خان و یار محمد خان صدر
و کدو خان بارگزی و غیره یار محمد خان مذکور را بجهت بر است قلعه در شهر و سردار پاینده خان
بجهت اینکه پدرم از دل و جان بشا بهر احمد شاه و تیمور شاه استادمین نیز باید پیرو سردار
کرده در شاهی شهرمان کوشم پس از دل و جان استادمین داشته و خوشان شزاده مقصر را که در وقت
بهفت ساله با خوب برداشته از شهر بر آمدند بعد از تلافی فریقین شکست بر لشکر بهایون افتاد
بعد از آنکه بقاعده مستمر سپاه مقصر سرگرم غنیمت شدند بهایون برادر زاده محو را تنها دیده

بر سرش آمد و بر رخسارش که رشک نگار بود زخمی زده او را دستگیر کرد و در میان قندهار چون
 صورت حال را بدان موال دیدند حیران گردیدند و همایون کجال غرور و پندار داخل قندهار شد
 جالس سرپرشد جماعه امرا در آنه چون عبداللہ خان نورزئی و بیخی خان نهنجی باشی و کدو خان شیر
 زئی کریمتہ خورا در محال پشاور بخدمت شہ زمان رسانیدہ ماجرا را عرض کردند و باقی امرای
 قندهار با شہزادہ ہمایون در ساختن قضا در وقت احمد خان نورزئی کہ حکم شہ زمان
 از بہرات عازم حضور بود چون احوال گرفتاری شہزادہ قیصر و گرفتن ہمایون قندهار را در عرض
 شنید بجبال قلع ہمایون افتادہ عازم تخریب شہ قندهار شد و ہمایون نیز بعد از اطلاع با فوجی سپا
 بمقابلہ برآمدہ موضع کوکرازا منزل کرد احمد خان بجبال تخریب شہ در شب با سواران خود بہمت
 شہ الیگار کرد لیکن عبداللہ کرمچان سپہرچیم داد خان برادرزادہ پابندہ خان کہ از طرف ہمایون
 مستحفظ شہ بود در دوازہ رابرویش مسدود نمود و برو شلیک کلولہ کرد چون احمد خان از
 گرفتن شہ مایوس شد در ہمان شب برادر و ہمایون حملہ برد پس از کیر و دار بسیار احمد خان پسر
 و یوسف خان ہماندار باشی ہر دو زخمی شدہ رو بفرار نہادند و در عرض راہ بہوش شدہ از اسب
 افتادہ و ملاحسن نام درویش او را برداشتہ بجانہ خود برد و از طرف ہمایون سید خداداد
 زخمی شد و ہمایون مظفر منصور بشہر درآمد عبداللہ کرمچان ولد رحیم داد خان را بخلع فاخرہ نوازش
 فرمود و سردار احمد خان مذکور را با تن مجروح حاضر کردہ سخت حکم قتل فرمود در ثانی بشفاعت
 امرا درانی اورا بخشید بشرطیکہ من بعد از اخلاص شہ زمان بری شدہ در مقدم ہمایون بخدمت
 کری کند فقط چون اخبار بہریمیت فوج شاہرو گرفتار سردار احمد خان و مجروح شدن شہزادہ
 قیصر شہ زمان رسید و دانزدہ بکاشانہ دماغش پیدپس با سپاہ جرار از پشاور بعزم زرم
 ہمایون و استرداد قندهار بکابل الیگار کرد و از اسخام سردار پابندہ خان الملقب بسرفراز خان را
 کہ امیر الامرا بود با سپاہ بسیار فراول کردہ فرستاد شہزادہ ہمایون نیز اگرچہ ر فوج قندهار
 اعتماد داشت چار و لاچار علم حرب فراشت و در عرض راہ فوج اعتمادیرا با خود مقرر کرد و

و غیر معتمد را بسر کرد کی سردار احمد خان قراول کرده سابق ارسال کرد و سردار احمد خان که روز
چنان را خوابان بود بجزد و وصول با سردار سردار خان بسلام شاه زمان رفت و همایون را تاب
جنگ نمازده نخست بطرف هرات فرارید بعد از رسیدن بحال فراه از راه ریگستان
بلوچستان رفت و از ابنخا عازم ملتان گردید و منکوحه سردار پانیده خان که زنی مردانه بود
زنی از بسی مرد چالاک تر بگوهر زور با بسی پاک تر برقع برود و رانده اخته و شمشیر بر کمر حایل ساخته
بارگ آمد و قیصر از حبس بر آورده بر او زنگ خسرو جالس کرد و شاه زمان بقصد بار آمده
بعد از انتظام ابنخا شهزاده قیصر را بقرار معهود حاکم ابنخا کرد و خود بجهت تادیب طایفه سکان که در
مجال لاهور طغیان کرده بودند به پشاور مراجعت کرد در حبسی که سنه هجری هزار و دو بیست
و دو هجری رسیده بود از گذر آنک عبور نمود و منزل حسن ابدال را محکم خیا م فرمود قنار شهزاده
همایون با سلطان احمد پسرش که جوانی رغنا بود بحیال عزم کشمیر در مجال لیه رسیده در زیر درختی
فروش کرده بود و حاکم لیه خبر شده با پانصد سوار بر سرش تاخته و بضر کلوله پسرش را از پا
انداخته او را دستگیر کرده نزد شاه زمان در مجال حسن ابدال فرستاد و شاه زمان خورسند شده
حسنخان قزلباش را فرمود تا چشمان همایون شهزاده همایون را بگزالت بیداد از حدقه بر آورد بعد
در محفله شانده بصوب کابل ارسال کرد اگر چه در ابنخا مراسلات پی در پی شاه عالم عالی کوهر
بن عزیزالدین عالمگیر ثانی کورگانی پادشاه دہلی رسیده که بدلی بیاید لیکن چون بهترین پوست که
شهزاده محمود اراده بخی و عزم تخریب قندیار دارد لاجرم عالی کوهر را عذر خواسته مراجعت فرستاد
کرد و از ابنخا مجال همیندراموضع قرار و از آن طرف شاه محمود با تفاق چهار او بمیاق و فوج نا
معدود از رود همیمنند عبور نمود و در موضع خاک چوپان تلافی عسکرین رخ نمود پس از مجادله
و محاربه بسیار محمد عظیم خان الگوزنی ابن میر نزار خان که پیش جنگ شه محمود بود تاب جنگ
بیاورده بطرف شرف قندیار کرخت و در قریه ذاکر در بخانه میا عبد الحمید هوتکی متوار شد و
او را شفیع کنابان کرد و پادشاهش بخشید و شه محمود شکست خورده در حین عبور از نهر همیمنند

اکثر امایش مغلول و مقول شد و نحو فرار کرده از حد فراه و والده با کلام الله شریف در نزد شهرمان
 ارسال کرد و شاه زمان مراجعت قنبار کرده بهرات را بوساطت مادر اندر خود بسته محمود را
 لیکن چون که اقا محمد خان اخته قاجار محرک شورش محمود است لاجرم که دو خان بارگرنی را بمعنه
 با محمد حسن خان قراکوز لویا علی محمد خان مذکور سمیت طهران فرستاد و نحو چون بازار شورش طایفه
 سنگان شروع غم پنجاب نمود و در دو ارد هم جمیع الاخر سال هزار و دو صد یازده هجری برهنه
 سند جبرسته عبو نمود و از دریا به علم و چناب نیز گذشته داخل شهر لاهور شد و سنگان با طرف
 فراریدند و روسای مسلمین مثل حلالان هندی و نظام الدین خان و غیره بسلام فایز شدند و پادشاه پس
 از قتل سنگان میخواست که بدلی رفو که عراض امراء قنبار رسیده مشعر بر آنکه شاه محمود بار غلام
 تسخیر قنبار است لهذا پادشاه فتح غم کرده عازم قنبار شد و احمد خان بارگرنی را بمعنه
 خان قزلباش حکومت لاهور گذاشته بقنبار آمد و از انطرف شته محمود زمان خان و کد خا
 کر میداد خان رانایب حاجی فیروز الدین برادر خود کرده بهرات گذاشت و نحو علم مقابل شاه
 زمان افراشت در عرض راه کسی عطا محمد خان مغور حاضر خان را شب در خفیه کشت و این سخن
 باعث دل شکستگی امرا شده لهذا قلیچ خان تیمور که سردار جبار بود ارشاه محمود یعنی ورزید و در قلعه
 اختیار الدین باغی شد شته محمود را تاب مقابله نمانده سمیت بهرات فرار کرد و قلیچ خان مذکور
 که شهرانیز تصرف کرده بود در بر ویش بست و شاه زمان را بجلد خواست و بکرو خدعه حسین خان
 و میرا ابراهیم را از شاه محمود خواست که قلعه را بپارود و بجز در سیدن قلیچ خان ایشان را مجبوس کرد
 چون شته زمان نزدیک رسیده بود لا علاجانه شاه محمود و حاجی فیروز الدین سمیت ایران فرار
 نمود و شهرمان داخل بهرات شده پس از تقریر چهار ماه که امورات اسخارا نظام داد شاهزاده
 قیصر سپه خور ابه نیابت شاه زمان خان بن حاجی کر میداد خان در بهرات گذاشته در این اثنا که
 خان بارگرنی را که نزد محمد خان به طهران فرستاده بود با تحف و هدایا رسیده و پادشاه هوا
 حواهان محمودی را با خود برداشته از راه قنبار در ماه رجب سنه هزار و دو صد و یازده

هجره در اندک کابل گردید و در زمستان آن سال در چهاردهم شهر شعبان بعزم تنبیه راجه مهابت سنکه
 و غیره سنکان سمیت لاهور روان شد بعد از رسیدن انجار راجه مهابت سنکه خود را مرد میدان شاه
 زمان ندانسته بطرف جبال سواکت کرخت و شاه زمان عبداللہ خان لکوزئی را بحکومت
 کشمیر فرستاده لاهور را بدستور احمد خان مذکور داده بجابل مراجعت کرد چون بازار عریض
 شهزاده فیروز زماخان شورش شه محمود گوش زد شد روانه هرات کردید بعد از رسیدن انجا
 چون دید که لشکر حیرت محمود راز را صایب زماخان برہم کردید چنانچه در احوال حکومت شه
 محمود بیاید خورسند شده ملا عبدالحق را با مراسلات بنجار از دشمنان او خان فرستاد که با محمود را
 بدست او دهد یا اخراج البلد کند و خوف بعد از تقریب چند ماه چون مکرراً از عریض امر ایشاور
 بوضوح پیوست که ابالی سنکان باز دست تسلط بر احمد خان بارگزی حاکم لاهور دراز کرده بجاز
 برخاستند و احمد خان مذکور نیز با جمعی که داشت علم مقابله افراشت در صرب پای ثبات افشرد
 تا حتی که مرد و سنکان لاهور را تصرف شده در نهب و قتل و اسیر کویا بہر کردند شاه زمان از
 قتل احمد خان و خرابی لاهور اندوه کین شده بنہ و آغزق را از راه قندہار ارسال کرد و شهزادہ
 فیروز را بہ نیابت میر افضل خان سحر زئی بن بدو خان در ہرات گذاشته زمان خان بن حاجی کریم
 داد خان را با خود برداشته در سنہ ہزار و دو بیست و دو از دہ ہجر از راه ہزارہ دہ نکی
 و بامیان بجابل آمدہ و بنہ و آغزق نو سامان کردہ عازم لاهور و دفع سنکان شد و سنکان را
 چون آمدن شاه زمان بدان زہو رخصان نہ بود دست از کار رفته باطراف فرار کردند شاہ
 زمان چون ملک پنجاب را از دست سنکان خراب دید حیران شد کہ چه کند زیرا کہ در وقت
 مراجعت ببلاد مورتی باز خرابی خواہند کرد پس ما نحو گفت کہ یکی از سنکان را از خود باید
 کرد و بدان جیلہ لاهور را باید خورد کہ خرگوش بہر مزرابی شکفت سکت آن ولایت تواند گرفت
 بنابر آن رنجیت سنکہ را کہ یکی از ایشان و راجہ مهابت سنکہ را دشمن جان بود بحضور طلب
 فرمود و حاکم لاهور نمود و پس از حمل و عقد امور پنجاب و لاهور و ملتان معاودت کابل کرد اگرچہ

ذکر حکومت شاه زمان

۱۶۸

بسبب برسات و بارش در هنگام عبور از نهر چلم اکثر توپخانه و بنه و آغزوق او در دریا غرق شد لیکن
 با وجود بی نظامی خود را بکابل رسانیده حکومت انجرا را بشجاع الملک برادر خود داده عازم قندهار
 شد و در انجا قتل امر او سرداران درانی را کرد که بدان سبب خاندان صدوزنی را خرابی و افر رسید
 تفصیل این حال آن که بعد از فوت فتح الله خان صدوزنی کامران خلی شاه زمان پسرش رحمت الله
 خان را که جوانی شکیل و خوش خط بود نواخته و منحل ساخت اگر چه اکثر کبر اسرار سرفراز خان را
 که امیر الامر بود گفته تا میتوانی رحمت الله خان را بقرب شاه مگذار که اخراج دستش از نیت خوا
 دید سردار مذکور میخندید که از دستش چه خواهد آمد و رحمت الله خان مذکور سخت فقط کار بر سخت
 پادشاه آمده و از سخنان نیکین مزاق شاه را شیرین میکرد تا رفقه رفقه کار بجای رسید که وزیر شده
 مختار کلامورات کردید و از غایت نخوت که بحکم آن انسان لبطنی آن راه استغنی که بدعش
 پیچید اکثر امر خصوصاً سردار سرفراز خان مذکور را پروا نماند و هر چند ایشان از تکبرش سخت
 پادشاه استغنا کرده و ندید لایزنا موجه متک حبت لاجرم امر او درانی و قمر لباس لاچار بچاره
 کار پرداخته در صومعه میا غلام محمد که از فقر آری بند بود و اکثر امر او سر ارادت بدو داشتند
 رفقه کنکاش کردند که زیاده برین مارا طاقت برداشت نخوت وزیر رحمت الله خان نیست
 و پادشاه نیز بدان ارضی است بهتر آنست که به صورت باشد او را مقبول پادشاه را مغلول
 معزول کرده شه شجاع را بپادشاهی برداریم و بر این سخن اکثر امر امثل سردار پانیده خان لقب
 بسرفراز خان امیر الامر و ضبط یکی فولزی موسوم با صلا سخان و حکمت خان سرکالی و محمد عظیم خان ولد
 میر هزار خان الکوزنی و امیر اصلا سخان جوانشیر و جعفر خان جوانشیر و یوسف علی خان خواجه سردار میرزا
 شرفیجان بنی در انجا با هم و نوز محمد خان بابر حلف قران مجید کرده برین قرار دادند که ایوم سرفراز
 خان جوانان بابر کرنی را از دہات در شهر بخوابد و فردا که یوم چشبنه است و رحمت الله خان
 مذکور بکار ریز خو که در سمت شرقی شهر دو کرد و بر است بر اشکار میر و اکنون به نور وزیر مشهور است
 محمد عظیم خان الکوزنی در عقبش رفقه او را اشکار کند و امیر اصلا سخان و غیره که سرکشک پادشاه اند پادشاه

ذکر حکومت شاه زمان

۱۶۹

بندی نمایند بعد از مقرری این سخن سردار سرفراز خان جماعه بارگزی را از دبات بشتر خاست و امیر
 اصلا سخنان نیز خود را بجماعه آراست که در همین شب میرزا شرفخان منشی بعضی احمد خان بارگزی را گفته
 زردوزیر رحمت الله خان رفته او را ازین عهد خبر کرد و وزیر مذکور فی الحال او را بخدمت شاه
 برده آگاه کرد لهذا وزیر مذکور فتح غم کاریز کرده فردا بدر بار رفت و پادشاه امر را مذکور را
 یکیک بهبانه مصلحت بدر بار خاست و دروازه ارگت را مسدود کرده همه را تقبل رسانید و این
 واقعه در هزار و دو بیست و پانزده هجری رخ نمود چنانچه از ماده تاریخ وفات سردار سرفراز خان
 که بر لوح مزارش منقور است مشهور است ز پانزده چرخ خاک سرفراز جهان بلند ناله و
 افغان شد از همه افغان ز عقل سال و فاش بر سپیدم جواب داد که قلم شهادة الرحمان اگر چه
 در جن قتل امر را مذکور متفق الکلمه گفتند که ما خدام را در حکومت صدوزنی که پرورده نعمت ایشانم
 حرفی نیست اما از سخوت و پندار وزیر رحمت الله خان خیلی تهنکیم و زیاده برین تحمل نخوتش کرد
 کلیف شاق و امر ما لا یطاق است این همه رنگ رخسار و فتنه انگیزان از بر او دفع وزیر است
 اگر الحال پادشاه او را که ماده فساد و فتناء عناد است از میان بردارد کلام سر بر خط فرمان گذرد
 لیکن چون نایره خشم شاهی در تباها آنها فروخته بود فایده نمود بعد از آن با بندگان باقی امر انفس با
 ایشان را با قوام داده تا در کورستانهای خود دفن کردن و پادشاه وزیر رحمت الله خان را
 ملقب بوفادار خان کرده در باب شرکاء امر ایامی ساعی شد لاجرم فتح خان ولد ارشد سردار
 سرفراز خان مرحوم با برادران و قوم خود را از دیوار شهر بعضی بزیر انداخته و برخی از دروازه خارج
 ساخته بهمت گرشک فرار شد و در قلعه ناد علی متوار سردار بنجان نیز چون از جیاد و بر وفادار
 خان شنود در ننگ نکرده از جاده بم و سیستان بسبت ایران فرار نمود و از آنجا به ترشیز نزد شاه
 محمود رفت و میا غلام محمد درویش نیز با جمعی از مریدان بوسر هند رفت و وزیر مذکور چون او را
 نشاء آن سخن میدانست جمعی سواره بار ابه تعاقبش ارسال کرد و آنها در عقبش رسیده اندرویش
 سالک را در حد سر بریده سراوردان زردوزیر آوردند که اکنون در خارج دروازه هراتی قند بار

در سمت شمالی نهر پایاب مدفون است و پادشاه پس از انتظام اسبچاقون مکرر از غریب شهنزاده
 قیصر و میر افضل خان آیدن فتحعلی شاه قاجار را بنجر اسان و محاصره نیشابور شنید پس بواسطه وزیر وفادار
 خان طره باز خان افغان را که دفعه سابق در ایران سفارت رفته بود باز نزد فتحعلی شاه قاجار ارسال
 نمود و طره باز خان در وقتی بد بخار رسید که فتحعلی شاه شهر را محاصره کرده بود لاجرم طره باز خان
 با تحف و هدایا بنحش رسیده مراسلات شاه و وزیر وفادار خان را از نظرش گذرانیده خلاصه
 سفارت اینکه اگر فتحعلی شاه بعزم تخریب اسان شکر کشد و اگر کشیده باشد واپس کرد شاه زمان
 نیز از جاده تعهد قدیم منحرف نگردد و الا فلا پس از ادای سفارت طره باز خان فتحعلی شاه چون کفن
 نیشابور را بسیار سخت دید بهمان بهانه بسوی دار الخلافه گردید و طره باز خان مذکور با تحف
 و هدایا مراجعت قند بار نموده شرفیاب حضور شاهیه و دستبوسی وزیر وفادار خان گردید چون
 از غریب شهنزاده شجاع باز فتنه سگان شوع گردید پس در سنه هزار و دو سیت و شانزده هجری
 با سپاه جوار و عسکر خون خوار بجهت احتمال محال سنجاب و قلع راجه مهابت سنگه سگ عازم محال
 پیشاور و پنجاب گردید و مهر علیخان اسحق زنی را که بلقب شاه پسند خان ملقب بود و بمیر خور
 اسحاق زنی شهرت دارد حاکم قند بار نموده بکابل رفت و وزیر فتح خان پس از استماع نهضت
 شاه زمان بطرف پیشاور چهره مقصود را در مرات خیال دیده شاه محمود را به تخریب قند بار تحریک
 کرد و شاه محمود جمع قبلی که همراه داشت با تفاق وزیر فتح خان برداشته عازم قند بار شد
 و متوکل علی الله از راه سمنان بدان دیار یلغار کرد و مهر علیخان ملقب بشاه پسند خان چون از راه
 شاه محمود شنود بدافع برخواست و با پنجه اسوار در کمال آهستگی در موضع باغ مرند که در سمت
 غربی شهر احمد شاهیه واقع و موضع سکنا می قدیم طائفه اسحاق زنی است با استقبال شافت پس
 قیل و قال و جنگ و بدال از غریب امور اینکه از ان شکر قلیل شکست فاحش یافته در کمال بد حالی
 بصوب قند بار شافت و شاه محمود و وزیر فتح خان از شکست مهر علیخان اسحق زنی مستظرف شده
 اکثر مردم چون محمد اکرم خان علیجایی و غیره روسای درانی به پیرانش گرد آمدند و از راه همیروند

بجور و شهر قندبار را محصور کردند و پس از چهل و دو روز محاصره پورش برده توسط بعضی فارسی بان با
 شهر را گرفتند و مهر علیجان سحر زنی چون تقدیر را مخالف ندید پدید امام بخش خان و حسن خان که با
 این فساد میدانست مقبول نموده خود در کمال وحشت از شهر برآمده در نزد شاه زمان رفت
 و شاه زمان چون از اینکار شاه محمود و تخیر قندبار شنید دفع آن فتنه را اہم تر دانستہ عازم
 صوب قندبار گردید و از موضع غرنین سردار احمد خان نوز زنی را باده ہزار سوار جرار مقدمتہ
 بجیش قرار دادہ خوب بر تعاقب و حرکت کرد و شاه محمود از آن طرف چون قندبار را متصرف
 شد و از منصب شاه زمان شنید پس با تفاق وزیر فتح خان عازم رزم شاه زمان گردید چون
 مبلغ کہ بدان سرانجام شکر کند بست نداشتند با خود گفتند نظم بزمی توان شکر استن
 بشکر توان کینہ با خواستن ہمہ کار دنیا بزبستہ اند بز رخنہ با می خطر بستہ اند پس جمعی
 بخار را گرفته و مبلغ وافر بصیغہ قرض و وام گرفته بگروہ کہ بر کرد ایشان جمع آمدہ بود داد و مہیہ
 اسباب کردہ و در دفع شاه زمان نهاد و باین مقروض کلات غلجائی ملاقی فریضین دست دادند
 دو شکر در اینجا صف آراستند زہر بود لیران بکین خواستند چہ آیین بکار شد ساختہ نشما
 شد از ہر پرداختہ سردار احمد خان نوز زانی کہ بغایت از اطوار ماہ بنجار و فادار خان شکستہ
 خاطر بودہ و در اطاعت برافتہ با جمعیت خود بدرگاہ شاه محمود شافت و شاه زمان چون
 شکر محو را بد صورت دوزنک و پراکندہ دید لابد اعنان فرار بصوب کابل معطوف گردید
 و در اینجا خواست کہ جمع آور شکر جدید نمودہ در ثانی بجنبت برادر اقدام نماید لیکن چون سبک
 جمعیتش از ہم کسختہ بود نتوانست پس شاه زمان و وفادار خان وزیر مصلحت در ان دیدند کہ
 اسباب و خزانہ محو را با شکر برداشتہ بجلال آباد و در اینجا از شاه شجاع الملک برادر خود کہ
 حاکم تپاور بود امداد طلبیدہ با تفاق او و افاغنے جنیر و یوسف زانی لشکری تازہ ترتیب
 دادہ بجنبت شاه محمود اقدام نماید لاجرم بدین امید بجلال آباد رفت بیت او در این تدبیر
 اکہ فی تقدیر فلک صفحہ تدبیر اخط مشیت در کشد لاجرم جمعی کثیر بجنبت اخذ در اہم و دنیا

از تہنیه
 پنجاب

بدورش جمع آمدند و شکری تازه ترتیب داد و شاه محمود از آنجا حرکت کرده کابری را منصرف
 شد و اکثری از مردم قریلباش که بواسطه قتل امیر صلحان جویشرو محمد جعفر خان از شاه زمان بدول
 بودند بملازمت شاه محمود شناختند و شاه محمود از مرافقت ایشان مستطهر شده با استعداد تمام
 بحسب قلع شاه زمان روی بطرف جلال آباد نهاد و شاه زمان از آنجا حرکت کرد که المذبحی نموده در
 منزل اشپهان که سی کردی جلال آباد است تلافی فریقین دست دارد نظم دو شکری تیغ و پیکان
 تیز کردند هلاکت یکدیگر انگیز کردند در روده داس تیغ از جانفشان زهر سوخت زار زندگانی
 پس از کیر و دار بسیار و کشتن و کوشش بشمار که نیرا که غرمت مغرب کرد ستاره اقبال محمودی از افق
 جرح طلوع کرده شکر شاه زمان شکست فاحش خورده لوا غرمت بودی بر میت افراختند
 و هنگام شام شاه زمان و وفادار خان از شکر جدا افتاده در آن شب تار در بیخوله متواری شدند
 و علی الصباح که خورشید لناع با خباهر شعاع بر آمد شاه زمان و وفادار خان بقلعه عاشق شینواری که در
 ایام سلطنت ویرانهایت رعایت کرده در کمال حمایت داشته و قلعه اش نزدیک بود بحسب
 اتخلاص از فتنه برادر رفتند بتی چه توان بر افلاک دست آختن ضرورت باگردش
 ساختن عاشق شینوار رنگ حرام در ظاهر از وره قدم ایشان خورسند بها کرده آنرا فخر خود
 دانست و در خفیه در صد و قتل ایشان شده عاشق شینوار عاشق مال و جاه شد و شاه محمود را از آن
 قضیه اکابر داده خود را مخلص درگاه بقلم داد و شاه محمود آنرا از فتوحات عینی و غنایات لایسی دانست
 کس بطلب ایشان فرستاد و شاه زمان چون گردش فلک را معاینه دید و ندانید که ان بها که یکی بگو
 نور مشهور است و بکرانی قیمت در هر دو روز زمین مشهور است و دیگری سیمی فخر جاج که بحر جرمی از زید
 در نزدش بود چون از نظم عاشق رنگ حرام راه فرار نداشت لابد آکوه نوزاد در در زدیواری
 از آن اطاق مسود ساخت و فخر جاج را در جو بسیار انداخت پس شاه محمود چشم از الفت اخوت
 پوشیده جهان بین شاه زمان را بدیره ستم کشیده او را در بالا حصار محبوبس و مغلول کرد و وفا
 دار خان وزیر را با محمد خان برادرش که حاکم کابل بود و زمان خان نایب بامیرسی را بدست آورد

وفادار خان و محمد خان برادرش را در عوض خون سرفراز خان سردار بارگزی پدر وزیر فتح خان بامیر
به قصاص حاضر خان برادر محمد اکرم خان که در شاهی حکومت هرات حسب الامرش مقتول شده
بود مقتول کردند بیت در جهان کرم است بازار مکافات عمل دیده که بنیاد بود هر روز در محشر است
و مدت حکومت شاه زمان با انجام رسید نظم درین چار سو هیچ هنگامه نیست که کینه بر مرد خود
کاهه نیست مقیمی نه پنی درین دهر کس نماند هر کسی یک نفس و مدت حکومت شاه زمان
ده سال بود و حدوث انقضیه در سال دهم جلوس که مطابق سنه هزار و دویست شانزده
هجری بود خیمود البقار الملک المعمود

در بیان سلطنت شاه محمود از الطاف خالق معبود

و از قراریکه مذکور شد چون در سنه هزار و دویست و دوازده هجری شاه محمود با تفاق شاه
زاده فیروزالدین برادر و شاه زاده کامران پسر خود نسبت ایران فرار کرد تا از اعلیحضرت فتحعلی
شاه قاجار امداد جوید در حسنی که فتحعلی شاه مذکور در طهران بود مطابق دوم سال جلوسش شاه محمود
باشاه زادگان دیگر بمبارتش رسید و از انطرف سیم عبد آقای مگری که سابقا در نزد شاه محمود به
سفارت رفته بود بهمانندار او مامور شده با استقبال رفت و از شهر ری و او را در کمال عزت دار
بشهر طهران رسانید و پس از محاورات فتحعلی شاه قاجار را حینال برین رفت که چند فوج از سپاه
ایران بمعاونت شاه محمود بفرستد تا انتقام از برادر بکشند چون در آنوقت اخبار غشاش
اطلاک آذربایجان رسیده موجب تعویق آن واقعه شد پس چراغ علیخان نوانی را که از امرای بزرگ
بود بهمانداری شاه محمود مامور کاشان کرد که چند روز با بنجاب به ابتهاج بسر سپرد و در حسنی که از معالیه
و فتنه اطلاک آذربایجان پردازم انشاء الله تعالی شکر می بیکران بمعاونت مامور انطرف سازم
و شاه محمود قبول این معنی کرده بکاشان رفته چند می بسر برد چون زمان لشکر کشی آذربایجان بطول
انجامید شاه محمود از تعویق حصول مقصود چون سپند بر آرزو ناتوان شده از کاشان بطرف خراسان

ذکر حکومت شاه محمود

حرکت کرد که شاید در اینجا مقصود بدست آید و در قایمات شده امیر علیخان عرب خزیمه
 حاکم قایمات مقدم شاه محمودی را مکرّم داشته نهایت اعزاز و احترام نمود و پس از اطلاع بر
 احوال و خیال او بمعاذنت شاه محمود برخاسته امیر حسن خان طیبی را با خود همداستان کرد و با
 چهار هزار پیاده اعراب شاه محمود را برداشته رو بفراه نهادند و فراه را از افغانه انجا بدجلو
 تمام بدست آورده با افغانه فراه عازم شیخ اسرار شدند و از آن طرف شاه زاده قیصر سپه
 شاه زمان حاکم بهرات برافقت زمانه خان جمعیتی فراهم آورده بمداغنه شتافتند و در
 منزل عمارت که در سمت جنوبی قلعه اسرار است تلافی فستین فیما بین دست داد و حکم آ
 کریمه ان الله مع الصابرين باد نصرت بر پرچم شاه محمود و زیده شهزاده قیصر را در
 زاده اش شکست فاحش خورد و فراراً بطرف بهرات رفته محصور گشت و شاه محمود
 یک فرسنگی شهر بهرات را مضرب خیام نموده بمجاصره بهرات پرداخت چون تمامی
 اهلای فارسی بانان بهرات را در خفیه باشاه محمود دل یکی بود کار زمانه خان به تنگی کشیده لا
 چار غدر می اندیشید بدینصورت که کاندی بجبت امیر علیخان قایمی و امیر حسن خان طیبی
 باین مضمون کاشت که چون شما در باره گرفتن شاه محمود که عهدنامه خواسته بودید اینک
 حاشیه فرقان مجید و قرآن حمید را بخط آفتاب منط شاه زاده قیصر مرقوم و به مهرش
 مختم نموده ارسال داشتم که اگر انجا لجا از قرار یک اقرار کرده اند شاه زاده محمود را گرفته با
 سپارند البته از ان برادر مضمون شده پس ازین شمار بر سایر امر مقدم و حکومت خراسان
 را علاوه بر ان مسلم خواهیم داشت پس آن مراسله را با کلام الله مهور بدست آدم کاروان داده
 در آن شب دیگور او را روانه اردو و شاه محمود نمود مذکور در کنار پهلان گرفتار قراولان
 اردو گشت او را گرفته نزد شاه محمود بردند پس از مشاهده نگاشته بهراسی در دلش پدید آمد
 گذارش را با محمد اکرم خان سردار در میان نهاد و بر دو آن خدعه را صدق محض دانسته
 مصلحت خیال دیدند که از ان ورطه جانی بدر برند و علیخان بعد از اطلاع برین قضیه هر چند

سو کند با خورد که اصلا از این سخن آگاه نیستیم شاه محمود از انامی از مطلب و المنته در همان شب
 برادر و پسر بلا سنجاشی بهمت پوزه کبوتر خان ره سپر گشت و هم از انجا شهزاده فیروز و کامران
 را در نزد فتحعلی شاه روانه ایران داشته خود او را غریب بهمت بخارا فرستاد و فردا صبح
 شهزاده فیروز با سخنان آگاه شدند با جمعیت تمام از شهر بیرون آمده اطراف جمع علیخان
 لشکر عرب را گرفته اکثر اقبول و مغلول ساخت و علیخان با معدود سیم جانی در ته پال بسلامت
 برده بهمت قایمات تاخت و شاه محمود بعد از شکست از خارج شهر برات راه فرار پیش گرفته
 مانند کرد و باد بی درنگ و ثبات در کوه و بیابان باجم و حیران عطف عنان همی نمود پس از
 چندی وارد مرو شاه جهان شده از انجا بواسطه هم پیر روانه بخارای شریف گردید دست
 التجار من شاه مراد بیگ والی بخارا زد و شاه مراد بیگ در اول تکرش پرداخت در
 ثانی بعد از ورود ملا عبدالحق المظفی شاه زمان نخست خیال حبس او را کرد بالاخره شفاعت
 بعضی علما و فضلا باد عارفین مکه معظمه حشش ساخت و شاه محمود پس از استخلاص از بخارا
 بحکم نکته الغریق یثبث بکل حشیش نزد محمد حیم خان والی اورکینج رفت چون از نوز
 شایبه رعایت نیافت بجهت اسکات نفس از جاده استرآباد باز بخدمت فتحعلی شاه قاجار شتافت
 و پس از تشریفاتی حضور علیحضرت مذکور او را در سردار صدر اعظم میرزا محمد شفیع خان منزل دادند و
 کمال احترام در باره او مرعی داشتند بیت پر سپید و بس میهمانی نمود بران آمدن شادمانی
 نمود و پس از چندی توقف فتحعلی شاه را اجمال امداد شاه محمود مجسم شده چنان قرارداد که
 بنفس نفس بالشکر جبار و سپاه بسیار بهمت خراسان حرکت کند و از انجا بصوب افغانستان
 نموده ملک موردی شاه محمود را از کف غاصبین و برادرش بر آورده بوسه سپارد و در خلال آن چو
 طره باز خان از طرف شاه زمان آمده خواشش نمود که نه شما با ملاک افغانستان متعرض شوید
 و نه شاه زمان علاوه از بلاد خراسان را متصرف کردد و چون فتحعلی شاه را در باره امداد شاه محمود
 عزم خرم بود لهذا طره باز خان بی نیل مراد مراجعت نمود و فتحعلی شاه با پنجاه هزار سوار در ۱۲۱۵

ذکر حکومت شاه محمود

۱۷۶

بجزری عازم خراسان شد و سبزوار و نیشابور را از دست ملازمان شاه زمان متصرف شد در
 حین محاصره بارطره بازخان با شاره شه زمان با تحف و هدایا رسیده پیغام آورد که اگر شمارا استخوان
 بادولت افغان منظور باشد باید که بقرار عهد قدم بولایت خراسان که از املاک افغانستان است
 مزاحم نشوید چون فتحعلی شاه بلاد خراسان اگر رفتن آسان نمیشد الحاح شه زمان را پسندیده بطهران
 مراجعت کرد و شه محمود را در محال تر شیشه گذاشته علوفه مقرر نمود چون شه زمان جناب سردار
 سرفرازخان بارگزی جدا مجد بنندگان امیر صاحب را بدرجه شهادت رسانید لاجرم وزیر فتح
 خان سپهر شدش که هنوز کمر عذارش بخط غبار داغدار نکر دیده بود از شهر گریخته هزار جریقیل خود
 در نزد شاه محمود رسانید و او را به سنج بلادموروثی تخریص کرد و شه محمود آرا از فتوحات عینی
 دانسته در خیال تسخیر افغانستان شد در چینی که شه زمان جهت تنبیه طایفه سکنان به پنجاب
 رفته بود بر فاقه وزیر فتح خان با چهل و یکسوار از راه سیستان عازم سنج قد بار کردید و همواره
 از نقش جبین وزیر فتح خان آیت فتح و فیروز می میخواند و او را بغایت اغزاز و اکرام میکرد زیرا
 که میدانست که نظام دولت جدم احمد شاه بواسطه همت جد و وزیر فتح خان حاجی جمال خان
 استحکام پذیرفت و سلسله ریاست پدرم تیمور شاه بهم بسبب مردانگی پدرش سرفرازخان مرطوب
 کرد البته بنامی سلطنت نیز امید است که به نیز و سراز و فتح آیت وزیر فتح خان که نقش نجابت
 از جبین مینیش ظاهر است و علامات شهادت و فحامت از اطلاق نیکش با بر است بدول
 الولد الحرفی قدنی بابا بند العزیر پی آبا و اجداد را خواهد نمود بر پا خواهد شد و نیز اظهار
 الشمس است که طایفه بارگزی جراتزین و بسیارترین اقوام درانی اند و وزیر فتح خان سر کرده
 این قوم جرات است لاجرم آمدن و اتحاد او را مرده دولت دانسته بر نقش با چهل و یکسوار
 که از بخله محمد اکرم خان گلزنی و شاه پسند خان استخزنی و ابراهیم خان جمشیدی و میر علم خان
 نوزنی بودند راه قند بار را پیوندند از زبان بندکان سردار شیرعلیخان مسموغ شد که فرمود
 فتح خان میگفت که در چینی که بمنزل ته گریش رسیدیم من از نزد شه محمود جدا شده پیش آدم مأمور

بارگزینی محال بهر مندر دیده با خود بهر استان سازم به با حاجی تنها رسیدم و زنی را پروان از ده بر
 توزجت آن بخت نشسته دیدم کفتم ای مادر قدری نان عطا کن که گرسنه ام در جواب گفت که
 وزیر از دست شهرمان در بدر میگردد من تو که نوکر شهرمانی نان نخواهم داد کفتم که من وزیرم یکدفعه
 زن برخاسته در ده مردم بشارت قدم مراد داد و ملکانه ده به بشاشت پیش آمدند و از دادن
 مبلغ و غله و اجناس و مواشی و ما بختاج در نفع نکردند بعد از لجه شاه محمود و دیگران رسیدند بعد از
 تناول نان چون دانستند که در قلعه گرفتارند از مردم شهرمان کسی نیست رفته قلعه را منصرف
 شدیم فقط درین وقت وزیر از مردم بارگزینی آمد و طلبید و آنها بر از دو حاجی خفا بر قلبه دو مرد
 و غله و مواشی بر دمه بهت گرفتند و از هر طرف مردمان با ایشان پیوسته در کم ده بسیار مردم
 بر ایشان گرد آمدند چون انجیر در قند بار بهر علیجان که حاکم آنجا بود رسید از جمع آوری طایفه بارگزینی
 بر اسیده کاغذی بدان صورت نزد وزیر ارسال داشت که شنیده شد که شما محمود در پادشاه قرار
 داده عازم تخیر دبار افغانستاید لیکن ظن بهر است که او مردی بد بر روزگشته و بطالع است بشما او
 بارش از خواهد کرد پس چه ضرور که شما حضور در بستر میضی اخذ میکنید لاجرم من با شما عهد می کنم
 که ازین در بدر می دست بردارید آرام در گرفتار باشید تا برف از راه کابری خیز بنده از نزد
 شهرمان قبول نکرد سجده سو کند که حقیر نیز با اقوام خود رفیق شما شد در اعانت شما و امانت شهرمان
 مالی و جانی در نفع نخواهم کرد و وزیر ازین سخن خورم شده دانست که از دست او کاری نمی آید
 درین وقت شهرنواز خان بارگزینی برای وزیر نوشت که حال که گرفتن قند بار سهل است شما چرا تکامل
 میکنید بهما در راه کابل باز شده از کابل برسد وزیر نوشت که گاه بهر سبب بی اسبابی و افلاس است
 شهرنواز نوشت که در قریه اشقه محمد زمان نام کشانی تاجر است آمده او را تراج کرده تهیه اسباب
 کند لند او زیر با صد سوار رفته و زمان مذکور را به حضور خواست و به بهانه مصلحت صورتحال کاغذ
 میرانجور را با و می گفت و صلاح خواست مذکور گفت که خوب میگوید زیرا که شهرمان پادشاه است
 پادشاه سینه نشاید کرد وزیر گفت که شهرمان هم جنس قوم ماست چه فوئیت دارد که بخت

او بیایکی کرد لاجرم حکم البادی اطمینان کنایه از دست نه از من تا جرگفت شما با وی که پادشاه است
 هیچ گونه مقابله نمیتوانید کرد و وزیر بر اشفته اورا مجبوس کرد و آنچه نقد جنس که داشت عارت
 کرده بکشتک برد و در قلم حکومت جاری کرده و سوار رقد باری و راجل مانزده پنجه ماهانه مقرر
 ساخت در صد و شکرگیری شد مهر علیجان اسحاق زنی چون از شکرگیری ایشان و تاراج خانه محمد
 زمان شنید لاچار در غایت استکبار با پنج هزار پیاده و سوار عازم مقابله گردید از نیطرف وزیر
 فتح خان شه محمود را برداشته از رفو همبر مند گذشت ملاقی عسکرین در محال باغ صرم که در جنب
 کشتک نخه است دست داده از غرایب امور مهر علیجان با چنان شکرشایان از شرمه
 ایشان شکست فاحش خورد در شهر محصور گردید و وزیر بمجا صره پرداخته بعد از چهل و دو روز
 شهر را بزور گرفت و مهر علیجان امام بخش خان و حسن خان را که مایه فساد میدانست کشته خود در
 کمال وحشت بسوی کابل فرار کرده نزد شاه زمان رفت و او را بر سرداد شهر قند بار تحریص
 کرد و شاه زمان از استماع این خبر پشیمان شده متوجه دفع این فتنه گردید با لشکری جبار استیصال
 برادر حرکت کرد و از موضع غزنین سردار احمد خان نوز زاینر اباده هزار سوار مقدمه بپیش کرده
 خود متعاقب در حرکت آمد شاه محمود چون از آمدن برادر مجر شد در تهیه حرب گردید چون
 زری نقد که بدان تدارک سامان شکر کند موجود نبود به مصلحت وزیر فتح خان و محمد اکرم خان جمعی
 از متمولین تجار قند بار را طلب داشته با ایشان گفت که مبلغ دو لاک روپیه ما را بدین تاسیر
 انجام شکر کرده پس از فیصله این امر ادا خواهد شد و ایشان اجباراً قبول این معنی کرده طوعاً و کرهاً
 مبلغ دو لاک روپیه را سپردند و وزیر فتح خان مبلغ مذکور را بر شکر تقسیم نموده با اتفاق شاه
 محمود روی بحرب شاه زمان گذاشتند و در حد و داغ و جال آن دو بحر ذخار به استعمال توپ
 و تفنگ پرداختند پس از کوشش بسیار با دحضرت بر پرچم علم محمودی و زیده سردار احمد خان
 نوز زاینی بواسطه تقارن که از وفادار خان داشت با جمعیت خود روی بار دوی شاه محمود نهاد
 بدین جهت شاه زمان را پای ثبات نمائده با بقیة الیف رخت غزیت بوادی بهر میت

کشید و کابل رفت خواست تا در آنجا لشکری تازه ترتیب دهد و بحرب برادرش تابد لیکن چون
 نظام کارش از هم ریخته و سلاطین جمعیتش از هم گسسته بود و فادار خان وزیر و محمد خان برادرش که حاکم
 کابل بود و زما سخنان نایب بامیری چنین صلاح دیدند که چون شاه محمود بدینجا توجیه نماید لشکر کابل
 در خور مقابله او باشد نیست بهتر آنست که بجلال آباد رفته از شجاع الملک حاکم پشاور و غیر
 و مردم مهمند و خویگانی امداد طلبیده با استعداد تمام بحرب اقدام نمایم نسبت ببلشکر
 کردن این کارزار به تنها چه برخیزد از یک سوار پس با اتفاق بجلال آباد رفته و جمعی را فرامید
 و در داده جمعیتی کثیر فرام آورد و شاه محمود در کمال تعجیل آمده کابل را متصرف شد و تمام طایفه
 قزلباش که بواسطه کشتن امیر اصلا سخنان و محمد جعفر خان از شاه زمان بدل بودند به محمود شاه
 پیوستند و شاه محمود از معاونت ایشان مستطهر شده در کمال حشمت و شوکت نسبت بجلال
 آباد جهت دفع برادر حرکت کرد و از آن طرف شاه زمان نیز نهضت نموده در محال ایشان که در
 سمت غربی جلال آباد است محاربه عسکرین دست داد و وزیر فتح خان ابن سمرقند از خان چون
 شیرزبان در کمال تنور بمیدان درآمده کارزار می کرد که بزور ستم و اسفند یار و ابار سچ ستم در آخر الامر
 شاه زمان شکست فاحش خورده اکثر لشکرانش قتل رسیدند و شاه محمود بفتح و فیروزی اختصاص
 یافت نسبت به نیز و اقبال آن شیر مست دوباره سپاه عدور اشکست و در کمال اطمینان
 کابل مراجعت کرد و نواب اسد خان برادر وزیر فتح خان به بغاقت شاه زمان فرستاد و اسد
 خان مذکور رفته ایشان را در قلعه عاشق شینواری که در چپر مار است گرفته نزد شاه محمود کابل آورد
 و شاه محمود برادر خود شاه زمان را محول و وفادار خان و برادرش محمد خان و زما سخنان را در عوض
 خون سردار سمرقند خان پدر وزیر فتح خان و حاضر خان برادر محمد اکرم خان مقتول نموده خاطر از
 ایشان پرداخت و تمام خرابی و دفاین شاه زمان را که نقد او جنس بقدر و کرد و در چشم از آن
 پوشیده تمامی را با او لشکرمان علی قدر ما به هم قسمت نمود حج الله که تلف کرد و که اندوخته
 و در روز پنجشنبه سیزدهم ربیع الاول سنه هزار و دو بیست و شانزده هجری بر سر سلطنت متکون

شد و در هیچ مهر خود این بیت نوشت بیت بعالم از عنایات الهی علم شد دولت محمود شاهی
 و چاکران اخلاص کیش خویش را علی قدر در جا تم مینا صلب عالیته متفخر نموده از سایر روسای افغانه
 ممتاز ساخت و فتح خان سپه سردار پانیده خان ملقب بسرفراز خان محمد زایر او زیرا عظم نموده بلقب
 شاه دوست خان نواخت چنانچه فضل خاتمش این بیت رقم کرد بیت دولت محمود را نامزد کرد
 سرفراز ملک و دولت شاه دوست و شیر محمد خان سپه روزیر شاه و لیجان بامیر نی که مرد شجاع بود
 مختار لدوله لقب داد و عبدالله خان الکوزیر که شاه زمان از حکومت کشمیر معزول نموده در بالاحصا
 مجوس میداشت و از حیات خویش ما یوس بود مطلق العنان ساخت و بتشریفات مناسبه نواخته
 با ایالت کشمیر مامور نمود و محمد سعید آخوندزاده خوانچه زنی بارگزی را به منصب قضا نواخته بدیم
 خود ساخت و مذکور در بیع نکین این بیت نقش نمود بیت محمد سعید افضل حق مشهور شد تا
 القضاات شه محمود شد همچنین اکثر اماران مناصب مناسب عطا کرده پس از چندی چون دولت
 انگلیس توهم اینکه شاه محمود بجهت تودد فاجاریه بمبادا مواظب شده ولایت را با ایشان سپا
 باشد شجاع که حاکم پشاور بود بنامی دوستی را گذاشته و الفتنین را که حاکم معموره بمبئی بود مامور نمودند
 که با فغانستان فتنه شاه شجاع و لد تیمور شاه را ملاقات کرده مراد را مستحکم سازد و لفتن شاه شجاع
 را به تحریک مذکور شکر آراسته به تبصیر شاه محمود برخاست و شاه محمود بعد از استماع این خبر شاه زاده
 کامران سپه خور ابا سردار محمد عظیم خان و غیره برادران وزیر فتح خان با جمعیت شایان بدفع شاه
 شجاع الملک فرستاد باز در محال ایشان که فضائی بس وسیع است تلاقی فریقین دست داد قضا
 شاه شجاع الملک سگت فاحش خورده از راه سفید کوه و گرم به هندستان رفت و شاه زاده
 کامران منظر و منصور معاودت کرد چون خبر سلطنت شاه محمود انتشار یافت میر افضل خان بحق
 زنی سپه مدت خان که به نیابت شاه زاده قیصر در برات بود با میدمال و جاه و به بیروی دور
 اندیشی شاه زاده فیروز الدین برادر شاه محمود را که در آن سفر از شاه محمود رنجیده زیارت بیت
 الله مشرف شده بود و پس از مراجعت در بلده یزد تجارت می نمود طلب داشت و پس از ورود

او شاه زاده فیض را در کمال خفت از شهر هرات بر آورده شاه زاده فیروز الدین را بر مسند ایالت
 نشاند و گذارش ابشا محمود کاشته اخلاص شعاری خور اعیان داشت و شاه محمود از مرده
 این فتح شادمان شده او را بجلاخ فاضله نواخت و شاه زاده فیض را از بخارا نزد فتح علی شاه قاجار
 رفته منتظر فرصت میبود و شاه محمود در کمال استقلال سپهر پادشاهی که گروه غلامی را که از زمان
 مادر شاه افشار تا از زمان معدوم الحزب و بی نام بودند بجای پادشاهی افتاده غوغای سنکین
 بلوای مین بر پای ساختند شاه محمود پس از استماع این خبر دفع ایشان را واجب دانسته
 وزیر فتح خان و سردار احمد خان نور زنی را باده هزار کس در سنه هزار و دو و بیست و هجده
 هجری بر سر ایشان فرستاد و ایشان سه چهار کت بر آنها تاخته در هر کت بسیاری از ایشان
 مقتول نموده بقدر پنج شش هزار کس از آنها را در موضع شیباز که در سمت غربی ساحل رود زرنک
 واقع است مقتول نمودند و سرهای نظایفه را بکابل نقل کله منار ساختند و منادی انداختند
 بیت هر انکو تا بد سر از شهر یار سرایش همین است انجام کار و شاه پس از قلع و قمع گروه
 غلامی در کمال جلال میگذاشتند تا اینکه در شهر کابل بر جدالی سخت فیما بین طایفه شیعه و سنی دست
 داد تبیین این مقال آن که در سنه هزار و دو و بیست و نوزده هجری مطابق سال سیم جلوس
 میمنت مانوس مردی از طایفه قرلباشیبه طفل ساده عذارا مردی را که از غایت حسن و جمال
 چشم چرخ چنان آفتابی را دیده بود و نه بدست دهر چنان کاری رسیده رخسار می چون روز
 وصال تابان و زلفی چون شب فراق بی پایان قطعه فربه سرین لاغرمیان روشن رخ
 و شیرین بان دل آهین و تن پرینان خط جوش و صورت سپر خویش چو آتش تو سنار ویش
 بخوبی سوسنا کالیم غنچه ارزنی و البه حسنا از سفر از اهل کابل که از طایفه تاجیک و سنی
 مذہب بود فرقیته و سخانه خود برد و جمعی از رند و او باش و لوطی و قلاش که از خواص اصحاب
 و اجباب وی بودند خواسته زخمی آراست و بهیئت اجتماع بآهنک سرود میگفتند
 نظم بده جام می ای سر و سنی زفو که زفو از ما جهان خواهد نهی بود می جان پرورم ده در صبو

فان الواح دیحانی و دوحی بسیاران باده خوش بوی چون مشک که همچون بانی افشادیم خشک
 بیاتما یکدیگر دلشاد باشیم دمی از غم چو سرو آزاد باشیم می و معشوق مست و روز نوروز ز تو به تو به
 باید کردن امروز و او را از باده ناب مست و خراب نموده خسی المقدور بان بچاره از عمل با
 شنیخ ناشایسته آنچه توانستند کردند و پس از چند روز او را باز از بنک و شراب خراب نمود
 مطلق العنان ساختند و آن عاجز زرد پدشناخته با جرای گذشته را بقرارد صدق و صواب بیان
 کردید و از استماع سخنان دو ددل بکاشانه دماغ بچیده و اجماعی کرده صورت حال را بشاه محمود
 معروض داشته داد طلبید و فرماید و انغو تا با وج عیوق رسانیده گفت بیت کردی داد
 من ای شهریار روز شمار از تو رود این شمار شاه محمود چون طایفه قزلباش را کرامی میداشت
 انفصال این امر را بحکم شرع حواله نمود و جناب کفالت انتساب قاضی محمد سعید اخندزاده
 بارگزی الملقب بجان ملاخان بمصدق حدیث بنوی صلی الله علیه و سلم له البیتة للمدعی و الیمین
 علی من انکر از اهل تاجیک در آن باره شود طلب نمود چون آن قوم را امکان اقامه بنیه و کواه نمود
 پس در روز جمعه کلمه با سر و پای بر بنه و کرپان بامی دریده در مسجد جامع اهل خستی جمع شده پسر
 در پای منبر و اعظ برده در ضرب خدو و شق جویب انقدر کوشیدند و چندان اظهار خزع
 کردند که اهل مسجد را فرغ اکبر خنمود روز جمعه روز عاشورا شد و تمام ارادن بر زاری ایشان سوخته
 و اعظ فقیه نیز بسبب رخص و اظهار آن عمل شنیع اهل مسجد را حکم تقبل و غارت گروه قزلباش و تمام
 اهل شیخ داد و بجز حکم و اعظ اهل مسجد با تمام هجوم عام نموده و باز دحام مالا کلام از مسجد رو بجله
 و مساکن قزلباش با تیغهای بنه ماتحتند هر کرا دیدند کشتند و هر چه یافتند بردند و از کمال
 جهل و نادانی اکثر خانهای ایشان را آتش زده سوختند قزلباشه چون ایخالت غریب مشاهده
 کردند و جان و مال و اهل و عیال را در معرض تلف دیدند بیکبار بمقابل و مجادله پرداخته خوراند
 تیر با ساختند و کار از چوب و سنگ به تیر و تفنگ کشید چون نزاع و قتال بدرازی انجامید
 و اینجرا با طرف دبات رسید اکثر ابالی قری بجهت تعصب بیجا بحاکمیت افاغنه رسیدند و

و بقدر بسیت هزار نفر مسلح و کمل با قزلباشیه در آویخته بر کوهیکه بخانههای قزلباشیه مشرف بود انبوه
کشته چندان کوشیدند که آنها را بسوه آوردند و شاه محمود پس از استماع هر چند اتمام در تسکین فتنه
و دفع آن بلوای عام مینمود چاره و سودی نخبشود پس مختارالدوله شیر محمد خان و سردار احمد خان نوزاد
را بدفع آن فتنه مأمور نمود و آنها نیز بواسطه قصد ملت از چهر دولت اغماض نموده افغانه را بزمید
آن انقلاب تحریک کردند تا بواسطه کشتن و کوشش بسیار شورش کارزار بجایی رسید که در روز
سه چهار هزار نفر از طرفین کشته میشد نظم در آن مسلح آدمی ادکان زمین کشته کوه از بس افتادگان
زبس کشته بر کشته مردان مرد شده راه بر بسته بره نوزد بالاخره از اردحام و مردانکی اهل سنت
و جماعت نزدیک آنشد که قزلباشیه بالتام هدف کلوله شده بجلی تلف کرد لاجرم وزیر فتح خان
بجبت مصلحت ملکی با سایر برادران بجاییت قزلباشیه و تسکین آشوب ابر افغان کمر همت بر
میان بسته برایشان بشوریدند و طوعاً و کرهاً ابالی قزلباشیه را از آن خطر جانی و مالی مانیدند هر
آینه اینمغنی موجب آزر دکی خاطر که امرای افغانستان شده میر و اعطتید و مختارالدوله شیر
محمد خان و سردار احمد خان با هم اتفاق نموده بطی با سلطنت شاه محمود و وزارت وزیر فتح
خان بهماستان شدند و پیوسته در آن اندیشه بودند که مقامی بدست آورده بر مراد فایز شوند
تا اینکه از قدرت خالق در روز کاری که شاه محمود وزیر فتح خان را بجبت جمع آوردی مالیات
مجال مزاره و بامیان مأمور نمود امرای مذکور چون وزیر فتح خان را که شیر عیبه شجاعت بود دور
و شاه محمود را غافل و مغرور دیدند فرصت وقت را غنیمت شمرده شاه شجاع الملک را که در
حدوقند بار بود خواسته آوردند و با عوامی طایفه افغانه که آنها از شاه محمود دلی بر کین خواطر
نمکین داشتند بر سرای سلطنت حمله و کشتند شاه محمود چون در بای فتنه را باز و جاده غایت
دور و دراز دیدخواست که از آن ورطه راه گزینش گرفته جانی بسلامت بدر برد امرای فتنه
در بامی خانه بر رویش بسته از خروج مانع آمدند در آن صین شجاع الملک از راه لو کرد بنوا حی کابل
رسیده شهر را متصرف شد و شاه محمود را گرفته خواست که بتلافی چشمهای شاه زمان او را نیز

احتمال کار شاه محمود

از حلیه بصر عاری کند لیکن شفاعت مختار الدوله شیر محمد خان میرسی از قلع عیونش دست داشته در
 بالاحصار کابل محبوسش ساخت و خود براریکه ایالت جلوس نموده لواهی شاهیه فراخت و شاه
 زاده حیدر را بحکومت قندبار مامور ساخت و میر علم خان برادر زاده سردار احمد خان نوزاد
 را به نیابتی قندبار مامور نمود و ایشان با برافقت عطا محمد خان مختار و سیدالخان باشش نزار کس
 رفته در موضع جگان با کامران و فتح خان خبک کرده کامران را شکست دادند و در کمال ذلت
 سپاه عجم خود حاجی فیروز الدین که حاکم بهرات بود بردور و ساسی قندبار شاه زاده حیدر را استقبال
 نموده بر حکومت قندبار استقرار دادند و شاه زاده فیروز حاکم بهرات حکومت فراه و انصار
 به توسط والده خود بشاه زاده کامران برادر زاده خود مفوض داشت و بعد از چند می والده حاجی
 فیروز محرک شده پسر را گفت که لازمست بجهت استخلاص برادر بهمت کابل لشکر کشد شاید که
 بهمت سپاه بهرات و بهمدستی اهل افغانه که طالب دولت محمودی اند برادرش را بخانی دست
 دهد پس شاه زاده فیروز پسر خود شاه زاده ملک قاسم را برافقت شهزاده کامران با جمعیت
 شایان به تخیر کابل و قندبار مامور نمود و شاه زاده قیصر پس از استماع این خبر با سپاه خون ریز آنهک
 ستیز کرده و در نواحی قندبار فیما بین ملاقی رخنموده محاربه سختی واقع شد تا اینکه شاه زاده قیصر مغلوب
 شده بکابل رفت و شاه زادگان مومی الیه قندبار را متصرف شدند و در خلال این احوال خیر
 که لشکر قاجاریه بسر کردگی شاه زاده محمد ولی میرزا و الی خراسان بغرم ستیز بهرات از مشهد متصدس
 حرکت کرده اند لاجرم حاجی فیروز الدین شاه زاده ملک قاسم پسر خود به تعجیل تمام از قندبار
 خواسته جهت مذکور نوشت ببت من بگویم که زیان کن یا بفکر سود باش امی رفرفت
 بخیر در هر چه باشی زود باش و او نیز به مجرد استماع از قندبار حرکت کرده با جمعی رسید و حاجی
 فیروز نیز جمعیت شایان از گروه افغان مانند عبدالواحد خان بارکزی و ابدال خان مستوفی قوی
 زاسی و جبار خان نوزادسی و ملا احمد خان و بعضی از بزرگان ملت را مانند ملا حلیم کاکری و صوفی
 اسلام که از مشایخ کبار افغانستان بود با جمعی از اهل او بیا قیام بهرات فراهم آورده ب استقبال

محاصره لشکر ایران بهرات

۱۸۵

شاهزاده محمد ولی میرزا ارسال داشت و ایشان رفته در موضع شکیبان که شش فرسنگی بهرات است
 منزل کردند و لشکر ایران بجاذبی آنها در موضع مشهور بشاه ده فرود آمدند و شب را در اینجا بهر
 پاس و بهراس بسر بردند اما چون طلوعه تابان صبح اثر کرده از تاثیرش سودا ظلمت که در سوید
 جهان استقامت پذیرفته بود پراکنده شد بخت خنجر زبر کشید از سوی خاور اقباب ساخت
 روشن رنج مسکون را سر اقباب هر دو لشکر در آن موضع که فضای وسیع بود صفوف آراسته بجای
 برخاستند پس از اشتداد نایره عرب و تبدیل طعن و ضرب لشکر فاجاریه بظفر اختصاص یافته فاخته
 شکست فاحش خوردند اکثر ایشان مقتول و مغلول شده چنانچه صوفی اسلام با پنج هزار کس شربت
 شهادت چشیده بقیه السیف نیم جانی سلامت بردند و شاهزاده فیروزالدین در شهر بهرات
 محصن شده و لشکر ایرانی بجار محاصره پرداخت چون زمان محاصره چهل روز طول کشید برای
 خراسان مانند برادر استحقاق قزاقی و محمد خان بیکر بکلی هزاره و قلیج خان بموری و میر علم خان فانی
 و میر حسن خان طبری به استان شده مصلحت چنان دیدند که تاوانند نگذارند بهرات بتصرف دولت
 فاجاریه پس قرار مصالحه گذاشته چنین قرار دادند که شاهزاده یکت زنجیر فیل و صد طاقه شال کشمیری
 با یک لکت روپیه نقد بشاهزاده مذکور بدو پسر خود شاهزاده ملک حسین نام را بصیغه بر غمال
 در مشهد مقدس ارسال دارد و شاهزاده مذکور چون خود را در دستگیر بهرات معذور میدانست باین
 مصالحه راضی شده دست از محاصره داشته عازم ارض اقدس شد و در سنه هزار و صد و بیست
 و نه هجری پس از آنکه شاهزاده ملک قاسم از نزد شاهزاده کامران بهرات رفت و او مدت
 چهار ماه به تنهایی حکومت قند هار را کرده به حکم مکتوب صحیحه آن الایمان لیطغی ان داده استغنه
 به ظلم و زبردستی پرداخت و افعال شنیعه را شعار و دثار خود ساخته چنانچه همیشه بمباشرت مهور شاه
 بیم اندام و معاشرت اعمال منزهه حرام و شرب مدام اشتغال نمود می و از قیج سیرت خود بهاره فرشته
 و شان پری طلعت را پادشکنجه هوا فرسودی بخت بد اخلاق و خود بخواره و خیره کش ز تلخیص و عیب
 ترش پس میر علم خان نورزائی برادر شاهزاده سردار احمد خان که داماد وزیر فتح خان بود با خواجه محمد خان

نوفلانی بهماستان شده در چینی که شاه شجاع عازم تخرقند بار بود قبل از ورودش شهزاده کامران
 را از قند بار بیرون کردند و شاهزاده قیصر را که تا آن زمان در دیهراوت و هزاره جات بسر میبرد
 طلبیده بگومست قند بار برقرار کردند و شاهزاده کامران لابد ابسمت بهرات معاود
 کرده بقرار سابق بگومست فراه راضی شد و پس از چندی محمد اکرم خان علیزاسی که از امرای کبار
 شاه محمود بود آمده بامید معاونت طایفه خود شاهزاده کامران را به تخرقند بار و مقابل شاه
 زاده قیصر تخریب کرد و جمعی از افاغنه درانی را نیز بر او گرد آورد و شاهزاده مذکور مسطر شده بدین
 صوب ستافت و در قره صالحان که در طرف غربی احمدشاهیت با شاهزاده قیصر مصاف
 داده محمد اکرم خان مذکور با جمعی موقوف شده و شاهزاده با بقیه السیف عسکر شکست فاحش
 یافت و در کمال اضحلال بطرف فراه عنان غنیمت یافت و در اینجا بسر میبرد تا اینکه وزیر فتح خان
 بدکوره پیوسته از مساعی جمیله اش بر مرام فایض شد تقضیل این اجمال آنکه در چینی که شاه محمود باغوا
 بعضی از امرای دست شاه شجاع الملک مجبوس شد و وزیر فتح خان که در میان بود از استماع
 انساخه حیرت افرا سر اسیمه شده با خوف گفت بیت چه رد می نگردد خد نکت فضا سپریت
 مر سبده را بخریضا پس لاچار خدمت شهزاده قیصر سپر شاه زمان را از ملازمت شجاع الملک
 بهتر دانسته از راه هزاره بخدمت رفت و او بسعایت شاه شجاع عم خویش وزیر مذکور را مجبوس
 کرد و در وقت که بحسب شفاعت شیخ محمد خان بامیزی مختارالدوله اورا مطلق العنان ساخت
 و وزیر مذکور از اینجا در خیفه بصوب بهرات گریخته در نزد حاجی فیروز برادر شاه محمود رفت
 و اورا باغوا می شاه شجاع و شاهزاده قیصر اغوا نمود چون حاجی فیروز مذکور از فرط کاسل بصحبت
 مشفقانه اورا بسمع قبول اصغامنمود بلکه اقامت اورا نیز در بهرات باعث اغشاش دانست
 لاجرم از اینجا بآوردان خود بطرف فراه رفته چندی در خدمت شهزاده کامران بسر برد و از
 آنطرف شجاع الملک مختارالدوله شیخ محمد خان را بطرف کشمیر بدفع عبداللہ خان الکوڑاسی حاکم
 اینجا که از طرف شاه محمود بگومست کشمیر اختصاص داشت و بدون اطاعت شاه شجاع در

در کمال استقلال سر سپردن ما مذکورده پس از رفتن او تمامی اختیار امور در وقت زمام مہام
 نزدیک رود و مملکت خود را بہ محمد اکرم خان بامیر نئی کہ نہایت مہل خاطر با او داشت سپرد
 و حل و عقد امور قند ہار را بشاہ زادہ قیصر برادر زادہ خود ادا داشتہ خود بعبیش و طرب لہو و لعب
 روزی شب می آورد و قول حکما را کہ چون در غر ب بود دلیل نہ داشت چنانچہ گفتہ اند نظم
 نشاید پادشہ راست بودن نہ در لہو و لعب پیوست بودن بود شہ پاسبان خلق پیوست
 خطا باشد کہ باشد پاسبان مست شبان چون شد خراب از بادہ ناب رمدہ در معدہ
 کرکان کند خواب در آئینی کہ رسم ملک داریست ثبات کار ہا در ہوشیار بست و شہ
 محمد خان مختار الدولہ بکشمیر رفتہ پس از مجادلہ و مقاتلہ عبداللہ خان الکوزیر اکبر رفت و حکومت
 انجرا بہ عطا محمد خان سپرد خود عطا نمودہ خود بکابل معاودت کرد چون بکابل رسید او ضاع را در گرو
 دید یعنی بخلاف سابق خود از وزارت عظم بر کنار و محمد اکرم خان بامیر نئی را در امور ملکی و مالی
 صاحب اختیار مشاہدہ کرد بدین جہت از شجاع الملک کہ با ہم ہا و بیہ عیش و عشرت بود آزر دہ خاطر شدہ
 نزد وزیرید و در خیفہ شاہ زادہ قیصر برادر زادہ اش را بطغیان او و حکومت مستقل اعوا کرد و شاہ زادہ
 مذکور بقول مختار الدولہ شہ محمد خان بامیر نئی کہ از امر امی کبار دالوس دار بود در حسینی کہ شاہ شجاع پس از
 تخرقند ہار عازم شکار پور شدہ حکومت کاری را بہ شہ زادہ قیصر ابن شاہ زمان دادہ بود مترجی
 شدہ در طغیان عم خود ہمدانسان شد تا اینکہ در او ان زمینان شاہ شجاع بجزیمت قسلاقی سمت
 دیرہ جات رفتہ محمد اکرم خان بامیر نئی ولد حاجی کریم داد خازن را بہ لقب امین الملکی و منصب وزارت
 لواخت لہذا مختار الدولہ را نو ابر حسد مشعل شدہ و فرصت وقت را غنیمت دانست و شاہ زادہ
 قیصر را کہ حاکم کابل بود با خود ہمدانسان ساخت و شاہ زادہ مذکور پس از نظام امور انجرا تہیہ شکر
 دیدہ باشوکت جم بقصد سہیصال عم آہنک پشاور کرد و شاہ شجاع پس از استماع این خبر محمد اکرم خان
 وزیر را با امیر فضل خان سپرد و خان اسحق زسی و جمعیت شایان مقدمہ الجیش نمودہ خود در عقب
 روان شدہ بہ پشاور آمد و در منزل دو آبہ تلافی آن دو سپاہ نامعد فوروی نمود علی الصباح کہ

که شاهنشاه خاوری بفرموده داور می ظلمت شب لشکر کشید و هجوم نجوم را منهدم نموده بر صفحه احوال نشان
خط بطلان در کشید نظم فلک سیمع شب را گرد بخیر برآمد زان زرا زکوه کشته و در بفرق
چرخ سر کشیده نهادند این کلاه زر کشیده کماة جنود و غزاه جیوش از هر دو طرف از فرط
تور و بان پر کف کرده صفوف آراستند و باستیصال یکدیگر بر جوار استند در اول مرحله سپاه
قیصری بفریزی داور می اختصاص یافته بعد از آنکه تمامی پراکنده شده هر یکی در عقب علمیت شتافتند
و شاه شجاع الملک که با جمعی از دلیران در کمین کین بود فرصت را غنیمت دیده بر ایشان تاخت
و شیر محمد خان مختارالدوله را تنها یافته با خواجه محمد خان نایب فو فلزی و شاه نواز خان فو فلزی
و جمعی دیگر از سران لشکر ابلاک ساخت و شاه زاده قیصر را اختیار نموده لابد آفرار کرده کابل
رفت و شجاع الملک بفریزی اختصاص یافته جمعی از دلیران را بسر کردی میر علم خان نورزائی دان
وزیر فتح خان سقاقت شاه زاده قیصر فرستاد و شاه زاده قیصر در کابل بایشگری تازه ترتیب
داده با میر علم خان برادر زاده سردار احمد خان نورزائی بنامی حرب نهاده پس از کیر و دست
فاحش خورده بصوب قندهار فرار کرد و شاه شجاع از قبل شاه زاده قیصر مطمئن خاطر شده میر علم خان
نورزائی را حکومت قندهار در اذای خدمت داده خود متوجه کابل بر شد و از سوانح که در آنوقت
بعنا موجب حیرت شجاع الملک شد خلاصی شاه محمود و باقی شاه زادگان از زندان بود که
بتین این اتفاق آن که علی محمد خیاط بواسطه محرمیت بهاره در زندان تردد کردی روزی با شاه
محمود و عده کرد که درین فرصت شمار از مجلس بائی خواهیم داد تا اینکه بواسطه شکست شهزاده قیصر
برج و برجی در کابل برید آمد در حین که میر علم خان از کابل بکجومت قندهار رفت و شجاع الملک
هنوز نرسیده بود علی محمد خیاط مذکور فرصت را که منقلب بود حاصل یافته بشی علی النقطه شاه
محمود را با سایر شاه شهزادگان بگریز آید و شاه محمود در انجانه خود برده پنهان داشت و دیگر
هر کدام اسی بدست آورده بجانبی رفته متواری شد ند چون شاه شجاع از فرار مجوسین آگاه شد
مردم بسیار طلب ایشان فرستاد تا شاید بدست آید لیکن اثر از ایشان پیدانشد متعاقبین

بی حصول مقصود مراجعت کردند و علی محمد خلیط بعد از آنکه چند روز از این حادثه گذشت و شوابع و
 طرق را از جویندگان مجوسین تهی یافت دو سته اسبی فراهم آورد و شاه محمود را برداشت
 و از راه هزاره و بامیان و ده رنگی و غور که شش ماهه بفره در آمد وزیر فتح خان و برادرش که بملازمت
 شزاده کامران در فرزه بودند رسیدن شاه محمود را معلوم و وصول او را بایه حصول مقصود
 دانسته شادمانیها کرده گفتند عبت کای دوستان بکام دل اکنون توان رسید کارام جان
 و راحت روح روان رسید و شاه محمود پس از چند روز توقف در فرزه بخمال گذراند که اگر
 در بهرات رفو شاید حاجی فیروز حاکم انجابر عابت احترام برادر مہین روادار دو حکومت بر
 با و سپارد پس بهبانه سگار و قصه زیارت خواجه عبدالقادر انصاری داخل بهرات شد چون از
 برادر خود در آن باره قولاً و فعلاً شایه می یافت نومید شده و این سمت فرزه شتافت در
 حیثی که شاه شجاع الملک بغرم قسلاق زمستان به پشاور رفت توسط وزیر فتح خان و برادرش
 عازم سنجر قند بار شده بجمع آوری سباب سفر و تهیه شکر کوشید چون بضاعتی که بدان
 لوازم سفر فراهم سازد نداشت لهذا قطع طریق پیش گرفته دو کاروان را که یکی از قند بار بهرا
 و دیگری از بهرات بقند بار میرفت غارت کرده مالی وافر بدست آورد و تمامی اجناس و
 مبالغ را بر افاغنه فرزه و توابع منقسم نموده جمعیت وافر گرد کرد و در بهر همد هم شهر حبسینه
 هزار و دو بیست و سی هجری بصوب قند بار ایلغار نمود وزیر فتح خان میر علم خان نورزانی که
 داماد او بود و از طرف شاه شجاع سلکوست قند بار میرد احوال با سال تحایف و مرسله
 و سخنان پذیرد و وسایل بدان رضی ساخت که حصار قند بار را بی استعمال توپ و تفنگ و
 اشغال نوایر جنگ بشاه محمود و اگذار دو خود کل اختیار دولتش شده زمام هم خدایان
 بدست آمد میر علم خان نورزانی نیز بدان سخن اضی شده قند بار را بی اشغال اتش عبدالشاه
 محمود سپرده بقرار تعهد کفیل امور کلی و جزئی پادشاهی شد شاه محمود چون به نیروی رامی زین
 و خود در بین وزیر فتح خان بی حرب و ضرب و کیر و دار سنجر شهر قند بار نموده دانست که

نظم گراندیشه باشد خصمت کردند تجویز احسان بانس بر بند برای ضرورت بسازش تودوست
 که از وی بفرصت توان کند پوست در بلندی مرتبش با بعضی الغایه کوشید و پس از انتظام
 مهام انجا از قندهار آهنگت کابل کرد سردار احمد خان نورزائی عموی میر علم خان که از قبل شایه
 شجاع حاکم انجا بود توسط برادرزاده باقشونی زیاده بهلازمست شاه محمود پوست و اکثری
 از قریلباشیه نامدار کابل نیز بنا بر سوابق تودوست که از وزیر فتح خان در محاربه سنتی و شیعه مشاهد
 نموده بودند از شته شجاع روی گردان شده و بنزد شاه محمود آمده که ملازمتش را بر میان جان
 بستند و شهر کابل نیز شاه محمود را به نیروی طالع مسعود بی جنبک و جدل مسخر شد آری عبت
 دولت چو به پیشکاری آید هر کار چنان شود که شاید و شاه شجاع پس از اطلاع با سپاه کینه
 خواه از پشاور بقصد دفع برادر ستافت شاه محمود نیز پس از انتظام اسلحه و مشا بهره
 دادن جنود با سپاه نامعدو غنان غزمت باستصال شاه شجاع تافت چون میر علم خان نور
 زائی کمال استقلال بهم رسانیده بود چنانچه امور ملک و مال را همیشه اورت وزیر فتح خان
 انفصال داده در هیچ باب از و باکی نگردیده سوال نمی نمود لاجرم وزیر مذکور را از ان اوضاع
 بیباک جا نه طافت چاک شده بغایت اندوهناک شد و شاه محمود را از کجا بهی استقلال
 او آگاهی داده گفت بیت نه آن بود انکه ما را در کمان بود خیالی داشتیم و نی چنان بود
 اکنون بر این منوال گذاشتن او اگر چه داماد من است باعث اختلال دولت است چه که اکثر
 با او بهداستان اند و اگر بسین غدیری اندیشد بر آینه آنچه بخواهد خواهد کرد شاه محمود را چون
 بر اخلاص کیشی وزیر فتح خان اطمینان بود حکم بر قتل میر علم خان نمود در حسینی که اردو از منزل
 چکد لکت کوچیده در وادی که فیما بین سرخ بل و چکد لکت است فرود آمدند میر علم خان گرفته
 بحکم شاه محمود کردن زدند و آموضغ به میر علم کشته مشهور گشت چنانچه تا حال رسم مذکور بر ان
 محال جاریست و پس از ان وزیر فتح خان با نظام امور را مور شده مشغول گشت و با امرای
 شاه شجاع بنامی مراد و دوستی گذاشت تا اینکه به پیشچانه چی شاه شجاع مبالغه کراف داده

اور ابرار بن داشت که بی اطلاع شکر و شاه شجاع سه منزل ایکی کرده فرود آید تا لشکر از طول منزل
 نوسه سید به بی نظام شود و ما بفرغت ایشان را فرود کوبیم شیخانه چی مذکور چون ن مبلغ کثیر را
 در عوض آن خدمت حقیر دید حق نمک را بر طاق نسیمان گذاشته انگشت قبول دیده
 نهاد و از منزل علی بغان که در سمت شرقی شهر جلال آباد به فاصله شش میل واقعت
 پیش خانه را برداشته و از جلال آباد گذشته در منزل نمکه که در طرف غربی شهر به مسافت
 هزده کرده واقع است فرود آمده وزیر فتح خان را از کیفیت حادثه آگاه کرد و او نیز لشکر
 خود را آراسته و شاه محمود را برداشته از منزل کندک در کمال سرعت بد طرف ایغار
 کرده مترصد عرب نشست و شاه شجاع از آن طرف در کمال اطمینان از علی بغان کوچیده
 بخمال اینکه در جلال آباد ثانیاً لشکر را انتظام داده بجهت برادر اقدام نماید پس از آنکه بخوا
 شهر مذکور رسید چون شیخانه ادور و لشکر را در مرور دید پیش خانه چی را مقهور نموده در کمال بی
 نظامی و جلدی ره نورد کردید و در جنب باغ نمکه تلاقی فریقین دست داده وزیر فتح خان
 که شیر پیشه شجاعت بود در آشنای کبر و دار به محمد اکرم خان فو فلزی با میر سی بن حاجی کریم داد
 خان که وزیر و پیشه شاه شجاع بود متقابل شد و محمد اکرم خان تفکک دو میل که در دست داشت
 بر روی وزیر آتش داده خالی کرد تا گاه ملازمی از وزیر سینه را هدف کلوله او کرده زخم
 کاری برداشت و وزیر فتح خان فوراً بر او تاخته و مقتول نموده سرش بر نیزه افراشت
 نظم بران کرک درنده چون شیر مست بر آشفست و پولاد هندی بدست چنان راند
 برنده ستمشیرا که سردرسم افکند آتشی را چون محمد اکرم خان در آن کبر و دار کشته کردید و شاه
 شجاع لشکر را بی نظام و پراکنده دید لا علاج شده رحمت بوادی بر میت کشید و به نیرودی
 رامی رزین وزیر فتح خان نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم محمودی وزید و تمته اسباب و اوضاع
 سلطنت شجاع الملک را با تو پخانه منصرف شده داخل جلال آباد شد عبت بشمشیر
 یکی تا صد توان کشت برانی لشکر را بشکنی پشت و از آن جا شاه زاده کامران سپر خود را

ذکر حکومت شاه محمود

با جمعیت شایان روانه پشاور ساختند که اگر شاه شجاع نخواهد که در آن سرزمین حل اقامت اندازد
 بر اینیه بمقابل و مفاصله اش پردازد و بعد از ورفه شاه زاده کامران به پشاور شاه شجاع مجال
 توقف را در آن مجال امر مجال دانسته بگو بهستانات مواضع خشک که در سمت جنوبی ولایت
 است پناهیید و چندی در اینجا توقف کرده شاه زاده کامران عطا محمد خان برادر وزیر
 فتح خان را بجای پشاور گذاشته خود عنان غنیمت بهمت کابل افراشت و شاه شجاع سخت
 خواست که به کشمیر رفته لیکن چون بواسطه قتل شیر محمد خان بامیر نئی مختار الدوله بن وزیر شاه و لجان
 و طبعان عطا محمد خان سپرش بدان طرف روی نداشت در ثانی چون قندهار را خالی از بزرگان
 ابدالی را اکثر از پخواهان خود میدانست عزم قندهار کرد که شاید در آن سرحد عقده کارس کشاید
 لاجرم از جاده زاهد و کاکری به بلخ رفت پس از اطلاع ابدالی اینجا از موکب او شاه
 پسند خان اسحق زئی و ولد رحمد لجان و کاستان خان و بوستان خان اچکزئی که از امرای کبار بود
 و بواسطه گرفتن میر علم خان نوز زئی از شاه محمود در و گردان شده فرار کرده بودند باشاه شجاع
 الملک متفق شدند و او را آورده بر حکومت قندهار استقرار دادند شاه محمود پس از شماع
 حکومت شاه شجاع در قندهار جمعی از دلیران را بسر کردی شهزاده کامران و سردار پردل خان
 برادر وزیر فتح خان که مادرش غلجانی بود بطرف قندهار و دفع فتنه شاه شجاع الملک
 نامزد نمود و شاه شجاع پس از اطلاع با چند تن از امرای افاغنه بمداغه پرداخته استقبال کرد
 و پردل خان از راه دور بینی صالحو خان اسحق زئی را که در خدمت شاه شجاع امیر کبیر و مختار و
 مشیر و ملقب بشاه پسند خان بود بهزار لابه و تدویر با خود همداستان نموده چنانچه در وقت
 ستویه صفوف در غایت پردلی عنان غنیمت بهمت شهزاده کامران و پردل خان معطوف
 نموده بملازمت ایشان پیوست و کاستان خان و بوستان اچکزئی را نیز تاب نمانده
 رخت نرمیت بر بست لاجرم از مشایده اسخال شاه شجاع در جنگ در ناکت نکرده رشته
 نظام عسکرش از بیم کسخت و لشکرش تمامی بر اکنسیده در بهم شکست و قندهار بتصرف شاه زاده

کامران درآمده در کمال استقلال بر مسند حکومت اینجاست و وزیر فتنه خان
 چون در استمالت قلوب کافه انام کوشیده ساعتی نبود که از وفور فیض و فرط بدل خبری نمی بخشد
 پس تمام اهل قریلباشیه و درانی حلقه اطاعتش در کوش و غاشیه اجانبش بر دوش کشیده در
 محافل و مجالس از محامد و مناقبش تذکره می نمودند بیت سخاوت مس عیب را کیمیاست
 سخاوت همه در دبار او است و شاه محمود چون او را کافل بر امر و قابل بر کار دید لاجرم
 حل و عقد امور ریاست خود را در قبضه اقتدارش گذاشته او را اختیار کلی عطا کرد و او نیز
 خواست نفس اماره را پدید نموده در اخلاص شعاری کوشید و وزارت را از فرط بختی
 شاه محمود با امارت جمع نموده بر برادر را بجگومت ولایتی فرستاد و خود در کاب شاه محمود
 حاضر می بود و در سنه هزار و دو بیست و سی و یک هجری شاه محمود از کابل بجهت قتل
 به پشاور رفت و هم از آنجا به سمت دیره جات و سحر حرکت کرد و حکومت دیره و سندر ابر
 نواب اسد خان و نواب صمد خان برادران وزیر فتح خان تفویض نموده خوب کابل سلیاق کرد چون
 عطا محمد خان پسر شیر محمد خان حاکم کشمیر پس از کشته شدن مختار الدوله پدرش دم از خون سری زد
 و اطاعت شاه شجاع و شاه محمود کرده در آن ولایت کمال استقلال بهم رسانیده بود و بجهت
 حفاظت ولایت و سد طرق قلعه مضبوطی در موضع صعوب بر کنار نهر اتک ساخته جهاد
 خان برادر خود را بجفاظتش امر کرده بود لاجرم وزیر بی نظیر در فکر تسخیر شهر کشمیر شد لیکن چون
 کوههای صعوب المسالک و رفو خانه منظر آباد و سختی قلعه و حفاظت جهاد خان جمله
 مانع بود چاره در آن دید که بارنجید سینکه حاکم پنجاب طرح موافقت انداخته او را بخصه مالیه
 اینجاریاضی سازد و برافقتش به تسخیر کشمیر پردازد پس از راه حرم بالشکری انبوه بطرف پشاور
 رفته عزم رزم رنجید سینکه را اشتهار داد و از آن طرف رنجید سینکه پس از اطلاع باهنگ
 جنکش جناب استقبال کشاده و در ساحل نهر اتک ملاقی فریقین دست داد و وزیر فتح خان در
 ضمن عداوت بنای موافقت و مودت را گذاشته در ساحل نهر اتک بنامین او و رنجید سینکه

ملاقات اتفاق افتاد و پس از استحکام مراسم و داد و در باب تسخیر کشمیر بدین گونه فرار داد که بشنند
 که به بنجید سینکه وزیر فتح خان را از راه جمو که متعلق پنجاب است کشمیر راه دهد و به لشکر و ما بچجاج
 اعانت نماید و پس از تصرف کشمیر مالیات دیوالی انجارا سه حصه نموده ثلث بر بنجید سینکه
 و ثلثین امنای دولت محمودی را متعلق باشد بر بنجید سینکه این عهده را پسند نموده بر او داد و او را
 شد و وزیر فتح خان بر این قرار عهده و پیمان را استوار کرده غریمت کشمیر نمود عطا محمد خان اگر چه از آمدن
 وزیر فتح خان شوق لیکن چون عبور او را از ره خانه منظر آبا و جنب قلعه محدث ساحل نهر آتک
 که تسد مید و قلعه خدا فرید بود محال میدانست در نهایت اطمینان باکی نکرده غفلت می نمود که نا
 گهان آوازه آمدن وزیر فتح خان را از راه جمو که اصلا پیرامون خاطرش نمیکدشت شنود متحیر شده با
 بازده برار کس از کشمیر بدافع شرافت و در جا های صعب المسالک و حمای کار نشانده خوف
 آماده حرب نشست و وزیر فتح خان با جمعیت شایان حربیه کاللیت الحسوس و المنساح
 السیول در کمال جلادت محاربه کنان از ان کوههای بلند الموند مانند گذران شده داخل جلگای
 کشمیر شد نظم نه کوهی که روین تنی سخت سر ز روز فرومانده کی سخت تر در افتد کلاه از سر هر
 ماه گذار به ببالاش گاهی نگاه ستاره ز اطراف پیرانش درخنده چون زاله بردنش ز نظاره آن
 بر اسنان سپاه چه نادار از دیدن قرض خواه همان روز انکوه را بید رنگ نمودند صفت
 بردان جنک دلیران افغان چه بنجیر کوه دو دیدند بالا کرد و با گروه طراف طراف کران سنگها
 همی رفت برسو بفر سنگها پس از آنکه در جلگای کشمیر به دوستش مقابل یکدیگر شدند چند روز
 در میان ایشان محاربات بیکران واقع شد و در هر کرت فتوحات از جانب وزیر فتح خان
 رخ نمود ولی نه آنقدر که بکیار هضم متاصل شده پای امیدش بکل بود بالاخره از تهو و تدایر وزیر فتح
 خان چاره بر عطا محمد خان منحصر شده گزیری بجز اطاعت ندید تا اینکه با چند نفر از پیش خدمتان بی
 اطلاع مشیران غفلتاً باز دوی وزیر فتح خان رفت وزیر مذکور حضور او را از فتوحات غنی دانسته
 او را نوازش کرده داخل کشمیر شد پس از چند روز چنان مقرر شد که کشمیر را بوزیر گذاشته خوف با عیال و

و مال در امان بوده به طرف که خواهد بره و وزیر بی نظیر حقوق محبت بای پدرش مختارالدوله شیر
 محمد خان را که باعث خلاصی او از دست شاه زاده فیض در قند بار شده بود مد نظر داشته
 او را وعده مخصی داد و عطا محمد خان در خیفه ضد و قی مشحون از لالی و جواهر مکنون در ارامی آن
 عطوفت بوزیر داده خو با اهل و عیال فارغبال از کشمیر پروان رفت پس از مدتی چون وزیر خواست
 که از آن در بای شین و جواهر سنگین پاره از اسباب ترتیب پس از حضور چنان مشخص شد که جمله
 آگینه زکین است لیکن چون آنوقت کار از دست و تیر از شصت رفته بود با حقو گفت
 ما تو انستم بدانستم چو سود پس سردار محمد عظیم خان برادر خود را پس از انتظام اسخده حکومت
 و صوبه داری کشمیر قائم نموده خود از راه بارموله غزنیته کابل کرده در حال استقلال مبارزیت
 شاه محمود رسیده با موزارت کمانی السابق شتعال نمود و چون در حین غزنیته شتخیر کشمیر
 باراجه رنجید سنکه قرار داده بود که ایمنی از جانب او در کشمیر شسته ثلث مالیات انجار از
 قرار معاهده باز یافت نماید بعد از تصرف آن نواحی چون فتح آن طرف را به نیروی بازوی
 ظفر پرور کرده بود از آن تعهد سرما بزده خلاف عهد و پیمان باراجه رنجید سنکه در میان آورد
 بود بنا برین پس از مراجعت وزیر رنجید سنکه با جمعیت شایان به شتخیر کشمیر و دفع محمد عظیم
 خان آهنگ جنک نموده محمد عظیم خان پس از اطلاع جمعی فراهم آورده بمقابله شتافت اگر چه
 لشکرش خمس عسکر رنجید سنکه بود لیکن پس از تلافی فریقین متوکلا علی الله نغزای هبند که مهت سبه
 بمیدان بزد در آمد نظم تکاور را به پیش صف برانگیخت دلش از کین چه دریا کف بر نکجیت
 سمنش ماه نوبر خاک می بست گندش فتح بر فراک می بست پس از کیر و دار و کوشش
 کوشش بسیار بقدرت کامله پروردگار بمصداق کریمه که مرفیه قلیله غلبت فیه
 کثیره باذن الله و الله مع الصابون لشکر کفار شکست فاحش یافت و بقدر شتخیر
 نفر بنود از ضرب شتخیر غازیان بوادی جهنم شتافت رنجید سنکه با بقیه التیف سپاه نیم جانی
 سلامت برده رخ از معرکه بر تافت و سردار محمد عظیم خان بفتح و فیروز را خصاص یافته اکثر اسباب

سلطنت رنجیدار متصرف شده کبشیر آمد رنجید سینه که را چون از تنخیر کشمیر با پی عزیمت بسنگ
 آمد از جانب دیگر با سپاه کینه خواه آهنگ تنخیر شپاور کرد وزیر فتح خان نیز با سپاه فراوان
 دل بر غزوه بنمود نهاده بمقابله شافت و در ساحل هزارانک از آب دور در وسط تابستان
 در حین که از تابش نور خورشید ماهی در بحر بریان شد و از تاب آفتاب وحوش در بیابان
 ناتوان گردید نظم آتشکده کشته کوه و کان هم تقصیده زمین آسمان هم مرغان چمن خیز
 در شاخ در رفته چرندگان سوراخ عزم رزم را فیمابین خود با جرم کرده به تنبیرش و آو زیش یکدیگر
 مشغول گشتند اما چون آفتاب به سمت الراس رسید و از شدت حرارت اطراف و نواحی آن
 بقاع افروخته گردید و شعله شمع آفتاب بمشابه ملتهب شد که هر که در هوای آن نظر کردی چون پروا
 بسوختی و هر که قدم بر زمین نهادی بصورت افروختی زمین تو کو کرد بی آب تر هوای تو فرخ
 جگر آب تر تاب آفتاب در کار آمده و مار از روزگار مسلمانان بر آورده از شدت
 عطش قیام حرب نتوانستند و اکثر ایشان بامید آنکه شاید خویش را بر هو خانه انگ رسانند
 و آبی بر آتش عطش خوفا نشاند میل بطرف رفو کردند و این معنی باعث قوی دستی کفار و شکست
 اهل اسلام شد اگر چه زیاده از دوسه هزار سوار اسلام در میان کارزار باقی نمانده بود لیکن
 وزیر فتح خان کرزی و هزاراد را این جنک ننگ و عار دانسته با همان شتر ذمه قلیل بحکایت
 رب جلیل مردانه و آهنگ بزرگ کرده به استعمال تیر و تفنگ کوشید نظم زمردی در آن اورجا
 گاه سخت پی افشرد مانند بیخ در حنت چو شیر که آتش ز دم برزند دم ما دیان را بهم برزند
 و نهایت شوخی در کمال بتیابی عطش بنظور رسانید و از آن طرف رنجید سینه که با چهل هزار سوار
 و پیاده صف نظام آراسته بتو پهای شعله بار دامن بادیه از شر افشانی بار و ط نمونه باویه
 کردند با وجود این وزیر بهمال آنقدر استقامت ورزید که از اشتغال ناره عطش مدبوش شد
 در غلطید تا یکی از ملازمانش او را از روی خاک برداشته و در پیش رین اسب گذاشته به تعجب
 تمام از میدان معرکه بیرون برد و آن فرصه شکستی فاحش بلشکر فاغنه رسیده جمعی از شدت عطش تلف

و برخی پتروکلون تفنگ را هدف شده بقیه سیف فرار برقرار اختیار کرده ره نورد و ادبی پیرمنت
 گردیدند و صدق این سخن که فارسان میدان تکمیل بسبیل تمثیل ایراد کرده اند در باره وزیر فتح خان
 حقیقت شد شعر لیس الفراء الیوم غاڈ علی الفقی اذا عرفت منه شجاعت بالالا
 مس پس در سال دیگر که سنه هجری هزار و دویست و سی و دو هجر رسید وزیر فتح خان باز به تبه و
 سامان لشکر دیده برافقت شاه محمود غریمیت لاهور نمود و در اجه رنجید سینکه نیز بالشکر و
 توپخانه فراوان بمقابله سپاه افغان شتافته ساحل نراتک را سنگر مین ساخت و وزیر فتح خان و
 شاه محمود چندی در مقابل رنجید سینکه نشستند چون سبب طغیان آب بدست آوردن محل عبور
 مشکل بود لابد افصح غریمیت نموده از راه کوهستانات غریمیت دیره جات نمودند و چندی
 در آن نواحی نزول و مالیات سند و ملتان را از حکام انجا وصول داشته و در هر ولایت برادری
 از خود بصوبه داری گذاشته خوبرافقت شاه محمود لوای غریمیت سمیت کابل افراشت و در
 او اخر همان سال چون سردار محمد عظیم خان پس از شکست رنجید سینکه نخوت و پندار بخود راه داده
 در سال دیوانی اجمال در زید و در اجرا احکام برادر غافل گردید لاجرم وزیر فتح خان بر آشفته
 با سپاه کینه خواه بصوب کشمیر و بر راه آورد سردار محمد عظیم خان پس از اطلاع از آهنگت برادر
 بمداغنه اش کمر همت چست بر بسته معابر کوههار از استحکام سنگر از سم خیاط تنک تر کرد و پرا
 را از آمدن کشمیر منع کرد و وزیر مذکور چندی در برابر برادر با توپخانه و لشکر بسر برد چون از تنگی
 علوفه و محطی از قوه نزدیک بود که و هنی بجانب وزیر فتح خان رخنماید پس از کمال حزم چاره در آن
 منحصر دانست که بی سخصار خوان و مشورت و صواب دید روشای لشکر در محفه نشسته بجز سمیت
 سنگر برادر رفت سردار محمد عظیم خان بجز استماع و محض اطلاع پای از سر شناخته و با استقبال
 ناخته در حضور او زمین ادب را بوسه داد و عند کنان بان خاست و سر تسلیم بر خاک راه نهاد
 و در رکاب برادر پیاده تا معسکر خویش آمد تا وزیر او را اذن جلوس نداد مدتی به حضور ایستاد
 میگفت بیت منم که دیده بیدار دوست کردم باز چه شکر گویمت ای کارسار بنده نواز

پس وزیر فتح خان سپاه خور خواسته بر دو لشکر بافتت یکدگر و در کثرت شدند و وزیر فتح خان
 ترک مواخذه برادر گرفته حکومت ابنجار کمانی السابق بسردار محمد عظیم خان مفوض داشته
 خود پس از دو هفته در نکت در غایت حشمت و شوکت آهنگ کار برهنه و بقرار سابق
 مشغول کار خو شد و از کمال هوشیاری و جرات بر غیر اذن شاه محمود و شاه زاده کامران در
 امور دولت خوض نموده کار بار اقرار تناسب جریان داد و در نظم چنان شد که باز در باز
 او ننجید کس در ترازومی او ر بود از دلیران توانا تری سرزیرگان شد بدان تری بهر کا
 کوجبت نام آوری در آن کار کردش فلک یوری نه آن کرد با مردم از مردمی که آید در
 اندیشه آدمی کشاده دو دستش چو روشن درخش یکی تیغ زن شد یکی تاج بخش و شاه محمود را
 از حکومت بخر نامی نماید لاجرم شاه زاده کامران پسرش که مردی بود بیباک و تند خوی و شفا
 و از فرط ظلم چون قضای بزم بر پیر و جوان نجشودی و چون اجل محتمم بر خورد و بزرگ بقا کرد
 کوی ز بعضی و شر و فساد آفریده بود و ز ظلم و عجب و حشمت و غضب پروریده بود بر وزیر
 فتح خان حسد برده کینه اش را در دل گرفت لیکن چون از فرط شوکت و وزیر مذکور که اظر
 من لشمس بود در آن اوان بخر نامی کامی نداشت مطلب را معطل بوقت گذاشت تا اینکه
 شاه محمود وزیر فتح خان در سنه هزار و دو صد و سی و شش هجری به تخریبات و تنبیه
 حاجی فیروزالدین برادر خود کماشت و وزیر مذکور بتنه شکر دیده با دو از ده هزار کس روانه
 انظر شده دست جو دو سنجار را بجد افرایش که سنجار حاتم و جو معن را در افواه عالم
 ذکر نماید چنانچه مشهور است که در آن سفر که طولش از شش ماه بیشتر بود بغیر نخواه مقرر می
 نمودش لکت رویه را بصیغه انعام بخشش صرف نموده بود و بهم از اینجا کمال حوادث
 او بر این کمال ظاهر خواهد شد قطعه ای بخشش لکت تو در جهان آورده کان رکف تو کار
 بجان آورده از رشک کف تو خون گرفته دل کان در لعل بهانه در میان آورده الغر
 با فرزندونی و شوکت سکندر و ارد بهرات شده بهر حیل که توانست حاجی فیروز را با پسرش

۱۲۳

بگرفت و برادرانش دست استیلا بر آورده در تاراج و غارت کوتاهی نکرد و شاه محمود نیز چون
از گرفتن برادرش نیناز عقب وزیر فتح خان پادشاه زاده کامران روانه برات شد در وقت
بندگان سکندر شان صاحبی ام امیر دوست محمد خان مغفور جنبت مکان که یکی از برادران کهن
وزیر فتح خان بود چون تسلط و حتمت فراوان وزیر امشاهده نمود بر اینیه از روز خرم و در
بنی دانست که این جوار البته باعث شغال ناز هشتم شاه زاده کامران و شاه محمود خوا
شد حج که آب تیز و زود افکنند پس با حقو گفت بصلاح چنان قرابت که در نزد
محمد عظیم خان حاکم کشمیر برادر خورفته چند روز ظل حمایت او بیا سایم تا از پرده عنیب چه ظهور
آید از نزد وزیر فتح خان بجا بر رفت و در عرض راه شاه محمود را ملاقات نموده بکشیم نزد
سرور محمد عظیم خان برادر خورفته مدتی در ظل رعایت او بیا سود و وزیر فتح خان پس از سحر
برات غم تصرف ملاک خراسان نموده در مسیت و هشتم ذیحجه سنه مذکوره از شهر رابده
عازم آن طرف شد و از طرف دولت علیه قاجاریه ذوالفقار خان سردار دامغانی بدفع او
بسیاه کینه خواه فراوان نامور شده در موضع کافر قلعه تقاتی بن الفریقین دست داد نظم
چه لشکر لشکر در آورد روی مبارز برودن آهانه بر دو سو سر پس یکدیگر در آویختند بسی
بناورد گاه رنجتند پس از زرد و خورده افغانه بر قاجاریه دست برد نموده ایشان را از پیش بر
داشتند اما از قضا رزبان در انامی اشته و جنگ کلوله تفنگ برد بان وزیر فتح خان خورده
خون جاری و غشی بر او طاری شده از خانه زین بر زمین مدبوش افتاد تا یکی از ملازمانش از
خاک او را در غوش برداشته از میدان بدر برد اباالی شکر چون سر کرده را بدان صورت
دیدند سر سیمه شده در عین غلبه مغلوب شدند اما هر دو لشکر از شکست یکدیگر بجز منبازل خود
رفتند وزیر مذکور چون بعد از ساعتی شعور بهم رسانید و خورادر عین نصرت منترم دید سحر
شد و خواست که بار دیگر بجاریه قاجاریه پرداخته داد دل ستاند لیکن چون سکت نظامش
از هم پراکنده بودند نتوانست چون در آنوقت شاه محمود و شاه زاده کامران بقند بار

ذکر حکومت شاه محمود

رسیده بودند پس صلاح در آن دید که بهرات زفته در ثانی بالشکر تازه به تخریر اسان پردازد پس
 بهرات معاودت کرده باغ زاغان را که در سمت شمالی شهر واقع است مضرب خنیا م سپهر خشم
 نموده شاه محمود و شاه زاده کامران را بعد از آمدن ملازمت کرد و شاه زاده کامران کینه ای
 گذشته را در خیال خود مجسم نموده دانست که ناوریر فتح خان برپاست ما را از حکومت بجز
 نامی نیست پس در خفیه با شاه محمود پدر خود اظهار شوخی و جرار را و را کرده گفت قطعه مخالف تو
 یکی مور بود و ماری شد بر آور از تن آن مور مار کشته دمار مده زمانش ازین پیش ای غفلت هست
 که از دبا شود از همت تو یا بدمار و به صورت که توانست پدر بی تمیز از نیز بر سبب اتصال آن
 مخلص عزیز را ضعی ساخت روز دیگر که وزیر فتح خان بخدمت ایشان رفت شاه زاده کامران او را
 معاتب ساخته بهانه گرفتن شاه زاده ملک فاسم بن حاجی فیروز الدین و دخول حرم ایشان او را
 گرفت و در عوض آن خدمات شایسته از مردمی چشم پوشیده که هر پیش را میل کشید نظم
 در چراغ دو چشم او زد تیغ نادمش کشتن چراغ در تیغ ز کشتن به تیغ کلگون کرد که برش از خفه بیز نگرد
 بر سر خون و خاک منغلطید به که چشمش نه بود که خورادید حال خود که چشم خود دیدی مکر را بر حیات
 بگریزی چون خبر حبس وزیر فتح خان انتشار یافت سردار پردلخان و شیردلخان و غیر برادرانش که
 در اردو بودند سر اسیمه شده بهمان ساعت با طایفه بارگرنی فرار کرده سمت قندهار شتافتند و
 در قلعه ناد علی که در ساحل غربی نهر هیرمند و سمت جنوبی قلعه کرشک واقع است وزین زر خیز
 خوا ایشان بود رفته سکنا گزیدند و مابقی برادرانش نیز پس از اطلاع با هم بهماستان شده بقصد
 دفع شاه محمود و خرابی دولت سدورانی کوشیدند و آنها بسیت برادر بودند بدانکه سپران
 سردار پابنده خان مرحوم جمله بسیت و کینفر بودند که اسامی آنها این است وزیر فتح خان
 سردار محمد عظیم خان تیمور قلینخان سردار پردلخان سردار شیردلخان کهندلخان
 رحمدلخان هردلخان سردار عظام محمد خان سردار یار محمد خان سلطان محمد خان سردار
 پیر محمد خان سعید محمد خان امیر دوست محمد خان سردار امیر محمد خان سردار محمد زانسان

نواب صمد خان نواب حیدر خان سردار طره باز خان سردار جمعه خان خیر الله خان
 ثالث اول از یک بطن بودند و مادر پنج دیگر از طایفه غلجائی خواهر خدانظر خان مامای سچاک همد
 خیل بود و پنج ثانی را نیز والده بالکوزئی متحد بود و دومی باقیه او والده از طایفه قزلباش بود و سه
 دیگر نیز از مادر واحد و باقی علیحده بودند چون سردار محمد عظیم خان که برادر با اقتدار اوسا
 و حاکم کشمیر بود از آنجا که شورش بود پس با مقام برادر با سپاه نامعده از کشمیر به سمت پشاور
 نمود و قبل از ورود او چون شاه شجاع الملک دید که شاه محمود و شاه و شاه زاده کامران
 بطرف بهرات رفته اند فرصت وقت را غنیمت دانسته از لودیانه براه پنجاب عازم
 نسیخ پشاور شد و در یکفرسخی پشاور در موضع موسوم باغ علیمدان خان فیما بین او و سردار محمد
 عظیم خان محاربه واقع شده قضا را شاه شجاع الملک شکست فاحش خورده از راه کوهستان
 به سمت شکار پور رفت و سردار محمد عظیم خان تمام توپخانه و اسباب سلطنت او را متصرف
 شده اقتدار کلی بهم رسانید چون قبل از آن شاه زاده کامران از بهرات وزیر فتح خان کجول را
 برداشته بقبضه بار آمد و پس از انتظام اینجا با بیست هزار سپاه بقصد دفع سردار محمد
 عظیم خان برادر وزیر فتح خان که در کشمیر بود روانه کابل گردید و سردار محمد عظیم خان بایر محمد خان
 امیر دوست محمد خان برادر خود را با سه چهار هزار کس بمقابله اش نامزد کرد و شاه زاده کامران
 از قندهار شهزاده جهانگیر با عطا محمد خان مختار سپه سر محمد خان مختار الدوله مقدمه الحشیش نمود
 بکابل فرستاد و ایشان رفته در کمال اطمینان کابل را مسکن نمودند امیر دوست محمد خان که بوقت
 بایر محمد خان و سردار پیر محمد خان جهت تصرف کابل تا بجبال آباد رسیده بود چون از راه
 شهزاده جهانگیر و عطا محمد خان مختار بکابل شنید مرکب غمخیز لنگت و پامی امیدش بسنگ آه
 از فتوحات عینی اینکه چون عطا محمد خان مختار را بواسطه اخذ حکومت کشمیر نقار سراز دولت
 صدوزانی خصوصاً شاه محمود حاصل شده بود لاجرم بمعنی را مقام انتقام دانسته در خفیه
 بجهت امیر دوست محمد خان اعلام کرد که در آمدن خود بخیل نمایی زیرا که بجز وصول شاه زاده

جهانگیر گرفته بعد از آن با بصواب یکدیگر حکومت کابل و اهرام برداشت و بحسب احکام این
 عهد کلام الله شریف را مهور نموده جهت اوروانه ساختن امیر دوست محمد خان سکند
 شان آنرا از فتوحات لاری و نصرت عینی دانسته به تعجیل روانه اطراف شد و عطا محمد خان
 مختار که بمقابلت او برآمده در ایداد در معسکه ساخته بود چون از قریب امیر دوست محمد خان
 شنودنی سبب کابل معاودت کرد و مقارن آن امیر دوست محمد خان داخل شهر شد شهزاده
 جهانگیر از مشاهده انحال سراسیمه شده با باغرخان قریب و جمعی از قریبانشه با الاحصار درآمده
 حصاری شد صورت حال ابران بنوال شاه زاده کامران کاشت و امیر دوست محمد خان
 و عطا محمد خان ضیافت کرده بمنزل خود برد چون مذکور شاه زاده کامران را به کوری وزیر
 فتح خان تحریک نموده بود براینه در کفایت آن سردار پیر محمد خان برادر خود را فرمود تا جهان پیش را به
 عوض چشم و زیر بزرگت بیداد از حدقه بر آورده غلظت نشینش کرد بیت که دیدند کوی پای دزون
 فشره کران خون سراسیمه کیفر نبرد و بعد از آن در رعایت اطمینان به محاصره بالاحصار و گرفتن
 شاه زاده جهانگیر سعی شده برج غزنی بالاحصار را بر و بازو بلند نام نقتب ن کوهستانی و به
 نیز و باروت بنیان کن پراپند لیکن چون بالکلیه نغلطیده بود در آن روز پورش فایده نکرد و شاه
 زاده مذکور چون جسم را چیره و دیده شاه زاده کامران را از غبار پندار پیره دید پس از آنکه تا
 محاصره بچهل روز کشید و از طرف شهزاده کامران احد بر بادش رسید لا علاج شده هنگام
 نصف شب بر افقت باغرخان قریب از بالاحصار برآمده از راه بنده کی بصوب قندهار
 در نزد شاه زاده کامران فرار کرد و امیر دوست محمد خان جمعی را بتعاقب شهزاده جهانگیر
 مأمور نموده خود بحکومت کابل و مینه اسباب و سامان لشکر کوشید و کامران و شته محمود پس از
 وره شهزاده جهانگیر وزیر فتح خان کجوال که در سرای سردار مدت خان سخن زنی محبوس بود
 برداشته باسی هزار لشکر نامدار جهت دفع امیر دوست محمد خان از قندهار در سنه هزار و دو
 و سی و چهار هجری بخبر روانه کابل کردید در عرض راه چون از جمع آور و متقابله پرداز برسدگان سکند

شان امیر دوست محمد خان شنید که بسان شیر شریزه از وفور شکر شهزاده کامران بهر اسی نموده استقبال
میآید بایسی وافر نموده باخواند شید که مباد ادر نه کام مقصوبه صفوف بعضی از اکابر معروف در آن
وزیر فتح خان موصوف را از قید ربانیده به معسکر برادر رسانیده در انهدام عسکر و انهدام دولت
ما سر اسر با اتفاق بکوشند پس بهان بهتر و بصواب مقرون تر که وزیر بی نظیر را در سیاست کا
حاضر نموده اعیان و اکابر درانی را طوعاً و کرهاً بقبولش امر فرمایم و بهر صورتیکه باشد ایشان را در
قتل وزیر و عداوت بارگزینان همدستان نمایم تا تمام طوایف درانی بواسطه این جرات و
دشمنی لااعلاجانه در خدمت ما یکدل و در عداوت امیر دوست محمد خان عاجل و در کمال حسرت
با ایشان مقابل خواهند شد پس در چینی که منزل سید اباد را عسکر گاه نمود تمامی بزرگان قوم در آن
را خواسته طوعاً و کرهاً با ایشان را بقبول وزیر فتح خان امر فرمود و آنها از بیم جان لااعلاجانه بقبولش رضا
دادند پس شاه زاده کامران بمروت وزیر فتح خان را که شیر شیشه شجاعت و مرد میدان سخاوت
بود در موضع سیاست حاضر ساخته و اکابر اقوام طوایف زیرک و پنج پایی از خوف شهزاده
جانگزامی بشهادتش مبادرت نمودند و ایشان بقرار تقسیم بضر و دشمنه بخون تشنه در قطع و تفریق
و تضییع اعضای شریفش که قوم بدن را رابعه تناسبه بود تضعیف نمودند چنانچه آنوزیر بی نظیر را
مانند نیشکر بنداز بند جدا کردند و آن شیر شیشه شجاعت در اسخالت از وفور غیرت آبی نکشید بلکه
کلمه شهادت و طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله بر زبان رانده بهمدران جابدرجه شهادت
فایض گردیده بر تبه اعلی رسید آن الله بفعال ما یرید جموع جماعه بجزوان فرشته آیین متفقند بر این که
وزیر فتح خان حخته قرین در شیوه شجاعت چنان بهمال بود که رسم ذال در مقابله مقاتله پیش
چون ذالی مینمود بنکامیکه دست نذل و نوال کشودی کوی سبقت از چوکان معن و حاتم ربود کا
چنانچه به تحقیق رسیده و به تصدیق پیوسته که در حین سفر مرات صانه الله عن الکافات که غریمت
و مراجعتش نه ماه هلالی طول کشید اخراجات نمایش بغیر از شخواه معروفه سپاه که محاسبان بعد از حبس وزیر
فتح خان بفرمان شهزاده کامران در حیره تحریر در آورده اند مبلغ نود و نه لک و پیمه دو مثقالی شد و اهل

کلیه بی بی
سرفه خجسته

کمال هم ازین نکته جلال نوالش را به نحو اظهار دارند و او را از زمره ابجواد حبیب الله بشمارند از
 شجاعتش شکست فاجاریه و ستمگان حاکی است و زبان عدوان شاکگی و از باجزری و خرم و بوش
 یاریش شاهی و برادران و ریاست بارگرنه دلیل ظاهر است و ناکامی کامران و خرابی دولت
 صدوزنی باهر اگر چه رشته دولت منوط بتایید حضرت داور است نه بزور بازوی
 حضرت اثر انا بحکم آیه کریمه لیس للانسان الا ما سعی بنی نوح بشر را جد و جهد در کار است و تقرب
 سعی بشری از تدابیر چارطوایف درانی خصوصاً بارگرنی از جو و عطایش مال و افراد و ختمه
 و از من سخایش شمع دولت افروختند و پس از شهادتش خرمین عاقبت را با تش حسرت
 سوختند و در اظهار تاریخ شهادتش چون قطعه از تاج طبع مولف مناسب داشت ایراد شد
 قطعه شهید بی گناه محذوم مطلق که عالم را ز جودش بود رونق فتح خان آنکه در میدان به پا
 رنمشیرش سر شیران شدی شوق سخایش کرده حاتم را با تم عطایش معن را با طعن الیق
 چه دست جو کبشودی بعالم شدی کچول سان چرخ مطبق بغرم رزم چون برداشتی تیغ نمود
 پیل پیش کمر از بوق پی تحریر تاریخ شهادت ز قول با نظم این کشت مشق سزار مهر جموشی
 کیر و میکو بسید آباد شد کشته ناحق اللهم فودد وجهه بنور فیضانک و ستر
 ذنوبه بسیر غفرانک بعد از آنکه شهزاده کامران پرتد ویر از شهادت وزیر بی نظیر پرت
 غمان غریمت را بقلع امیر دوست محمد خان معطوف ساخت غافل ازین که نظم کناه عظیم است
 و عاقبت ظالم و جنم و بندگان امیر دوست محمد خان چون از مرگ وزیر فتح خان که در حقیقه
 پایله جان ستان بوشیند گریبان صبر درید اما چون تاسف و ملهف مناسب وقت نه بود
 چنانچه گفته اند در بلا با جزع مکن که از ان دوزبان است کوش کن از من اولاد و ستان
 شوند طول ثانیاً شادمان شوند دشمن بچکه الامور مروهونه با و قایقا سوک و ماتم
 موقوف بوقت معروف گذاشته بآهنگ جنک و سامان سنکر و تسویه صفوف بمقابله دشمن
 از کاه بر آمده قلعه قاضی اعسکر گاه موزه جمعی از جماعه جبار و پیاده خو بخوار کومستانی فرمود که موضع

چو کی ارغندی را که قدری تنگ و بامین دو جبل بود لشکر متین ساخته منتظر فرصت در کمن کمن گین
 بنشستند آنرا فتنه در موضع مذکور لشکر حصین نام محصور ساختند و بحال اطمینان در تهیه اسباب حرب
 پرداختند چون شهزاده کامران بمنزل میدان رسید و از لشکر بستن امیر دوست محمد خان شنید
 واپس گردیده از جاده او بازگشت متوجه قریه چهار آسیا شد و امیر دوست محمد خان نیز از موضع
 ارغندی کوچیده در قریه هند کی بمقابله لشکر شهزاده سکنا ورزید روز اول که تلاقی فریقین
 دست داد اگر چه با امیر دوست محمد خان از دو هزار سپاه علوفه خوار و سه هزار فوج ایله
 چاری و دو عراده توپ جلوی جمع آورنده بود اما نظر بمصداق نص صریح که من فبسته
 قلیله غلبت فته کثیره باذن الله تعالی نطق توکل بر میان حیت بسته ابل سپاهی را
 به نفوذ و افروغ و خلع فاخره دلدار منجی بجز ایشان تخریص نمود چون توی صفوف از هر دو طرف
 از مقابل شد ناگاه اشک آفاسی دلاور خان الکوزی که از اطوار ناهنجار شهزاده کامران بغایت
 ملول و هراسان بودند در اینجا از سپاه ایشان روگردان شده بعه سواره و متعلقان به لشکر
 امیر دوست محمد خان پیوست و بدان سبب لشکر کابلی مطمئن خاطر شده جماعه شهزاده رادل
 شکسته چون در آنوقت خورشید خاور می میخو است که در حجاب ظلمت شب متواری کرد و
 فریقین نیز دست از اینک جنگ برداشته علم عنایت بصوب معسکر افراشتند همدر آن شب
 امیر دوست محمد خان از راه حرم متین عطا محمد خان ولد مختار الدوله را که در نزدش مجبوس بود
 بصلاح اخوان طلب نموده گفتند که الحال ما را باد دولت صدورانی هیچ امید می نماند خصوصاً
 که حال وزیر بی نظیر را بدیره ظلم و بیداد قطع رشته حیات نمودند اکنون با وجود کجولی در کشتن شما
 لحظه تغافل نخواهد شد و به مضمون کریمه العین بالعين والائف بالائف والاذن بالاذن و
 الجروح فصاص در قطع رشته حیات تکاسلی وقوع نخواهد یافت آنسکین اگر چه بجز رضا بقضا
 ایزدی چاره دیگر نداشت لیکن بقبوای العزیز تیشبت بکل حشیش معروض داشت که از یکقطر
 خون این بی دل بی گناه چه حاصل خواهد کرد اگر چه در آن باره چاره ندارم اما چاره سجا طریقی

بنوار سیده است که کاغذی بجز بر او و دستخط خود جهت شاه زاده کامران میکارم شاید بدان
 حیل ز نام دولت و ملک سلطنت را بی شغال نوایر قتال و جدال جهت شتاب دست بیاورم
 اگر چه برادران قول او را فرخرفات می نپداشت اما امیر دوست محمد خان که آینه ضمیرش جام
 جهان نمایی بود از راه حرم قتل او را موقوف بفرود گذاشت که اگر واقعه بحسب خاطر خواه
 وقوع یافت هوالمراد و الاله صید در دام است و تیغ در نیام پس عطا محمد خان مذکور که بواسطه
 دوستی صدورائی مجبوس و کجول بود رفته بخدمت غلام احمد خان برادر خود جهت شاه زاده کامران
 بدین عنوان کاشت که این بنده مخلص بواسطه خبر خواهی شما بدین بناهی افتادم البته اخلاص این کمین
 اظلمن الشمس و این من الامس است اکنون آگاه باشید که سپاه و خوانین شما بالکلیه با امیر دوست
 محمد خان در خفیه همدستان و محلف قران شده چنین فرار داده اند که فردا در نیکام گرمی نیکامه
 شزاده را دستگیر نموده بخدمت میسپارم چون این عهد لیست محکم و وثیقا قیست مبرم اکنون که
 هنوز وقت بدست است و تیر مراد در شصت فرصت را غنیمت شمرده بینه و بحکم لاطفوا
 باید یکم الی تملکه تا پامی دار بر بگریز که انزام از عدوان سهل مطلب است و انندام جان جیل
 پس به نشانیهای مخفیانه او را تصحیح و تصدیق نموده و با بینی سپرده که در خفیه برده بشزاده کامران
 در چهار آسیا بسیار دو جواش را بیاورد و در جیبی که جهاز از ظلمت شب گرفته و از کثرت تاریکی
 جهان سیاه گشته بود و شزاده باند میان خود بر مانده طعام نشسته که حامل رفته عطا محمد خان سیده
 کاغذ اسپر و همین که سطر چند از آن خواند رعبی و هراسی در دل شزاده پدید آمده تدلیس عطا
 محمد خان را در محض خبر خواهی دانسته بسمع قبول اصفا نمود و حمت همیش گاشته بر صفت و حلیتش
 افزو و فی الفور بی امتیاز دوست از دشمن در خفیه متعلقان خاصه را برین نمودن اسبان فرسوده
 و همدران شب تاریغیر مخبری سپاه اخلاص شعار سوار شده بصوب قندهار فرار نمود علی
 الصباح که خوانین و متعلقین از آن باز جان آگاه گردیدند پشت دست بدندان حسرت
 گزیدند که آیا باز برده را از دست خوبای دادیم و ابواب بهیمی را بر روی خود گشادیم پس

لا علاجانه اسباب و بونه را بر جایی گذاشته علم فرار در عقب شهزاده سمیت قند بار فرستند پس از
 قطع مراحل که شهزاده در منزل شش کا و سبک رکاب و شمشیر خواب شده بود با و پیوستند شهزاده
 موصوف چون ایشان از جمله عدوان دانسته آمدن آنها را کمان داشت از مشاهده ایشان
 اشک حسرت باریده پنداشت که نکته صریحه اذ اجاء القضاء عی البصر صحیح است و به
 پیرو تدبیر باز و رتبه پیرا چپیدن فعل تبیح پس لاچار سمیت قند بار را یلغار کرد تا در بنجا
 مدارک و اجتماع پراکنده کی سپاه نموده دفعه ثانی تلافی سابق نماید اما در حین که بمنزل کلات غلجایی
 رسید مکررا شنید که در حین که شاه زاده موصوف بتیغ کا بهر عنان غریمت معطوف نموده سر
 بردن خان سپه سردار پاننده خان مبرور جنبت مکان با برادران و متعلقان و دسته از طایفه بار
 کزنیان از قلعه ناد علی بغرم تیغ قند بار آمده نایب کل محمد خان فو قل رسی را محصور نمودند پس از
 کبر و در بسیار نایب مذکور ایشان را گفت که از کوشش بنفایده شما چه حاصل هر گاه شهزاده
 کامران شکست خورده عنان غریمت بر ما بد بلا تصور قلعه را سپرد متعلقان شجائی جنکت بنمایم و
 الا فلا پس از طرفین برین قرار داده سرداران از بیرون و قلعه کیان در درون با طینان گذرانند
 شکست و فتح شاه زاده را کوشش با و از نذا کنون که از شکست عسکر و پراکنده کی لشکر شاه زاده
 نجوبی خبر کردند پیم عیان بلکه ترس جان است شهزاده را آنت که سمیت و هراوت عطف عنان
 نموده چند می اینجا اقامت گزینیم و صورت حال ابره بنیم اگر تقدیر موافق تدبیر نتیجه بخشید
 هو المراد و الا نه از جاده غور سمیت هرات رویم شهزاده را نیز این تدبیر موافق خیال سابق
 افتاده بسوی دهر اوت رفت پس از مدتی استقرار در اینجا چون از گرفتن سرداران قلعه
 قند بار را شنید و سردار کهنه لجان را بر افقت شهزاده ملک قاسم متوجه قلع خن و عازم
 سمت دهر اوت دید عنان غرم بصوب هرات کشید مدتی در اینجا حسب المرام حکومت
 کرد چنانچه از شاه محمود و بجز نامی نماند و پس از چند روزه در باب حکومت منازعه کرد و
 شاه محمود که در آنوقت روز شبایش بسبب شیب بدل گردیده بود علاوه بر آن از نظم

در فوت شاه محمود

پسر بد اختر روز بروز میکاست و موت را باوراد سحری و استعدای شبانه از خداوند یگانه می
خواست تا اینکه تیر آهش بر هدف آرزو رسیده در سنه هزار و دو صد و چهل و چهار هجری جا
فانی را بدره کرد و بعد از آنکه از امارتش عبیت و چهار سال گذشته بود رخ در نقاب تراب کشید
نظم چنین است این کزنده دور که که مهربانی کند گاه جور نه پروردگس که آخر نکشت که در
مدرزم است و در کین درشت و پسرش شهزاده کامران بد اختر مدتی در حکومت بهرات کمال
بجزیری و لهو و لعب گذرانید چنانچه مدام با بنوشیدن شراب مدام پرداختی و بهمار صحبت
باسمن بران سیم اندام ساختی آخر الامرا از افراط مستی و ظلمش حق سبحانه و تعالی وزیر یار محمد خان
الکوری را که یکی از معتمدان کبارش بود بروی کماشت تا او را در خیفه هلاک نموده انتقام وزیر
نظیر را از او برداشت بیت و بهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر کی نور چشم من بجز ارگشته
مذرومی و از ظلم و بیدادش جهانی امین و عالمی مطمئن گردید شعر مات هذ و مات بشر
کیتر و لقد کان شره مسطور و زمان حکومت پر شور و شورش زوال و انتقال پذیرفت
و شاه محمود را که اخلاق محمود بود چنانچه از فضایل آگاه قاضی ملا محمد سعید آخوندزاده بارگزی
خوا پنجه زنی الملقب بجان ملا خان منقول است که در حبسی که شاه محمود دستگیر گابل نمود و وجوه درام
و دنانیر با سم او مسکوک شد مبلغ کراف را بقرار عادت مستمر بجهت مشاهده سکه جدید بر
داشته بخدمتش رسانیدم در حبسی که شاه موصوف در کبوترخانه تشریف داشتند زفته
مبلغ را از نظرش گذرانیدم و او بکوشه چشمی ملققت مشاهده در اہم و دنانیر نشده مطابق محو
متاشامی کبوتران زینا بود بهر چند در دیدن دنانیر لاله و الحاح نمودم که یکی از ایشان را گرفته
مشاهده کن قبول نمود فرمود که اخذ مبالغ باعث عزیز روی است و این خوف منافی سخا است
زیرا که سخی را عزیز داشتن مبلغ بد نما و ذلت آن بسی زینا است پس بپر چوبی که در دست
داشت در اہم و دنانیر را مقلوب و بجز مفهوم نموده همه را بمن عطا کرد و نیز از مذکور مرقوم
که وقتی طالب علمی از بهرات از و فورتنگدستی تنگ شده آہنگ کابل نمود در نزد این کمبینه

و حکومت شاه شجاع الملک

که منصب خان العلومی داشتیم آمده اظهار احوال و اشتیاق اموال خود را کرد و چنانچه بنده رارقت آمده پس از آنکه از جمیع خوانین کبارین جهت مذکور بسی مبلغ حصول نمودم شبی که در خدمت شاه بودم فرصت دیده عرض احوال طالب العلم را نمودم بهمدان جاشاه و الاجاه سنه بدر سال کشمیری اعلایا که قیمت آن مبلغ فراوان میشد خواسته بنده را گفت که این را بطالب العلم مذکور داده از طرف من بسی عذر بخوانند که شهنشاه بسی دست تنگ است کنون این بضاعت مزاجاً قبول کن و مدتی چند بر فاقیت بگذران پس خردمندان را همین قدر کافیت فقط

در بیان سلطنت شاه شجاع الملک بن تیمور شاه صدوزانی

در حینی که اورنگ شاهی از فروج شاه زمان رونق داشت از قراریکه سابق ذکر شد شجاع الملک بحکومت پشاور بسرمیبرد و بعد از آنکه در سنه هزار و دویست و شانزده هجری از شکست و کجولی شاه زمان شنید جامه صبر بدست اضطراب درید چون قبل از آن که هنوز شاه زمان آمده قلعه عاشق شینواری متواری بود شاه شجاع الملک عبدالکریمخان اسحاق زئی را بسرداری صدسوار جرایبجه تخلص شاه زمان از دست ابر شینوار روانه جلال آباد نموده بود در حالیکه عبدالکریمخان بخیر رسید از نسبت نواب اسدخان و بردن شاه زمان شنید و افسس گردیده صورت حال را بحذمت شه شجاع بعرض رسانید شه شجاع را اگر چه از کجولی برادر عم بیشتر دانید که حال شد اما چون از تسلط قضا جز رضا چاره نداشت اما متوکلاً علی الله چاره را موقوف بوقت گذاشت اگر چه در اسحال از دو صد نفر نوکر زیاده زیاده حاضر رکاب نداشت پارکاه خسروی کدشت و افسر سردری بر سر و سکه بر زر زو و به بنامی جمع آور عسکر شد در آن اثنا به معش رسانیدند که زر داد خان فوفلرئی که سابق ازین ارت سلط شاه زمان فزاری و در اطراف یوسف زانی متواری شده بود حالا بهوا سلطنت محمود چند را فاعنه نامسعود را جمع کرده بقلعه اتک آمده از اسخا با اتفاق چهار صد سوار و پیاده ختک جمع نموده در قریه بدو میر که حد طوایف مهند و پنج گروهی

شهر پشاور است آمده و در محیط خود سنکری کشیده خرابی شبه شجاع را امر می نمود و بیشتر خدمت شاه محمود را طالع محمودی انکار و لاجرم شاه شجاع به کل محمد خان و فیض طلب خان بامیزی و یار محمد خان نساق چی باشی امر نمود که با دو صد سوار و سینه صد پیاده رفته و بمقابله زرداد خان به پروازند پس از معمولی امور عالیجا بان مزبور در موضع مذکور رسیده بآهنک جنک پرداختند و زرداد خان تا ب مقاومت نیاورده فرار کرد و عالیجا بان رسیده صورت حال را بحضور اظهار نمودند شاه شجاع را چون در سر خیال تسخیر کابل بود و با شاه محمود آهنک جنک و هوای تقابل داشت پس اجمع آوری لشکر با عطای بخشها و امداد سیم و زر اکثری از عسکری شاه محمود را مرهون احسان بکیران و ممنون عطفانات فراوان نمود مهر علیخان اسحاق زنی میرا بخور باشی که از رکاب شاه زمان فراری شده در جلال آباد متوقف بود با پنجاه سوار آهنک در بار شاه شجاع نمود و پس از زمان قلیل سردار محمد اکرم خان ولد حاجی کریم داد خان بامیزی باشی سوار از زردش محمود که نخته بشاه شجاع پیوست چنانچه بدان سبب شاه مذکور و لشکر بانش قوی دل شده علانان و جلیش فرو نشست و بعد از آن خان محمد خان نساق چی باشی سجدتش آمده علی بذالقیاس اکثر مردم درانی سوار و پیاده از کابل روز مره رسیده جمع آوری نموده میشد لاجرم غزم تسخیر کابل خرم شده حرم محترم خور که بصیته وزیر و فادار خان بود مصحوب برادرش محمد صدیق خان نموده از راه یوسف زنی به سمت لاهور پند فرستاد تا از حوادث مأمون و ازین معرکه بیرون باشند و والده خود با ابالی حرم شاه زمان با چند نفر از ملازمان معتبر در پشاور گذاشت بجهت اینکه هرگاه شاه زمان که در کابل بند بسیت اگر خلاص شد بزور با عیال بکیت جاستو پس مهر علیخان تسخیر زنی امیرا بخور با پانصد سوار جبار پیش فراولی مقرر نموده که دو منزل پیش برود و دور از بعد شاه شجاع نیز کوجیده طی منازل نموده در حسینکه محال با سول عسکر کاهش کردید شنید که از طرف شاه محمود نیز عبدالواحد خان بارک زنی و عطاء الله خان غلیزاسی و بلوچ خان اچک زنی پیش فراولی مقرر شد بجلال آباد رسیده اند و سپاهیان فراولی که در روز نخست بهم پیوستند و اعضای یکدیگر

ذکر حکومت شاه شجاع الملک

بضرب تیرو تبر خستند قراولان مخالف تاب مقاومت نیاورده بعضی بسوی کابل فرار جمعی
خدمت شاه شجاع اختیار نمودند و شه مهر علیخان را معطل نموده با خود یکجا کردند و در جلال آباد توقیف
نکرده بسوی کابل روانه شدند در حین راه که بمنزل اشپان رسیده اردو مشغول بر پا نمودن حیمه بودند
که ناگاه لشکر محمود بطور ایلتغار نمودار گشت با وجود این همه پراکنده کی شاه شجاع دل از کف نداشت
بجلدی صف آر گشته و علمها افزاشته تقبال برداختند ناگاه در گرمی کیرودار خوانین قزلباش
و درانی که از شاه زاده کامران دل نگران بودند اکثر ایشان از صفوف شاه محمود روگردان شده
بشبه شجاع پیوستند و صالح محمد خان استخزنی که میرانجور شاه محمود بود در حین جنگ حجاب
نام و تنگ را دریده بهر میت کنان از روی سرخاب گذشته به سمت کابل فرار نمود و وزیر فتح
خان و شاه زاده کامران را غیرت دامنیکه شده بر خراب چیان و پیاده کان لشکر شاه شجاع
که از قوم خلیل و همند پشاور بودند حمله نمودند و بدفعه اول محمد خان بشتنکرمی و الله یار خان
با جوری که سرداران خلیل و همند و سرکردگان خراب چیان بو ذخمی شده کشته گردیدند چون بوا
اینکه فیما بین عسکر شاه شجاع و خراب چیان باغ اشپان جابل بود و کمات بدیشان هم رسید و خراب
چیان سرکردگان حذور مقتول دیدند و از کمات لشکر اباس کابل رو زدند تاب مقاومت
حمله های وزیر فتح خان را نیاورده گردیدند و از بهر میت ایشان انزام در تمام لشکر شاه شجاع
افتاده با طراف رفتند و جمعی از سواران خراب شاه شجاع را که در میدان جنگ استوار نیایا
بودند حلقه وار در میان گرفتند اما چون خزانه و صندوقخانه در پیش روی شاه ماند که
بود ایشان بدان مبتلا شدند و شاه شجاع به مضمون تلف المال خلف الحیوة فرصت غنیمت
داشته با پنجاه سوار از میدان معرکه حذور اسالم کشیده بسوی سفید کوه رفت و بحال تیراه عبور
کرده بدره خیبر رسید چون در راه بواسطه صعوبت قتل شامه جبال نسبت اسب او سقط شد و
وسی سوار دیگر باقی مانده بود تا حین ورود بقلعه امیر محمد خان خیبری بسی صعوبت و ابری کشیدند
همدرانجا محمد امیر خان و یار محمد خان نساق چی باشی با جمعی از جماعه خیبری سجدتش رسیدند و شاه

ی

شجاع اکثر مردم خیبر را خلع و نفوذ داده و لاسانی نموده به در اینجا چند نوقف فرمود در نصبت
 شاه زاده کامران در پشاور رسیده چند گاه ب حکومت و نظام آن مملکت پرداخته در چنین ^{حجت}
 عبدالواحد خان بارکزی را بصاحب کار و خواجه محمد خان فوکرزی را بسرداری و کل اعتبار
 محال پشاور منصوب نموده بکابل رفت درینوقت شاه شجاع فرصت وقت را غنیمت ^{نشته}
 باخوانین خیبری در ساخته و بقدر چهار پنج هزار سوار پیاده خیبری را گرفته به سنج پشاور تاخت
 چون خواجه محمد خان از غنیمت شاه مذکور واقف شد بی نوقف با جمعیت خود بمقابلش ^{حجت}
 و در سرحد سنکو مقابل طرفین برپا شد پس از جنگ و جدال فراوان چون پیاده خیبری تا خت
 میدان را ندانستند زیرا که مردم کوهستان بودند طاقت تضاد م شاپین و توپها و حمله سوار
 بارانیاورده فرار رود دره خیبر متوار گردیدند اما اکثر ایشان بسبب گرمی هوا بی آبی زمین
 بستی را بر باد فنا دادند و شاه شجاع نیز لاچار شده باز بدره خیبر رفت و مدت یکسال دیگر در اینجا
 گذرانیدند چون از سنج کابل و پشاور مایوس شد با خود گفت چون در اینجا عهده از کار مانمی کشاید
 پس عنان غنیمت بصوب قندهار تافته زیرا که مردم درانی و الوس افغانی تمامی رعایا و اهل سیاه
 اینجا مخلص و خواه مایب باشند شاید که بمشیت ایزد و عطوفت صدر شاهی مقصود بکام و مراد
 بهبود حسب المرام بدست آید ^{بیت} بهنگام نختی مژونا امید کز ابر سیه بار د آب سفید بنا
 علی بد اباد و صد سوار و سیصد پیاده کوه بکوه و کویه بکویه صعود و سقوط نموده سجد و دوزیری
 نزول اجلال فرمودند و با وجوه سختی با از راه زاهو و غولیری سجد و در ترکی و طوخی رفتند چون
 بواسطه وقوع جنگهای متعده که با سپاه شاه محمود اتفاق افتاده بود خوانین غلجاسی مایوس و
 آزرده خاطر بودند از وره موکب شاه شجاع خورسند شده عالیجاه شکر الله خان نواده
 اخلاص قلیخان هوتکی و عالیجانبان فتح خان طوخی بارکزی و شهاب الدینخان شاه علم خیل طو
 با تحف و هدایا بخدمتش رسیدند و پس از چندی سرگردان آنها بخدمت پادشاه استمدعا
 نمودند که اگر صبیحه عالیجاه فتح خان مذکور را پادشاه بکنیزی قبول نماید البته باعث افتخار این

علامان اخلاص شعار خواهد بود از آنجا که شاه مذکور را چنان تسخیر قند بار در سر بود و آن بقویت و
 معاونت الوسات و طوایف محتاج الیه لاجرم بجهت حکام دوستی دختر عالیجاه مذکور را عقد و ا
 بست و بعد از وقوع این امر از آنجا روانه شده سمیت کوه شمال مشک باد و صد سوار رفت
 چون موسم زمستان و ایام برف و باران بود در زمستان راه بدر آنجا توقف کرد اما در آنوقت از
 وجوه نقدیه چیزی در خزانه موجود بود پس قافله را که در آنوقت از شکار پور بقند بار میرفت ملا
 شده از تجارین مبلغ پنجاه هزار روپیه را بطریق مساعد مشروط بر اینکه بعد از فتح قند بار ادا کنند
 شد گرفتند و پس از آن از آنجا بطرف قند بار روانه شدند چون بحال کوتل کوچک رسید
 و از مقابل استقبال سپاه شاه محمود و کامران بسر کرد کی صالح محمد خان شنید اگر چه همایش از
 دو صد سوار جمعیت بسیار بود لیکن متوکلآ علی الله آنک جنک نموده پس از کوشش فراوان
 شکست بر فراول شاه کامران افتاده و سپس بقند بار شتافتند و شاه شجاع و سپاهش قوی
 دل شده کوچ بر کوچ بحال ارغستان که پانزده گروهی قند بار است رفته اقامت کرده بلشکر کی
 پرداخت چون پیشتر از وره شاه موصوف شاه زاده کامران آدم بهرات فرستاده از حاجت
 فیروز عمومی جو کمک طلبیده بود و او شاه زاده ملک قاسم پسر خور ابا دو هزار سوار جراره
 قند بار فرستاد پس از رسیدن کمک بهرات با جمعیت قند بار که پنج هزار سوار میشد مجدداً ایداع
 جنک از شهر برآمده بدو فرسخی ارغستان رسید چون شاه شجاع زیاده بر پا ضد سوار جمعیتی شد
 از کثرت آنها خوف مند شده باخو گفت ببت نه مر جابی مرکب توان تاختن که
 جا با سپر باید انداختن پس از حال ارغستان در شب بی اشتعال ناریه جنک و استعمال توپ تفنگ
 فرار شده سمیت کا گرفت و تمام شب در عین نزول باران بحال رنج و تعب سفر کرده
 خور ادر او لنگ مرغه بجد عبدالرحیم خان هوتکی رسانید بعد از خشکیدن اسباب و ثواب
 خرج سه روزه را برداشته با تصواب بعضی از ملازمان خیز اندیش راه بور که دار اسکن
 مردم کا راست در پیش گرفتند بعد از آنجا به شهر زاده مقصود و دخان که در سابق شکست یافته

و درینوقت از حضرت شاه شجاع مجرب شده به عفتش ستافته و اردو حضور کردید ند پس از مدتی
 در نکت در اینجا به صوابید بعضی از امر اشتهزاده فیض و مدد خان و میر انجور و شاد سیخان اچکری
 و باقی خوانین را مقرر سمت قند بار نموده خوب بصوب کابل غزم فرموده لیکن چون مبلغ که کفاف
 خرج کنند نداشتند پس چند توقف کرده بعضی از معتمدین را چند دانه در زمین داده بهمت
 دیر جات فرستاد تا فروخته مبلغ و افریاد و دوهم از اینجا مراسلات بدستخط مبارک بر آ
 خوانین در ایته و غلام خانه و اعزه کابل و کوهستان در باب تخلف و رزیدن بشاه محمود
 کاشته ارسال داشت پس از آنکه معتمدان مانور از امورات پرداخته مشرف حضور کردند
 شاه مذکور از موضع بورد کارگری کوچیده کوچ بر کوچ بحد زمت رسیدند و بعضی از سرکردگان
 طوایف غلجائی را در دانه چند زمین بخشیده تا بواسطه آن مرحمت با هیئت جمعیت با نمود
 با اتفاق ایشان تقابل عسکر کابل را نمایند چون اعزه قزلباشیه کابل مراسلات شاه شجاع را
 کردند و نیز بحسب تعصب ملت از تسلط احزاب ابرسنت تنگ بودند و بدان سبب
 با سنیان بهاره مجادلات فراوان می نمودند البته شاه محمود بحسب اعتشاش جنود آنها را منع
 می نمودند بدان سبب ابرسنت را تعصب ملت و امنیکر شده درینوقت که امیدوار
 قدم مهمبت لزوم شجاعی بود مذعوق حمیت او در حرکت آورده و بر شاه محمود که در خیفه حیات
 ابل شیع می نمودند شوریده شاه محمود را در بالا حصار محصور و شاه شجاع را بحضور طلب کردند
 شاه مذکور که منتظر چنین فرصت بود از آن تا میدات اقبال دانسته از زمت موضع
 التهور که در سر لهو کرد و واقع است آمد در اینجا عالیجاه رحمت الله خان فوفلرئی و بعد عالیجاه
 کلر محمد خان و عطا محمد خان و له مختار الدوله بامیزئی بر کاب اشرف مشرف شده عرض کردند
 که عالیجاه شیر محمد خان مختار الدوله بامیزئی نیز قریب است که تقدیر بوسی برسد و عالیجاه مذکور
 نیز زفور بنام با جمعی از اعزه کابل بخدمت رسیده و شاه مذکور چند روز التهور بحسب فراهم
 اوری و جمع اوری لشکر توقف کرد چنانچه جمعیت سپاهش در آن زفور بسته فرار رسید در آن

چین خوانین کابل معروض داشتند که شاه محمود از رسیدن رایات شاهی بسبی خائف شده به مصلحت
 جماعت عرب و حبشی که در بالا حصار مسکون اند دروازه ارگ را مسدود نموده توت و تفنگ
 از بروج بسوی شهر عروج میداد چنانچه بدین سبب شهریان را نیم جانی بلب رسیده است هرگاه
 شاه در نهضت فرمائی سرعت نمایند تا آن مساکین بانی یا بند عند الله اجر عظیم خواهد بود
 لاجرم شاه نیز دشمن را ناچیز دیده کوچید بعد از زیارت مزار بابر شاه داخل شهر شده در باغ
 عالیجاه سردار مدد خان زول نمودند چون بالا حصار مسدود و در و ب قلعه بواسطه احتیاط
 مردم عرب و حبشی خیلی مضبوط بود پس پیادگان کوهستانی را برای نکه بانی جا بجا مقرر کردند
 تا کسی بدر زود و باقی سپاه را بحفر سلامت کوهها امر نموده اما محصورین بواسطه امیدواری
 کمک خیلی استواری نمودند پس از چندی خبر رسید که وزیر فتح با جمعی جنجال داد آمده بحدود میدان
 رسید لهذا شاه شجاع نیز دست از محاصره باز داشته بمقابله وزیر بنی نظیر عازم قلعه قاضی گردید
 چون قلعه مذکور با جمعیت نامحصور رسید در روز سه شنبه با وزیر مذکور عرب شدید پوست
 با وجود آنکه با وزیر طلیل القدر بخر جمعیت قلیل بود از وفور جمعیت که بعزم رزم بست چون اکثر
 لشکریان و سرکردگان وزیر فتح خان از ضرب نیز و پیکان هستند لاجرم بعد از اینکه تا هنگام شام
 جنگ سخت کردند و تاب مقابله نمانده فرار برقرار اختیار نمودند و شاه و الاجاه با حصول
 فتح و نصرت و شمول خورسندی و هجرت داخل کابل شدند نکته شاه شجاع الملک در واقعات
 احوال خود در باب گرفتاری شاه محمود نوشته شده است که باعث برهمنی ایشان این شد که
 که مردم او باش قزلباش چون خمر خواری و بد کرداری و سب اصحاب دین و کار بانی ناصواب
 بسین میکردند و شاه محمود با وجود وفور جنود که اکثر از انقوم نامسعود بودند بجهت مصلحت
 دولت تتبع هوای پادشاهی را بخر رضای الهی سبقت داده غور این افعال شنیعه را به
 جناب نر آوردند پس مضمون کریمه لا یغیر بالقوه حتی بغیر ما بانفسیکم بواسطه اینکه بر دیگران
 مذلت رواداشتند به مصداق صداقت نطق اعمالکم عمالکم نتیجه آن را خود برداشتند بجهت

ذکر حکومت شاه شجاع الملک

۲۱۶

بیخ قومی را خدای سوا نکرد تا دل صاحب دلی نامد برد چون مجبورین از فرزند می شاهی واقف شده
 از مشاهده اسخالی تا یوس و خایف کردیدند کلام الله شریف را وسیله عفو جرایم ساخته استند عا
 محو تقصیرات را از حضرت شاهی نمودند و شاه گناه بخش نیز آنها را بخشیده جماعه خوانین امر
 فرمود که در وب بالا حصار را کشوده و شاه محمود را با عونت و اکرام مالا کلام از انجا بیجا
 حصار بالا صعود دهند روز دوم کو کبته شاهی را در حرکت آورده و بالا حصار رفته شاه محمود
 مجوس و خنوز را بیکه ایالت جلوس نمودند و پس از استقرار بر او زنگ خسروی شاه زاده حیدر
 پسر شاه زمان را به نیابت احمد خان نوزدهمی سردار و عطا محمد خان با میر سی ولد مختار و سید
 خان و غیره را با شش هزار سوار جرار از جماعه درانی و غلام خوانه و ایله جبار بصوب دارالقرار
 قندبار نامزد نموده مبلغ کراف از برای مصارف خرج یومیته و انعام نیز از خزانه عامه عطا
 فرمود و ایشان پس از قطع منازل و طی مراحل بقریه جکان که دو منزل از قندبار تباعد دارد رسیدند
 شاه زاده کامران و وزیر فتح خان تاب مفاد مستینا ورده شاه زاده بسور همراه فراری
 و وزیر در جبال توبه و معروف متوار سرگردید و شاه زاده حیدر قابض قندبار شد چون شاه
 زاده قیصر که از تظلم شاه کامران در اطراف دریدر میگشت و در خور او را بقندبار
 شنید عریضه مشعر بر انکسار و افتقار بخدمت شاه شجاع نگاشته استند عا نمود که غلام عقیدت
 فرجام مدنیست که از تظلم عدوان آواره هر دو پارم امیدوارم که نظرنزده پروری و عطفوت
 کستری نموده ریاست قندبار را باین کمیننه که پامال ادبار است مهربانی دارند شاه مذکور
 از حال ترحم رنم ریاست قندبار بنام شاه زاده قیصر صدور یافت و شهزاده حیدر پس از
 مطالعه رقیمه خویش بحضور پر نور شافت در این صین بعضی از خوانین چون پسر محمد خان مختار و
 غیره معروض داشتند که چون وزیر فتح خان آواره و بی خانمان میگردد و در حقیقت او نیز یکی از
 فخلصان است اگر از روی رحمت گناهی را عفو فرموده بحضورش طلب نمایند و پاره مان
 در باره آن عطا فرمایند براینه موجب امیدواری و اطمینان این مره غلامان خواهد بود چون

عرض نمودند دولت از عین اخلاص بود قبول نموده استحضار اورا به عالیجاه کل محمد خان نظام الملک
 امر فرمود عالیجاه مذکور فتح خان و خواجه محمد خان فو قلمی را بعد از یکماه بحضور هما یون حاضر ساخت
 و بنندگان شاهی نظر محبت را در باره آنها مبذول داشته ایشان را بمناصب و مراتب آبا
 خود با نواخت و در بنوقت نمک حرامی عاشق شینوار که نسبت بشاه زمان مرعی داشته بود
 بنحاطر فیض مظاہرش خطور نمود و سواران جزا را اجمت گرفتند عاشق شینواری امر کرد مامورین
 عاشق شینواری را دستگیر و باقی اقوام را اکثر اسیر ساخته و قلعه های آنها را خراب به صرف رزق
 کرده مال و منال ایشان را تمامی باختند و بعد از رسیدن بدرگاه شهر یاز عاشق شینواری را
 که نمک حرام اکھری بجهت پاداش عمر و در بان چنپاره نشانیده به نیز و رابوت پاره پاره
 کرده پیرانیدند و مصاحبانش را در زاویه زندان محبوس و بیچاره گردانید و فی ذلک عبت
 لم یخشنه من غضب الشدید چون غم حراست و لایت کشمیر و دیره جات منظور نظر انو
 خورشید اثر بود پس رایات عالیات متوجه سمت شده پیش خان مبارکه را بسوی پشاور منصوب
 فرمود و پس از چند روز از شهر کابل برآید در چمن کبرامی نزول اجلال نمود و وزیر فتح خان چون مبارک
 شجاعت و نیز و سخاوت که اکھری ترین صفات است خود را بر دیگران فوقیت و رجحان میداد
 و بواسطه عنیت و بهتان ممانند و اقران عقده از کارش منکشا و عرض نمود که اکنون که پادشاه
 غم سفر دارند اگر غلام را چند می واکندارند که تدارک خود را با همسگی دیده عنقریب بهو کتب فرود
 پیوندم البته اندر افت اقدس بسی خورسند خواهم بود و پادشاه نیز قبول کرده اورا چند رازن
 ماندن داد و وزیر مذکور چون پادشاه دور شد نسبت قند بار فرار کرد چون کوکبه شاهی به
 منزل چکد لکت رسید و از فرار وزیر شیند کاغذ با جهت گرفتند او با طراف ثغورات صا
 شد چون بمنزل پشاور رسید یکی از ملازمان را جهت دریافت کھضیل مالیات و صدق
 و ایقان عبداللہ خان روانه کشمیر کرد و همچنین بجهت مالیه و خمر که در دیره جات نیز ملازمان
 را ارسال داشتند ناظران مذکور آن هر یکی بفراین شاهی تفاخر و مباحی نموده مالیات واجبی

در احوال شاه شجاع الملک

سرکار ابا پیش کشیمای بسیار روانه در بار معدلت مدار نمودند چون حکام مذکوره هر کدام از
 غلامان قدیمی و خانه زادان صمیمی بودند لاجرم هر یکی را بخلع فاخره نواخته مطابق سابق بسیار
 ولایت خود مقرر فرمودند از خبر وحشت اثر که در اینجا بسمع انور رسید این است که به
 سمعش رسانیدند که چون وزیر فتح خان فرار نموده بقندبار در نزد شاه زاده فیض رفت هر این
 به صورتی که توانست و دانست او را از جاده فرمان بردار مسخرت و بر ساده شهر یاری
 متوقف نموده عازم سنجر کابری گردانیده است چون چند روز از آن روز گذشته بود و باغ و
 در اغ چون بر طاوس می نمود لاجرم از پشاور غنیمت کابری و با شاه زاده فیض و فتح خان غم
 تقابل فرمود چون بشهر رسید زاده از کیشب توقف نکرده نهضت فرمای موضع دهک
 کردید هم از ایجاد سخط با مبارک را در باب اظهار خدمت و صداقت جهت خوان
 قندبار نوشت و جواب ایشان به صورت صادر گشت که عندالمقابله خدمتگذاری
 و اخلاص شغری غلامان بطور خواهد پیوست چون گو که شاهی قلعه فاضی و شهر زاده فیض
 بموضع میدان رسید در صحنی که خورشید خاور در پرده ظلمت شب ستواری بود عالیجناب
 اندک خان فوفلرئی باده سواره خود و سایر درانی دیگر از طرف شاه زاده فیض بعد از آنکه
 سه ساعت از شب گذشته بود حاضر حضور پر نور گردیدند و شاه زاده فیض و فتح خان را
 از وقوع حادثه چنان بار دیگر تاب مقاومت ننمانده فرار برقرار احتیاط نموده جاده
 قندبار نور دیدند و شاه شجاع با حصول فتح و فیروز و وصول دولت و بهر وزیر مراجعت
 فرموده رونق افرازدان سلطنت کابری جنبت تقابری کردید چون عزت شاه زمان را فراوان
 میکرد روزی در آشنای دلبر و عطف کسرت را از دستدعا کرد که در غرور و جوا بر مشین بجهت
 جان است چون والی و جوت اکنون از لالی چشم محروم و دست خالی است اگر هر با
 فرموده ظاهراً نمایند که کوه نور و فخر اج را که جوا هر کران بها اند چه کردند شاه زمان جواب داد
 که در حین که در قلعه عاشق شینوار ستوار بودم کوه نور را در در ز دیواری از آن حجره ستوار

و فخر ادرج و بیاری مخفی نمودم پس شاه شجاع بعضی از معتمدین درگاه را فرستاده پس از تقصیر
 تمام و تجسس مالاکام کوه نور را که در نزد ملانی بود و او از غایت جهل قبایلجات را بدان مهور
 مینمود و فخر ادرج نیز که کدام طالب علمی را پس از آنست که او شستن در خنیا بدست افتاده بود که
 بخدمت شهریار نامدار آوردند و در سال دوم جلوس منیبت مانوس که مطابق سنه هزار و
 دو بیست و بیست هجری بود ایلیچیان حیدر شاه و الی سنجار و قلیچ خان حاکم خلم با هیئت قطا
 اشتران زبایه و بیست راس اسبان و باقی نفیسه رسیده عرایض مشعر بر خلاص و التماس دو
 و وصلت همیشه حضور ابا حضرت شاهی نموده بود شاه چون دوستی او شان را باعث
 استحکام دولت میدانست استدعای ایشان را پذیرفته و ایلیچیان را با تحف فراوان و آ
 سنجار کرده خود عازم قندبار شد تا قانع عدوان آند یار کرد چون بجد و دکلات بلجانی رسید
 و شهزاده قیصر و فتح خان از ورود کوبه شاهی شنیدند تاب مقاومت نیاورده شهزاده قیصر
 بسیمت دبله ره سپرد و فتح خان بسور فراره در نزد شهزاده کامران فرار شد و کوبه شاهی با
 دبدبه نامتناهی بشهر وارد کردیده در حین استقرار شاهی در قندبار شاه زمان باعث محاربه
 شیر محمد خان متعهد گردیده بعرض اشرف رسانیدند که شهزاده قیصر اگر از نادانی که متقاضی صغر
 سن است اغوائی بظهور آورد اما اکثر باعث بران اغوائی وزیر فتح خان بود اگر اکنون پاد
 شاه عفو قیصرات سابق نموده حکومت قندبار را باز بشهزاده قیصر عطا و لایق شمارند من بعد اثر
 طغیان از و بضمآن این مخلصان ظاهر نخواهد شد پیشانی عفو را چنین نسا زد جرم ما آینه کی
 بر هم خور و از نشستی تمثالها چون با پس خاطر بندگان شاه زمان بر خاطر شاهی فراوان بود بالضر
 عفو جرایم شهزاده قیصر کرده او را توسط شاه زمان و شیر محمد خان طلب حضور نموده و حکومت
 قندبار را دوباره با و عطا فرموده خود از اسخا عازم دیار سند شد زیرا که مالیات چند ساله در
 نزد الیایان آن نواحی باقی مانده بود چون خبر منقضت خیریت اثرش بسند رسید مصطفی خان ولد
 قیصر خان بلوچ و ملا فتح محمد صاحب کار نامبرده در راه بخدمت رسیده استدعی کردیدند که

ذکر شاه شجاع الملک

۲۲۰

که بندهگان بقرار قدیم معمول سکندرشان تیمور شاه مرحوم با جمعیت پنجاه سوار و پیاده در کباب
 نصرت انساب حاضر میباشتم و نیز استدعای وصلت صبیحه محمود خان برادر کلان خود را با
 قره العین شهریار بی شتراده تیمور نمودند چون عرض مذکور از وفور اخلاص بود بمعرض قبول رسید
 و شیرینی خوری لایق که معمول مردم بلوچ و در اینست نیز بعل آن چون منزل شال کوست رسید و کلا
 خانان سند بعذر و التماس فراوان حاضر شده استند غامودند که الحال مبلغ دو ارده لکت روپیه
 کله در بخدمت سرکار میرسایم امید که منظور نظر فیض اثر گردیده غمیت اینطرف را موقوف و
 غمان مراجعت را بصوب قندهار معطوف چرا که از تضادم و تراکم افواج بجز مواج ولایت
 پامال و رعایا شکسته حال میگردد چون که این مبلغ مساد میالوجی که چندین سال بر ذمه آنها
 باقی بوده بود و تعذرات ایشان از راه جبهه و خدعه میمود قبول نشده رایات عالیات مطابق
 سابق منضت فرمای سمت سند شده بسکار پور رسیدند و بعد از چهار روز باز و کلا می
 سند و خانان تالپور حضرت کلام الله شریف را شفیع ساخته به حضور پرنور التماس نمودند که چون
 مایان از غلامان قدیمی و خانه زادان صمیمی ایند و لیتیم اگر چیزی از عالیات واجبی چندین ساله که اخذ
 آن از رعایای مساکین بصدیق شاق و تکلیف مالا بطاق است با بروی کلام خداوند تقدیر
 و ببارک و تصدق سر مبارک بصیغه حیرات عفو دارند تا باقی بلا تصور بسرعت تمام بحضور رسد
 لهذا شاه موصوف از بجزله سی لکت روپیه که بر ذمه ایشان مال واجبی باقی مانده بوده لکت
 بعوض جلد قرآن شریف بخشیده باقی را مطالبه نمود و نامبردگان نیز بمنون احسان شده بابت
 لکت را بخرانه عامره رسانیدند پس از سر بر اهی امور سند رایات عالیات بطرف دیره جا
 منضت فرما گردید در حین ورود بکوت متهن عالیجاه بهاول خان عباسی حاکم لنگان بذریعه
 و کلا می کاروان یکت زنجیر فیل و چند دست باز و بیست راس شتران حمازه و اقمشه زری
 و ریشمی و چند راس اسب مع ریاق طلا و نقره و مبلغ اندر سرخ و سیفند بصیغه پیش کشی روانه در با
 معدلت مدار کرد حضرت شاه نیز و کلا را به خلعت با می فاخره متمناز و سرفراز گردانیده حضرت

ذکر حکومت شاه شجاع الملک

۲۲۱

انصاف فرمود و خود کوچیده بدیره غاریخان رفت بعد از امضای ایام عید قربان بدیره
 اسماعیل خان رفته پس از اخذ مالیات بخار و سپرده بحال پشاور نزول نمودند در حین سکون
 آنست چون عبدالله خان الکوزشی حاکم کشمیر در ادای مال سرکارستان بل و کابل مهووزید شیر محمد خان
 مختارالدوله عرض کرد که اگر غلام را بقطع آن بد فرجام امر فرمایند که او را گرفته در انجام کارش
 گوئیم تا باقی مفسدان را سبب تا دیب شده با از جاوه رستی نکشد چون بگمراه از نوروز گذشته
 و هوای پشاور بغایت گرم بلکه روز بروز از دیاد داشت لاجرم عنان غنیمت را بصوب
 کابل معطوف کرده معامله کشمیر را معطل بر رسیدن کابل گذاشت پس از طی مراحل و رسیدن کابل تمام
 لشکر آسته ماه به حضرت خانه داد و خود بطرف شکر دره که قریه از کودامن و موضع خوش هوا
 و با صفا بود پا در رکاب نهاد و پس از گذارش مدت که با کابل آمده و لشکر را خاسته و عالیجاه
 شیر محمد خان مختارالدوله را بخناع فاخره آراسته و بحکومت کشمیر بر آسته هشت هزار سوار جرار
 رکابی و هشت هزار نفر ایله جاری را با مذکور نامور نموده روانه کشمیر کرد و معارف آن بخاطر فیض
 مظاہرش سید که اگر موافق رستان در پشاور قسلاقی شود چرا که در آن ناحیه نفوذ مختارالدوله
 البته سهل تر بوده کوایف اجبار کشمیر نیز بود در حضور خواهد رسید پس از دار السلطنه کابل ره
 سپر بحال پشاور شد اما عبدالله خان از استماع توجه مختار شیر محمد خان سنکر بامی متین در جنب
 در بای مظفر آباد بسته خود در شهر کشمیر نشست شیر محمد خان مختار بغایت کرد کار پورش بر سنکر
 بامی ایشان برده مرت بعد از می همه را بباروی فتح نما گرفت و پس از آن با وجود برف
 و باران فراوان از کرویو با صعود و هبوط نموده بشهر کشمیر رسید عبدالله خان بالشکر و جمعیت
 فراوان پیش آمده جنک سخت در پیوست پس از کیر و دار بسیار لشکر عبدالله خان در بسم
 شکست و عبدالله خان فرار کرده بقلعه دیگر حصاری و متوار سر شده در اینجا بعارضه درد کلو بعام
 جاودانی پیوست و کشمیر بخیر استخیر شیر محمد خان در آند از دربار شاهیه رقم نیابت کشمیر بنام عطا محمد خان
 پسر ارشدش مبعه خلعت فرستاده و شیر محمد خان را بحضور خاسته شد چون خبر وحشت اثر گرفتند

ذکر حکومت شاه شجاع الملک

۲۲۲

قند بار را شنید که شهزاده کامران معاونت شاه زاده ملک قاسم وزیر فتح خان و دیگر خوانیان در
 از فراه غم نخیز قند بار نموده و بالشکر شاه زاده قیصر صرب نموده فایق شده قند بار را منصرف
 و در راه یک ایالتش متوقف گردیده است پس در خاستن شیر محمد خان استعجال نموده بید رنگ
 روانه کابل شد در حین و رفو از شهر گذشته بقریه ده فرنگ چندی منزل کرد تا جمیع آوری لشکر
 بخوابش اول شده بقند بار شتابد و هم از انجا سردار احمد خان نوزدانی را به پیش فراولی
 با جمعیت دستهای سوار مقرر نمود که دو منزل از اردوی معلی پیش رو باشد و نیز از مجال غنیمت محمد
 اکرم خان بامیزی این الملک را با سردار غفور خان فوکلرانی با پنجاه سوار دیگر جهت تقویت
 سردار احمد خان که در قره باغ بود ارسال فرمود چون شاهزاده کامران از اجتماع لشکر و ازدحام
 بی پایان شاه شجاع شنید تا ب مقابله را در خون دیده و بلا کاسل فرار کرده در قلعه فراه قرار
 گزید و شاه شجاع را از استماع این خبر بجهت اثر کار آرزو در مبسم آمده در رفتن استعجال در زید
 در حین ورود بقند بار شهزاده قیصر بخدمت فیض مرتبت رسیده جبهه ساهی خاک استان
 گردید و هم در انجا عالیجاه محمد اکرم خان بامیزی این الملک عرض کرد که وزیر فتح خان بعد از شکست
 شاه زاده کامران در موضع کرشک سرگردان میگردد و حال باز امید سر فراز را از عظوفات
 شاهنشاهی دارد اگر از کرم عمیم و لطف قدیم عفو جرایم در باره او تضمیم گردد و هر آینه باعث امید
 و ابروی دیگران خواهد بود و شاه شجاع عرض او را که از محض اخلاص بود بسمع قبول اصفا نمود و محمد
 اگر محان مذکور را چند می حضرت داده بکرشک فرستاد تا رفته وزیر مومی الیه را بیاورد و او
 رفته وزیر مذکور را حضور پر نور نمود و پس از چند توقف در قند بار شهزاده محمد یونس پسر شاه
 زبان را به نیابت سردار میر علم خان نوزدانی که برادر زاده سردار احمد خان بود حاکم قند بار
 نموده خود غنیمت دارالسر و لشکار پور فرمود در انسانی راه از عرایض خوانین کابل انتباه گردید
 که شاه محمود بتوسط میر واعظ از شهر فرار کرده بسمت فراه رفت و شاه زادگان مذکورین پس از
 سه روز بدست آمدند پس بنندگان سکندر شان عظیم خان پیش خدمت را بعهده مستحفظی شهزادگان

و قلعه داری بالا حصار بکابل فرستاده خو عازم شکار پور کشت چون بندگان شاه زمان همیشه سزا
 آن مینمود که سزاده قیصر را حکومت قندبار را بدهد و شاه شجاع قبول نکرده او را ملازم رکاب
 میداشت چون الحاح و لایه شاه زمان از سرحد امکان تجاوز کرد لاجرم بنا بر خاطر داشت او
 سزاده قیصر را حکومت کابل داده فرستاد و از آن طرف چون مختار الدوله شیر محمد خان حسب الامر
 قضا جرایم عطا محمد خان سپهر خورا حاکم کشمیر نموده خو عازم رکاب بهایون کشت در چین در ره
 سزاده قیصر کابل را مختار مذکور ملاقات دست داد و شیر محمد خان بنا بر تخم حسدی که از تصرف
 مختار که مختار این الملکت ولد حاجی که میداد خان بامیرزی در مرزعه دل میگاشت به صورت که
 توانست سزاده قیصر را باغوا از شاه شجاع کماشت و بصلاح بهد یکر خوجه محمد خان فوفلزی را
 با جمعی از خو این دیگر به بتخیر محال سپا و رانمورد داشت و کاستان خان اچک زنی حاکم شپاور چون
 از آمدن خوجه محمد خان فوفلزی شنید حرم محترم شاهی را به جنبر فرستاده از تسلط عدوان این کرد
 صورت حال را بدربار شاهی گاشت در چینی که پادشاه بدیره غازیخان بود از اغوا می سزاده قیصر
 و شیر محمد خان و فرار شدن وزیر فتح خان از اردوی معالی شنید فی الفور عازم شپاور گردید پس از
 چندی خورا بفریه قنی که ده کرد و بی شپاور و محال مهند است رسانید از شنیدن در ره موکب
 مسعود خوجه محمد خان و یحیی خان بامیرزی و فیض الله خان کلچکی که وارد الکامی شپاور شده بودند
 تا ب اقامت را در خوندیده مرحله پجایی بادیه فرار و ملحق بمختار شدند و مختار مذکور که بر قیامت
 سزاده آمده در دو آبه بود میخواست که از دو آبه عبور کرده به شپاور داخل کرد و لیکن چون زیاد
 تقدیر مخالف تدبیر کعبین باخت نتوانستند هنوز در آن مکان بودند که خوجه محمد خان با غیر
 فراریان با و پیوستند و در شب صحبت خان فوفلزی با غلامخانه شپاور و اربابان حلیل و مهندانه
 آنها فرار کرده بشاه شجاع پوسته مورد الطاف شاهی شدند روز دوم شاه شجاع بشه شپاور
 در آمده و توقف ناکرده در کنار دریا بر گذر شاه عالم منزل کردند چون فیما بین عسکرین مخالفین
 دو دریای میت حایل بود که عبور از هر یکی بسی دشوار مینمود لاجرم شش روز در ساحل توقف

حکومت شاه شجاع الملک

کرده در روز جمعه شاه زاوه قیصر و شیر محمد خان از گذر شب قدر گذر کرده بحد طایفه خلیل منزل
 کریدند از انطرف بندگان شاهی از گذر شاه عالم عبور کرده در برابر کوت جعفر خان نزل
 جلال نمودند و فردا هر دو صفوف تیاری نموده تقابل برداشتند و در لمح سرفدای یکدیگر
 ساختند و از هر دو سو مبارزان نامدار از ضرب شمشیر آبدار عرصه کارزار را رشک سخن
 کلهزار ساختند چنانچه خوجه محمد خان فو فلزی از طرف مخالف با چند نفر دیگر هر طرف
 که میخواستند بضر تیغ بیدریغ اکثری از پامی انداختند بلکه بعضی از افواج شاهی را که از
 قوم خلیل و همند و غلامخانه پشاور بودند از پیش برداشته فراری ساختند که بجز اگر محمد
 امین الملک و اعظم خان نساق چی باشی و مدد خان اسحق زسی و غفور خان فو فلزی که با دستها
 خود ایستاده بودند احدی دیگر در میدان نمایان نماند در اینوقت خوجه محمد خان بر علم سنا
 حمله در کرده نزدیک بود که بناهی رخناید که نمک حرامی کار خود را کرده یکی از پیش خدمتان
 او را هدف کلوله کرده از پاش در انداخت و از انطرف که مختارالدوله شیر محمد خان با
 برادران بجیک سردار مدد خان و اعظم خان پرداخت ایشان نیز پامی ثبات افشده
 شیر محمد خان را بضر کلوله مقول حاجی سراج محمد خان برادرش را مغلول کرده او انیسر شمشیر
 نیز دهره خونریز دستگیر گشتند لهذا شهزاده قیصر را از مشاهده آن کارزار اجتناب قرار نمانده
 بصوب کابل فرار کرد و گو کبه شاهی مراجعت نموده در پشاور استقرار کردید اگر چه بتیغ کشمیر
 پیش نهاد خاطر شاه بی نظیر بود اما بجبال انکه مبادا شاه زاوه قیصر در کابل رفته باغوا مفید
 فساد دیگر بر پا کند توجه سمیت کابل فرمود در چین و ره بجابل شهزاده قیصر را که سمیت کوهستان
 فرار کرده بود دلاسا کرده آورد از سواخ حیرت افزا اینکه سمیع انورش رسید که وزیر فتح خان
 که سابق از دیره غازیجان فرار کرده بقصد بار رفته بود میر علم خان نوز زانی بنابر خبر خواهی دولت
 و قرابت که با او داشت نامبرده را دلاسا نموده در نزد خود نگاهداشت و او بعد از چند
 خدمات شایسته بخدمت شهزاده یونس کرده خود را خبر خواه در گاه بر آورد حتی که شهزاده میر

غیر از شاه شجاع
 دولت شاه پشاور
 بتفکیک

ذکر حکومت شاه شجاع الملک

۲۲۵

میر علم خان از نیابت بیدخل کرده فتح خان اصحاب کار ساخت و وزیر مذکور بعد از چندی شاه محمود را در خیفه از قراه طلب داشته بقند بار آورد و میر علم خان بصوب معروف فرار کرده در کابل بر کاب نصرت انساب شاهی پوشت و شاه محمود تهیه کار را دیده عزم تنجیر کابل کرده است هر انبیه شاه شجاع بی تحمل و در ناک شکر اجمع ساخته باهنک قند بار و جنگ شاه محمود در آن شد و رحیمی که بیایغ بر و که در شرقی قلعه کلات است زول کرد شنید که شاه محمود نیز با جماعه خود به پل سنگین که دو فرسخ تا بعد است رسید هم در آن شب نور محمد خان فو فلزانی با دوزانی دیگر خوانین و دستهای خود از شاه محمود روگردان شده بشاه شجاع پوشت و شاه محمود و فتح خان را از مشایخه اسخال سلک جمعیت از هم گسست و فراری شده بفراره رفت تا از تعاقب شاه شجاع رست و شاه شجاع چندی را در قند بار با راعی گذراند چون مقدمه تنجیر کشمیر از عطا محمد خان منظور ضمیر بصیفا نظیرش بود پس شهزاده یوسف را که یکی از خور دزین پسران شاه زمان بود ب حکومت قند بار فایض فرموده و اعظم خان نساق چی باشی را به نیابتش و میر علم خان نوزانی را بمعاضدت نامور نموده بکابل رفت و از انجا بحال پشاور شتافت ارقام جهانمطابق با اسم اربابان آن اضلاع صدور یافت که تهیه نفی و سامان ایله جاری بخوارا بقرار مقرر می کرد بخدمت برسند و رحیم و رفو پشاور و عرابض هاولان عباسی حاکم هاول و منظر خان سدوزانی ناظم ملتان رسید مشعر اینکه دو سیفران کمپنی ایست اند یا انگریز مسمی بالفنستین بهادر و استر بهادر بحبال ملاقات شاهی وارد این نواحی شده عنقریب بعنایات نامتناهی سرفراز خواهند شد و پادشاه که در صد و تنجیر کشمیر بود شهزاده منصور را بمرافقت محمد اکرم خان امین الملک و سردار مدو خان اسحق زئی و غیره خوانین غلامخانه و درانی با دوازده هزار سوار جرار نامور مهم کشمیر نموده خود و تلخانه پشاور مراجعت کرده از حدوث ادبار اینکه پس از چندی سموع شد که در احمد شاه فیما بین اعظم خان و میر علم خان تعاضت فرموده حتی که میر علم خان با هوخواهان شاه محمود ساخته و شاه محمود و وزیر فتح خان را از قراه خاسته قند بار را با و سپرد لاجرم اعظم خان و شهزاده یوسف

احتمال افغانستان

طاعت نموده فراریشته در پشاور بخدمت شهریار رسوسند همدرین اثنا خبر ورده سفیران انگلیز
 بقلعه کوهات رسید پس بعضی از ملازمان خدمت کار سلیقه شعار را بهماذار ایشان معجز
 فرادان نامور انظر نمودند تا ایشان را بعزت تمام حاضر سلام سازند پس از ورده سفیران
 و کذرا بندن پیشکشهای شایان فرادان از قبیل فیلیان مبعه بودج طلا و پاکلی سایبان و ارا علا و
 تفنگ با و تفنگچه های شش میله بهیما و ساعتها و دو برین با و آینه با و جواهرنما و اجناس و قماش
 پشمی و ریشمی بوقلمون لندی و چراغدانهای الماس ساز و ظروف و ادواتی رومی و چینی طلا کار و
 جارهای درخت با آثار دیگر اسباب بسیار که خیال از نظرش معذور و خامه از تحریرش مقصود است
 از جانب پادشاه انگلند بعزت مالا کلام ایشان را بصفافت تمام کردند پس از چند می ایشان بخوا
 عهدنامه کردند که از جانبین مسطور و مهور کردید که نقل عبارتش این است نقل عهدنامه
 از آنجا که بسبب ظهور تمیذات عنوان موافقت و مرافقت از طرف قوم فرانسه با سرکار
 پادشاه ایران باراده تسلط بر افغانستان و بعد از آن در ممالک هندوستان که محکوم
 دولت انگریز است لاجرم امیر با نظام و فراست و کیاست ارتسام مستر لفتن صاحب
 صحبت همغنی که با اتفاق و استصواب کار گذاران عالیحضرت سکندر مرتبت دار چشم همیشه
 خدم شاه شجاع الملک پادشاه کابری و قند بار طرح انداخته باعث حراست ممالک هر دو
 سرکار عالم مدار کردند تا از تغلب و تسلط متحذیه دولت فرانسه و قاجار ایمن و مطمئن باشند
 از طرف جناب جلالت و اقبال آب آریکه آرافوت و اقتدار و وساده پیر قدرت
 و اعتبار محرم حقان ملت مسیحیه و مشیر خاص دولت انگلیسیه لار دمنوگور زجر جنرال هادر مالک
 و مختار امور مالی و ملکی و عساکر متعلقه ممالک فنیج المسالک سرکار انگریز و واقع دیار هند یعنی
 ایست اندیا کمپنی بدر بار پادشاه ممدوح مامور و بسعادت تلشیم عتبه عالیله فایض حضور
 شده عهدنامه نوشته از طرفین بران قرار دادند و آن چند شرط بود شرط اول اینکه
 برگاه طایفه قاجاریه بمرافقت عساکر دولت فرانسه که در مخالفت دولت در آینه

کیوان بارگاه

ذکر حکومت شاه شجاع

۲۲۷

متفق شده اند هوای املاک شرقی را نمایند شاه شجاع از در مخالفت در آمده حتی المقدور در
مجادلت آنها کوشیده و مال و جان را در بیخ نداشتند تا راه ایشان شود تا بخمال سنجیر
املاک متصرفه دولت انگلیس بدین بندگان زود شرط ثانی هرگاه شاه شجاع در مخالفت
ایشان بتصدیق کوشد لیکن از قوت آذوقه و دولت لشکر متکفل نتواند شد کارکنان دولت
انگلیس را تقویت آن لازم و مددکاری مالی و عسکری واجب است شرط ثالث اینکه
فیما بین این دو دولتین همیشه بقرار معهود شرایط دوستی و بهاره عهود یگانگی برقرار بوده یکی متصرف
ملک دیگر می نگردد و پادشاه نیز احدی را در ولایت خود از کسان دولت فرانسه راه ندهد
فقط و بهمین قرار بهر دو دستخط از طرفین راسخ شده قرارداد گذاشتند اما لشکری که به سنجیر خط کشیده
مأمور شده بود با وجه سنکر بای متین مخالفین بهم نگرده و همه را فتح کرده تا حد و دکتانی و بلباسه
متصرف شدند قضا را در شبی بر سر کدام سخنی مدد خان را با اکرم خان نقاضتی خاطر سپید شده
بملالت ماضی کشید و بدین سبب سردار مدد خان با جمعیت خود با مخالفان همدستان شد
و از نیروی کج بازی تقدیر اگر مخان را سلک تدبیر از دست رفته فوراً فرار شده از
دریای منظر آباد بصد مذلت و خواری عبور کرده در پشاور بسلام شهر یاری فایض شد و هم از غایب
خیر خواهان املاک کابل و بوضوح پوست که شاه محمود که از قندهار آمده کابل را متصرف شد اکنون
سنجیر پشاور و قلع دولت شاهی از کابل حرکت کرده روانه آن طرف است اگر چه از اسما
بجوم ابدار از هر طرف شاه شجاع روی دولت را خیره و شفاوت و ادبار را چیره میدید
اما بنا بر مصلحت وقت برای بخود راه نداده در تهیه لشکر و مدافعه شاه محمود ره سپر گشت
چون اکثر اسباب شاهی در سفر کشمیر به تنهایی رسیده بود پس فراوان خرج نمود تا ملا فی مافات
شد چون خبر رسیدن شاه محمود بمنزل بابل رسید لاچار شده متر الفتن بهادر و اسرار
بهادر را که سفیران دولت انگریز بودند اگر چه فرضی که دل برای ادای مراتب ضابطه مواعدت
و رابطه رفت میخواست پس گشت بعد از اعطای خلع فاخره و اشیای نفیسه لایقه بصیغه سوغات

در احوالات شاه شجاع

ایشان را بعه حرم محترم رخصت کردند که تا قلعه آنک با هم یکجا باشند و بعد بروند چون خبر عمو آنها
 سلامتی از قلعه آنک رسید پس شاه نیز از باغ علی مردان کوچیده و از منزل که عالیجاه عظیم خان
 نسفی باشی و سردار مدد خان را بعه چهار هزار سوار پیش فرادل کرده امر کرده که در عرصه سه چهار
 یوم خور با باغ نمله برسانند که بر مدعی پیش دست شوند پس از منزل علی بغان عظیم خان عرصه
 نوشت که سردار مدد خان بواسطه حیانت مقدمه کشمیر هراس بسیار دارد بلکه بارها در
 که با مخالفان سازش دارد پادشاه نیز پس از آگاهی بهر چند مدد خان را از رفتن سابق منع کرد
 و خود بخیل کرد اما مدد خان در خفیه جهت شاه محمود نوشت که فردا صبح خور حکماً در نمله برسان
 و شاه محمود میر علم خان نوزانی را که در نزدش مجوس بود در سمت شرقی چک لک کشته عازم مقصد
 شد چنانچه آن محل اکنون میر علم کشته مسمی است چون شاه از خدمه سردار مدد خان دانست که مخان
 امین المملکت را از علی بغان فرستاد که بساعت تمام خور آمد مدد خان ملحق نمایند و او را بفرستیدند
 و خود نیز که از علی بغان چهار باغ رسید از خرابی و پراکنده کی مقدمه براسیده کوچ کرده عازم نمله
 شد و محمد اکرم خان و غفور خان هنوز وارد نمله نگردیده بود که سردار احمد خان نوزانی از آمدن
 ایشان آگاه شده بعه چهار هزار سوار رو به سمت بناده داخل شکر شاه محمود شد بنابراین محمد
 اکرم خان را که در صحن رسیدن به نمله بر وزیر فتح خان متقابل شد با وجود جمعی قلیل دل شکسته
 از روحیه ذاتی که شکست را بر خود در جنبات نکت میدانست تفنگ دو میلیه
 که از تحایف دولت انگریز جدید پدید آمده بود بر وزیر فتح خان بسته بکشاد اما چون
 یکی از مخلصانش خور را سپرد کرده کار گرفتند بعد یکی از ملازمان عبدالواحد خان محمد زاسی
 بر مقامش تفنگی زد که جان داد و هیچ کس هم پوشید ز بیداد سپهر و غفور خان فوفلر نی نیز
 دستگیر شده به قتل رسید و خور از فیند حیات ربانید درین وقت شاه شجاع نیز که از عقب
 با جمعی که از عقب تازان بود با عظیم خان سناق حی میدان سجا بمقا بر شتراده کامران و
 وزیر فتح خان وارد گردید در صحنی که تمام سوار بعضی کشته و برخی فرار کشته بود و عظیم خان

۲
وزیر
۳

صلاح فرار را از میدان کارزار که مناسب وقت بود عرض نموده گفت بیت مزین بر سپاه
 زخو بیشتر که نتوان زدن مشت بر بیشتر بندگان سکندرشان نیز چون کار را از دست و تیر را
 از دست رفته لا علا جانانه فرار برقرار گردیده مرحله پهایمی و امنه سفید کوه گردید و مدد خان از نزد
 مفارقت نموده در لال پور رفت و بسلام شاه محمود دنیا بد و شب در میان خوارا به چوره
 که قلعه جنبه است رسانید فردایش از انجا رخت غمیت بمجال شپا و کشید چون حرارت هوا
 سجدی مفرط بود که عین التور را دل بر دلیران نبرد سوختی و جد را از مشاهده اسد رخ افروختی
 بیت بس که هوا از آتش خور گرم شد و روینا موم صفت نرم شد روز پرخند توقف کرده
 اگر چه اربابان شپاور و شغور و خلیل و مهند و جنبه تکفل انحصار دره جنبه شدند فایده نکرده صلاح
 بعضی از مخلصان بصوب قندبار عطف غمان نمود از قضا و آسمانی و اتفاق زبانی در آن روز
 سجدی باران مفرط بارید که نهری که فیما بین قریه بده بر و قنی واقع است از بسیاری سیلاب
 کو بسیاری از عبور عاری بود اما شاه شجاع توکل کرده اسب را در آن آب انداخت چون
 بلا صفا نهر رسید آب و فور نموده از قاش زین در گذشت و اسب بنوار خوار و شناور بر سر سار
 ناخت و سواران باقی را از عبور آن آب بهمان روز منع ساخت و شاه شجاع آرزو شب را
 به تنهایی گذرانید روز دوم که لشکر بایش بدو ملحق شدند از انجا کوچ کرده بکوبات رفتند و از
 انجا از راه گرم و زرممت بقندبار رفتند چون بمنزل تازی رسید نور محمد خان نو فلزی که با عظم
 خان تقاضت باطنی داشت در هنگام تاریکی شب بغرم سر کوشی نزد یکیش رفته از طرف عقب
 در میان پردو شانۀ عظیم خان چپان خجری زد که در دم بلاکش ساخت و جوف بجهت منزومی شد
 بهمت جبال ناخت بندگان شاهی بغش او را بعد از تاسف و تلهف بعه اخراجات چهارمرا
 روپیه بصوب غزنین فرستاده که دفنش کنند خو عازم قندبار شدند چون از راه قندبار خجری با جد
 شاهی رسید شزاده ایوب بن تیمور شاه که به نیابت بواب اسد خان برادر وزیر فتح خان
 حاکم قندبار مرفقت شزاده یونس بن شاه زمان غزم تقا بهر شاه شجاع نمود و عندالمتقابله

حالات شاه شجاع الملک

شهراده یونس از ایشان روگردان شده بخدمت شاه شجاع رسید لاجرم از وجوه اسخالی شهراده
ایوب و نواب اسدخان را ماتب مقاومت نمائده فرار داشت ادبار کردیدند و شاه
شجاع بی شغال نوایر جدال سبکومت قندبار سکنی در زبید و به تهیه گرفتن سپاه و جمع آوری
خدام کسینه خواه کوشید و بعد از آنکه بحسب تقدیر قادر قدر و تاثیر فلک پر تویر پس از آنکه
این تباها شاه محمود با و فور جنود بمنزل جکان رسید و شاه شجاع بی هراسانه با جمعیت تمام
عازم نبرد گاه کردید پس از جهد و جهد و کوشش فراوان کلستان خان اچک زنی که از مخلصان
و سرداران نامی شاه شجاع بود کشته و صالو خان اسحق زنی که معتمد شاه شجاع و بشاه پسند خان ملقب
بود با هفتصد سوار خود نمک حرامی نموده به لشکر محمود شاه ملحق گشت از مشاهد اسخالی شاه شجاع
و ملازمان و اتباعش ایرومی تقابرو زور تقابل نمائده بصوب ارغستان فرار و از جاده راهبو
و غویلی بدیره جات استقرار کرد و بقرار خواش رنجید سبک بجال سانی و ال جهت ملاقات
رنجید رفت و رنجید مذکور در خدمت حاضر شده تحف و هدایای دلکش شکیش کرد چون حرم
مخترش در موضع راول بندی بود لاجرم از انجا بر اول بندی نزول نمود بعد از چند جمع از خوانین
مخترم درانی چون بچی خان بامیزی و بلوچ خان اچک زنی و دلاسا خان اسحق زنی که از شاه محمود
دلگران بودند بلیک بمعهد هزار سوار به خدمت رسیدند در آن آنجا چون غلام احمد خان ولد
مختار آلله شیر محمد خان که از اطوار ناهنجا عطا محمد خان ناظم کشمیر را در حضور آورده و دلگیر شد
و آمده در محال بویسف زنی چندی میبود چون از ورو شاه شجاع شنود بسلام آمده عرض نمود
که اگر والد ماجدم نمک حرامی کرد با وجود دولت بنمای خور سید الحال قبله عالم بکشتن و بسم
اختیار دارد اما بحکم نص صریح *و لا تدروا و اورد و ذرا خوی یکی را بکنانه دیگر می گرفتن*
ممنوع بلکه غیر مشروع است باقی مختارید چون مذکور از کناره بری بود بر آنیه بندگان شاهیه اجرا
را بخشوده و او باعث بران شد که پادشاه پشاور را بحیثه سنجید آورد در باب قلمت
لشکر مواز هزار سوار و چند صد پیاده از کشمیر از نزد عطا محمد خان برادر خود خواست پس شاه شجاع

نیز دلگرم شده با اتفاق عازم پشاور که پنجمین محمد عظیم خان برادر وزیر فتح خان بود کشت درین
 عبور از رهو اتک کدر سالم یافتند که تمامی اسباب و بونه بخیط گذشت و موضع نوشهر منزل گزین گشت
 و محمد عظیم خان بجهت بردن خان برادرش و غیره سامان و لشکر در پیراپائی که از نوشهر سه گره تباعد دارد
 فرود آمده متعجب جنگ نشستند چون هر کسیکه از طرف ایشان میآمد از وفور انعام شاهی صرفه می بستند
 ازین جهت اکثر لشکران محمد عظیم خان فرار شده بشاه شجاع پیوستند از مشاهد آن محمد عظیم خان را
 تاب حرب نمانده مارب و داخل کابل شده شاه شجاع غالب از الطاف قادر جزو و کل شد
 و چندی در محال پشاور بکمال آرامی گذرانید چنانچه موسم گرمی را با بغایت دلگرمی سپری کرد در چینی که حسن و حکم
 سپاه از خانه خود بر آمده به تیر و کمان پرداخت و دست برد میدان را خالی دیده از نهایت دستبرد
 نامیه را پامال ساخت در ثانی محمد عظیم خان حسب الامر شاه محمود بمعه جمعیت خوانین درانی و معیت
 غلامخانه قاصد شاه شجاع و عازم شجر پشاور شده و اردو جبرو کرد و دید شاه مذکور نیز با جمعیت خود بمقام
 اش پرداخته منزل تهکان مقابل دشمن بدسکال منزل گزید فرودایش که بازار گیرد و در کرم و دل در
 سینه و لاوران از خوف جان چون موسم گرمی کشت شاه شجاع که اکثر لشکر پایش پیاده بود جمعی از
 راجلان را میان راه در مغاکها پنهان و منتظر فرصت فرمان نمود در آنوقت محمد عظیم خان چون
 شیر شریزه که بر چند رسته تازد از وفور ایشان نرسیده بر آنها تاخت اگر چه از تیر شاهی و کلوله
 باران پیادگان مخفی سه صد سوارش تلف شد لیکن از کمال جمعیت آنرا نادیده پنداشته بضرب
 تیغ بیدریغ اکثری را از پا در انداخت چنانچه عالیجاه بهادر خان شغری که بهاد و عرصه سردار مر
 پیادگان بود از ضرب تیغش ره سپر سرای آخرت گشت لاجرم از سوج این واقعه که افتادن سپه
 سالار بود مابقی لشکر اتاب مقابله نمانده فرار اختیار کردند و شاه شجاع نیز چون سر کرده را سر
 افکنده و پیاده و سوار را پراکنده دید ناچار رضا به قضا داده بهمت قلعه اتک مرحله پیاپی بادی
 فرار گردیده بر اول پندی رفت بنهر اینجا جان داد خان برادر عطا محمد خان بامیزی و سمنند خان
 بامیزی و نور محمد خان فوفلزی و موسی خان الگوزنی بمعه جمعی کثیر بدو پیوستند پس شاه مذکور را باز

در احوالات شاه شجاع الملک

باز خیال تسخیر شپاور در سر افتاده بعزم آن از راه لپندی بحسن ابدال آمد چون بنیای لشکر گری را گذشت
 جهان داد خان عرض کرد که حاجت ندارد زیرا که جمعیت غلامخانه تا به سه هزار کس که هر کدام خورا
 جانفشان مخلص میسر میسر میسر قوی است که بتوفیق ایزدی و اقبال سیردی بر عدو منظر کردیم
 پس بران قرار داده با همان جمعیت از راه آتک عبور کرده به موضع بده میر رسیدند از آن طرف
 محمد عظیم خان و عطا محمد خان برادرش با فوج آراسته مقابل کردند در گرمی کارزار اگر چه عطا محمد خان
 کلوله آتشین بدین خورده بعالم بقا شافت اما از غایت شجاعت یغیزی سجال سردار محمد عظیم خان
 راه نیافت و تابشام از هر دو سو بازار گیر و در رواج داشت و از طرف شاه شجاع موسی خان
 الگوزنی کلوله کاری خورده لوای غم بودی فنا فراشت شاه شجاع چون جمعیت خورا قتل و
 سر کردگان را از مرض بوی فانی علیل دید لا علا جانه مراجعت کرده هزار شیخ رحما شافت و از آنجا
 سوار شده و از نهرا تکت عبور کرده به سمت راول نپدر رفته چندی آرام یافت و یکسال کامل را
 در آنجا بخواهش دل گذرانیده با نحو کفنی گرا بر بود حادثات باکی نیست زبان نمیرسد الماس
 رسودنها درین وقت بعضی از خوانین که از شاه محمود آزرده بودند و سجدش رسیدند تمامه
 مورد انعام گردانید چنانچه بکبار سوار بر کابش جمع شد و عطا محمد خان با میزنی حاکم کشمیر نیز جمعی
 از سواره و پیاده را بسردکی دیوان نندرام معتمد خور و آنه حضور کرد چون جمعیتش بدو نیم هزار
 سوار و پیاده رسید تا لثا خیال تسخیر شپاور بخواطرش حضور کرده عازم آنجا شد و از آن طرف
 محمد عظیم خان بمقابلت اقامت جنگ کرد در موضع سنج تلاقی فریقین دست داد و راول
 مرحله که قراولان هر دو لشکر بهم خوردند و مصطفی خان نام ملازم سردار محمد عظیم خان که بعه چهار صد
 سوار به پیش قراولی آمده بود کلوله خورده مرد و متعلقانش فراری گردیدند لاجرم سردار محمد عظیم خان
 را نیز تاب مقاومت نمانده از راه کوهات و نیکش بصوب کابل فرار کرد و شاه شجاع در کمال
 استقلال بمجال شپاور رفته بحکومت پرداخت بعد از تقریر یکماه شهزاده حیدر برادرزاده خورا
 نیابت عطا محمد خان با مور قلع نواب جبار خان که حاکم دیره جات بود کرد و ما مورین پس از

در احوال شاه شجاع الملک

پس از رسیدن انجا بدریه غار بخان رفته بنیای معانی را با نواب مذکور گذاشتند و بعد از جنگ
شمراده جدر شکست خورده به پیشیا و آید چون اسبان اردو لاغر بودند لاجرم حسب التقاضای
مخندان تمام اسبان سپاه رکابی و لشکر بر اموافق تقسیم بقریه جات خلیل و مهمند و دو ابره
و غیره جهات پیشیا و رحبت چرامقرر کرد و اکثر می از خوانین نیز بنا بر ملاقات اهل اقبال حضرت
خواستہ باطراف رفتند چون خوانین و سپاه مخلص همه باطراف منتشر شدند عطا محمد خان مختار
که میخواست خود متصدی امر سلطنت کرد و در حقیقت بزرگواران برادر خود و نیز رام میزند
و سمندر خان با میرسی و نور محمد خان فوفلر سی نفاق پیشه تمام سپاه را دیده متمنی شدند
که بهبانه سان لشکر خود را یکجا کرده و پادشاه را گرفته در قلعه آتک مجوس سازند و خود کعبین
اقبال را حسب المرام باز ندیس بر این عهود و موافق متین کرده بنیای سان را گذاشتند
چون مقدمه گاه منظور نظر شاه بر حکم بر حضور سان نموده ایشان عرض کردند که دست
را بتدریج دیدن باعث تصدیق ملازمان شاهی شد باید که سان کل از نظر انور بگذرد هنوز حکم
منظور سان که صدور نیافته بود که ایشان دفعتاً و غفلتاً با تمام لشکر بد که خود که مستعد
نک حرامی و نظر حصول بد سر انجامی بودند بد و تخانه بالا حصار بهبانه ادای سان پیاده
و سوار داخل در بار شده اطراف شاه را لکن آسا محصور کردند و شاه شجاع را گرفته جهاند
خان او را بقلعه آتک برده در انجا مجوس کرد و پس از چندی توقف او را به کشمیر بردند پس
از چندی شاه محمود وزیر فتح خان را با سپاه فراوان بعزم کشمیر فرستاد و وزیر فتح خان
چون جاده مظفر آباد را بغایت صعب المسالک میدانست عازم پنجاب شده و بارنجید
سیکه صلح و اتفاق نموده از راه بهیر و توشه میدان عازم کشمیر شده وارد شیبیان گشت و عطا
محمد خان نیز بالشکر آراسته بمقابله رفت پس از کیر و دار لشکر عطا محمد خان شکست خورده و
بشهر درآمده و بمیدان شیر گرو تپه مالو لشکر متین بستند و وزیر فتح خان قدامت نموده اسب و
را بعه شهر کشمیر گرفت و شاه شجاع را بحکم چند معتمد رنجیت سیکه سپرد و او شاه مذکور را در

در احوالات شاه شجاع

لاهور بحضور رنجید سکه برد و رنجید پس از اغراز و اکرام مالاکلام حویلی ساده سکه نام را
 جهت سکنا و مقاش مقرر فرمودند و ابل حرمش قبل از آن در حویلی دیگر جا داده بودند چنانچه
 رفتن و آمدن فیما بین ایشان مانع میشدند و در فردای و روز رنجید سکه آدم فرستاده کوهر
 کوه نوز که الماس کران بها بود از شته تقاضا نمود شاه شجاع در جواب فرمود که اکنون
 آن لالی موزون بحضور نیست البته بعد از استحکام روابط دوستی بحضور خواهد رسید چون چند
 روز بتواتر است دعا کرد و همان جواب سابق را یافت رنجید سکه از دودن طبعی آنک
 سختی در ایصال آب و مان که باعث حیوة جان است کرد و قریب یکماه همین سختی گذشت
 و پس از آن از راه دوستی در آمده اظهار کرد که آنچه وجه نقد که بکار پادشاه باشد بفرمانند
 که بمعه سرابای خواسته داده شود چون شاه مذکور بغایت دست تنگ بودند تقاضا
 وجه را کردند و رنجید مبلغ پنجاه هزار روپیه نانک شاهی را بقرار قطر رسانید و مطابق
 سابق استدعای کوه نوز را بحضور نمود پادشاه گفت که تا وقتی وثیقه مشمل بر صداقت و
 اتفاق فیما بین گذاشته و بعد و بپتان موکد کرد و وصول کوه نوز صورت نخواهد یافت
 و لغانش از حجاب غیاب نخواهد یافت رنجید چون حصول کوه نوز را محصور بعهده نامه
 دید لاجرم از در خدعه در آمده عهدنامه مرورانه بحسب خواہش شاه نوشته بستم غلیظه حو
 چون با بانانک و کتابش کرننت او را موکد کرده عهد کرد که تا مادام الحیات در تردد
 و اتحاد سر مونی تخالف و فساد کرده و بقرار میعاد الی یوم التاء مطیع و منقاد باشم
 پادشاه چون تخالیفش استحکم و از صدق دل میدانست کوه نوز را خواسته رنجید بکوه
 سپرد و اوبسی خوردند شده پره را که بر شاه مقرر بود موقوف کرد چنانچه شاه مذکور
 بعد از دور و روز بملاقات حرم محترم رفت و چندی بدان صورت گذرانید تا اینکه پادشاه را
 بکاغذ روی سردار محمد عظیم خان حاکم کشمیر ملوم نمودند و ملا شیر محمد معتمد او را بدین نیت گزشت
 زور رنجید سکه فرستادند و او ملا مذکور را بدین نیت حبس شدید کرد و بعد از چندی رنجید

ذکر احوال شاه شجاع الملک

۲۳۵

رنجید سنکه بغرم رزم فتح خان عازم پشاور گردید و پادشاه را با وجو اشتداد مرض خناق طوعاً
 و کرهاً باخو برد چون بمنزل و تاس رسیدند و فتح خان از پشاور عازم دیره جات گردید رنجیت
 سنکه مراجعت بلاهو کرده شاه شجاع را بدست رام سنکه داده در پندی گذاشت و بعد از
 چندی رام سنکه و کرک سنکه تمام اسباب صندوقخانه و فراشخانه را در حقیقه بردند و خزانه
 را نیز چور نمودند چون پادشاه سبب آن را از ایشان پرسید ایشان عذر با آورده بطایف
 الحیل گذرانید پادشاه با خود گفت بیت عذر خواهی کندم بعد از قتل عذر بدتر کنایش
 نگریه پس پادشاه را با پیره و چوکی در لاهور برده سرای بجهت سکونش معین کردند و پیره با
 بران کماشتند و پادشاه را در این صورت آزرده کی وافر جنمود چنانچه خود در وقایع خود مینگار
 که در آنوقت هر روز از شرط ملالت جامه را در بر چاک میکردم و بجهت آزرده کی بر دل غمناک
 میزدم چرا که از گردش فلک کج رفتار عرصه روزگار بر من تنگ و پای رفتارم از بر سولنگ
 شد چون بخر فرار چاره ندیدم البته آنرا پسندیدم اما با بستی و گرفتاری عیالم پابسته گرفتم
 که زیرا که ترک ایشان منافی شیوه غیرت و حمیت بود خصوصاً در دست کفار عذار پس لا
 علاج شده اول در تهیه کشیدن عیال شدم و چنان کردم که در حقیقه در پیرون شهر کادی باز
 مقرر آن امر نمودم و بذریعه زنان غربایی نمودم که در حرم تردد داشتند بعضی از معتمدان را که بجهت
 انکار مقرر بود امر شد که چهار مرتبه اهل حرم راده ده نفر نقیض لباس نموده مثل زنان بود ساخته
 کا بهر بهانه سیر صحرا و می بگذر شناسی دریا بقرار که مأمول انقوم بود بر آوردند و در کادها
 که منتظر فرصت بودند نشانیده بصوب لودیانه که آنرا بجهت دوستی با دولت انگریزها
 خود میدانستیم امر بردن فرمودیم فقط و شاه مذکور در نوبت پنجم شاه زاده تیمور را اینجوست
 که بلودیانه فرستد که رنجیت سنکه مجرب شده او را گرفت و از دستفشار احوال عیال را کرده
 شزاده مذکور از صداقت جنلی صورت حال ابراستی باز نمود رنجیت چون تحقیق کرد یکران
 از حرم شاهی بگرم بهر نیافت جنلی تعجب کرد و بر پادشاه پیره را سخت نمود چون پادشاه

ذکر حالات شاه شجاع

عیال خود از چنگ ایشان رها دید سجده شکر کرد و سجدی بهره بر او سخت شد و گردش بهره بار
 نشایند و جهت مهر بر او نگار داشت چهار هزار نفر مأمور و مقرر بودند و بیست و هشت نفر
 تمام شب مشغول بدست دور شاه میکشند و هر روز یک کراهی تیل را به حضور پادشاه میفرخ
 کرده موکلان میکشند که جواب هر کراهی به باد میدهد و الا نه درین روغن بغداد الیم کشته خواهد شد
 و نیز سمعش میسایند که رنجید نفس آهنگ ساخته است تا پادشاه را در آن انداخته در حضور و سفر
 بحضور دارد و در ماکولات نیز بغایت شدت و سهل انگاری میکردند و پادشاه از مشاهده
 انصورت مرگ را بران زندگی رجحان داده بنجم دبت بخنی من القوم الظالمین که مجرب
 بود پرداختند هنوز آن ختم تمام نشده بود که صورت تخلیص و جوی گرفت یعنی در سخت دالانی
 که پادشاه مجبوس بود میر ابو الحسن خان و دیگر شیخ متان شاه جا داشتند و آنها نصف اسوارخ
 نموده بهترند ویر که توانستند به بیت الخلاراه کردند پس پادشاه تدبیر اندیشید که در همین
 رفتن یکی از شیخ متان خود را که مخلص از قوم ریکا و سجاجی شاه رجب مسمی بود لباسهای شاهی را
 پوشانید و بجو ابگاه خود مقرر کرده تعلیم فرمود که از قواعد حرکات معتاد ماسرمونی تجاوز نکنند
 و همچنین دو نفر شیخ دست و فراش را فرموده شد که باند کور در گذاردن خوا پنجه مان و وضو نما
 شاهانه سلوک مرعی دارند چون ایشان قبول نموده بکفایت سمعنا و اطعنا لب کشودند پس شاه
 مطمئن خاطر شده و تغییر لباس نموده خود را بطرز فخر آنگشته و از مو با دستار ساخته بر سر
 بچپید و در کردن مهرهای فقیرانه و تسبیح درویشانه انداخته عصای تکیه دارد دست و نعلین
 چوبی در پا باد و نفر معتاد مسمی میر ابو الحسن خان و میر ابو طالب خان که آنها نیز خود را به صورت
 بالکما آراسته بودند به شکل سپهر و مرشد که کسی ایشان را شناخت از کوچه و بازار گذشته خود را بدر
 رو آب که در آنوقت آب نداشت رسانیده هزار جر ثقیل بیرون انداختند و با معتمدان خود
 که بیشتر در بیرون بدر رو آب منتظر فرصت بودند یکجا و از دریای راوی بعد از خرج مبلغ کثیر
 عبور کرده بسیا لکوت رسیدند و در هفت روز خود را بشهر اجوی رسانیدند و هم از آنجا بوضع

ذکر شاه شجاع الملک

۲۳۶

کشور رفت راجه تیغ سنکه پادشاه انجا چون آردن شاه شجاع استماع نمود خور با ملا زمان بهر
 خورسندی باسبقتش رسانید و خیرات با و مشارهای وافر کرده از وفور عزت پالکی را که پادشاه
 در آن نشسته بود بدست خود داشته ساعتی طویله بردوش خود گرفته برد و آنچه لازمه ضیافت
 بوز قبیل مشروبات و ماکولات و سایر ما یحتاج بجا آورد و آنچه لازمه اساس شاهی بود بقدر طا
 بشری مهیا نمود چون پادشاه چندی در انجا بکمال رفاهیت گذراند بخواهی آیه کریمه خلق الا
 لسان هلو غا خیال تنجیر کشمیر بخاطرش خطور کرد و در آن باب باراجه مذکور مشورت حضور
 نموده راجه بجز استماع اینخیز خورشند شده در تهیه سامان لشکر کوشید چون مبلغ احتیاج بود
 و پادشاه مبلغ یک لک و نیم روپیه را در لاهور در خفیه نزد تجارین معتبرین گذاشته بود پس
 معتدین را بجمع حجت های آنها بلاهور فرستاد پس از اخذ مبلغ رجحیت بران مطلع شده تماماً
 متصرف شد از استماع اینخیز شاه شجاع را بسی آزر دگی رخداد اما راجه تیغ سنک او را دلدهی
 نموده آنچه مبلغ نقد و غلی و زیوری که داشته همه را کداخته و با اسم سامی شاهی مسکوک ساخته
 سپاه علفه و مشا بهره داد و بقدر سه هزار سوار و پیاده جمع آورده بعد از شش منزل بجه
 کشمیر رسید و سردار محمد اعظم خان پس از استماع غم شاه شجاع سنکرهای متین بر راس جبل زین
 که جاده از آن گذشته بود بست و خود بفرغ بنال در کشمیر نشست شاه شجاع پس از ورود انجا پیاد
 کان بر سنکر حکم پورش فرمود و آنها تا ختمه دو سنکر متین را که در حقیقت حصین بود و هزار
 هزار چینی آنرا محافظت مینمود کشوند و باقی پیادگان تا ب نیاورده سنکرها را گذاشته فراری
 شدند محمد اعظم خان پس از شنیدن اینخیز با جمعیت و لشکر خود بمقابله شتافته در موضع سا کام
 که تا شهرش میل تباعد دارد فرود آمد و شاه شجاع نیز کوچیده به تباعد سه گروهبی محمد اعظم خان
 منزل کرد که بقدرت خالق منان انچنان برف و باران شد که سه شبانه روز از بنم کسست
 لاجرم مردم هند و ستمان و اکثر سپاه که از ایشان بود تا ب سرانیاورده و آذوقه که از ب
 روزمره میرسید نیز با عیث و فور برف و انسداد راه بمردم سپاه نرسید بلکه اکثری از

از سپاهیان از و فورسرها و قلت نان افسرده و پجان شدند چون تقدیر بانه پیر لاف مساوت
 داشت شاه مذکور بهمت بر مراجعت کماشت و بالوف کلفت و صنوف مشقت
 که بسیاری از لشکریان را دست و پا از شدت سرما ریختند خوراک بحال کشتوار بخانه راجه
 تیغ سنکه رسانیدند و بعد از چند بعزم محال لودیان از انبجار و انشد در راه از صعود کرپوه ها
 سخت و مهبوط مغاکهای مخلو از برف سنویه شداید موفوره کشیده به ثبت رسید و بعد بخا
 و از انبجار راه بشیر لودیان رفت و عیال و صرهارا ملاقات کرد فردایش جنرال لونی اختر
 بهادر با پیشکشها پیشش آمده پس از انقضای مدت دو ماه جناب مری صاحب بهادر
 بخدمت رسیدند آنچه لازمه همانندار بود بجا آورد و مدت دو سال در انبجار بخت
 گذراند در سنه هزار و دو و بیست و سی و چهار هجری بعد از کجولی وزیر فتح خان عریضه
 از سردار محمد عظیم خان مبعوث قران شریف مهور بدینصورت رسید که الحال از دشمنان
 و شتراده کامران واقف شدید هرگاه از لودیان بولایت افغانستان نهضت فرمائید
 براینه در مرافقت و معاونت آن و الا جاه مالی و جانی در بیغ نخواهد شد پادشاه نیز بدان
 امتداد ارگشته در جواب نوشت که من به پیشاور میآیم شما نیز از کشمیر به پیشاور بیایید که
 باتفاق در خرابی حضم بگوئیم پس در سامان رفتن کوشیده چون بواسطه رنجید سنکه به پیشاور
 راه نه بود از راه دیره جات غزم آن بهمت نمود چون بدیره غازنجان رسید معلوم شد
 که نواب محمد زمان خان پسر نواب اسد خان نواده سردار سرفراز خان که حاکم انبجا بود بعد
 از کجولی وزیر فتح خان معزول و بحکم شاه محمود سردار سمندر خان با میرنی بجایش منصوب
 گردیده بود و از و ره شاه شجاع بدبرده با جمعیت خود بمقامله برخاسته جنگ سخت در
 پوست آخر بهر نیت یافته فرار از د حافظ محمد خان حاکم لیه رفت و پادشاه دیره را
 مستخر کرده در گرفتن لشکر و توپخانه ساعی شد چنانچه دو هزار سوار و دو ضرب توپ پیدا
 کرد مگر راجه رسید که سمندر خان باز تهیه لشکر کرده عازم جنگست پادشاه بالشکر نو آموز

بحرین اقدام کرده با وجود حمله های مکرر سمندر را از پیش برداشته بصوب قندهار فرار کرد و در وقت
 که جنرال پادشاه منتشر شد اکثری بدرگاهش رجوع کردند چنانچه سردار سر بلند خان بن وزیر فرج خان
 و سردار پردلخان و سردار مددخان از قندهار آمده بمعه مقصد سوار بجنگش پیوستند و پادشاه با
 نواب محمد زمان خان را حاکم دیره کرده خود عازم پشاور گردید و در آنجا خبر رسید که سردار محمد عظیم
 خان بجدهوچ دهمزاره رسید چون قبل از ورود او رانش شهزاده ایوب را بیاد شاهی برداشته
 بودند در حین ورود شاه شجاع فرار کرده بپوسف زئی رفت در حینی که محمد عظیم خان بمحال
 پشاور رسید شهزاده مذکور نزدش رفته است دعا کرد که بنده بجز اسم شاهی خورسندم نه شای
 شجاع که چنانچه لهای دیگر دارد چون این سخن موافق طبع سردار محمد عظیم خان بود فی الفور او را با خود
 در پشاور برده جالس سر بر نمود در حین ورود شاه شجاع به پشاور نقض عهد سابق نموده بکنکیش
 مبادرت نمود و شاه شجاع از پشاور بصوب تهکال کوچ کرد و سردار محمد عظیم خان ولی میر خور
 خور را که مرد جبار بود بمعه چند سیرق سوار بتعاقب نامزد کرد در حینی که پادشاه در باغ علی مردان
 منت منت داشت جنک بر پا کرد و پادشاه نیز چون از دست اندازی اطلاع یافت لا
 علا جانم بمیدان حرب شنافت قضا را کلوله تویی بر کروی میرا بخور خورده از مرکب هستی مایه
 بدار الفرار شنافت و پیادگان شاهی دل فغوی شده محاربه سخت در پیوستند چون هنوز با او
 و کلوله تقسیم نشده بود درینوقت دبه بای بارود را از کم فرصتی در میدان ریخته هر کس حصه
 میبردند قضا را فسیله پراتش که ام سپاهی بدماغ بارود رسیده در گرفت چنانچه دو صد نفر
 را کشته و جمعی بیدست و پاگردید لاجرم از حدوث اسخالی سوج اسخادته پر ملال تمامی فوج
 فرار و شاه شجاع نیز بفرار و خستیار شده بسوی دره جنبر گریخت و از بیطالعی خوئسی اشک
 مذامت ریخت درینوقت عرضیه شهزاده تیمور از موضع شکار پور رسید که البته بصورت با
 خورابد بنظر فکشد که دولت رام و زمانه بگام است لهذا بعد از سکونت دو ماه در محال
 پشاور و جنبر از راه کوه بات و نکیش بدیره غاز پخان رسیده از آنجا به شکار پور رفت و بامیر

ذکر احوال شاه شجاع

سند و حیدرآباد و غیره در باب اتحاد بکلام اللہ شریف سو کند و آنهارا با خود یکدل کرد و دست
یکسال کاہر را در انجا با رومی گذراند و در گرفتن سپاہ و سامان توپ و تفنگ بجز قیمت سنج
کاہر و آہنگ جنک کوشید چنانچہ بعد از سان کہ محسوب شد پنچہ از سوار و چندی از پیادہ
مسلح براق دار و دہ ضرب توپ مع اسبان و اسباب و کلہ و بار و دار نظر گذشت در وقت
میران سند بفرار فرمودہ خواجہ حافظ علیہ الرحمہ بہت مجورستی عمدہ از جهان بست نہاد کہ این
عجوزہ عروس ہزار داماد است از عمدہ خود دل و از موافقت نکول کردہ بسہ در محمد عظیم خان
نکاشتند کہ بہ صورت باشد خود را تا قذہ بار برسایند و از انجا تا رسیدن بحال سند آنچہ محتاج
باشد ما میدہیم محمد عظیم خان کہ مترصد آن بود آن را از فتوحات غیبی دانستہ بقندہ ہار آمد
و مدت سہ ماہ کامل را در انجا گذراند بعد از ان عازم محال سند کردید چون بحال بوجہ رسید
و از نظرف لشکرمان سند ہمہ جمعیت کاہر کردہ از دریای سند عبور نمودند و محمد عظیم خان
نیز از جادہ بولان برآمدہ داخل محال کچی کردید و شاہ شجاع چون از سندیان خلاف عمدہ و محمد
عظیم خان را با جمعی فراوان و لشکری شایان در محال جہدید دست تصرف را از مقابلہ ایشان
کو تاہ دیدہ از دریای سند عبور کردہ بصوب لود ہیانہ رفت و بعد از حضور مزار فیض آثار خواجہ
معین الدین چشتی و حیرات و مہرات فراوان و نمایان وارد لودیانہ گشتند و بعد از چندی
باز لشکر آرائی و بخت آزمائی نمودہ بالشکر فراوان و عسکری شایان بر قندہ ہار لشکر کشید اما
چون در دفر لوج محفوظ اورا از بادہ آرزو و محفوظ نوشتہ بودند کوشش صرفہ و جد و جہدش
نتیجہ بخشیدہ با حال حسد و لشکری شکستہ مراجعت کرد چنانچہ بعد از این عنقریب از قسم
جنتہ قلم دریافت خواہد شد بہت ز قدرت ملک العرش بک نشانی است کہ
کار با مختلف مراد می آید چنانچہ خود در واقعات نوشتہ است کہ البتہ بہرین است کہ جد
و جہد کہ بہرینان حوصلہ شہرت نکند و نزدیکہ بحوصلہ قدرت ہیج ذرہ ولتی نیندازد ابتدای
جلوس مہینت مانوس این کمینہ تا حال بہر ما یہ اندک و بسیار بار بار باقتضای حصول مال

ذکر احوال شاه شجاع الملک

۲۴۱

پسند و اختیار نموده دقیقه از دقائق فنون جهانبانی و ملک کشائی و شمه از شرایط لشکر آریائی فرود
 نگذاشته بلکه در هیچ وقت و هیچ حال از خرابی جان و مال بیم و خیالی نداشته بامید حصول کام و
 وصول مرام رنج و محنت و خواری و سخت راسی بر خو آسان می انگاشتم لیکن چه توان کرد که کلید
 خزینه آمال در حقیقت در قبضه قدرت و ارادت و اور بهمال است نه موکول بوفور مال یا مشورت
 بکثرت عون الرجال با وجود این باز هم از الطاف خالق ذوالجلال امید داشت که عنقریب از لطف
 عام و رافت مالا کلام شربت کام و شهد مرام در مذاق این بنده مستهام فروریزد ان الله علی
 کل شیئی قدير هو نعم المولی و نعم النصیر اگر چه از جناب لشکر کشی و ملک گیری لخطه و لمحّه آرام نداشت
 اما بکرم قید الماء اشهد من قید الحدید مدت هفت سال کام در لودیان بر فاهیت گذرایند
 تا اینکه در سنه هزار و دوصد و چهل و هفت هجری هوای ملک گیری بد ماغش متصاعد گردید و
 کاغذی حبه میر مراد علیخان و الی حمید را باد سند که دم از خلوصیت و خصوصیت با پادشاه میزد
 بطریق لغند نامه نگاشت و در ضمن آن گرفتن املاک افغانستان و غم خرم از امر قوم داشت
 میر مذکور از مشاهده مراسله بسی مسرور شده تشریف قدم مهینت لزوم شاهی را مترصد
 شد شاه شجاع چون اقوال احوال میر محبته خصال را از فرط اخلاص میدانست پس در سنه مذکور
 با ستر ضمای صاحبان دولت انگریز در تاریخ ششم شهر رمضان سنه ۱۲۴۸ هجری فرس غم را مهتر
 زده از لودیان بر آمد و با وجود دست خالی و کیسه تهی جمع آوری عسکر و فراهمی اسباب و سامان
 را بجنوبی کرده روانه سمت سند شد رجحیت سنگه چون از اهنک شاه شجاع بطرف افغانستان
 شنید برخلاف مافات سلسله جنیان اتحاد و تمهید گردیده میا عبد الصمد نام جواهر فروش
 کشمیر را بحضور شاه ارسال داشت و خواهش نمود که اگر پادشاه قطع نظر از زمان ماضی نامن
 بنامی اتحاد گذارد و بجهت تاکید آن وثیقه نیز فیما بین موقوف تجاریف غلیظه و موکید بواجب شد
 بنکارند عوض صلح بر این مبلغ یک لک روپیه نانک شاهی که مساوی روپیه کلدار است
 تسلیم در بار شاهی خواهد شد شاه شجاع را نیز چون غم سفر در پیش و احتیاج به مبلغ پیش بود

در بیان احوال شاه شجاع

مصالح مذکور نموده و بجهت تاکید دوستی عالیجاه عبدالشکور خان اسحاق زنی را که مختار کارش بود
 بعهده وثیقه بملاقات رجبت سنگه نامور فرمود و خود بعد از قطع مراحل با عسکر دریا مقابل پس
 از چندی بساحل دریای سند رسید چون دریا بلاطم بسیار داشت برحمت تمام عبور نموده و میران
 سند بریکت بسلام فایض شده و در خور حوصله بقرار معمول خود با سلامانه از نظر انور گذرانیدند
 و مورد انعام با بهره و خلع فاضله خود بار اگر دایند بدهد ران اثنا با ایشان چنان مقرر شد که مبلغ
 چهل و هشت هزار روپیه را در دو قسط بکارکنان جهانبان برسانند و پس از چندی ملا عبدالشکور
 اسحاق زنی بارای کشید و کید رجبت سنگه با سخایف موفور و مبلغ موعود بحضور رسید و پادشاه
 اورا فواخته بحفاظت عیال در محال لودیانه نامور نمود و وکلای سند بخیال فاسد یکده داشتند در
 ادای مبلغ بقرار قسط با تکاسلی و تهاون میوزیدند هر چند پادشاه از نقش حسین ایشان صورت
 حال آدیده از ارتکاب آن عمل شنیعه منع مینمود لیکن چون از جنب طینت در خیال ایشان نصرت
 کامل نموده بود نشودند چون موسم گرما بود و رفتن قند بار نیز پس از انقضای صیفت انسب
 مینمود و شکر بسیار شده مبلغ خزان به مشا بهره ایشان که فیماه یک لک روپیه بود اکتفا مینمود
 نمود و قسط نیز وصول نشد لاجرم بمعاصلات سردار سمندر خان بامیر زنی و محمد شریف خان
 ضبط یکی مبلغ نود هزار روپیه کلدار را از ساہوکاران محال سکار پور بموجب تفریق بطریق قرض
 اخذ کرد و میران سند با وجوه زسانیدن قسط با در بر قضیه پر خاش و ضیفت معاش مرعی می
 داشتند تا اینکه در اثنای اینخبر رسید که عالیجاه میر مراد علیخان نظام الملک که در اخلاص سعاد
 شاه طاق و در خدمت گذاری او یگانه آفاق بود پدر و جهان فانی و آهنگ دار جاودانی
 نمود لهذا شاه شجاع در وفاتش تاسف و در مردنش لطف وافر فرمود زیرا که بارها نقد حلاکت
 کامل عیار دیده بود و میران سند پس از مردن میر مراد علیخان مومی الیه در شرارت و جنبش
 باطن زیاده افزودند چنانچه اکثر مردم هندی و غیره را که از اطراف و اکناف بجهت نوکری
 و چاکری می آمدند در عرض راه ایشان را عریان بلکه بعضی را بجان میگرداند تا رفته رفته سخن به

بجای رسید که احدی از عملیات و لشکریان از نظم ایشان داخل شهر شکار پور نمی توانست کرد
 پس پادشاه را از مشاهده اسخالی نایره غضب درشتعال آمده با خود گفت بیت نکویی خوشتر است
 اما پنداران که کرد و حیزه کرک تیزو ندان در نیصورت البته سزا دادن این مهمزدان الیق پس حکم
 عالی یافتند که احدی را از سندیان داخل دیار شکار پور نگذارند و نیز عالیجاه سمندر خان باینترئی را
 بمعینه یکنوار سوار جزار و چند رساله و پیادگان بجنی و رو بهیله مقرر فرمود که رفته قلعه بهکر را که ایشان
 مستحکم ساخته بودند محصور و مفتوح سازد و در حنت جیات آنها را از بیخ و بر اندازد عالیجاه مذکور
 حسب الامر معمول داشته ایشان را در قلعه مزبور محصور نمود و یورش برده قلعه را بحیاط تصرف
 در آوردند و از جمله اشیای غنیمت چهار ضرب توپ کوه کوه بود که بهاره ایشان در داد
 آن تا دن می نمودند و از نوید این فتح بلند شاه شجاع بسی مسرور و خورسند شده سران سپاه
 منصوره را هر یک فراخور حال مینا صب عالیله و خلایع فاضله محترم و ارجمند کرد بعد از آن
 قضیه میران سند از کرده خفا که بسی ناپسند اولوالالباب بود نام و پیشمان شده میر نور محمد
 خان و میر محمد نصیر خان و لدان نظام الملک را ذریعه عفو ذمایم و وسیله محو جرایم خفا ساخته
 بحضور پر نور ستافتند چون خدمت نظام الملک مرحوم منظور نظر شاه بود بد آنصورت
 تمامی ایشان عفو جرایم یافتند و مبلغ چهار لک روپیه را بقول و بر نحو لازم داشتند چنانچه
 در آن چند روز رسانیده خوبار از صدقات غنیمات شاهنشاهی ربانیدند پس از انجام
 امور سند عزم قند بار را جزم نموده در غره شهر بقعه سه هزار و دو سیست و چهل و نه
 بجزی رایات عالیات بدالظرف در حرکت آمدند چون از توجه شاه شجاع مردم آگاه
 گردیدند گروه بلوچ و درانی که منتظر فرصت بودند جوق جوق و فوج فوج میر رسیدند چنانچه
 شاه شجاع در وقایع خونگاشته است که در آنوقت لشکری فیروزی اثر بصورتی بسیار شد
 که هر گاه وقتی اتفاقا بر قناتی بار و دباری در عرض راه منزل قرار میگرفتند از و فور نوشید
 میانه بطرفه العینی از عمق آن لب تر نمیکردند بندگان ما چون در آن افواج در یا امواج نظر منظر

بخواطر نفس مظاہرش خطور می نمود که سبحان الله کدام صاحب افسرد تاج را یار می اینک در مقابل
 این بحر موج استقامت در زد و اما در آخر پس از نزمیت از قذبار معلوم شد که رشته فتح
 و ظفر منوط بتابید حضرت و او راست نه بزور و سعی بنی بشر خیا پنجه در آخر معامله بازی برده
 رفت از دست و بازوی قوت خود بخوارشانه شکست پس دانستم که غرور نتیجه خرابی بخت
 مراور رسد کبر باومنی که ملکش قدیم است و ذاتش غنی من المناسب در تاریخ نگارستان
 مرقوم است که چون سلطان الب اسلان را تمامی ایران سخر شد با سپاه فراوان غم سحر
 خراسان نمود بعد از محاصره قلعه مرو شاه جهان در حبسی که یوسف نام کو تو ال را به حضور
 آوردند پادشاه چون از سوال احوال می نمود در جواب درشتی میکرد و غافل از اینکه سخن به که
 با صاحب تاج و تخت بگویند سخنة نکویند سخت لهذا حکم بر سیاستش رفت یوسف کو تو
 چون جان شیرین را در معرض فنا دید خجری که در موزه پنهان داشت از موزه کشیده و بقصد
 هلاکت سلطان روان کردید چون متعلقان و غلامان که بصد با در اطراف سلطان بودند
 فاصدا و شدند سلطان ایشان را منع کرده فرمود که کار این بی ادب را من خوب سازم پس سه
 چوبه تیر که بمعهم کمان بحضور داشت بجانب یوسف مذکور انداخت قضا را یکی کارگر نقیاده
 یوسف حضورا با خنجر آخته زد یک ساخته از سوج آن او بار غلامان و متعلقان را طاقت نماند
 فرار کردند پادشاه نیز بغایت هراسیده بلاستحاشی حضور از سر تخت بریز انداخت لیکن چون
 اجلس فرار سیده بود و اما نش بکوشه سخت آویخته سر نکون شد و یوسف مذکور رسید
 خجری چندش زده فرار کرد قضا را فراشی که دروازه میخ کوب بدست ایستاده بود میخ کوب را
 چنان بر سرش زد که مغزش پراکنده شد و پادشاه که قدری رفق داشت حاضران را گفت
 که در تمام عمر تکبر نکرده ام مگر امروز دو دفعه خود بینی نموده ام یکی آنکه در چین نماز پیشین بر سر
 پشته برآمدم و بر عسکر گاه خود نظر افکندم بنیالم خطور کرد که با وجود این عسکر هزار و شکر سار
 بار دیگر احدیرا با من تاب مقابله و بیرومی مقاتله نیست دوم آنکه غلامان را از گرفتن یوسف

شهادت سلطان
 الب اسلان در
 تاریخ
 کو تو ال قلعه
 حبس
 بیجا اتفاق
 افتاد

ذکر احوال شاه شجاع الملک

۲۴۵

منع کرده بر قوت دست خود اعتماد کردم تا عاقبت از خواست آن جان شیرینم بر باد رفت
این را گفته جان بحق تسلیم کرد مرا پیردانی مرشد شهاب دواند ز فرمود بار امی و آب
یکی آنکه با خلق بدین مباحش دو م آنکه با خویش مخوفین مباحش الغرض پادشاه مذکور در مدت یکماه
مطابق سلاح ذی کجه سینه مذکوره به بند گذا کرد که تا قند بار یکفرسخ فاصله دارد و رسیدند در آن اثنای
در وقت بار عام پائیده خان نام ولد سردار مدد خان اسحاق زنی که در شجاعت طاق و در نحو
بینی و سخت شده آفاق بود قریب بسرا برده شاهی با یکی از خوانین مکالمه درشت آغازید
بلا تعطل دست بقائم شمشیر برده و آیه نکر دلند از اول از فور غضب پادشاه حکم بر قتل آن
بی ادب کرد لیکن چون تمامی خوانین درانی و بلوچیه در صد و شفاعت شدند چندی او را
محبوس زندان و پس از آن اخراج او طانش نمود غ کسکه بی ادب افتد سزای او این است
در حبسی که موضع بندد او بگرد مجسم اقبال عز و جلال کردید هنگام نماز پیشین جمعی و افزای پیش تازان سر
داران قند بار به بند مذکور آمده سیاهی حوفا نمودند و به هنگام نماز شام سجا و مقام خود رفتند
علی الصباح شاه شجاع باینپهای آراسته و صفوف پراسته از اینجا کوچیده و بنه را در میان گرفته
آمده در قلعه مادر شاه سکنا کردید فردایش که قند بار یان بجنبک اقدام نمودند شکر پادشاهی را
ایشان قالب بجان می نمودند برایشان تا ختند و از شهر نیز از دو طرف سوار بر آمده بجنبک
ایشان پرداختند و تا هنگام شام فیما بین از کشته باشته با ساحتند و بعد هر کسی منبازل حو
رفتند و بعد از آن قند بار یان در قلعه متواری شده آهنگت جنبک میدان نکردند و شاه شجاع
هر روز از محال فرار شیر سرخ سوار شده در چمن قریب قند بار میآمد و جماعه سوار و پلتن را
بجفر سلامت کوچها و سکر پیش بردن امر میکرد تا قریب دو ماه کا هر برین و تیره گذشت بعد
از آن پادشاه امر کرد که دو سکر متین را که قند بار یان در پیرون شهر یکی در حد حضرت جی و
دیگری در حد باغ مهر و لجان دارد پیورش برده از دست ایشان برارند پس سپاهیان پیورش
برده اگر چه اکثر کشته کردیدند سکر بار ابطرفه العینی تصرف نمودند و بعد از چندی سران سپاه

مشورت نموده بعرض پادشاه رسانیدند که اگر پادشاه فرمان یورش بدهد که مایان در صحن تا یکی
 شب در وقتی که ایشان بخیر باشند بر قلعه بی یزدی زردبان تاخته قلعه را بحیثه تصرف در آوریم
 پادشاه هر چند سعی کرد که ایشان را از یورش بردن شب منع کند فایده نکرد بلکه ایشان همچنان
 در گفتار خود اصرار داشتند پس لا علاج شده حکم یورش نمود چون حجاب ظلمت شب بکنشند
 فوج با از هر طرف قلعه رفته منتظر فرصت نشستند تا اینکه بقرار معمول توپ مانی زده شد و
 ایشان بر قلعه تاخت آوردند چون قلعه کیان را بعضی از آدمان آگاه یورش کرده ایشان منتظر
 فرصت نشسته بودند بر ایشان کلوله های آتشین باریدن گرفتند و بازار کیر و دار گرم شد
 که ناگاه سفید صبح دمیده همان روشن و ایشان دست بزد آغشته سران سپاه شاه شجاع
 را از مشاهد آن حال دست تسلط از تصرف قلعه کوتاه شده با حال تباہ سمیت سکرهای خود تا
 و اکثری ایشان کشته و خسته گردیدند از جمله کشکان یکی محمد رضا خان برادر زاده سردار سمند
 خان بامیر سی بود که هنوز از بهار شباب تمتع و افزو کار حاصل نکرده بود و شاه شجاع را از
 سوج آن حادثه آزرده کی بسیار رنجمنوده اما چه سود با قضا بر نمیتوان آمد با قدر در نمیتوان
 او بخت غرض بعد از چند یوم که از یورش گذشت خوابین غلجائی عرض نمودند که امیر دوست
 محمد خان والی کابری بخرم تخلیص برادران از کابری بشکری فراوان عازم قندبار است چنان چه
 عنقریب بمدد خواهد رسید چون بعد از چند می قریب رسیدن امیر دوست محمد خان محقق
 شد شاه شجاع پس از مشورت با سران سپاه اقول بران قرار داد که در حدو بالاکرز که سمت
 شرقی قندبار است به مقابل عنیم رفته با امیر دوست محمد خان جنک میدان نماید تا یا
 بجبت اینکه قلعه قندبار در عقب و شکر خوار کابلی در مقابل بوده جنک دو طرف لشکر
 ما را اشغل من ذات الخین خواهد کرد آن موضع را ناپسند کرده موضع باغ عباس آباد را که
 در طرف غربی احمدشاهی است بجبهه نزول لشکر بدینجهت که محصورین و کولکین در یکطرف
 باشند خوش نموده از قلعه ناوری کوچیده بعباس آباد رفتند و سکر بار گذاشتند چون امیر دوست

امیر دوست محمد خان رسیده در مقابل دروازه شکار پور منزل کرد و در روز فیمابین مورچل جنگی بود
 در روز سوم امیر دوست محمد خان چون دید که لشکر شاه شجاع بجنگ اقدام نمی نمایند درین
 نماز ظهر شکر را بجنگ تحریض کرد پس از آنکه بازار کیر و دار کرم شد کابلیان تاب مقاومت
 نیاورده توسن کریر از امپیز زدند و لشکر باین شاه شجاع از مشاهده اسخالی بسی خورسند و حوسحا
 گردیدند اما از شکستن بکضرب توپ که از ناقابل و کرم روی توپچی تر قید تماماً بسی آزرده خاطر
 گردیدند زیرا که آرا بفعال بد گرفتند و مقابله دویم در یوم سه شعبنه بیست و دویم شهر صفر المنظر
 سنه مذکوره واقع شد اگر چه از روز شاه شجاع کهن اکر دانسته گاهی در آرزو با بنک جنگ
 و امر دیگر میپرداخت اما علاجه بجهت دفع عینم غم رزم ساخت و سپاه کینه خواه از هر
 دو طرف بمقابل یکدیگر تاختند و سر بای یکدیگر را چون کوی میدان انداختند تا اینکه لشکر
 کابل و قندهار شکست خورده اکثر از قلعه قندهار گشتند قضا را در اثنای اسخالی شکر قندهار و کابل
 غیرت مال اینیکر شده بنا بر تحریض و ترغیب امیر دوست محمد خان واپس گردیده سینه بای
 حورا بد ف کلوله توپ و تفنگ نموده آبنک جنگ کردند و از قضای ربانی بیکد فعه لشکر
 پادشاهی شکست فاحش خورده فرار برقرار اختیار کردند در اثنای فرار کبیل نام فرنگی که جنرال ملین
 بامی شاه شجاع بود بدست عسکر باین امیر دوست محمد خان اسیر گردید و شاه شجاع هر چند چوب اساق
 پیش روی مردم سپاه بطوع و اکر اه گذشت چون کار از دست و دست از کار رفته بود فایده
 بخشود پس با حوکفت در اینجا ایستادن حورا بدست حو بلاک کردن است و بخواهی کریمه
 لا تلقوا باید بیکه الی التملکة همان به که عنان عزیمت بصوب بهرات معطوف داریم تا در
 اینجا کار را ساخته در ثانی قدم به سنج قندهار گذاریم پس با صد سوار آبنک فرار کرد و علی الصباح
 از در بای می رسید عبور نموده فردایش در موضع دوسنک که مسکن طوایف سحاق زنیان است
 رسید و از اینجا پس از اخذ علوفه روانه بموضع کده رفت و باز از اینجا بقلعه لاش و جوبین نقل نمود
 و کاغذی مشتمل بر سوانحات حوز ذشهاده کامران بهرات فرستاد و شهزاده موصوف حابے

ذکر شاه شجاع الملک

۲۴۸

حاجی فیروز خان خواجہ سہارا کہ با او محرم بود ارسال داشته گفت کہ ہرات خانہ خود شہاست در
 ہرقت کہ تشریف میآوردند بس اللہ اما اگر چند می آمدہ در قلعہ فراہ سکونت ورزند بہتر
 خواہد بود و شاہ شجاع قریب دو ماہ را کہ در جوین بسر برد اکثری از خازان دکان درانی چون محمد حلیم
 خان ولد میر علم خان نورزانی بہجہ عم و برادران و محمد عظیم خان ولد نور محمد خان فوفلزئی و سیف
 الدین خان ولد یحیی خان فوفلزئی بامیرئی و آقا جان خان سپہرہر علیخان میرا بخور اسحاق زئی و غلام
 بنی خان ولد علم خان علی زئی و غیرہ بسلام شاہ شجاع رسیدند و پس از ان بحببت خواہش شاہ
 زادہ کامران بصوب فراہ عطف عنان نمودہ چون شاہ شجاع بخمال لشکر کشی و فراہم آوردن
 سپاہ ساعی بود تا انتقام از عدوان برارد و مردم بدسکال ہمہ بخمال اینکہ بحببت بی خبری شہزادہ
 کامران ہرات از وجود والی خالی است اگر بندگان سکندر شان شہ ہرات را سخت از تسلط
 شہزادہ کامران کہ بغایت سهل و آسان است برآرد و بعد از ان عنان عنایت بقلع عدوان
 گذارد بسی مرغوب و جنلی خوب خواہد بود و نوشتہ جات قایم مقام نیز توسط حسرت و میرزا
 پسرش پی در پی بحبب صالحو خان اسحق زئی میر رسید کہ شاہ شجاع را ترغیب نماید کہ بمشہد
 مقدس بیاید تا اللہ تعالی در اینجا حسب المرام او معمول خواہد شد بنا برین صالحو خان
 این معنی بسی شایق بودہ بار بار بہ تکرار با میگفت کہ رفتن مشہد بسی مناسب است شاہ شجاع
 چون دید کہ خوانین درانی و ایماق جملہ کی اتفاق دارند کہ ہرات از دست شہزادہ کامران گرفتہ
 شود و عراض پنهانی و مکالمات لسانی خوانین او ایماق و درانی ہرات کہ مکرراً بحضور میر رسید
 موید اسخاں و مصدق آن مقال بود اما بخواطر گذر آیند کہ مبادا این دشمنان دوست روی در
 باطن مکرری اندیشند کہ موجب خرابی بنیان دولت شہ کامران شود و نیز امری چنین نہایت
 ناپسندیدہ است کہ جہان بیان خواہند گفت کہ چون کمند تسلط شاہ شجاع حلقہ کردن دشمن
 نکرد دید علم سطوت از غایت دانست در گرفتن ملک برادر زادہ جو افراشت چرا کہ بار
 ستیجرت ملک بیکانہ نداشت و این شیوہ بسی مذموم است و بغایت شوم بہتر آنست کہ از

ازین خیالهای فاسد که عاقبتش وحیم است گذشته از راه رکیستان سینان و از جاده کچی املاک
 بلوچستان رفته باز بلودیانه علم استقرار افزایم شاید که به یزوی دوستمان قدیم که عبارت
 بدولت انگریز است بنیان دولت عدوان را بر اندازیم پس فی الفور از راه بکواه روانه
 شده در عرصه چهارده یوم بموضع منکو چر که از مضافات بلوچستان است رسید و از آنجا رفته
 بموضع کلات منزل گردید و محراب خان بلوچ چون از آمدن شاه مجرشد با تحف و هدایا حاضر
 خدمت گردید در این اثنا خبر رسید که سردار رحمدلخان محمد زائی برادر اعیانی سردار قندهار
 بمعهد پانصد سوار برآمده تعاقب شاه را مرمصد است عنقریب است که بر مرام فایق گردد
 محرابخان بلوچ را چون شاه شجاع بخانه اش پناه برده بود از وفور تنگ آننگت جنگ سردار
 مزبور و کابداشت پادشاه را منظور داشت و سردار رحمدلخان از شنیدن آن بی نیل مرام
 بصوب قندهار برگشت و پادشاه چندی در اینجا بسر برده از آنجا بموضع بهاک که قریب
 بخانه سردار سمندر خان بامیزی بود رفت چون سردار مذکور بسی علیل بود پس از چندی
 ندای یا ایها النفس مطمئنه ارجعی الی ربک را شنوده غم سفر آخرت نمود و پادشاه
 از مردن او غم دیگر افزود و بعد از تخمیر و تکفین سردار مزبور از راه سند و جلپیر تبارج هفتم
 ذیقعد الحرام سنه هزار و دو صد و پنجاه هجری روانه شهر لودیانه گردید و مدتی در آنجا
 با آرامی گذراند و بعد از چندی باز خیال محال سلطنت بخواتریش خطور کرد چنانچه بیاید
 مدت عمر را به شکر کشی و بنزد بسربد اما چه سود که از باغ کامرانی تمتع بنزد چنانچه خود در واقعات
 نوشته است بر ضمایر اصحاب سنیش مبرهن است که سلاطین باتملکین را از نیکونه حوادث
 بسی زح نموده است و اکثری از ایشان از سفله پروری روزگار عتب بسیار کشیده اند
 بندگان ما را نیز از بهر میت شکر و سفله نوازی سپهر اخضر و ریج سفر چندان باک و خطر نه بود
 نیست اما از نتیجه غمناک بلکه سینه چاکیم که از غایت جد و نهایت جد کلبن امید را نیت
 افروز گلستان جهان ساختم و تماشایش نگر دیم و نشسته و نمایش ندیدیم اعنی بر قدر که در

و شقت در جمع آوری عسکر و سامان لشکر کار بردیم که در حین کار و به کام کارزار بکار آید فایده
 نگر در خیر به صورت بازیم ابواب فیوضات ربانی و غنایات سبحانی باز است و دست
 امید این نیازمند بجناب کبریائی دراز تا جان سوار اسب تن است ای شجاع شاه هرگز
 مکن عثمان امید از گفت را با صد بار اگر دلت شکنند چرخ دون پرست بازش به بند بر کم
 یاری خدا از مالک ملوک و ملائک بعید نیست که از زوی بنده سایه کند عطا و پس از
 تقریر چهار سال کامل در محال بود یانه ملکه انگلستان در صدد دستخیز افغانستان شده لاجرم
 بدان سبب لاردا نکلند بهادر را که کور ز جنرال کمپنی هندوستان بود بدوستی شاه شجاع
 امر فرمود و او ماستر ولیم مکنان را که سیفر بهادر بود لاردا شکر و معاونت شاه شجاع
 مقرر آنفر نمود و او آمده بتوسط رجحیت سنکهه فیما بین سه دولت که عبارت از انگلیس و
 سنکهه و افغانستان باشد عهدنامه جدید مشتمل بر چند شرط گذاشت که نقلش است یکی آن که
 دولت انگلیس بر اقصای شاه شجاع بکابل رفته ولایت آبا و اجداد را جهت او استرداد
 نماید و دوم آنکه آنچه ممالک متعلقه این روی آب و آن روی سند است که در تصرف رجحیت
 سنکهه است صوبه کشمیر و پشاور و مضافاتش و دیر با صوبه ملتان و نواحیش متعلق رجحیت
 سنکهه است که احدی برادران باره دخلی نیست و شاه موصوف بعد از گرفتن کابل و قندهار
 سالیانه اسبان جوان و اجناس نفیسه خاصه انجرا و مردان و میوه شایان را بصیغه تحفه نزد
 رجحیت سنکهه بفرستد و رجحیت نیز از ارسال تحایف اجناس علی بنده می چون شالوات
 کشمیری و لنکی های زری و کتخاب با و غیره را سال بسال بقرار اجتناب به حضور شاه شجاع کو تا
 نکند ثالثاً آنکه آنچه از مبالغ بطریق عنایت از بعضی خانه زادگان درانی و غیره شاه را حاضر
 و بخزانه اش و اصل شود بقرار تقسیم برادری نصف آن شاه را و نیمه آن رجحیت سنکهه را
 باشد رابعاً مبلغ دولتی روپیه کلدار و پنجاه سوار مسلمان را از محال پشاور رجحیت سنکهه
 سالیانه بجهت امداد شاه شجاع ارسال دارند آنچه ممالک سند است همه شاه مذکور را سنلاً

بعد نسل مقرر است و خامسا اینکه شاه در افعانستان حکومت نموده هرگاه واقعه از طرف مغرب رو نماید در صد دفع آن شود و هرگاه بوجه تنها مرکب دفع آن نمیتواند شد از دولت انگلیس و رنجیت سنگه لک طلبیده به صورت باشد دفع آن فتنه نمایند و باین قرار وثیقه نگاشته و بران عهد کامل دانسته و پس از آن شاه شجاع به اوقت فوج بحر امواج انگریز رسیده کرد کی ما ستر ولیم میکیان صاحب بهادر کوچ نموده در تاریخ بیست و نهم شهر شعبان المعظم ۱۲۵۵ هجری و در محال شکار پور گردیدند پس از مشاهده تحایف رنجیت سنگه و پیشکشها نواب بهادر خان عباسی از قسم اسبان نازی و اشتران مهارمی و مواریسی ضرب شهنک بمعه اشتران حامل آنها و دو ضرب توب کوه کوب جلوی و مبلغ نقد و اجناس زر و ابریشمی و باقی نفایس عرابی نظام که معمول قدیم آبا و اجداد آنها بود صاحبان عالیشان استجارت ادومی سلامی سپاه انگلیس که از سمت کلکته و بمبئی ملحق رکاب حضرت انتساب شاهیه شده بودند خواستند بعد از آن افواج بحر امواج خود را بحسب ضابطه معمول خود آراستند و سلامی ادا کردند شاه شجاع از مشاهده اسخالی نقد مسرور و خوشحال گردید که گویا بهفت اقلیم در تحت تصرف در آمد پس اشتران سپاه را پشمینه و سپاه میان را نقدینه اگرام و انعام فرمود و پس از آن از میران سند خواهش و چه را نمودند ایشان چون بجبال فاسد سابق باجم بودند سخت غم رزم نمودند اما چون دیدند که افواج دولت انگلیس اسبان ملاحظم امواج بکینار و تراکم ابر بهار از دو سو یعنی از سمت بحر و مر رسیدند لاجرم از بیم در زوایای شغاف تسلیم آرمیدند و مبلغ بیست و هشت لک روپیه را بقرار معمول بحضور رسانیدند پس صاحبان والاشان بموجب تقرر مبلغ پانزده لک روپیه را بر رنجیت سنگه و مبلغ سیزده لک روپیه را بشاه حجه دادند بعد از آن دولتمتفقین از اسباج غرم قند بار کوچیدند و بعد از قطع منازل سجد کدنی که تا شهر احمد شاهیه سی کرده مفاصله دارد رسیدند سرداران قند بار با سپاه پیاده و سوار جرار هوامی کارزار بمقابله شافته در قلعه فتح الله خان که قریب بود منزل نمودند بعد از

روز که و خان مهند که یکی از سواران نامی جبار سرداران قند بار بود یک بخیر فیل و لیم جی میکنان
صاحب بهادر را از چراگاه گرفته برد به دران شب حاجی خان کاگری که از خوانین سرداران
تفوق و برتری داشت از موافقت ایشان پاکشیده و با جمعیت خود به حضور شاه می رسید
معروض داشت که سرداران که دیر روز استهوار ششخون را کردند در شب بهمان بهانه سوار
شده شهر مراجعت نمودند و از اینجا کوچ و عیال خود را برداشته بسیمت ایران فرار نمودند
فردایش افواج متفق از اینجا کوچیده بقنات فتح الله خان که منزل سرداران بود نزول نمودند و
در تاریخ دوازدهم شهر صفر المظفر یوم یکشنبه سنه هزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری خارج شهر
قند بار را محترم بنام سپهر احتشام کردند روز دیگر شاه شجاع با میکنان صاحب و مصاحبانش
در ارتک شهر رفته توطن کردند و شاه شجاع بصرضای صاحبان با امری از امور خوض نکردی و
همواره لطفات ایشان را بخاطر آوردی و بحسب رضای آنها در اتمام رعیت و انجام
سپاه آنملک میکوشید پس حاجی دوست محمد خان نام سحر زنی ولد سردار مدد خان را
از کرمسیر طلبیده عاظفت و افر بر او حکماشت و از تمام خوانین این دو نفر حاجی را بسی
تکریم میکرد یکی حاجی دوست محمد سحر زنی مذکور و دیگر حاجی تاج محمد کاگری مشهور بحاجی خان
و صاحبان انگریز باز در قند بار مکرر اینها بین خود با و شاه شجاع عهدنامه جدید بر بنی بر شروط
چند قلمی داشتند که مضمون آن این است سخنت اینکه بکنفر ایلیچی دولت انگریز است
شاه شجاع مقرر همیشه باشد و از طرف پادشاه نیز ایلیچی بحضور صاحبان باشد تا در صورت
مناسب مصالح امور را پردازد و دویم اینکه شاه شجاع احدی را از اهل فرنگت در سلکت
نوکران و خدام خود منسلکت نسازد بلکه بی اطلاع و رضای صاحبان عالیشان را داخل
ملکت نکند و دویم اینکه فوجی منظم که صاحبان انگریز سر کرده و سرداران آن باشند تا بر خد
که جانبین بر پسند بعمل آرد لیکن عدد سرداران و صاحبان انگریز زیاد از پنجاه نفر نباشد و
شاه شجاع مشا بهره فوج مذکور را بقرار تقرر از خزانه معموره مودی سازد و چهارم اینکه در خصوص

شاه شجاع بافغانستان

۲۵۳

امر تجارت هر تدبيريكه در راه صاحبان انگرز بر ارفاه مردم تجار قرار پذيرد بجل آرنند فقط
در قديم اين عهد نامه فجا بين دولتين تاريخ هفتم ماه محرم ۱۸۳۹ مسیح مطابق سبت و دوم شهر صفر
المظفر ۱۲۵۵ هجری ظهور پذيرفت درين اثنا واقعه عجيب و ساسخه غريب حتمود کنه با
ياس کلی طوايف مسلمان خصوصاً اهل افغان شد و انچنان که روزي دختری باکره از نجباي
شهر سبت قریه جات ميرفت ناگاه یکی از سپاهيان گوره که از نشاء باده مست بود آن مستور
را بجز و زبردستی گرفته در حفر قناتی برد و بهرس ما هر شده مهرش برداشت و از کریمه و فغان
آن دختر کسانیکه در جاده ره سپردند متبینه شده پس از وقوف بران اقوامش را آگاه کردند
و پدرش جمعی کثیر و جمعی غفیر فراهم آورده از دربار شاهي داد و طلبیدند اگر چه شاه شجاع که در حقیقه
اختیاری نداشت و صاحبان عالیشان معذرت فرادان خواستند اما چون حدوث این
ساسخه غریبه و سنج این حادثه عجيبه در تمام طوايف مسلمان خصوصاً در اهل افغان که بیشتر
شجاع و غیورند نهایت مکرده و غیر شایان بود اگر چه بحسب ظاهر از بیم خاموش اما در حقیقت
از وفور غیرت نمامی خوانین درانی مدبوش بلکه خون جمیت آنها در جوش شد و با هم گفتند که چون
در اول درو این شاه همچنین حادثه ناسزا بنا موس ما چه خواهد گذشت ظاهراً معلوم شد که پادشاه
جز نام اختیار نیست و از ناصیه احوال تمام خوانین درانی خصوصاً حاجی دوست محمد خان سحان
زنی و حاجی خان کاگری نیز آثار رنجیدگی و ندامت خوب معلوم بود لکن ظاهر داری را از دست
نداده به صورت میکذرایند پس از کوچ افواج بجز امواج بقصد سنجیر کابل در اثنای راه از حرکت
نا صواب آنها بشاه حجه معین شد که از دره کی خوانین درانی نخت از سبب دختر مذکوره است
و ثانی بحسب اینکه در سابق که حاجی خان بخدمت رسید امید آن داشت که بر تبه وزارت
ممتاز و منجمار کاری افغانستان سرفراز گردد و میسر نشد در تاریخ یازدهم شهر ربیع الثانی ۱۲۵۵
هجری شزاده فتح جنک را حاکم قندبار کرده سردار محمد خان سپه سردار سمندر خان با میرزای نیش
نامور فرموده پادشاه با صاحبان انگرز و فوج پرستین غازم کابل گردیدند و حاجی دوست محمد

ذکر آمدن شاه شجاع سمیت کابل

اسحاق بی و حاجی خان کاکری و محمد تقی خان و کیل و نورالدین خان و لیدگی خان بامیزی و اکثری خوانین درانی سوای
 سکندر خان بامیزی بهیانه و اعتذار عدم تهیه سباب سفر چند یوم رخصت حاصل نموده در قند بار
 ماندند و بعد از قطع منازل در هفدهم شهر ربیع الثانی سنه مذبوره سپاه انگریزی بغزنین رسیدند
 و در روز سخت چون صاحبان عالیشان در اطراف و جوانب حصار غزنین گردیدند با هم گفتند
 که شاید با جورج صاحب و با جورج ناڈ صاحب نقشه غزنین را غلط و غیر ازین منظر علمی داشته بودند
 و الا نه ما توپ های قلعه شکن را در قند بار نینکند اشتیم و بعد در حدو مزار علی لالا پشت مناره
 با فرود آمده منزل گزیدند و فرمایش که صاحبان عالیشان در فکر تخریب قلعه بودند خبر رسید که متمرسی
 نام غلجائی که متوطن مجال زرمست است با جمعیت دوازده هزار کس از راه جبال بغزم قتال میا
 و محمد فضل خان سپهر امیر دوست محمد خان نیز معه دو هزار سوار بقاصله دو گروه آماده کارزار نشسته
 شاه شجاع بلا تا مل فوج پیاده حضور یرامعه چند ضرب توپ جلوی بمقابل آنها فرستاد و پس از تقابل
 فریقین غازیان شکست فاش خورده بقلان جبال هزیمت بردند در شب دوم در ساعت
 دو و سجه که عبارت از دو ساعت بعد از نصف شب بوده باشد و لیم چی میکنا تن صاحب سوار
 نزد پادشاه آمده خبر داد که بعد از دو ساعت نقتب پریده حصار غزنین مفتوح خواهد شد باید که پادشاه
 بی رحمت تماشا بر گریه زیارت بهلول صاحب صعود نموده منتظر باشند پس پادشاه فی الفور
 با چند نفر از خواص مسکن معهود رفت و بجز دوروش از یک طرف توپهای انگلیسی سوار طرف دیگر
 نقتب مذکور در گرفت و دروازه بهلول از صدمه باروت پریده با خاک یکسان شد چنانچه حمید
 شاعر کشمیری گوید بنا که شد از قلعه آتش بلند رسا یزد و دوش بگردون کمند ز خاک انچنان
 آتش شعله چون نار جهنم بر آورد و سر چو دیوار انقلعه ازین بکند بگردون کیشد و بهامون فکند بلند
 انچنان آتش و دود شد که مرغی از اصحاب اخذ هوشد چو آتش رشادی بر افروخت شاه
 بفرمود تا حمله سازد سپاه و عساکر انگریزی تمام داخل شهر شده دست بغارت و تاراج کشود
 و اجناس شهر را بغارت بردند البته هر کس اساعز عمرش لبریز باده اجل شده بود مردند و باقی را

باعانت شکر انگریز

۲۵۵

امیر کرده از ذکور و اناث در زندان بسیر میبردند سردار غلام حیدر خان ولد امیر دوست محمد خان
 که حاکم غزنین بود از حد و تاخت آساخته میخواست که به نیروی کند خور از برج ملک محمد خان بزیر
 افکند اما از قدرت یزدانی از ان افکندن توهم نموده بر ضمای خود همپای قضای ربانی شد
 تا او نیز پس از لمحہ میعه اهل و عیال امیر سر پنجه تقدیر و مورد عذاب و نکال گردید چنانچه جمیع شاع
 گوید چون آن پنجه شسته از چرم خام فلک گفت شهبازی آمد بدام و او را نزد شجاع
 الملک بردند پس از نهندید و نو پنج بذریعه صاحبان از خون او در گذشته او را بشکر انگریز سپرد
 یاقوت خان خواجہ سہارا بمعہ دیگران بحفاظت او و عیالش فرما شد و محمد افضل خان را از سنج
 این حادثہ ماتب نمازہ بسوی پدر کہ با شکر در موضع ارغندی تقرر داشت رفت و صورت
 حال را بدستی گفت پس امیر دوست محمد خان نواب جبار خان برادر خور او را ظاہر محبت بند
 و بست اہر و عیال و در باطن بخیاں گرفتن احوال در نزد شاہ شجاع و صاحبان روان گردان
 مذکورہ پس از مکالمات موفورہ از صاحبان مزبورہ چنین جواب یافت کہ امیر دوست محمد
 خان با عیال خود در ہندوستان برہو کہ ہرانیہ از دولت انگلیس مبلغ یک لک روپیہ سالیانہ
 خواہد یافت نواب مذکورہ از اینجا بخدمت امیر دوست محمد خان رفتہ او را اکاہ ساخت
 و نیز از جماعہ شکرچی جوہسی ہویانی و نمک حرامی مشاہدہ نمود چنانچہ خان شیرین خان قزلباش
 جوان شیر ظاہر از امیر دوست محمد خان دست کشیدہ او را غارت کردند و نیز در اردو
 دست اندازہ وافر کردہ اجناس و قماشات را ظاہر امیر بودند لاجرم امیر بی نظیر سر اسیمہ
 کردیدہ باروت خانہ خود را آتش زدہ با اہر و عیال بسمت ترکستان فرار کردہ بیادشاہ
 بخارا پناہ برد چنانچہ بیادشاہ اللہ تعالی و خواہن درانی بقرار کہ مذکور شد کہ بعد از تہیہ
 سامان شکر در قند بار ماندہ بودند و نمی آمدند چون از فتح غزنین شنیدند سیربع السیر شدہ خو
 بار پیشتر از ورفو کاہر رسانیدند و شاہ شجاع و صاحبان با اتفاق جمعیت وافر از امیر کردگی
 کپتان اورم صاحب و حاجی خان کا کہ رہنما امیر دوست محمد خان فرستادند چون

در بیان آمدن شاه شجاع

حاجی خان در کرفتنش تهاون ورزید لاجرم پس از چندی بی نیل مرام واپس کردید و کپستان او نرم
 مذکور در حین شرفیابی حضور صورت حال حاجی مزبور را به تصدیق مذکور کرد چون شاه شجاع با تفاق صاحبان
 و سپاه انگلیس بنا بر عزم شهر جهادی الثانی سنه مذکوره داخل شهر کابل گردید پیوسته بملا خطه
 سان لشکر کابل و نظم رعیت کوشیدی و بر وفق رضای صاحبان انگلیس انجمن فنی که سر موسی
 در آن میان نگنجیدی و عالیحضرت میرزا حمید علیخان لشکر نویس انجوز کلونیل کلا و مارتن دیت صاحب
 بهادر مقرر کرد که بر سپیل و کالت و راز داری همیشه با صاحبان عالیشان رفت و آمد داشته باشد
 و او نیز به بنجی فیما بین دولتین سخن را ادا می نمود که جابین رضامند بوده باعث ازدیاد و رفت
 میشد چون از عقب رسیدن خوانین قندهار و تکامل نمودن حاجی خان کاری در کرفتن امیر دوست
 محمد خان بتیقن شاه شجاع شد لهذا حاجی خان مذکور و حاجی دوست محمد خان اسحاق زئی ربانایب
 امیر بابر کزئی و ملا رشید بابر کزئی و آقا حسین فارسی بان که هر سه معتمد و مشیر امیر دوست محمد خان
 بودند با چند نفر دیگر از خوانین کابل گرفته مجوس ساخت از انجمله حاجی دوست محمد خان اسحق زئی
 بواسطه عارضه که داشت در مجبوس فوت شده حذور از جس جهان فانی آزاد ساخت بعد از آن حاجی
 خان کاریر از زندان مطلق العنان نمودند چون شهزاده تیمور ولد ارشدش برافت کلونیل کلا و
 مارتن دیت صاحب بهادر از جاده پنجاب و پشاور براه خیر آمدند و عبد الشکور خان اسحاق زئی
 که مدت سی سال در لودیانه مختار کار پادشاه بود هم کاب شهزاده نیز بکابل رسید بجز در وقت پادشاه
 او را بصلاح صاحبان انگلیس بخلعت فاضله نواخته وزیر و نایب الحکومتش ساخت و بعد از چند
 سردار محمد زمان خان ولد نواب اسد خان با سپر و برادران و سردار محمد عثمان ولد نواب صمد خان
 و پسران سردار امیر محمد خان برادر زاد بامی امیر دوست محمد خان آمده بعزت و اعتبار خور
 قرار ماندند و صاحبان در حق ایشان بسیار تلطفات مرعیه داشتند اگر چه پادشاه را غرت طایفه
 بار کزئی بسیار ناگوار می نمود و اما در ظاهر بنا بر خاطر صاحبان هیچ نکفت و شفت غرض پس از تقریر
 چهار ماه بالای متوالی که از تسلط خزان تنه درخت از بار و برکت خالی بواسطه برف بود قطره

باتفاق افواج انگریز

۲۵۷

257

ہوا فطرہ بار لالی کر دید در تاریخ بیت و چہارم شہر شعبان سنہ مذکورہ زمستان باتفاق در جلال
آباد قسلاک نمودند و شہزادہ نیمور را بحکومت کابل بنیابت عبدالشکور خان و کارکنی الکسند
برنس در کابل ماندند چون پادشاہ و صاحبان در نملہ منزل کریدند شہزادہ محمد اکبر کہ سپہا شد
شاہ و خواہر زادہ امیر دوست محمد خان بود بواسطہ مرض صعب راہ آخرت پیش گرفت
از این جہت پادشاہ را باغ نملہ داغ سینہ شد و تابوٹش را بلغان فرستادہ در جوار مزار فیض آباد
حتمر لکت مدفونش کردند و نحو بطرف جلال آباد رفتند پس از تقرر انجا چون سپہ ہاشم حاکم
محال کنر کہ دست نشان امیر دوست محمد خان بود درین وقت بسلام رسیدہ سرکشی نمود پس
چیزی فوج انگریزی مع چند ضرب توپ و یکصد سوار عبد اللہ خان اچکری بہ کمان افسری خارج
میکر گیر صاحب بہادر با حراج سپہ ہاشم و نصب سپہ بہار الدین خان نامور شد سپہ ہاشم
مذکور در قلعہ بشد حصاری و متواری کر دید و چند روزی بحال مردانگی در انجا پایداری ورزید پس
صاحبان خواستند کہ دروازہ قلعہ اش بسبان دروازہ غرین منقوب و منکوب سازند پس از
در دادن نقب اگر چه پورش بردند اما کار نتوانستند زیرا کہ در عقب دروازہ دیواری مستحکم
بی اندازہ دیگر انگختہ بودند چون باران بشدت مبارید و نیز پورش بردن دستشان بکار
نرسید لا علاج صاحبان واپس بچیمہ گاہ کر دید سپہ ہاشم مذکور از تو فور ہراس فرصت اغنیت
شمرده و از قلعہ برآمدہ سوار ہی جالہ فرار شد و کمان افسر مذکور سپہ بہار الدین را بسجاش
منصوب نمودہ نحو سجلاال آباد مراجعت کرد عبد الغریب خان جبار خیل علیجائی کہ یکی از معتبران
امیر دوست محمد خان بود بلکہ ہمیشہ اش در عقد نکاح امیر بود در سابق از پادشاہ و صاحبان
استمالت یافتہ بسلام آمد ثانیابی سبب محوف کر دیدہ بموضع سفید کوه رفت و بہر لحظہ توجہات
بحجت این بود کہ دید کہ پادشاہ را از سلطنت بجز نامیست و در حقیقت پادشاہ ملک
دولت انگلیس است پس بسبب تعصب ملت خورا کشید و غرلت ورزید بہر خید تسلی و
دلہی نمودندش فایدہ بخشید پس صلاح دولتین متفقہ بران قرار گرفت کہ قلعات او در ہر جا

در بیان وقایعی که در حکومت

باشد مهندم کرد و چنانچه در جوکان که در حد فوسفند کوه است قلعه متین داشت که سرکنگه
 فلک پناهی افراشت و عامل محال غلجائی احرابی آن متعذر و بتاهی آن متعسر نمود لاجرم خیری
 فوج مقرر شد تا قلعه مذکور را مهندم ساختند و از زیانش پرده آختند چون رعایای احراب خود کینه
 که در سمت جنوبی جلال آباد مسکونند متدور زیده در ادای مالیات دیوانی کاه و تساهل
 میورزیدند نیز فوج انگلیس کجان افسری کانلی صاحب بهادر تقریر یافته قبل از ورود طوایف
 قبول ادای مال دیوانی و اجبی کرده چیزی تخفیف خواست نمودند چنانچه هزار و دو سیست روپیه را
 تخفیف یافتند راه جنبه و جلال آباد که الی کابل از تسلط قطاع طریقان که متدور منفر در امی
 نمود با خانان غلجائی و کلانان انجابهی بوجه احسن بند و بست یافته که بعد از این احدی از متدور
 در تردد باس و بهر اسی نداشت پس از آن شاه شجاع بعزم زیارت فیض مرتبت حضرت لکت
 علییه سلام که مرقد مبارکش در لمغان است روانه شد میزرا ابراهیم خان منشی بابشی سرکار که
 حاکم تاجکیه لمغان بود چون از عنایت شاه شنود سیورسات پادشاه و صیافات سپاه
 بخوبی گذر آیند و پس از حصول مرام از زیارت مراجعت بجلال آباد موصوفه با تفاق صاحبان
 انگلیس کابل معاودت فرمود و در تاریخ سلخ شهر صفر المظفر ۱۲۵۶ داخل کابل شد و چون
 صاحبان انگلیس در چین آمدن از قندهار موضع ولان با طرا که در موضع غربی چشمه مقرر واقع است
 پسندیده جناب عمیر قلعه در انجاده استند پس شتراده تیمور را با فوج انگریزی مقرر آن طرف
 کردند و شتراده مذکور چند ماهی در انجا گذر آینه مراجعت نمود در آن اثنا بعضی از مردم خیم
 حواه بسمع شاه شجاع رسانیدند که بازار زنان فاحشه بغایت کرم است چنانچه هر فاسقی
 که جنابالی فاسد باشد مبلغ چند صرف آن کار میاید و زمان محسنه خود ابلباس ملوکانه و آرایش
 دلربایانه آراسته و سخوانه هر فاسقی بیباکانه میروند و ایشان نیز چون تهور شترها را کرم بیاید
 عالی فطیر آرزومی بندند البته همین موجب از دیاد فساد شده عوام را بجهت تعصب ملت
 بغیرت خواهد آورد که این سیل راه نه بند کسی خرابی پدید آید از وی بسی شاه شجاع نیز

از آن سخن برآید به معنی را بطریق رز و ایما به و لیم میکنان صاحب بهادر بیان فرمود و او در
 جواب گفت هرگاه مردم سپاه را ازین عمل مخالفت کرده شود البته مبتلای چندین امراض
 جدیده میشوند شاه را چون پاپس خاطر ایشان بسی مرعی بود دیگر در آن باب مبادرت ننمود تا
 هنگامیکه ملا عبدالشکور سحاق زنی کل اختیار بود عدم اختیار پادشاه از کاروانی او اظهار
 نئی نمود چنانچه زمانی در باب تسعیر غله یاد دیگر تکلیفات شاقه در شهر منادی میگردد شخصی
 که بواسطه آشنائی الکسندر بر بن سراز اطاعت می چسبید عبدالشکور خان بنایر ظاهر داری او را بر
 میگردد و لاجرم میگفتند که اگر پادشاه اختیار نداشته باشد ملا عبدالشکور چه اداهنه بکند پس چون
 چپراسی بر بن می آمد ملا عبدالشکور عذر آورده میگفت که متعلق شمارا شناختم غرض در ایام وزارت
 او بواسطه این مصلحت کار بها و پرده دار بها بود که مردم بیاد شاه اعتماد داشتند خدائس را
 بر رعیت حکم که معمار ملک است پرهنر کار و میکنان صاحب و الکسندر بر بن نظر بر
 مال کار نگرده از ملا عبدالشکور بدان سبببات آزرده خاطر بوده او را معزول و محمد عثمان خان
 ولد وزیر و فادار خان را بجایش منصوب کردند بجز آنکه بحسب رعیت صاحبان عمل میگردد نه نشه
 شجاع درین حین خبر رسید که امیر دوست محمد خان از بخارا ربانی یافته بخلم آمده از ابخارا بسند
 مردم او زبک بر سر بابیان مقدمه آورده است چون از ابخارا شکست خورد و بکوستان رفت و
 میر مسجدی خان سید صبح النسب بخمال غزا محرک آمدن امیر دوست محمد خان شد چون شاه شجاع
 ازین قضیه آگاه شد شهزاده تیمور پسر حوذا با سوار درانی بر فاقه الکسندر بر بن صاحب بهادر
 و جنرال شیل صاحب بهادر بمعه فوج مأمور کوستان کردند و ایشان رفته در موضع خواجه خضر
 که در جنب چاره کار است و موضع میر مسجدی خان بهادر بود جنگ بر دو سید مذکور از وفور
 غیرت با پنجاه نفر الوسی مسلح بجنگ توپ و تفنگ ایستاد چنانچه از وفور توپ رزن
 که باذن جنرال مذکور بود یک ضلع قلعه را قلع کردند و بعد از آن شکر احکم پورش داد میر مذکور
 چون دید که کار از دست شد اما چون حاصل زندگی نام نیک و مردانگی است چنانچه گویند

فی المثل کر یکدی می باشی بعالم مرد باش دست همت بواسطه غیرت دین آراستین جلا دست باید کشید
 که حاصل زندگیش نام غازی بردن است و حاصل مردنش نام شهید پس باین معنای آخته بهر دو طرف
 رخنه انا لله وانا الیه راجعون کویان ایستادند و داد مردانگی دادند بصورتیکه بر سپاهی که مسلح
 بسوی رخنه بناختند از ضرب شمشیر ایشان سرسپاده داده بیکدی بگری می افتادند چنانچه نزدیک
 بود که از وفور لاش کشتگان بجهت صعود قلعه زوبانی آماده کرده و کانی صاحب بهادر نیز از
 اصدامات با تو از شربت مرمرک نوشیده روزنامه حیاتش طی شد جز ل مذکور چون گرفتار
 قلعه را بجهت مردانگی میرسجدهی خان از جزیرا مکان دور دید فوج را از قلعه خواسته حکم ترک مداخلت قلعه
 و امر مراجعت داد و بهر انشب میرسجدهی خان که لایق سخاسین فراوان بود قلعه را گذاشته
 بدر و امیر دوست محمد خان آمده در پروان بنای جنک را گذاشت با انگلیسان در سخت
 فوج بندیرا بمقابله اش امر کردند سردار محمد افضل خان چون شیر شریزه بمقابله اش ناخته اکثر ایشانرا
 بضر ب تیغ آخته از پا در انداختند و بقیه السیف راه فرار پیش گرفته حفر را از اصدامات
 خلاص ساختند و بعد از آن چون فوج انگریزی مانور آنطرف شد لا علاج آنطرف را گذاشته
 بسوی دیگر رفت صاحبان انگلیس مقید نموده بودند که هر کس امیر دوست محمد خان را کشته شد
 بیار و بر این دو لکت روپیه کلدار بدو بصیغه انعام داده خواهد شد چون امیر سمیت دیگر بلاذ
 نیافت لا علاجانه بادو نفر سوار بخدمت میکنان بنام شام شرافت و میکنان صاحب
 اورا نهایت تعظیم کرده مهربانی کرد اگر چه در سخت گفت سلام شاه را باید کرد ولیکن چون
 بواسطه حمیت فطری امیر مذکور ابا کرد میکنان نیز اورا معاف داشت و بحسب مرضای او
 عمل کرد و بعد از آن عیالش از غزنین خواسته اورا با عیال بطرف هند و شان فرستادند و
 عیالش را در لودیانه در سرای شاهی و خوش را بسوی کلکته راهی کرده در سالی دو لکت روپیه کلدار
 بحسب اخراجاش مقرر گشت از آن جهت در کابل شاه شجاع را در نظر اصحاب بصراعتار
 مانند و غزتش چنان دامن افشانند که کویا از آسمان بر زمین درین اثنا شهزاده فتح جنک حاکم قندهار

بجبت بعضی از سخنان از میجر لیچ صاحب بهادر رنجیده حسب الطلب شتاباً به شجاع بکابل آمده شهادت
 صدر جنک برادر عینی او بجایش مقرر گشت در سال دوم که باز هوا برد برد پوشید و لفظه
 باری کوشید تا نیا شهادت تیمور را بگومست کابل مأمور نموده خود با صاحبان انگلیس بکابل آباد
 قشلاق کرد و تا زمان سکونت اینجا حادثه رخ داد بکر طایفه سنکو خیل که در جنب خرابه سنوار
 مسکونند چند روزه کوفندگان ایشان را بجبت دشمنی خانگی که از قدیم داشتند غارت کردند ازین جنبه
 فوجی از سپاه انگریزی و جمعی از سواره جان باز شاهی بتنبیه طایفه سنکو خیل مأمور نظر شد چون
 ایشان در مضایق جبال متواری شده بخود دار میگوشتند قطعه جات ایشان را سوخته و مهندم
 ساخته مراجعت کردند از سوانح غریبه حیرت افزا که در این ولایت نمود این بود که روزی مکر مکر
 صاحب بهادر سه قطعه کاغذ را بمنی بر مهر و دستخط شان بدین مضمون آورد که هر کدام بجبت
 سرگردان کوهستان نوشته شده بود تا ایشان بنیاد فساد و بنای غناد و جهاد با انگریز
 گذارند شاه چون دید که آن نوشته جات سر اسر جعل است اما چون مهر و دستخط خوش بود
 حیران شد بعده میرزا ابراهیم منشی باشی را خواسته از صورت حال استفسار کرد موصوف پس از
 تفکر پی بحقیقت کار برده عرض کرد که هر سه کاغذ را کدام مفسد گرفته حروفش از راه تحریف
 از روی کاغذ حکت نموده عبارتی دیگر که بانی فساد باشد ثبت فرموده است چون کیفیت
 این جعل به پادشاه معلوم شد خورسند شده مکر مکر صاحب را خواست و آثار و علامات
 نوشته اول را که هنوز بغور کار از روی کاغذ بودید ابودنشان داده او را آگاه فرمود و او نیز
 بر کماهی حال رسیده سو وطنش رفع شد و شاه مذکور بصاحبان گفت که احسانهای پایانی شما که در
 حق طوائف بارگزی وقوع پیدا بد البته تمامی ایشان باز یاد فساد خواهند پرداخت و ازین
 نوع کاغذات جعلی بسی خواهند ساخت و این جمله نتیجه نصب وزارت نظام الدوله است
 خصوصاً در وقت که با جبار خان و محمد عثمان خان و نواب محمد زمان خان و امثال اینها یک جبهتی
 دارد و میرزا امام ورد بسجان و مستوفی عبدالرزاق خان و میرزا احمد خان و نائب میرزا بکر گزی را

ابتدای احداث کار حکومت

کار دار خود کرده است هرگاه چندی بسیار میباشتم احدی را از بار گزنیان خصوصاً از اولاد سردار پائینه
 خان زنده نمیکند شتم و شما اگر چه با بار گزنیان بمضمون مع عدور با احسان تو کردن به بند عمل
 کرده اید غلط است بلکه چنین صحیح است که عدور همیشه کردن بزنیان باقی نمانند و آنها چون پرور
 انظایفه شجاع منظور بود بجواب شاه شجاع پذیرد چنانکه بعد از آن شاه را شوق زیارت
 مزار قبض آثار مملکت علیه السلام دانستند و زیارت والده ماجده و نور با صره خاطر پذیر
 شده رفت پس از مراجعت اینجا چون نظام الدوله همی خواست که جز خودش دیگری در سر کار یاد
 شاه و صاحبان کلیس اعتماد در داشته باشد پس خرابی کار میرزا ابراهیم منشی را که در حضور شاک
 اعتبار بسیار داشت موجب فتوح کار خود دانسته با وجهی که تا جکیه لمغان را با چاره باو داد
 بودند بوجه ضبط کرد هر چند منشی مذکور دعوا را چاره نمانت را فایده رسانید و پادشاه نیز بنا
 بر خواهش صاحبان چیزی گفته نمیتوانست ازین جهت تمامی خوانین و خدام از او مأیوس شده
 دانستند که زمان سلطنتش با انجام رسیده است و شاه شجاع پس از معاودت از لمغان بعبره
 قرپی بمراقبت صاحبان عالیشان کابل مراجعت کرد در حین در ره اینجا شهادت محمد تیمور را
 بحسب امر ضامی صاحبان حکومت قندبار مأمور نمود و حرم محترم خود را که از لودیانه خوانسته
 بود نیز در وقت که مطابق شهر ربیع الثانی سنه هزار و دو بیست و پنجاه و هفت هجر بود کابل
 رسیدند چون که نظام الدوله محمد عثمان خان ولد وزیر و فادار خان حنیف خوراکا مل و وزارت
 مستقل یافت پس از روی خود پنی و استکبار با صغار و کبار رفتار با هموار گذاشت چنانچه اکثر
 مواجب خوانین درانی و غیره را منقوض داشت بعضی از خوانین درانی که خور محض خیر خواه بل
 خادم بلا اشتباه میدانست بار پایه خدمت پادشاه معروض داشتند که مواجب غلام
 رسیده است فایده نداشت تا روز صمد خان فو فلزنی مطابق سابق عرض کرد چون در بار
 عام بود پادشاه لا علاجا بنظام الدوله گفت چه میگوید مذکور در جواب گفت خلاف عرض
 نیاید صمد خان مبادرت کرده گفت البته دروغ گو هستی که با دشمنان پادشاه دوستی میکنی و

و تمام دولتمندان قدیم مخلص از دست تو بگریختند همچنان چندی از مکالمات محش آمیز و حشت انگیز
 فیما بین رد و بدل کردند شاه چون کسناخی ایشان را دید از دربار برخواست و نظام الدوله تیار
 شده استغاثه بخدمت میکنان صاحب برده گفت ایوم در دربار عام اینچنین سخنان درشت
 بد سرانجام شنیدم هرگاه بازخواست نشود فردا جواب دیگران را چه گویم و از کردار زشت
 و گفتار درشت ایشان مامنی و ملاذمی در کجا جویم پس میکنان رفقه بخدمت شاه شجاع گاشت
 که صد خان مرد بهره کسناخی است و هیچ صورت لایق حضور در بار پادشاهی را ندارد البته
 بعد از اخراج البلد نموده از حضورش معذور سازند پادشاه که سخن صاحبان را چون حکم آسمانی می
 دانست طوعاً و کرهاً او را مخلوع و از حضورش ممنوع کرد و این سخن نیز باعث خرابی پادشاه و مایه
 مردم رعیت و سپاه گردید و از فساد نظام الدوله آخر الامر کار بجائی رسید که پادشاه یکفلوس
 از مالیه ملک بکس داده نمیتوانست و اوقاف مزار فیض آثار عاشقان و عارفان را که از زمان
 سابق تا آنوقت کسی از موقوف نکرده بود شاه از عدم اختیار نتوانست که بجا دارد و به
 مصارفش آرد هرگاه احد استغاثه بخدمت شاه کردی شاه بجز حرف امر مرشد بجهت عدم
 اختیار پر زبان نیارومی چون میدانست که حکم من بجائی نمیرسد اما پرده بر روی کار باقی باشد
 در صحنی که شهنشاده همواره امور حکومت قندهار کردید نظام الدوله پسر خود عباس خان نام را با مذکور
 بهم کاب ساخته بصوب قندهار فرستاد و بدون اجازه پادشاه کاغذی بذر بعه میکنان
 صاحب بهادر بر میجور لارنس صاحب بهادر نوشته گرفته حل و عقد امور قندهار را بسپاری سپر
 خود کرد و چنانچه شهنشاده همواره بدون گرفتن سینه هزار روپیه مایه خود در ملک دخلی نداشت
 شاه شجاع پس از اطلاع گذارش را به میکنان صاحب گاشت که هرگاه شهنشاده را در امور قندهار
 دخلی نباشد بودنش در اینجا چه فایده دارد صاحب مذکور را که حمایت خاطر نظام الدوله
 منظور بود تا ویلاتی بجای صل چند نمود نظام الدوله چون دید که میکنان صاحب پسر خاطر را
 دارد و روزی گفتش که خواجه این ملکی این سرزمین هزار بار روپیه را بگشت میجوزند هرگاه تفتیش موجب

در بیان باعث شورش افغان

ایشان نیز کرده شود بر اینه فواید کلی در آن ضمن مقصود است میکنان که از حوال آن ملک و قوفی کامل شد
 ندیس نظام الدوله را بسمع قبول اصفا نموده ندانست بدان پیش تست آن و خون خوار خلق که نفع تو
 توجید در از خلق پس نظام الدوله سخت طلب مبلغ چهل هزار روپیه را از غلجانی که ایشان همه
 ساله از خود کاشته خود با عوض موجب تمانه داری و غیره مجری میگردند نمود ایشان جواب دادند که نخوا
 مذکوره را پادشاهان سلف با عوض محافظت طرز و غرامت اموال تجارین و غیره که سیرقت
 تلف شود مقرر نموده اند نظام الدوله اعتدال آنها را کمتر شنیده در استر و او مبلغ موصوف ساعی و
 آن سخن دو لبتین متفقین باعث تباهی شد از این جهت که چون سرکردگان احراب غلجانی از فتنه
 انگیزی نظام الدوله بر حکماهی واقف شدند شبانگاه بهیأت مجموعی از شهر کابل بر آمده بهاد ای
 خوارفتند و در تحریک فتنه و فساد کوشیده جاده بار باعث اسناد شدند چنانچه افواج
 انگریز که بسرکردگی جارج مکریکریسوی جلال آباد میرفتند چون بمنزل خور د کابل که از شهر کابل نه کرده
 متعارف مسافت دارد رسیدند طایفه غلجانی سدر اه شده از طرفین متقابل و مقابله سختی بر
 باشد در آن بصورت درست فوج انگلیس گذشته به جلال آباد رفتند لاجرم نظام الدوله بی نظام
 حاکم سابق غلجانی را عزل کرده سپهت ساله خور و ساله خور را بجایش نصب نمود یعنی یاده طبیعت
 ایشان ناگوار آمد در این اثنا نظام الدوله بر همونی خود کاغذی میکنان نزد شاه باین مضمون آورد
 که خنجق از خواین درانی را که منشاء از دیاد فسادند چون غلام احمد خان ولد شیر محمد خان بامیزی
 الملقب بجمار الدوله و عبداللہ خان اچکزئی و محمد عطا خان ولد سردار سمندر خان بامیزی و سردار
 سکندر خان عم او و سردار عبدالسلام خان سپهر محمد کر محان این الملک از شهر کابل بر آمده به طرف
 بخوابند بروند پادشاه چون در ایشان بجز خدشکاری و اخلاص شعاری نمیدید مضطرب شده
 اما چون باین خاطر صاحبان بسی داشت لا علاجانه بهت بر اخرج البلد خواین مذکوره کماشت
 خواین مذکوره بعد از استماع اینخادش پریشان و سرسیمه گردیده به پادشاه عرض کردند که ما بر یک
 در کابل فرار خو حال مال و عیال داریم اکنون آنها را گذاشته راه کدام سو برداریم پادشاه بجهت ضنا

بر شاه شجاع و انگریران

صاحبان کوش بر اعدای ایشان کاشنه و آزارناشینده انکاشته چیزی نگفت و فرمان جدید لارد
میکنان رسید که اخراجین مذکورین زیاده از سه روز در شهر توقف نکنند و الا نه مورد بازخواست خواهد
شد و نیز بجز شپا و ربوی دیگر اجازه رفتن ندارند و روندند و این استند که ما را بر سبیل تقید
بهندوستان میفرستند چون از حمایت شاه شجاع بالکل ما بوس کردیدند لاجرم از بیم جان و حفظ نشاء
و صبیان فیمابین خود با حکم العزیز تیشبت کل حبش کنکاش کردند که آیا چکنیم ما از این بلای ناگهان
و صدمت جانستان بریم قضا را بعد از شب شخصی چند قطعه کاغذ را بدین مضمون تحریر نموده بجای خود
مذکوره بجان بجان انداخته رفت صبح چون کاغذها را دیدند که در آن نوشته است که فکری بحال
خوب کنید که فردا بصدمات الیمه و آفات عظیمه مقید شده بطرف هندوستان خواهد رفت
چون بدین مضمون قعات از بحر میر حاجی و حافظ حاجی سپران میر و اعطوا این تدان لهر کردی نیز
انداخته بودند و ایشان پس از اطلاع بر مضمون قعه هر چند حامل آنرا بشیر حسبتند که تا فیتند که کویا جنی این
عمل کرده بودنی فی خطا کردم بلکه فرشته این امر را بفرمان قادر مطلق از کتم عدم بطور آورده بود پس
همان روز از سر اسیمه کی بتیاب شده یکدیگر را دیده بر این قرار دادند که با ایشان فردا
غزا میکنیم تا از پرده غیب چه بظهور آید و بر این متفق شده بواجب موکده تملک حسبتند و با کفشتند
یا با مراد بر سر کردند و نیم پایی یا مردوار بر سر سمیت کنیم سر علی الصبح که تاریخ روز منهدم
شهر رمضان المبارک ۱۲۵۸ هـ هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری بود هنگامه بلوار پا کردند
و هر کرا یافتند و زد و گرفتند و کشتند بلکه دست اندازی وافر نمودند شاه شجاع از این حادثه
مضطرب گردیده هر چند ساقچیان و جارچیان را بحسب اطفای ناپره شرارت امر نمود چون فساد
و اعتشاش کلی چمنوده بود فایده بران مترتب نشد چون در احضار خوانین مهند فرمانداد ایشان
نیز سر باز زدند و مجموعاً جواب دادند که ما از زیاده برین طاقت استکبار و استغناء نظام الدوله
نیست الحال کار از دست رفته است پس با پادشاه در ثانی فوج تلنگه و حضوری کبابی خود را مبعه
شده فوج جنک و چند ضرب نوپ را بحسب مخلصی الکسندر صاحب و پراکنندگی جمعیت غایبان

فرستاده جواب نمود که به صورت باشد خجور از میان شهر کشیده یا به بالا حصار بیاید یا بجای
 خجور آب کشید اما چون سکندر بر سنرا اجل گریبان گیر بود سخن را بسمع مقول اصفا نمود و فوجی که از تلنگه
 و هندوستانی به مرافقت شهزاده رفته بودند غازیان برایشان تاخته قریب هفتصد نفر از ایشانرا
 مجروح و مقتول نموده مابقی بهمراهی شهزاده فرار آید بالا حصار شتافتند و شاه شجاع میرزا ابراهیم خان
 فشی ادرچهاونی نزد میکنان صاحب فرستاده اعلام کرد که چون اول غشاش است و کار باغیان
 رونقی نیافته است لازم که فوج را کلیه حکم بدید که از چهار طرف داخل شهر کرد و تا جمعیت ایشانرا
 پراکنده سازد میکنان صاحب که از خواب غفلت مست بود یک پلتن تلنگه و هشت ضرب
 فی الغور در بالا حصار بجهت خاطر جمعی حضرت خاقانی فرستاد که مقیم بالا حصار باشد پادشاه جواب داد
 که جمعیت ما در بالا حصار کامل است تشویش ما از جهت تشویر شهر است زیرا که گفته اند سر چشمه باید
 گرفتن به پیل چه پرشد نشاید گذشتن به پیل میکنان جواب فرستاد کار بانیکو شود لیکن نصبر
 بهمدرین اثنا جماعه مردانه غازیان کمهت را بسته و کریمه و الله محب الذین یقاتلون فی سبیله
 صفا کاتمام بنیان مرصوص را و در زبان ساخته بر خانه الکسندر بر سنرا که در میان شهر بود
 تا خند و اموالش ابغارت برده خجور که بجهت متواری شدن فراری بود گرفته به تیغ بیدریغ پاره
 پاره ساختند و خانه اش را ابغارت داده پس از آن آتش زده بعد بتاراج خزانه دولتی که در جنب
 خانه الکسندر بر سنرا کجیل جاسنین فرنگی بود پرده افتند و بطرفه یعنی از اینر جوان بیجا ساخته فقر او غریبا
 از حصول علم سطرهارا فرا خند و خوانین درست آیین متفق مذکوره که عبارت از عبد الله خان چک
 زنی و امین الله خان لهو کردی و سردار عبد السلام خان بامیزنی و سردار سکندر خان بامیزنی و غیره
 در ثانی بجبال این افتادند که کار سترک چنین را که پیشه ساختیم البته بی وجود پادشاه صورت
 استحکام ندارد پس با اتفاق پادشاهی محمد زمان خان اذعان کردند و بنا بر تاکید مواعید تجالیف
 شدیده متسک جبتند پس از قتل الکسندر بر سنرا و غارت خزانه جاسنین بر قلعه نشان خان که ما
 بین ده افغانان و باغ شاه بوده حمله آوردند چون صاحبان گدام قلعه مذکوره را خریدند برای

بر شاه شجاع و عساکر انگریزان

۲۶۷

سکونت آراسته بود و در جنگ در پیوستند اما چون غازیان تهورشان با پی جلاوت افشردند ایشان با
مقاتله نیامور و مذاکره ایشان کشته گشته بقیه السیف خود را با ستمها مردم چند اول چهار پی رسانیدند و آنچه
غله و اسباب زمستانی که در اینجا بود بتصرف غازیان در آمد تر یور صاحب که یوم اول در برج وزیر
فتح خان جاداشت چون واقعه کشتن بر بن و تاراج خزان را مشاهده کرد سواران جانباز شاهی را
که کارش بدست او بود حافظه ساخته از میکنان صاحب خواش ملین حمایتی کرد چون از آن طرف
جوانی رسید لهذا غازیان از دو حام فراوان کرده نزدیک بود که دستگیرش سازند که ناگاه مردمان
محل اندرانی صاحب مذکور را در غایت بی آبی رسانیدند و در یوم پنجشنبه بیست و یکم مذکور
غایان تهورشان بسر کردگی نایب امین الله خان لاهور کردی و عبد الله چکری با هم مصلحت کردند
که چون ایشان که عبارت از انگلیستان باشد گودام خود را در چهارونی نذارند بلکه جمله را در قلعه
جعفر خان و قلعه شریف انداخته هر گاه کدام مذکور تلف کردد لابد اجمعی از جوغان و برخی از
ضرب کلوه جانستان متاصل خواهند شد پس با تفاق با نهادم آن دو قلعه و اخذ و تاراج گودام
یعنی آذوقه ناختند و بلخه از تاراج و کالعدم ساختند و قلعه آتش زدند و پس از آن بگرفتن قلعه
شریف که متصل چهارونی بود پرداختند چون آنسین وارن انگلیس با یکصد و پنجاه تن از فوج پنجم
حارس قلعه بود و دفع غازیان افغانه را در خود حوصله نمودند بدان رضاداد که قلعه را گذاشته
بنم جانی بسلامت برد درین وقت کپستان سوین باد و بیست تن از فوج چهل و چهارم از چهارونی بعین
استداد آنسین وارن برآمد در حین رسیدن باغ شاه هدف کلوه که غازیان شده چشمش از
رصاص تباه شد و اکثر صاحب منصبان او مقتول گردیده بقیه السیف راه بر نمیت پیوندند در
حین نماز عصر باز آنسین وارن با دوا آنسین وارن با یک کپنی ملین و یکصد و بیست تن از فوج رساله نظام
از چهارونی برآمده هنوز قریب رسیده بود که غازیان برایشان از کلوه با می جانستان تکرک
مرک باریده هشت نفر سر کرده را مقتول و با پزده کس را مجروح نموده با چهارونی دو ایندند و خود
بتیغ قلعه کوشیده نقتب را چون موشان با پی قلعه رسانیدند درین وقت کپستان پوید

شورش افغانستان

سیورسات چی نزدیگت سردار سپاه یعنی میکنان صاحب آمده عرضید که اگر این قلعه تسلیم
 دشمن شود البته مبلغ یک لک روپیه تلف کرد این نیز سهل است و شوارز اینک ما را افزون
 تر از دوزخ آذوقه در سنکر نیست و نیز آفتوت را اندازیم که از جای دیگر آذوقه را جمع کرده
 بیاریم میکنان نیز بهر اسان همین دارن را اعلام کرد که چندان که توانی بجز است قلعه کوش که
 امشب شکرمان با باد میرسد همین دارن اعلام کرد که غازیان افغانه اکنون در زیر کی
 از بروج قلعه لقب میزنند و مردم ما نیز چنان مضطر شده اند که اکثر از بیم جان خود را از باره زیر
 انداخته بسنکر میگردانند امشب اگر با کومک زسد کار از دست و تیر از شصت خواهد رفت
 اما چون شش ساعت از شب مذکور گذشت میکنان با افسران مصلحت و مشورت کرده برین
 صورت قرار گذاشتند که امشب لازم که جمعی را با باد و قلعه شریف بفرستیم تا که ام از دست
 زود و نیز افغانه عادت از اندازند که در شب ترک خواب نموده بجز است قلعه و صعوبت
 محصورین بکوشند پس از روی جرم کپستان جان اجاسوس فرستادند تا از اعمال افغانه خبری آرد
 پس از لمح کپستان مذکور احوال آورده بیان کرد که گروهی از افغانه اجماع کرده از بهر یورش
 مصلحت بنمایند ازین جهت صاحبان انگلیس از ارسال کمک تقاعد کونر تا سفیده صبح دیده
 و غازیان شور بنیان یورش بر قلعه برده گرفتند و دروازه را پیش زدند همین دارن
 از راه دیگر که از بهر فرار ساخته بودند با فوج خود گریختند ازین فتح نمایان سبب برهمی
 آذوقه فراوان در آن فصل زمستان در سپاه انگلیس ضعف و نقصان و بهمینه بی پایان و آفتوت
 و افغانه چون سد سد ید ایستاده بکل و نقل آن غله با پرداختند و صاحبان انگلیس هم از بیم
 جان و صعوبت جوع و هم از غیبت نام و ننگ عظیم و لنگت شده لغتنت ایر مصلحت
 در یورش بردن بقعه محمد شریف دیده افسران بالکل این رای را نه پسندیدند و با اتفاق
 ما جاسوسین را با فوج ششم پیاده بند نامور یورش ساختند تا شاید غله باقی مانده بدست
 آید اما سر کرده مذکور بخلاف معمول که پیشرو سپاه باشد در سایه دیواری متواری شده میرفت

بر شکر انگریزان

۲۶۹

سردار سپاه چون انجالت را مشاهده کرد دانست که کاری از دست عینین بدیل نخواهد آمد سپاه
را امر مراجعت کرد روز دیگر در دو نرسین بندر با صد تن از فوج پیاده چهل و چهارم شاهی ولین ^{حسب}
را نیز با صد تن از فوج پنجم پیاده هندی و استدر را با صد تن از فوج سی و هفتم پیاده هندی یورش
قلعه فرما داد و برین سرگردگان کرن فیدیس جنرال مقرر کرد و آنها توپ را بر قلعه محمد شریف
بسته دیوارش را از خدمت آن پست نمودند آنگاه یورش برده قلعه را بدست آوردند و
همچنین پیشرفت نموده بصفه باغ شاه را منصرف شدند و از طرف دیگر سواران افغانه سیر
کرد کی عبداللہ خان اچک زنی بر باغ شاه یورش برده کپشن تکر بر باختر اریچیان از باغ خارج
کردند و جمیع کثیر را مقتول نمودند و مردم قریب باش محله که آن زمان بر کرانه بوده هیچ کس عرض نشد
در بوقت چون افغانه را چیزی دیدند بمجاونت شان کوشیدند و باز یورش برده باغ شاه و
قلعه شریف را گرفتند و انگلیسان را داخل سکر کرده محصور نمودند و در تاریخ بیست و نهم شهر
رمضان یوم سه شنبه سه فروربه چون آذوقه شکر بالکلی تمام شده بود وزیر مختار میکلناتن حکم
کس بطلب بر یکدیگر سلطان که در بالا حصار بود فرستاده او را خواست تا چیزی غله کرده داشته
باشد بیاورد و سردار مذکور با یکباره توپ و یکت پلین فوج چهل و چهارم شاهی انگریزی و تمام
فوج ششم شاه شجاع الملک مقداری آذوقه و کندم را برداشته بسکر رفت و پس از ورفوش
بجماونی مردم لشکری از بیانش بیخاف شدند چه که میگفت سپاه انگلیس با جماعه کنه خواه
افغانه روی مقابلت و نیروی مقابلت نیست خاصه اکنون که فضل رنستان در پیش است
و صدمت جوغان پیش عنقریب است که احدی از جماعه شکر انگلیس ندیده مراجعت نتواند چاره
جز آن نیست که اکنون فرصت است از کابل برآمده مخور با جلال آباد رسائیم فقط لار و میکلناتن
و افسران سپاه خواهد دادند که محیل این خیال را بخردان مفتون بلکه مجنون خوانند چه سکر را که بهر
رحمت ساخته و بجهت حفاظت مخور داخته ایم گذاشتن و علم مراجعت بسبت دیگر درین عدا
فراوان افراشتن شر را خوردا خورد انکاشتن و رخت در رکذارسیل و افراشتن است بهتر است که

خورد و بهمین جا بمتواری نموده تا رسیدن موسم نوزد در آن حصار شویم لشکرمان چون آن سنجان پستان
 و اختلاف محاوره فیما بین ایشان شنیدند پیم و براسی در دل ایشان افتاده مرگ را بران عمر حجاب
 میدادند زیرا که میدانستند که در چهارونی از دور روز اضافه تر از وقت نذاریم درین وقت افغانه
 هجوم آورده برج ریگاب باشی را که از چهارونی یکتیر پنا ببعید بود گرفتند و از آنجا بسوی
 چهارونی کلوله باریدند و زیر مختار حکم برپوشش برج ریگاب باشی کرد کالانل مکزن با فوج چهل و چهارم
 و مرافقت لقتنت برد از فوج ششم شاهی با گروهی از سپاه اروپا و هندی بد آن طرف پور
 بردند و کپستان بلو با جمعی بیشتر بدان خیال رفته بود افغانه حضرت شعار چون آن اطوار از آنجا
 را مشاهده کردند تاخته و باین مهرد و لشکر گرفته کپستان بلور محصور ساختند و به تیغ نیز اکثر
 ایشان را از پا در انداختند بر یکدیگر سلطان از مشاهده اسخالی آتش غیرت زبانه کشیده با جماعه
 خود بر افغانه حمله ور شدند افغانه از روی جلادت دو دفعه ایشان را پس نشاندند و بر جماعه
 محصورین لقتنت بردانش کلوله افشانند در حمله سیم بر یکدیگر غیرت نموده سخن تمام خود را به
 محصورین رساند لیکن وقتی ایشان را از تیغ افغانه زبانه زد که از آنجا جماعه کلی خبر لقتنت برد و کپتن
 از سپاهیان تهور نشان او کسی دیگر زنده نمانده بود کویند آن دو نفر داد مزدی و مردانگی داده
 بودند چنانچه سی نفر از سنجان افغانه را بدرجه شهادت رسانیده بودند و از سپاه انگلیس دو
 صد نفر کشته گردید اما درین گیر و دار قلعه ریگاب باشی و قلعه ذوالفقار بمجه دو قلعه دیگر تصرف
 انگریزان بمجه چیزی غله که در آن بود درآمد و خورسند شده تا هنگام شام نیمه آن کندم را بسنگ
 نفل کردند لیکن چون شهنشاه زرین افسر خور روی در حجاب ظلمت و اللیل از غش بهفت و لیرا
 افغانه جدران آن دو قلعه را به بیرونی لفتب برانیده استرداد نمودند و سپاه انگلیسیه را
 از آن جلادت رعب و براس افرغوند دفعه دیگر جنگ پته بی مارو که در اصل از پته بی بی مایر
 تلفظ میتوان کرد بود تقصیل این احوال آن که در تاریخ بیست و چهارم شهر رمضان المبارک سنه
 مذکوره که سواران انگریزی با طرف چهارونی سیرکنان میگردیدند سواران غازیان هنگام نماز عصر

برایشان باختند و سرشته که بر چا و نی ایشان مشرف بود گرفتند و در ساله نظام را از چا و نی
 بدفع ایشان امر کردند و افغانه تا بایشان نیامده مراجعت کردند و دفعه دیگر باز برشته بی مار
 جنک چنانچه قبل از حدوث آن ساخته مردم پیاده کوهستانی در خیال آناد که حرب فردا بر
 رأس رشته مذکوره رفته سنگر ساختند و فردایش جماعه کثیری از غازیان بخمال غرابرشته بی مار
 صعود کردند سپاه انگلیس نیز از چا و نی خارج صف کشیده محیای قتال ایستادند و در سالهای
 نظام را با دو عراده توپ بسر کردی لفتنت و الکر برشته صعود دادند ایشان چون هزار
 رحمت برشته برآمدند و توپ میزدند پیادگان مذکور پیش پیش خریدند و خور آبجائی رسانیدند
 که کلوله ایشان به توپها میرسد اما کلوله توپ برایشان نمی نشست تا آخر صدمت ایشان
 توپها بیجان شدند درینوقت عبداللہ خان چکرنی که شیر پیشه شجاعت بود و شهادت
 از خدا باور او سحر می مسکت می نمود با جماعه دلیر که هر یک چون شیرزه و مار کززه بودند نصر
 من آمد و فتح قریب کویان برایشان باختند و توپ بار از یو کرده سواران رساله انگلیس را
 پیش انداختند اما حیف که در آشنای کپرو دار عبداللہ خان شجاعت شعار شربت شهادت
 چشیده در جوار رحمت کرد کار آرا مید و در سوکش تمام اهل مسلمان خصوصاً طوایف افغان
 کریبان حسرت دریدند هر گاه خان مذکور را دست اجل کریبان گیر شدی امید بود که چا و نی انگریزان
 همان یوم بتصرف غازیان در آمدی و بعد از آن سپاه انگلیس اتاب مقابله میدان و نیروی مقابله
 عیان نمادند در چا و نی حصار می شدند و با اهل افغانه بنامی صلح را گذاشتند و در تاریخ شانزدهم
 شهر شوال وزیر محمد اکبر خان سپر امیر دوست محمد خان که از بخارا با سنی یافته در تاشقرغان میبود
 و جنز بلو استنیده داخل شهر کابل شد چنانچه در واقعات بندگان امیر دوست محمد خان ثبت
 خواهد شد انشاء اللہ تعالی و شاه شجاع در بالا حصار بوده انگلیسان در چا و نی بسر رود
 افغانه بنا بر تو دو و در سال رسا بل را گذاشتند چون میکیان بدلی شده میخواستند بندگستان
 مراجعت کند برای شاه شجاع نوشت که الحال بودن ما و شما در کابل مناسب نیست هر گاه شما

چون سپاه
 عبداللہ خان
 کنگر
 شکر
 و مورصدین

خاتمه احوال شاه شجاع الملک

با ما بهندوستان میروند سالی چهار لک روپیه از کپنی علوفه خواهند یافت پادشاه در جواب گفت
 که اگر پانصد ناموس و عیال نمیبودم با شما بهندوستان میرفتم اما حال نمیخواهم چنانچه گویند بیت
 ای گرفتار پاهای بند عیال دیگر آسوده کی بند خیال بهتر آنست که شمایز از خود غافل نباشید و هم
 در بالا حصار بسیر میگردید پس از چندی چون از کشته شدن میکنانتن شنید بغایت آزرده شد بعد از
 آنکه عساکر انگریز بسیر کردی با پیغمبر صاحب که او را بعد از قتل میکنانتن لار کرده بودند از قتل
 ازوقه عازم جلال آباد شدند و در عرض راه از وفور برهوت برف و جمعیت غازیان کلم
 مقتول گردیدند چنانچه در واقعات امیر دوست محمد خان و محمد اکبر خان باید ابالی کابل از
 و حامی گردند تا بالا حصار را نیز بصورت چا و فی متصرف گردند در وقت شاه شجاع چون
 دولت زبردست انگلیس را بدان صورت پراکنده دید ناچار شده بکلم زمانه با تو تساز و تو با
 زمانه بساز ما هر دوستی این اندک خان لهو کرد در کردید ناچار بنا بر انطفامی نوایر بلوا که اکثر او را
 عین انگریز میدانستند شزاده شهپور سپهر خور که بسی عزیز داشتی بجهت اسحکام تو در بجان این
 اندک خان فرستاد و او را بمواجید زر و خلعت و جاه و رتبت خوشدل نموده جماعه درانی
 و فارسی را توسط او از خود ساخت و فیما بین تعهد کردند که پادشاه مبلغ دو لک روپیه بجهت را
 به محمد زمان بصیغه انعام بدهد محمد زمان خان نخست سر بار زد که من خلیفه ام نه راستی این اندک خان
 جواب داد که اکنون که پادشاه اسلام پیدا شد خلافت بر طرف شد وزارت نیز رتبه بلند و
 پایه ارجمند است بمواجم که از برای حصول نمایم پس محمد زمان خان ناچار بدان راضی شد
 پس در تاریخ هفتم ذیحجه ۱۲۵۲ هجری شزاده مذکور بانایب امین اندک خان و نواب محمد زمان
 خان و سایر خوانین غلجاسی و کوهستانی و قزلباش در بالا حصار بسلام شاه رفتند و بجلاع
 فائزه سرفراز شدند و روز مره بسلام میآمدند وزیر محمد اکبر خان که در آنوقت در جلال
 آباد بود مسلح و گردیدن خوانین با شاه شجاع شنود بسی آزرده خواطر شده در خیفه جهت
 سرگردگان کابلی نوشت که برگاه پادشاه از صداقت بقویت اسلام و تحریب کفار را

چون از

خاتمه کار شاه شجاع الملک

۲۷۳

باشد اورا بقلع جماعه انگلیسان که در جلال آباد باقی اند برانگیزند تا قلع ماده شود بنا بران هر روز در آن
حضرت فرقان را بر سر گرفته صلوات و بکبیر کو این معروض میداشتند که البته باید که پادشاه اسلام
عازم جلال آباد شود تا بعینه انگلیسان از افغانستان بر طرف کرد پادشاه چون از نمک حلالی
نخربانی دولت انگلیس رضا بنود بلیت و لعل کند اینده میگفت که اگر محمد اکبر خان از تخییر جلال
آباد عاجز آید اولاً ایشان را بصیحت از افغانستان بدر خواهیم ساخت هر گاه نشد باینک
جنگ مبادرت نموده طوعاً و کرهاً بر اینه ایشان را از ملک خود بدر خواهیم ساخت چون جماعه
مسلمین مراجعت محمد اکبر خان راضی بودند استعدا کردند که اگر با وجود محمد اکبر خان کاغذی بجهت
صاحبان انگلیس نفرستند بهتر است شاه شجاع بحسب استرضای ایشان کاغذ بصحابت سردار
عنایت الله خان بامیر سی و در ثانی بمعرفت دین محمد خان مشیخت خاص ظاهراً بصورت
وکالت و باطناً برای استمالت جهت صاحبان فرستاد مبرهن اینکه از جلال آباد کوچیده بودند
مضموماً اینکه از خلاف عهد طوایف بارگرنی خصوصاً محمد اکبر خان تشبه شده به تدلیس ایشان
فرقیته نگردید تا چون میکنان به هوای اتحادش سر بباد فنا نهند گویند مقصودش از ارسال و
رسایل که تا دو ماه هلالی متوالی امتداد پذیرفت جز این نبود که شاید درین مدت مدید فوج دیگر
از هندستان با شهادت ایشان برسد چنانچه نوشته است مگر بیکر بهادر حاکم جلال آباد مصدق این مقال
است اهل کابل چون این چنین دیدند که پادشاه مذکور بلیت و لعل میگیراند با هم گفتند که با قوال
روی اندودش که میگوید بعزم غزای جلال آباد میروم فرقیته نشوید که در حقیقت خودش عین فرنگی
است و اگر مردم کابل در اذای شجاع سکه اش که این فرد بود سکه زد بر سیم و زر روشن بران خورشید
ماه نور چشم در دران شه شجاع الملک شاه این بیت و مناسب الحال یافتند سکه
زد بر سیم و طلا شه شجاع ارمنی نور چشم لا در بر سن خاک پای لپنی اما بکلم دروازه شهر را
میتوان بست توان دهن مخالفان بست قول اشهر را اعتبار نیست پس اهل کابل میر حاجی سپهر
میر و اعظم مرحوم را مقدم نموده در عقبش از دحامی کماشته و علم ابرافراشته و مصاحف

مراد است را برداشته فوج فوج با فقیران مست خوی و جوق جوق با صوفیان الحق کوی از کابل بفرم
 غزایسمت جلال آباد پیرون شدند شاه شجاع چون آن حالت را دید با خوف گفت که هرگاه من با ایشان
 در این غم با ایشان مرا رفت تمام بلوای عام و از دایم تمام بفرم بر پا خواهند داشت پس لاچار
 با ایشان بهرستان باید شد لاچار غم سمیت جلال آباد و غزای کفار شد و شهزاده فتح خبک را
 با فوجی قراول مقرر نمود و مرض کرد چنانچه رفته در ده خدا داد منزل گزید و پادشاه نیز لغایت
 بیست و دوم شهر صفر المظفر ۱۰۵۲ هجری در ویست و پنجاه و هفت روز سه شنبه بادیده شام
 و سامان صاحب کلاهی از بالا حصار را برشته در موضع سیاه سنگ منزل گزین شد چنانکه آنکه در
 عرصه یگانه جلال آباد میرسانیم شاید در پندت فوجی از انگلیسان از بهرستان با ستمداو ایشان
 برسد چنانچه در واقعاتش مسطور است و اثبات این قول را بیرون جواهر نموده است چنانچه
 تحریر نموده اند که آنچه از جواهر عمده اعلی و از کینات قیصر کران بها که قیمت آن پنجاه لک رتبه
 میشد آنچه داشتند از ضد و قحانه انتخاب کرده با خود برداشتند و الله اعلم و در سیاه سنگ
 در بار عام نموده شهزاده شهپور را به حضور طلب نموده او را بگومت سرفراز و نصر الله خان
 پسر نایب امین الله خان را به بنایش ممتاز نموده رحمت شرفرمود و خود در هنگام نماز شام
 بحکمت سرانجامی امورات و اجبی در محفله نشسته با بالا حصار رفت در حین تداخل به
 مستحفظین در ببالا حصار کابرا امر نمود که شهزاده شهپور علی الصبح سمیت اردومی رود
 باید حاضر و ناظر باشید بعد از رونق افزائی شهبستان شاهرا از زبان مهران خاص حضور مشهور شد
 که همه شب شاه را بقرار عارض بود چنانچه تمام شب بجز کت گذر اینده از خواججه سرایان
 استفسار پس لیل میبودند و در آغاز وقت صبح کاذب و بنای صبح صادق دور کعت نماز
 سنت فجر را در اینجا ادا نموده کعتین فرض را بصدق موقوف بر سیدن اردو گذاشت در
 ادا نمود پس بقرار سابق در پالکی نشسته که ماران را مکرر ادرمشی بسرعت اشارت میکردند در
 حین آدنش بالا حصار شجاع الدوله خان پسر نواب محمد زمان خان را کدام مدبر بد اختر خبر داد

داده بود که پادشاه امشب مخفیانه در بالاحصار رفته است علی الصباح لابد بعسکر گاه خواهد خرمید
 شجاع الدوله خان مذکور با جمعی از ملازمان خود آماده قتلش شده تمام شب را در خارج بالاحصار
 منتظر فرصت کار نشست تا اینکه بحکم چون قضا از حرج برافراخت سر عاقلان کردند جمله کور و
 هنگام صبح گاه پالکی شاه در کمین آنها که در سینه راه بالاحصار و منزل گاه بود رسید شجاع الدوله
 و متعلقانش یک دفعه بر جانش کلوله باران کردند شاه نامدار از وقوع این حادثه جان شکار باجم
 افکار و چشم خونبار بی اختیار از پالکی برآمده رو بفرار نهاد و بقیه که ما را ان نیز برانگیزند شجاع الدوله
 خان را از اقدام آن کار بزرگ و وقوع اسخاذه سترک طاقت دوام و نیروی قیام و آرزو
 انجام نمانده خواست که بی نسل مقصود مراجعت نماید در آن اثنا جعفر خان نام مراد خانی که
 یکی از ملازمانش بود عناناش گرفته گفت اکنون در این بشبه خرابین شکار زخم خورده منقسی نیست
 اندیشه ات از حیثیت برگردد و با انجام کارش پردازد و پیشه سابق را از خیال میندازد که خردمند
 گویند دشمن چه بدست آمد و مغلوب تو شد حکم خرد آن است که امانش ندی شجاع الدوله
 خان از گفته اش مستظرف شده با شمشیر خسته بسوی پالکی تاخت چون شاه را ندید نظر بختس هر سو
 انداخت تا اینکه در جنب نهری او را از ضرب کلوله های شش قرابین و تفنگ خسته و افکند
 دیدند برشته بشمشیر چند بار بقایش رسانیدند و بعضی از جواهرات تاج و غیره را گرفته
 رفتند شهنواز خان نام پیشخدمت که از تضادم کلوله باران عدوان از بیم جان خود از حضور
 قدر دور کرده مسور بود پس از لمح آمد چون میدان را از غبار اختیار خالی و حیوب شاه را پر از
 جواهر و لالی دید هر دو کیسه اش را بریده عازم بالاحصار گردید و از کم حوصله کی آن نفوذ کران
 بهار بجهت لحاظ نفس ناره در در ز دیواری مستور گرد تا از پی تضییعش نصیب دیگران نشود
 این حادثه عظیمه در یوم چهارشنبه بسبت و سیم شهر مذبوره سارخ شد چنانچه در تاریخ فونش غلام محمد
 نام درویش ملقب بشاه جی نو اسنه باقر شاه فقیه پتی چیت گفته است و هی بد ا
 طرفه تر نقشه بجابل شد خارج از مرکز تعقل شد سلطنت زینب شه شجاع الملک

متوکل علی التوکل شد با بدان پی عزای بیرون با تنی چندینی تا مل شد در رهش از قضا
 ربانی قاتلش با کسان مقابل شد آن سکندر منش فراطون عقل بند در مطرح
 تعافل شد از قضا و قدر بسمع همه چون که پنهان خطاب اقل شد پس چنان دست
 جور بکشودند که برون از حد تحمل شد زن سمین و جسم نازک شاه از دم تیغ پاره
 چون کل شد رفت ازین ملک دون بجلد برین صاحب حسمت و تحمل شد موی سر
 بسکه کند ابل حرم پر سر سر از سنبل شد از پی جمع ماده تاریخ صورت عقل محو با کل
 شد با نفم گفت آه و ناله برار شمع دولت بصیحه مکل شد شاه شجاع الملک پادشاه
 علم بر دبار با عزم بود تمام عمرش بلشکر کشی گذشت چنانچه در مدت شاهی شکی عیان
 با عدوان کرده است چون قضای ربانی بران بود در اکثر شکست خورده و با وجود آن از غم
 خود دست برداشتی و همیشه بمت بر قلع و منع اعدا کما شتی چنانچه مذکور شد و طبع شعر نجیبی داشت
 دیوانش که مستحون شعر ابدار ز کین و الفاظ سلیس نمکین است تا حال در هندوستان و ایران
 و افغانستان متداول است و از مطالعه اش اکثر مبتدیان را بر اعدت الفاظ حاصل بعد از آنکه
 از عمر شرفش بعد از آنکه از شصت و پنج سال گذشت اسیر شصت کمال گشت و بهمدان روز
 چون انجیر و حشت اثر بسمع شهزاده شهپور رسید روز روشن در نظرش شب و بجزر کردیده ناچار
 با حکام قلعه دار کوشید شهزاده فتح جنگ که در موضع ده خداداد در حینه بود چون انجیر فیایت
 اثر شود بر سیمونی غلام حیدر خان سپهر محمود خان بیات در قلعه اش پناهند محمود خان از حث
 باطن خاست که او را به نواب محمد زمان خان مغولاً بسیار د بملاحظه انحال شاه زمان شهزاده
 حیدر خواستند که شهزاده شهپور را بر تخت نشاند و خطبه بنام او خوانند اما مذکور با ناموده
 گفت که در یوقت ما را اتفاق منظور است نه نفاق نخست ربانی برادر است نه
 علویت منصب پس توسط نایب امین الله خان و تحریک خوجه حاجی جمعی از سواره و پیاده
 ارسال داشتند تا اینک قلعه محمود خان بنوده شهزاده فتح جنگ را از جنگ آواره بایند به بالا

سعيد شهيد شاه شجاع الملک

۲۲۷

حصار رسانيدند فردايش اين الله خان با تفاق مير حاجي و خوانين قزلباش و دراني در بالا حصا
 آده نسبت به بزرگ سالی شهزاده فتح جنگ را بیدرنگ بر تخت شاهی نشاندند مبارکباد
 گفته و پس از چند روز شهزاده مذکور از تمام خوانين خواهش عهد و پیمان و یتاق ابا ایمان
 نمود اکثری ایشان عهد و پیمان کردند مگر بعضی که سمت هواخواهی نواب محمد زمان خان را
 داشتند سرطاعت بچیدند و شهزاده مذکور تمامی متعهدان را به نفوذ و افزه و خلع فاجره
 سرافراخت و بین الاقران ایشان ابواخت پس از چندی این الله خان توسط شهزاده با تفاق
 سایر خوانیان بقلع محمد زمان خان برخاستند با وجودیکه بقوت ظاهری بر محمد زمان خان مذکور
 مضاعف بودند اما چون در روز مقابله و هنگام مقاتله این الله خان میر حاجی صاحب از
 هواخواهان نواب میدانست نظر بند نموده عازم حرب شد چنانکه مردم کابلی و کوهستانی
 از نظر بند میر حاجی شنیدند ترک محمد زمان خان کرده بخوانه نایب تاختند و بیک لحظه
 خانه اش تاراج و عمارتش را خراب ساختند این الله خان مذکور بیک لحظه در عین غلبه مغلوب
 شده بنیم جانی را عنینت دانسته از شهر فرار و در بالا حصار قرار اختیار کرد چون بعد از
 وقوع این واقعه صلاح نایب این الله خان و شهزاده بابر قلعه دار مصمم شد لاجرم به جهت
 حفظ اطراف و جوانب و حصول آسودگی و سایر مایحتاج شهزاده شهپور را بانشکر و خوانین
 که در اینجا حاضر بود بقلعه مبنی حصار روانه نمود تا در استحکام قلعه مذکور کوشیده بمقابله
 اعدا و ارسال غله باپردازد شهزاده شهپور با جماعه حضور رفته در قلعه مذکور نشست و
 در بر و خو بست محمد زمان خان پس از استماع این سخنان روز دوم با سوار و جمعیت خود و بعضی
 از جماعه غلجاسی در خفیه از شهر آمده از راه چهار دهبی از عقب کوه در تاریکی شب حورا
 با طرف قلعه مبنی حصار رسانیدند فردايش از طرفین جنگ سخت در پیوست در آسای
 کبر و دار سردار عبدالسلام خان و لدا کرم خان با میرسی به محمد زمان خان ملحق شده بدین
 لشکر شهزاده شکست خورده سلک جمعیتش از بهم گسست و داخل بالا حصار شده در بر و

در بیان واقعاتی که بعد از

مخالفتان بست بار دیگر جنگ میدان اقدام کرده منتظر استمداد عساکر انگلیسان نشست و
 بواسطه نایب این آقاخان منتظر شده سینه عدوان را به پیکان جانستان محضیت تا اینکه محمد اکبر
 خان از دست ملازمان تیر خورده بکابل آمد چون مخالفت نایب این آقاخان و نواب
 محمد زمان خان ایدید بهر حمله که توانست و دانست این آقاخان را بمعرفت محمد شاه خان
 علیحاشی بابکر خیل از بالا حصار کشیده زد و نحو آورد و شهزاده فتح جنگ از رفتن نایب مذکور
 بسی براسید در وقت میرزا ابراهیم خان نشی باشی و میرزا حیدر علیخان شکر نویس که خدمتکار
 با اعتبار و محرمان باوقار شاه شجاع بودند شهزاده را تسلی داده گفتند که هیچ وسوسه بخاطر راه
 ندیدید که تمام سکنه بالا حصار و خوانین درانی با افواج هندستانی در جانسپار و اخلاص
 شعاری راسخ دم و ثابت قدم اندیش بردن کار را اما متکفلم پس در ویش محمد خان ولد حاجی
 هاشم خان عرب را با سایر سرکردگان حبشی را حاضر شاه و الایجاه و بر اقوال خود گواه ساخت
 لاجرم شهزاده از گفته اش قوی دل شده با خوانین درانی چون سردار عنایت آقاخان و عظیم
 کل خان عرض سگی و سردار سکندر خان بامیرزی و صمد خان بادوزانی و محمد عمر خان بامیرزی و
 و دیگر خوانین کابلی چون خواججه خواجی معروف شیخ مزار و میر افتاب تا عرصه چهل روز نگاه
 دار کردند و بروج عقابین که بیالابج مشهور است که ابالی محمد زمان خان و محمد اکبر خان پورشا
 می آورد بسی جنگ با کردند و تمام کار قلعه دار می و مکالمه با اعدا را کلاً بقول میرزایان مذکور
 موقوف داشتی و بجز اسر ضامی آنها قدم بجار ننگ داشتی درین مدت بصلاح میرزایان موصوف
 مراسلات را بکرات و مرآت جهت جنرال پالک بجلال آباد فرستاده استمدادی حرکت سازا
 بکابل مینمود از آن طرف نیز همین جواب میرسید که عنقریب حرکت خواهیم کرد چون از طرف
 جلال آباد انگلیسان حرکت نکردند و زمان محاصره بطول انجامید و مخالفان در محاصره چیره گشتند
 و در قورخانه بالا حصار باره فرماند و نیز چون خبر تمام باروت شهرت یافت مردم مخالف
 شهر قدغن کردند که کسی جرات بردن کپتقال باروت ننماید مگر کتفیر نشی هندو که بمعرفت

خواجه خواجه محمداً قری باروت میرسانید شهریان آگاه گشته او را ز بر تیغ بیدریغ گرفته تا اسلام
 نیارود در بانی نیافت و بعد از آن باره بجد مفقود گردید که اگر در بالا حصار کسی متفالش را بصد
 رو پیه خواستی جو نداشت با وجود آن میرزا ابراهیم خان منشی و میرزا حیدر خان انواع حیل با
 بکار برده باروت را از شهر خواسته از راه برجا بالا برد بالاخره چون از تاکید مخالفان
 بارود عدیم الوجوه کردید نواب شجاع خان ابن نواب نجیب الدوله که از نوکران بنده شهنشاده
 و منصب دیوان پکی ممتاز بود تعهد ساختن باره نموده در نفس بالا حصار شوره قلمی ساخته و
 ذغال انداخته اندک اجرا کار فرمود و در تدارک بسیار ساختن بود که سردار محمد اکبر خان به
 تضاعد حاجی عینجان نام نعتب زن در تحت شاه برج غری قلع بالا حصار مشهور به برج کججو نعتب
 بنیان برده پرایند چنانچه برج مذکور با خاک یکسان گردید و شهنشاده فتح جنک با جماعه عرب
 و حبشی خور ابد انجار ساینده در کمال شهوت راه یورش مخالفان شده دیوار را ز سنگ و
 گل بلجبه بر آوردند و پس از آن بضمانت نایب امین الله خان لهور گردی و محمد شاه خان علیجانی
 با سردار محمد اکبر خان بنامی صلح را گذاشت و او را بوزارت خور کجماشت و هم بر این عهد و
 پیمان کرده بساط نزاع را از میان برداشت و در وب قلعه را کشوده بقبضه ایشان سپردند
 روزی چند وزیر محمد اکبر خان منصب وزارت پرداخته امر او شکر را مطمع و منقاد کرده
 در آن چین خطر را که شهنشاده از رومی حدیث سن جهت طلب استمداد بحیرل پالکت بجلال
 آبا و میفرستاده بدست وزیر محمد اکبر خان افتاده آنرا منسک خو ساخت و بجزای آن شنه
 زاده را گرفته در زندان انداخت و آن را که چنان کند چنین آید پیش و اموال و
 اسبابش را تاراج نموده آنچه جو اهر و غیره توانست از مذکور وصول نمود و شهنشاده با بعضی از
 بالا حصار یان فرصت یافته از مجلس فرار کرده در محله چند اول رفته چندی محفی شدند و بعد از
 چندی سرفراز خان برادر نایب امین الله خان لهور گردی و خواجه خواجه محفی ملقب بشیخ مرار توسط
 میرزا حیدر علیجان و میرزا ابراهیم خان اسباب با محتاج سر بر راه کرده او را از جاده کرکچ یاد بکر راه که

شجاع خان
 علیجان

در بیان انقلاب افغانستان

۲۸۰

مفهوم بجلال آباد در نزد جنرال پالک مکر مکر انگلیس حاکم جلال آباد بودند و پس از آنکه لشکر بمبئی بآباد
مقرر شده از راه قندهار بکابل آمد و از طرف هندوستان نیز لشکری بکمک از جاده جلال آباد آمد
جنرال پالک مذکور با اتفاق ایشان شهزاده فتح جنک را برداشته بکابل رود و در تاریخ هجری ۱۲۸۵
شعبان سال هزار و دو و سیست و پنجاه و هشت بجزیره کابل رسیدند و بعد از آنجا جنرال پالک و حاج
مکر مکر بوساطت میرزا حیدر علیخان لشکر نویس خواهش کردند که از خواهر این درانی یکی را بوزارت او
منصوب سازند تا انتظام سپاه و رعیت بخوبی کرده شود لاجرم بصلاح و صوابه پدید خان شیرین خان بن
امیر اصلاخان جوان شیر و مانی خوانین قزلباشیه که از امیر دوست محمد خان گردیده بسلام آمده
بودند غلام محمد خان ولد مختار الدوله شیر محمد خان بامیر سی را که مرد بهوشیار بود خلعت فاخر
پوشانیده بوزارت برداشتند چون سموع شد که مردم کو بهستانی نیز گردی نایب این است
خان لهور در در چاره کار از دحامی انگلخته است لهذا انگلیسان چند پلتن و فوجی سوار را
بسرگردی شهزاده شهپور بن شه شجاع الملک مامور قلع این استد خان کردند و ایشان فته
پس از پراکنده کی غازیان محال استالف را که از قراء کودامن است آتش زدند و خواستند که
که شهزاده شهپور را بحکومت کو بهستان بصب کنند که خبر رسید که چون شهزاده فتح جنک از
آهنک انگلیسان هندوستان آگاه شد از تخت نشینی و حکومت کابل استغفا خاسته عازم
هند است ازین سبب شهزاده شهپور نیز با انگلیسان از کو بهستان مراجعت کابل کرد پس از
ورقوا بنجا چون دید که شهزاده فتح جنک را عزم هند جزم است و تبر عیب صاحبان انگلیس
تخت و تاج موروثی بمنبر دازد مکر بصورتیکه اگر صاحبان انگلیس مبلغ پنج لک روپیه کلدار
و چهار پلتن نظام بحد کور بدید و الا نه با خزانه خالی و شکم گرسنه از دستم چه آید شروع در سخن
کان بانتهار رسد هزار بار به از کردن است ناکردن و این سخن را صاحبان انگلیس قبول
نکردند و شاه زاد با جرمهای خود برفت انگلیسان روانه هندوستان شدند و شهزاده
شاه پور تبر عیب بعضی از امراء نزد حاج مکر مکر و جنرال پالک رفته گفت که والد بزرگوارم

در خاتمه اولاد شاه شجاع

۲۸۱

از عهد شباب تا زمان پیری بجبال تنجیر افغانستان لشکر کشی داشتند تا عاقبت سرور سر آسودا
 گذاشتند الحال مناسب نمی نیدارم که ولایت موروثی بی سبب از دست گذارم ^{لنذ صبا} ^{خان}
 انگریز سخن اورا پسندیده جان شکسپیر را فرمود تا رفته شاه زاده شهپور را در بالاحصار جالس
 نمود و غلام احمد خان را بوزارت و خان شیرین خان را با بارت مقرر کرده بار دورفت و
 شهزاده مذکور چند روز که بپسر برده تا اینکه شتیز وزیر محمد اکبر خان بن امیر دوست محمد خان که از
 آمدن انگلیسان بتاشقرغان رفته بود بعد از رفتن انگلیسان عازم کابل است لهذا شهزاده حمید
 بن شهنشاهان باشکرشایان بکومت بامیان فرستاد تا سدر راه وزیر محمد اکبر خان شود غلام
 احمد خان وزیر چون دید که حکومت صدوزایی در تنزل است و دولت بارگزی در بختل پس
 در موقت با بعضی از خوانین فرلباشیه کابل چون محمد رضا خان سپهسالار خان مراد خانی و قربان علیخان
 باغ علی مردانی و میرزا امام و برادر خان منشی و میرزا عبدالرزاق خان مستوفی در حقیقت در ساخته باقی
 ایشان کاغذ صحبت وزیر محمد اکبر خان نگاشته ارسال داشتند که در آمدن سرعت کن که با حمله
 از شما بوم و وزیر مذکور مستظهر شده به بامیان آمد بعد از مقابله تمام سپاه شهزاده بوزیر پیوستند
 و شهزاده لا علاجانه با اسب و قچی کابل رفت پس از ورودش اکثر خیرخواهان شهزاده شهپور گفتند
 که چون مخلصان صمیمی و غمخواران قدیمی چهره خور اباخان جفا خراشیدند و محاسن را با ستره نمک حرامی تراشیدند
 همان بهتر که هنوز میتوانیم عیال خور ابلو دیانه رسانیم و همان وظیفه دولت انگلیس غنیمت انیم
 پس تبصاعد و نیز در سر فرزند خان برادرزاد نایب و عظیم کمر خان با میرزا علی عرض سکی و عبدالمجید خان ماما
 فونزری و ابرو عیال را برداشته از جاده کرکچه بجلال آباد رفتند در عرض راه جماعه جبار خیل که
 ساکن اسارک بودند اموال ایشان را غارت نمودند و شهزاده با کمرفته عظیم کمر خان بوساطت
 دوستان غلجانی حرم و شهزاده بار از چنگ ایشان ربایند بجلال آباد نزد محمد عثمان خان نظام الدوله
 که هنوز حاکم ابلو بود رسانید و باتفاق او و میان عبدالرحمان روانه پشاور شدند و عیال با حرم
 را عزیز خان جبار خیل در جاله نشانده بعزت تمام به پشاور آورده بشهزاده رساند و از ابلو دیانه

شافتند و از دولت انگلیس شجاع بقدر کفایت یافتند و بهمان قدر قانع شده توجه دل از خیال
 محال ریاست بر یافتند شوکت شاهی دبان از دراست شمع را از میکشد آخر کلاه و تا
 که سنه هجری رسیده بعضی از اطلاد شجاع الملک در قید حیات در لودیانه اند و برخی اسیر
 سپهر حیات تا خوف فلک از پرده چه آرد بیرون تنبیه مولف گوید که ناظران این اخبار و
 سامعان این اسرار را مشهود آنکه چون ما را بقرار طاقت بشری و بقدر باجزئی احوال هر
 سلطنت بتدریج منظور است تا وقایع هر ریاست معلوم مطالعه کنندگان باکیاست کرد
 و بدایع هر حکومت مفهوم خوانندگان با فراست تاریخ جهان که قصه اهر زمان درج است
 در او وقایع خورد و کلان در هر ورقش بخوان که فی عام کدام قدمات فلان و قد استول فلان
 پس بقیه گذارش شه محمود و شهزاده گان که در بهرات و آن صفحات بعد از شکست از امیر دوست
 محمد خان رفته حکمرانی کرده اند و مرقوم قلم مشکین رقم نگردیده لهذا الحال صورت احوال ایشان
 مفصل قلم خواهد شد و علیله السککان چون در سنه هزار و دو و بیست و سی و پنج بود از طرف فتحعلی
 قاجار شجاع السلطنه حسعلی میرزا را بتاخت و تاز محال خراسان با لشکرش بایان فرستاد و مذکور
 رفته در حدو بهرات ترکنازی بسیار کرد پس شه محمود عبدالصمد خان افغان را بصورت سیفر در طهران
 در نزد فتحعلی شاه با تحف و هدایا ارسال کرد و صورت اطاعت پیش آورد فتحعلی شاه نیز بهمان
 قدر اکتفا نموده شجاع السلطنه را واپس خاست و شه محمود پنج شش سال دیگر با سپهر در محال آرامی سپهر
 بسر برد تا اینکه در هزار و دو و بیست و چهل و یک هجری شه محمود با سپهرش کامران که حکمران مستقل شده
 بود و اعتنائی بپدر نمیکرد تقارن نمود و کامران شجاع السلطنه را که در خراسان بود با مداد خوف
 ترغیب کرد و شجاع السلطنه بکومت کامران رفته پدرش رضی الله عنه را و در امور ریاست مستقل
 کرده و از خون میرزا سپهر خود را در بهرات گذاشته معاودت کرد و شه محمود در گوشه منزوی
 شده بسر سپرد تا اینکه در سنه هزار و دو و صد و چهل و چهار هجری با جل طبع در بهرات در گذشت
 چنانچه قبل ازین قلم داشته ایم و بعد از او کامران سپهرش بکومت بهرات پرداخت چون محمد عطا

خان الکوژی برادر سردار عبدالقد خان عالم کشمیر در وبامی عام که تمام افغانستان را خمنوده بود در
 ۱۲۴۶ هجری گذشته است پس شهزاده کامران یار محمد خان پسر سردار عبدالقد خان عالم کشمیر را که برادر زاده او
 بود بجایش امیرالامرا کرده چون یار محمد خان مذکور مردی بود شجاع و سخاوت شعار شهزاده کامران
 اخلاقی را پسندیده منصب وزارت را بدو عطا کرد تا اینکه در سنه هزار و دو بیست و چهل و
 هشت هجری شته شجاع آمده قند بار از امیر دوست محمد خان شکست خورد و از ابخارا جاده که
 بقلعه لاش و جوین پناه آورد شهزاده کامران حاجی فیروز خان خواججه سرار که محرمش بود در نزد عم
 خود با تحف ارسال کرده اعلام کرد که بهرات نیز خانه خوشاماست آبا اگر چند در موضع فراه
 بفرج و سرور کوشند خوب خواهد بود چنانچه در وقایع شته شجاع ضبط شد در سال دیگر که ۱۲۴۹
 شد نواب ولیعهد عباس میرزا از طرف فتحعلی شاه مامور بتخیر خراسان شد و ولیعهد مذکور محمد
 شاه را که در آنوقت به محمد میرزا مشهور بود با لشکری بسیار بتخیر بهرات ارسال نمود مذکور
 رفته بهرات را محصور نمود چون کامران میرزا اسعدا و قلعه بندی را در خود نمیندید لاجرم وزیر یار
 محمد خان را بجهت صلح در مشهد نزد عباس میرزا پدرش فرستاد عباس میرزا بمحور رسیدن وزیر
 یار محمد خان را در زنجیر کشید که حکماً بهرات را بجا سپار و وزیر مذکور بر چند عذرهای شایسته
 کرد فایده نکرد و کامران بقلعه دار تمام کوشید تا اینکه عباس میرزا برض صعب مبتلا گردیده
 عازم دارالخلافه طهران شد و محمد میرزا پسر خود نیز از بهرات خواست و محمد میرزا دوست از
 محاصره بهرات کشیده حسب الامر نزد پدر شتافت چون او را بغایت مریض یافت وزیر
 یار محمد خان را فلعت پوشانیده بطرف بهرات رخصت کرد و کامران از آمدن وزیر شتافت
 نموده بسی خورسند شد و سه چهار سال بجزر گذرانیده تا اینکه در ۱۲۵۲ هجری لشکر برافقت وزیر
 بر سیستان کشید و سه کوه و چمنور را بعه و دیگر مضافات اسخه فو ماخته با اسار زنا معدود و غنایم
 نامحصور مراجعت بهرات کرد در سال دیگر شه کامران بخمال شجاعت قند بار بالشکر روانه شد و از
 فراه گذشته بکوادر منزل نمود و سرداران قند بار نیز بمقابله اش بدر شده ساحل نه میر مندر معسکر

کردند و بهار خان شیخ میرزا با جمعی از سواران هزاره بوشهر ارسال کرد و بعد از اطلاع کامران چند
هزار سوار را بسر کرد کی نایب دوستوا لکوزی یعقوب بقلع بهار فرستاد و نایب مذکور چپا و
زده در نصف نهار بر بهار رنجت و بملازمانش او بخت و از دست بردش بهار صورت
خران در حق مشاهده کرده نزد سرداران کر بخت چون مرضای وزیر یار محمد خان شیخ قندیار
بود کامران میرزا نیز همین قدر گفتا کرده شیخ لاش و جوین نهضت نمود و در قلع لاش مدتی
چهار ماه صالو خان را محصور کرد تا اینکه خبر آوردند که محمد شاه که بعد از فوت فتحعلی شاه جد
پادشاه ممالک سیخ الارجاء ایران شده است بالشکر به مرعزم شیخ بهرات ره سپرد
لذا کامران و وزیر سیخ آن غزیمت نموده لاش گذاشتند و جاده بهرات را برداشتند
قصه کوتاه که شکر ایرانی در مدت چهارده ماه بالای بر قلعه بهرات از مردانکی سپاه افغان
دست نیافتند و در نوزدهم جمادی الاخر سنه هزار و دویست و پنجاه و چهار هجری از بهرات
به نیر مرام بجانب طران شتافتند بعد از رفتن لشکر قاجار چون بهرات بالیکله خراب گردید
بود و پاتنج قرنگی انگلیس که در اینجا بود مرمت نمودند مع هذا با شیخ محمد خان برادر وزیر روز خشم زده
اورا بشتم سبک کرد لند او نیز بدافت کامران کاغذ شکوه آمیز از ظلمت صحبت صاحبان انگلیس
که در قندهار بودند گذاشتند و دیگر برادر بدلی پاتنج طلب داشتند لاجرم پاتنج مذکور را صاحبان
انگلیس از کار بهرات موقوف نموده تا ت راهرات فرستادند و بنا تعمیر و مرمت بهرات را
نهادند و وزیر مذکور نیز بعد از آمدن او فرصت یافته گفت که هر کسیکه از رعایا بهراتی صحبت طلب
تعاوی نزد شما آید و مبلغ را طلب نماید شما باید که حجت از او گرفته مبلغ بد دهید که در سال دیگر
تماما مبلغ شما بحد گرفته بشود که چه و دینار سخا بهد سوخت و تا ت مذکور نیز که بی شعور بود
هر که بر چه میخواست حجت گرفته پول را بدو تسلیم نمود تا بدین صورت پنج شش لک روپیه
سرکار انگلیس تکلف شد چون کامران کار و بار را بالکل بدست وزیر یار محمد خان داد و از و بخر
نامی باقی نمانده شب و روز بشرب مدام میپرداخت و مردان کور سرین را همچو ایه بسیار

وزیر بودن انگلیس را در هرات باعث برانگیختن کامران و مایه اغتشاش فراوان میدانست به
 صورت او را عذر خواسته از شهر بدر کرد و بعد از آن در خرابی کامران فتنه برآورد تا اینکه کامران
 نیز از جلالتش سئوید و با سپران و غلام خانه خود در هزار و دویست و پنجاه و شش هجر در حبسی که
 وزیر بساغ کارته بیرون شهر بود بقلعه اختیارالدین بالارفته تخته پل را کشید و عازم جنک گردید
 وزیر یار محمد خان با لشکر فراوان داخل شهر شده نخست بخو خان بارگزی را بصورت معرکه
 و نصیحت زودش فرستاد چون کامران کردن طوع نهاد و وزیر سپاه را حکم محاصره داد بعد از پنج
 روز برج شرقی قلعه اختیارالدین را بنقب براند و کامران را از مشاهده آن طاقت استقامت
 نماند و وزیر پسرانش را بصیغه برغمال فرود آورده حبس کرد و بعد از آن او را نیز بهبانه جاکیر کوبسان
 ارسال کرده در اینجا سردار تاج و داد و الگوزنی به تحریک وزیر رفته کامران را در سنه مذکور
 روانه دیار عدم ساختند و در روضه باغ مدفون شد مدت حکومتش دوازده سال بود کوبند
 کامران مذکور مرد بود خورد اندام آبله و در سفاک طمع ظالم خوی از بیدادش بسی یاد میکنند
 و ما از جمله بدو ستمه اکتفا نمودیم و قلمی فرمودیم یکی اینکه کوبند که در حین حکومت قند بار در جوف
 لیل سوار شده در بازار شکار پور استناد بر کسیکه عروسی را بخانه داماد میبردند کرد اینده
 بخوانه خود و بعد از انجام امر بخانه دامادش منبر ستاد ازین جهت نماز عار از وفغان
 بفلاک رسیده چنانچه تا حال همان کوجه را کافر دهنه میگویند دوم اینکه کوبند کامران اکثره شکار آهو
 پرداختی و در دشت بارفته دو دام را صید ساختی روزی تا زیانش رو باهی را بغار آورد
 و رو باه بعد از لحظه خود بخوار غار بدر آمده گرفتار بر ابر غار رجحان داده کامران دانست
 که درین سرسیت پس سپردار آن را آورده بکندن غار امر کرد بعد از ساعتی از ان غار مردی را کشیدند
 که میگفت از بهیت سواران کامران در این غار پنهان شده بودم و پادشاه او را در حبس
 شدید انداخته معلوم شد که مردمی مهمولی از زمره تجارین بود که از شکیخه کامران خود را پنهان
 میداشت تا اینکه قضا و قدر رو باه را بگوید اگر دنش بر کجاست بعد از آن مبلغ پنجاه هزار روپیه

ازو گرفت کاورست از شکر و قصاب شد بصر از دیده بانایاب شیر از ضرب چنبره
 کردش خورد از اجل هر کس انجمن جان برد و از چنین عمل بائی ناشایسته و حکم نابایسته سپاه و عیبت را
 از خوبیکانه ساخت بلکه از شومی خود دولت صد وزانی را که نود و شش سال طول کشید از پاوراندا
 ان الله لا یغیر بالقوم حتی لا یغیروا با لفسهام و بعد از و مدت یازده سال باری محمد خان حکومت
 بهرات پرداخت و چهار سال دیگر سپهرش سعید محمد خان حاکم بهرات بود تا تخریک عیسی خان برد را
 و غیر امراء شاه زاده محمد یوسف را آورده ب حکومت بهرات برداشتند و او سعید محمد خان داد
 هزار و دو بیست و هفتاد و یک بگری مقبول نموده تفضیل آنکه وزیر مذکور بعد از قتل شهزاده
 کامران ب حکومت بهرات پرداخته اکثر امرای الکوژی را از قند بار خاسته بنیاد صاب از جمله
 نواخت چنانچه چوپان با و د باقین را بیکر بیکی و قور آقاسی ساخت در سال دیگر بغرم تنبیه
 ابالی غور با سپاه پر زور رفت و آن مضافات را تا حدی که زود تیزی که از حدی زمیند اور است
 تاخته مراجعت کرد در سال دیگر بغرم تنبیه که میداد خان هزاره که دم از استقلال میزد و روانه
 شد بعد از اخذ مالیات دیوالی اورا در ثانی حاکم اینجا کرده بهرات آمد و بعد از انقضای موسم شکار
 بالشکر شایان بغرم تنبیه روانه شد لیکن بحسب بعضی سخنان و افسوس بهرات آمد و در سال دیگر
 میر باشم خان الکوژی بیکر بیکی را باز با شک و ساز برار گرفتن مہمنه و قلع حکمت خان فرستاد جان
 مذکور رفته بعد از کیر و دار مالیات دیوانی بر حکمت خان مذکور گذاشته و سپهرش را بصیغه بر حال
 برداشته با خود آورد و وزیر اورا مورد احسان کرد تا اینکه سمعش رسید که سالار قاجار که از طرف
 دولت بهتیه ایران ب حکومت مشهد مقدس مامور بود چون از اینجا شاه زاده همزه میرزا برادر
 محمد شاه ب حکومت مشهد طوس سرفراز شد سالار از این معترض خوش نیامده بهر و رفت و با ترکمانان
 انجائی ساخته در زمستان فرصت یافته با سواران ترکمانینه عازم شکر مشهد شد و بعد از محاصره شهر
 گرفته شاه زاده را در ارکن محصور نمود و وزیر باری محمد خان را با داد خود خواند چون الحاج از حد
 گذشت لهذا وزیر مذکور با سپاه موفور بهبانه معاونت سالار روانه مشهد شد بعد از رسیدن

بدو کردهی شهر عرض راه کشته نزد شهزاده بملکت رفت و سالار ازین سخن حیران شده بجزش آتیا
 وزیر مذکور چون در کار شاه زاده نقصان و فتور دید او را با سپاه و توپخانه بهرات آورد و
 علوفه و ما بحتاج در محال کوسان و غور بیان مقرر داشته تا انقضای مدت زمستان او را بخواهد
 چلانند بعد از آنکه بهار شد و از طرف طران کمکت رسید شهزاده نیز با سپاه عازم بخرمشه شد
 و وزیر را در عرض ان خدمات مواز چهار عدد توپ کوه کوب بالقب طبرالدوله عطا کرده
 رخصت انصراف ارزانی داشت و وزیر بدان سبب بادولت قاجاریه نبای دوستی تحکام
 پذیرفت مدته دو سه سال دیگر در بهرات با راجی حکومت کرد تا اینکه بمعش رسید که احمد خان
 برادر صالحو خان سخن زنی همواره سرطغیان دارد و با سرداران قندهار نبای مرادده گذاشته
 ایشان را بشیر لاش و جوین که از مضافات بهراتست میکارند بلکه سردار شیرعلیخان سپه سردار
 عهد لخان را آورده در لاش جا داده است و سرداران نیز با دعای جنک وزیر شکرت
 بکر شکرت رسیده است و سردار محمد صدیق خان بن سردار کهنه لخان بالشکر شایان آمده قلعه خمپور
 را که از مضافات سینان است گرفت لاجرم با سپاه نصرت پناه بمقابله راهی شده در عرض راه
 بسرداران قندهار نوشت که دشمنی شما با ما صلاح نیست زیرا که هر دو دشمن صدوزانی ایم مگر اینکه
 این جمله از رفتن با می احمد خان لاشی لاشی است پس ما را تهنیه و ضرور است و گرفتن قلعه
 لاش اہم ترین امور ہم از اینجا بقلع احمد خان و گرفتن لاش تلاش کرد و در مدت یکروز لاش را
 از احمد خان گرفت و سردار شیرعلیخان را رخصت قندبار داد چون وزیر مذکور هنوز در عرض راه
 شدن لاش بواسطه خوردن خیار و دودخ قدری مریض شده بود در این وقت مرض اشداد
 کرد بجلدی تمام جره سوار بصوب بهرات الیغار کرد و در او را بسر کرد کی سید محمد خان سپه
 گذاشت تا اینکه در موضع مشهور بر باط میر حله وزیر مذکور مرحله زندگی را طی کرد و فرس حیات را
 پی و این واقعه در سلج شهبان ۱۲۶۶ هزار و دو بیست و شصت و هفت بھر جمود لغش او را
 برداشته بهرات آوردند و در جنب مزار جامی مدفون ساختند یازده سال حکومت بهرات با استقلال

پرداخت مردی با عزم بود و در جوابی کوی سبقت از امثال میر بود لحاظ قوم داریرا بجدی داشت
 که اگر از جمله سر بازنش کسی میبرد و خود وزیر زور و رشا ایشرفته بعد از فاسخ خلعت شال کشمیر و غیره
 داده مراجعت میکرد در بخشش از بسکه دست داشت چون غلام بچه خلعت را از کسی میبرد مذکور
 میگفت که البته بهبود کرده و الا نه مراد پرور خلعت کرمانیاه داده است باز این را در او می
 کدام خدمت آورده بعد از و پسرش سید محمد خان بجای نواب مادر خود ب حکومت پرداخت
 و مذکور در سخا بجدی افراط میکرد که از پدر در گذشت مال خطیری را به خطیری که مستحق دو روپیه انعام
 بنوی عطا نمود بلکه ادا بای بخوانانه از و بسی سرزوی چنانچه وقتی با مادر خود که در قلعه اختیار الدین
 بود ششم نمود و بر آمده توپها را بر حصار قلعه بسته توپچیان را برزدن امر کرد و بی سبب رخنه در آن
 حصار انداخته و خود از دوش خور میها کرده مادر را ششم میداد سبحان الله من هذه الحرافات
 گویند روزی در دیوان عام نشسته که به را دید که بر سر دیوار میخیز امید بیکه فعه از خنده بجهته
 مدبوش شده گفت که اگر این که به کاور کرد و برین دیوار چه خواهد کرد ازین جهت تمام خوانین
 در آن از و بائوس شده دوسه بار سرداران قندهار را بقلعش ز غیب کردند و ایشان آمده
 کار از پیش نبردند تا اینکه نایب علیسی خان بر درانی در حقیقت شهزاده محمد یوسف پسر شهزاده ملک
 قاسم بن حاجی فیروز الدین را که در مشهد بود طلب نموده در شب سه شبته سیم محرم الحرام هزار
 دو بیست و هفتاد و دو بگری آمده با صد سوار به شهرات در آمد و نقاره با سم خود نواخت
 خوانین و امراء الکوزنی که اکثر از شراب ریجالی مست افتاده بودند چون آواز نقاره را
 شنوند دست از پانشناخته در زوایا بر موت حفر استوار ساختند و با وجودیکه لکها مبلغ
 از دولت وزیر خورده بودند یکی بجنبک اقدام نکرد مگر حاجی حیر الله خان که بمجار به پیش آمده
 زخم گران برداشت و علم غم جهان فانی افراشت فردایش سید محمد خان را گرفته بقتل
 رسانیدند و تمام امراء الکوزنی را گرفته برطل و من از ایشان طلا و نقره ستانیدند چون دولت
 بهینه فاجار به را این سخن مسموع شد بجایت برخاسته لهذا ناصر الدین شاه عموی خود نواب حساب سلطه

گرفتن حسام السلطه بهرات را

۲۸۹

سلطان مراد میرزا عمومی خود را که حاکم خراسان بود با ایلیجانی و سپاه جرار و نوپخانه بگرفتن بهرات
ارسال کرد بعد از رسیدن شهزاده محمد یوسف و نایب عیسی خان را در بهرات محصور کردند و
مدتی مدید بمحاصره کوشیدند درین بین نایب عیسی خان بر درانی رسولان بقصد بار فرستاده
بخدمت امیر بی نظیر ارسال کرده او را با مداد ترغیب میکردند بندگان امیر صاحب بدان
سخن اعتنائی نمیکرد تا اینکه نایب عیسی خان از سوار سلوک شهزاده محمد یوسف بتنگ آمده
او را گرفته نزد حسام السلطه فرستاد و حسام السلطه او را در عوض خون سید محمد خان
قبضه رسانید و بعد از آنکه زمان محاصره بغایت طول کشید و محط و غلام در شهر بدید آمد و
از بیچ طرف امداد نرسید پس نایب عیسی خان لاچار شده از در صلح در آمده شهر را بدولت
فاجاریه سپرد و لشکر ایرانی داخل شهر شده آنچه خواستند کردند و نایب عیسی خان در آن
را بخرک شهزاده روزیکه در اردو بسلام میرفت مرد بر بهانه سخن پیش آمده بضر کلوله
از پا در آورد و این وقت مطابق بود باز ماینکه بندگان امیر دوست محمد خان بعد از وفات
سردار کندیخان از کابل آمده قند بار را مسخر کرد و سردار سلطان احمد خان بن سردار محمد
عظیم خان را با محمد علم خان بن سردار رحم دلخان بجبیت بعضی سخنان از قند بار بیرون کرد
و ایشان از دگر اطراف مایوس گردیده روستاها بدرگاه دولت فاجاریه آورده در نزد
ناصرالدین شاه فاجار بطهران رفتند و سردار سلطان علیجان نیز بدان بدان امید وارد
طهران شد چون دولت بهتیه انگلیس را مرضانه بود که دولت فاجاریه املاک افغانه را
منتصرف شوند خصوصاً دارالنصره بهرات را که خوبترین مقام و قلعه بدان است حکام است
و دولت انگلیس در چین بودن کامران و وزیر یار محمد خان توسط تات انگلیس بسپال
و دولت در مرمت انولایت مصروف کرده اند چنانچه انفاذ کور شد پس بواسطه وزیر
تاج خوشان که در طهران بود بان ناصرالدین شاه در آن باب گفتگو نمودند که چون فیما بین
دولت ایران و مقرر است که احدی از دولت با بمالک افغانستان غرض نگذرد پس شما چرا

آمدن لشکر ایرانی بهرات

بهرات را تصرف کردید باید که بقرار معاهده بهرات را با فاغنه واکذارید و دست از تصرف
 آن ملک بردارید ناصرالدین شاه بجهت اینکه آباد اجدادش هوس ستیز آن حصن حصین و آرزوی
 فتح آن قلعه خدا آفرین را در دل میداشتند اعتنائی بسجن وزیر مختار انگلیس نکرده بالاخره دولت
 انگلیس سفیر خود را از طهران خواسته چند سفیرین عربی را از جاده بکمر بند به بندر ابوشهر در آورده
 و پس از مقابله و مقاتله دو سه قلاع مستحکم ایشان را گرفته لاجرم دولت قاجاریه دشمنی دولت
 انگلیس را مصلحت ندانسته از پنجه بهرات گذشته بهرات را بسردار سلطان احمد خان و
 سردار محمد علم خان و سلطان علیجان بن سردار کهنه لخان و پسران وزیر یار محمد خان داد که
 املاک را بشراکت فیما بین خود قسمت نمایند اما حکومت شهر از سردار سلطان احمد خان
 باشد مابقی پسند کرده عازم بهرات شدند بجز سردار محمد علم خان که حکومت شهر را به سلطان احمد خان
 نپسندید و از عرض راه روانه طهران گردید تا اینکه در موضع سهمی بالهاک جمعی از قطاع الطریق
 بسردار مذکور دو چار شده بضر کلوله اش بلاک و روانه بهشت پاک نمودند و این واقعه
 در هفدهم شهر شوال المکرم ۱۲۷۳ بود و سردار سلطان احمد خان و سردار سلطان علیجان در سلخ
 شهر رمضان المبارک ۱۲۷۳ در بهرات رسید و بعد از رسیدنش لشکر ایران بهرات را گذشته
 روانه مشهد شدند و سردار سلطان احمد خان در شهر شسته خطبه و سکه را بنام ناصرالدین
 شاه بلند او کرد ایند و بعد از چندی سردار سلطان علیجان و پسران وزیر یار محمد خان را در
 حکومت دخل نداده از شهر بیرون کرد و ایشان بطرف قندهار شناخته از دولت امیر صاحب
 خدایجان امیر دوست محمد خان مرصومات لایق یافتند و سردار سلطان احمد خان از طرف
 دولت قاجاریه بلقب سرکار و پسرش شه نواز خان بلقب امیر سخی نامدار و سردار فرزند
 مدت شش سال در کمال بدیه و استقلال بکومت بهرات بسر برد تا اینکه در آخر از دست
 انداز سردار محمد شرفیجان که بغورات کرد بدبرده عازم ستیز فراه که در دست سفاک
 نام و کیل سپر امیر دوست محمد خان بود شد بجزر و وصول القلعه منین را فتح نمود چون بموضع

پسرش سکندر خان آفتح نمایان شده بود در بدیهه خواند بنامی فریدون سکندر گرفت و
 همان قدر اکتفا کرده مراجعت بهرات نمود و حکومت فراه را بسردار میر افضل خان بن
 سردار پردلخان که بواسطه بعضی سخنان از سردار میر دوست محمد خان آزرده خاطر شده با سردار
 غلام محمدرین خان بن سردار کندلخان بهرات آمده بود عطا نمود بدان سبب امیر دوست
 محمد خان جنت مکان باشکرشایان بعزم تنبیه او در ۱۲۷۹ هجری او دوست و یقینا دوست
 لشکر کشیده بهرات را گرفت و تمامی افغانستان را مسخر کرد چنانکه بیاید شاه الله تعالی
 اگر چه بایستی که حکومت سردار سلطان احمد خان در جزو حکومت محمد زینی داخل میگردد
 لیکن چون سلطنت جزئی بود در ذیل وقایع بهرات ثبت شد الحمد لله رب العالمین
 اینست وقایع افغانه که ذکر شد

ما بقی وقایع محمد زینی را مجلد دیگر است که باصطلاح انگریز یاد درن بهتری است یعنی تاریخ

جدید سلطان محمد خان متخلص سخالص میگوید که اگر چه درین وقت خریدار کمال کسی نیست

لیکن جهت یادگار و جنبه باقی مدت مدیدی از عمر عزیزت با لبش و بیله که

بچاپ کردنش خرج نمودم اگر چه چنین نیست

خصوص در چنین کارها از افغانه بعید میماند

لیکن اسب مازی اگر چه بد تازد

لاشده خیز خوشستانی نپندارد

ملصنف

تاریخ افغانستان
 جلد دوم
 فصل پنجم
 در وقایع بهرات

تاریخ افغانستان
 جلد دوم
 فصل پنجم
 در وقایع بهرات

هو
بعون الله ومنه حسن توفيقه

تمام شد تاریخ سلطانی که مشتمل است بر احوالات افغانه حسب
الفرمایش مولف عالیجاه رفیع جایگاه عمده الاعظم والاعالی
نیجه الافاضل والابالی فخر الانامی وحید الزمانی جناب
اشرف الحاج سلطان محمد خان بارکزی در بندر محمودیه
مببئی در کارخانه محمدی بکلیه طبع در آمد بخط اقل

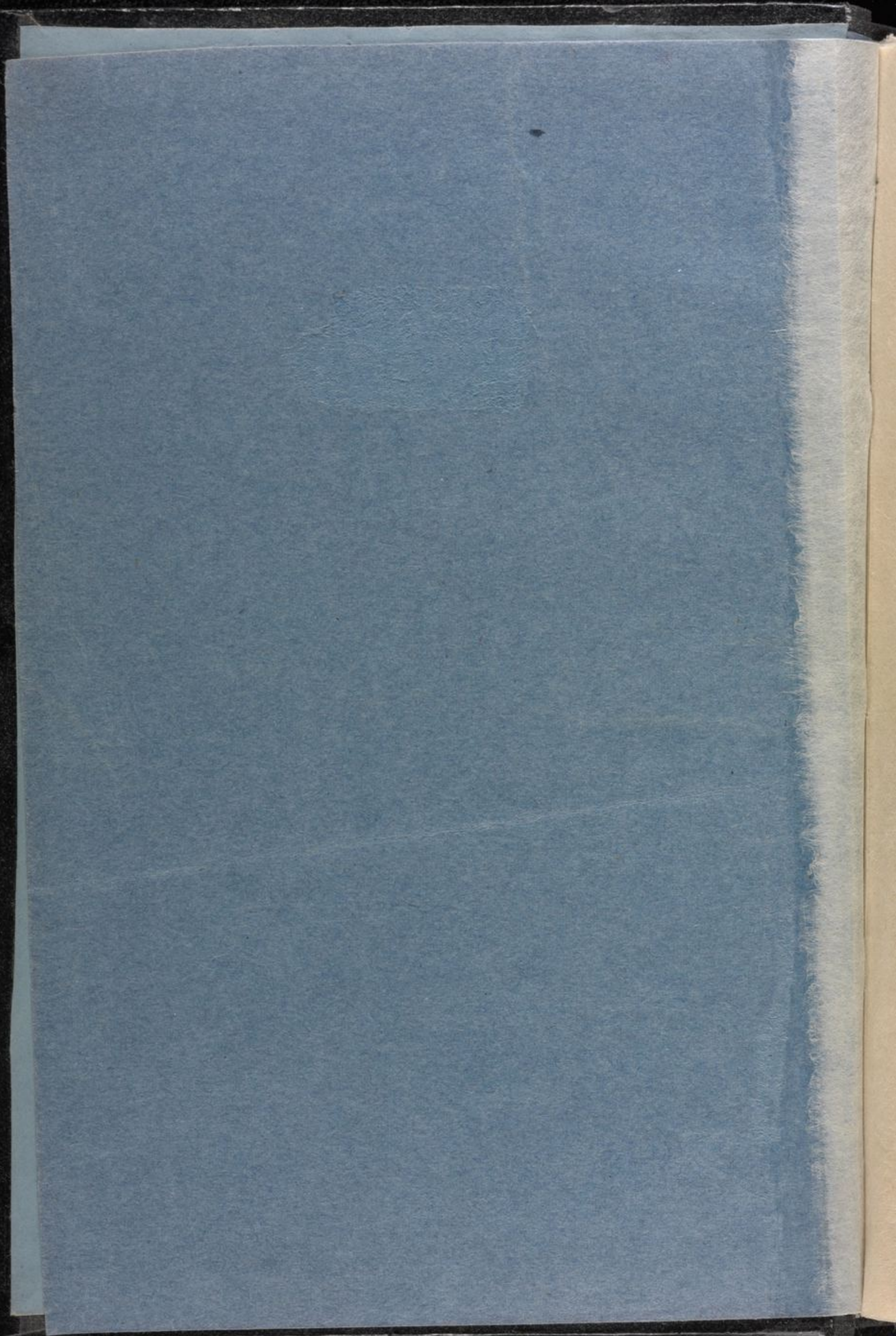
الکتاب میرزا محمد علی سیراز

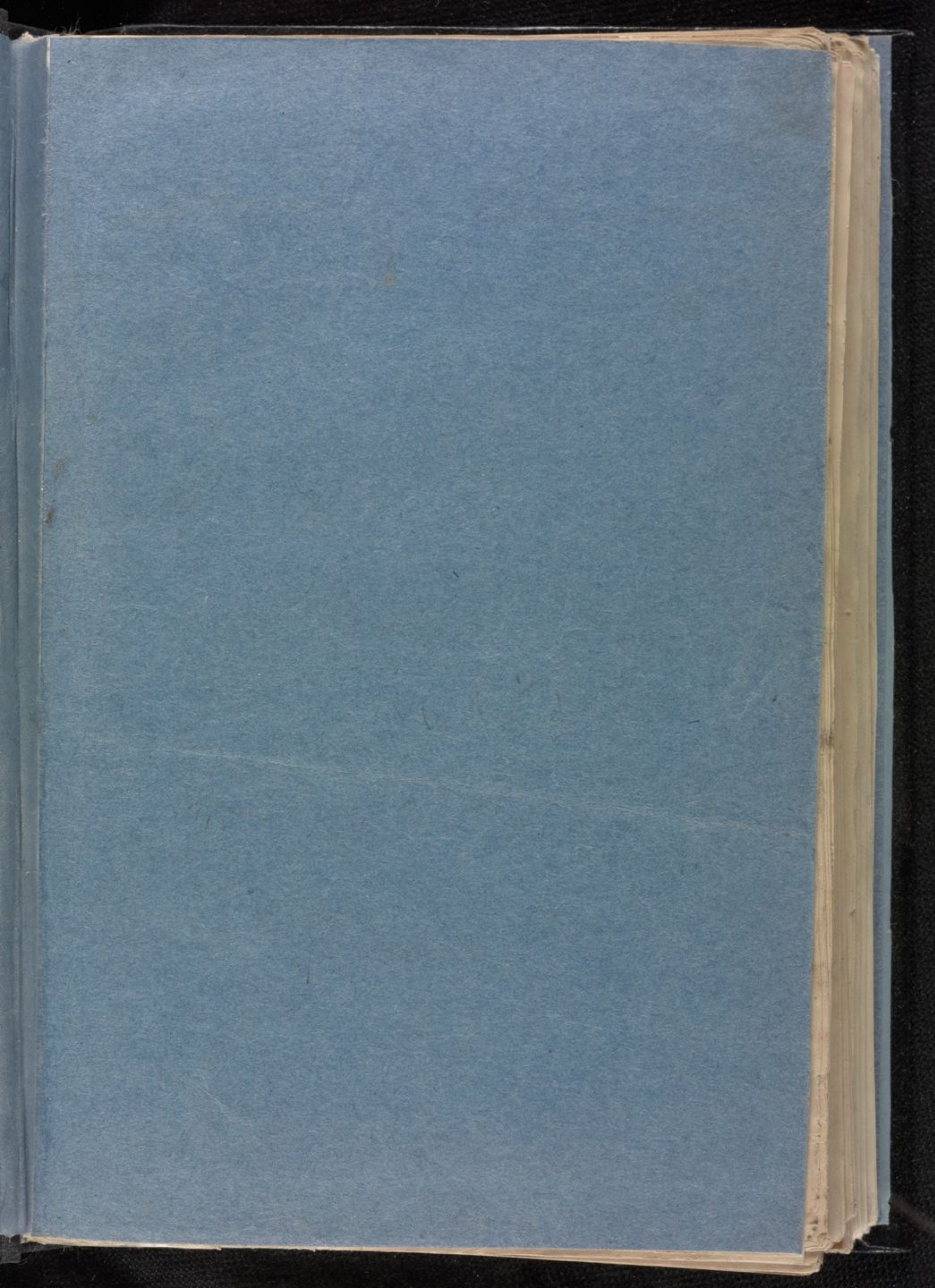
اشبهه بکشلول روز جمعه

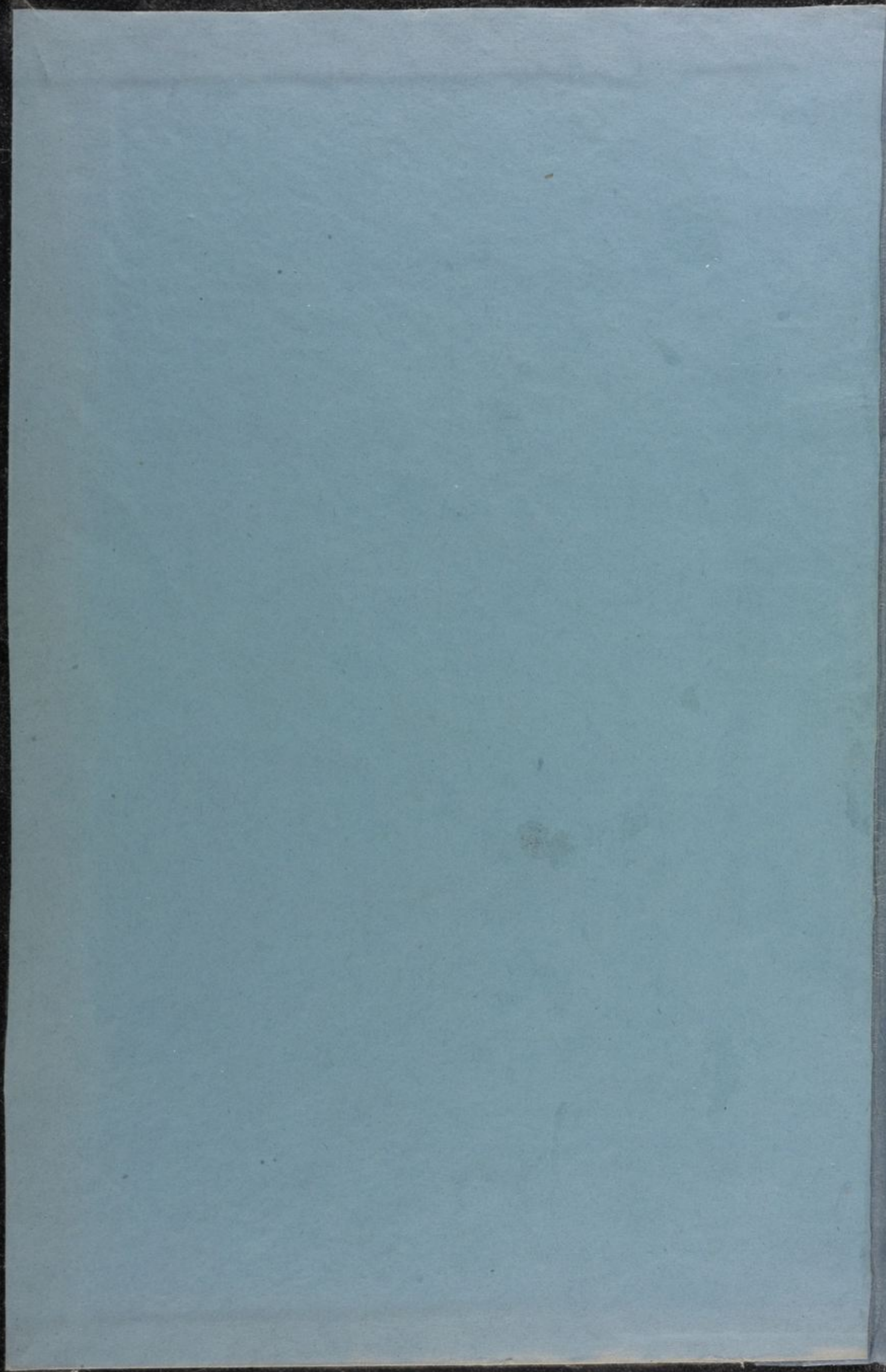
چهاردهم سنه ۱۲۹۸

۱۲۹۸ هجری

2602-362444







سیدتی سلطان خان
ABUL